

ارزش نظریه «وجه تولید آسیائی» در بررسی تحولات مشرق زمین

نوشتہ دکتر محمد علی خنجی

بخش دوم

قراردادند که البته در آن میان، تاریخ اروپا تنها یک جزء از کل را تشکیل می‌داد. از طریق چنین بررسی وسیع و فهم جایه‌ای بود که آن‌دو سرانجام توانستند به يك اکتشاف بزرگ یعنی «کشف دوره‌های تکامل تاریخی» نالی آیند، که اهمیت آن نه تنها از اهمیت کشف «اصل تکامل موجودات زند»، کمتر نبود، بلکه از جهت انتقال بزرگی که در روش مطالعه تاریخ و ارزیابی عوامل آن به وجود می‌آورد، آثاری به همراه داشت که هم از نتایج کشف داروین مهمتر بود. در جهان چنین مطالعه‌ای بود که مارکس دریافت، تحولات تاریخی اروپا نه تنها سرمشق و نمونه برای تاریخ جامعه پسری بود، بلکه خود آن، بلکه استثناء کوچک در سیر تکامل تاریخی به شمار می‌آید. البته استثنائی کوچک با نتایجی بس عظیم و حیرت‌آور - و به این ترتیب مارکس در بررسی تحولات تاریخی اجتماع، سهم اروپا را بعنوان نمونه و الگو، بد واقعی آن تقلیل داد.

اگرچه قسمت عمده دوران زندگی و کوشش‌های علمی این دانشمندان اروپائی، در راه توضیح مسائل اروپا و بخصوص امور مربوط به صنعت جدید (سرمایه‌داری) مصروف گردید، مهدنا تواست نشان دهد که در قسمت اعظم جهان، تاریخ مسیر دیگری را بیمود است به گونه‌ای که در واقع نمونه اروپائی - که محصول یک سلسه عوامل مساعد تاریخی بوده است - باید استثنائی بر اصل تلقی گردد که خود وی، چنانکه خواهد آمد، این نکته را بایانی دور از هر گونه ابهام تصریح نموده است. مارکس «وجه تولید آسیائی» را نه جون بلکه مرحله استثنای و محدود به یک قلمرو چهارفانی، بلکه بعنوان یکی از دوره‌های تکامل تاریخی به شمار آورد که پس از انحلال «جماعت بدیوی» نخستین مرحله تحول را تشکیل می‌دهد. وی با تصریح به این نکته و با کمک قوانین کلی و بررسی محیط تاریخی شرق به توضیح «رکود» و «تغییر ناذیری» و «قبایل افاده گکی کشورهای شرقی برداخت، به عبارت دیگر، وی نه بر اساس افسانه بردازیهای ناشی از سود جوئی و برتری طلبی اروپایان، بلکه بر بنای قوانین عمومی تکامل تاریخی، علی در کود استبانتاد شرقی» را توضیح داد و به این سؤال که چرا کشورهای مذکور تواسته‌اند دورانهای تکاملی مشابه با ادوار تاریخ اروپا یعنی مراحل بردگی، فنون لیسم و سرمایه‌داری را طی نمایند، پاسخی علمی عرضه داشت که از شانه هر گونه تعصب و مقاصد بنهانی دور بود و نه تنها سیاستهای استعماری اروپایان و برتری جوئیان آنان را توجیه نمی‌کرد، بلکه ضریبی کاری بر آن وارد می‌آورد و تساوی تمام اینها پشت و وحدت قوانین حاکم بر تاریخ را بعنوان یک اصل سالم علمی اشکار می‌ساخت.

وی «وجه تولید آسیائی»، «فردگی»، «فتولدی» و «بوروزواری» جدید را، دوره‌های تکامل تاریخی اجتماع است که برای مطالعه تاریخ شرق در دسترس ما قرار آسیائی» که حاصل کار مشترک مارکس و انگلیس است، از این حیث و نیز از جهت آنکه حقایق مسلم تاریخی، خطوط کلی آنرا تأیید می‌کند، از ارزش قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و با وجود نارسانی‌ها و ابهاماتی که دارد، در حال حاضر گرانه تئوری علمی است که برای مطالعه تاریخ شرق در دسترس ما قرار دارد و برخلاف سایر نظریه‌ها و مکتبهای رنگارانک، از «زنادبرستی» و «مصلحت اندیشه‌های سیاسی» سرجشمه نگرفته است و اگر حقایق تلخی را بازگویی کند، بادر کام ما شرقيان تلغی می‌آید، باید انصاف داد که تلخی اش از نوع تلخی داروهای شفابخش است که غلبه بر بیماری‌های مژمن و اعاده صحت را ممکن می‌گرداند.

نظریه «وجه تولید آسیائی» با آنکه از رشد و تکامل محروم ماند و به

تا قرن هیجدهم میلادی، مطالعات دانشمندان اروپایی در بیان تحولات تاریخی، تحت تأثیر یک تعابیر غیر علمی و زیان بخش قرار داشت: در اثر این گرایش مضر که آن را به «اروپاگرانی» اصطلاح کردند، محققین غرب جملکی، تاریخ اروپا را اساس و بایان برای تقسیم‌بندی تاریخ جهان قرار می‌دادند و آن را نمونه و الگوی تاریخ عمومی به شمار می‌آوردند. شاید بهتر باشد بگوییم برای حققین اروپایی، تاریخ جهان منحصر عبارت از تاریخ اروپا بود و همگی از اورای این رنگین شیشه به گذشته پسر می‌نگریستند و در این میان «ایران» و «چین» و «هندوستان» که در بیان آنها سخنان بسیار در آن باره هرگزند گشته بود، نه چون مناطقی از جهان، بلکه مانند سیاره‌هایی در فضای درودست تلقی می‌شدند.

بطور کلی، جهان در نظر پژوهندگان اروپایی عبارت از دو «جزیره» مجزا و دور افتداد بود که یکی اروپا و دیگری «شرق» نامیده می‌شد و این شرق نیز افسانه‌ای بیش نیوی. توسعه صنعت جدید و افزایش دادوستند که گسترش ارتباط با آسیا و آفریقا و امریکا را به همراه داشت و سریعاً به ایجاد «بازار جهانی» منجر شد - و البته این نه تنبیه مسقیم رشد سرمایه‌داری در همان قاره بود - رفته رفته سبب آشنایی اروپایان با مسائل کشورهای شرقی گردید و برافق دید آنها افزود و آنان را به جستجوی «قوانین کلی» و «توضیح مسائل عمومی» کشاند.

«منتسبکیو» تا حدودی که امکانات علمی عصر او اجازه می‌داد، در بین کشف قوانین کلی «حاکم بر جامعه رفت و به تعدادی از عوامل «طبیعی» و «اجتماعی» توجه نمود، عواملی که به عقده وی در تمام صور اجتماعی، بهای و اساس به شمار می‌آید. منتسبکیو در میان محققین غربی، نخستین کسی بود که در صدد برآمد، عقاب ماندگی شرقیان و گندی پیشرفت‌های اجتماعی شرق را بر اساس «محیط چهارفانی» یعنی شرایط زمین و آب و هواتوصیح دهد و باید این ترتیب بود که در قرن هیجدهم اولین ضرب بست کهنه «اروپاگرانی» که سد راه تحقیقات عمومی بوده وارد آمد و تا حدودی در هم شکسته شد. با وجود آنکه «هکل» بار دیگر به «وگانگی جهان» روحی تازه دیده و از روایه و «ترق» را چون دو دنیای مجزا در برایر یکدیگر قرار داد، این تعابیر جدید نیز علیرغم نفوذ خارق العاده وی بر افکار اروپایان، تواست چنان دوامی بیاورد: زیرا چندی نگذشت که علمای اقتصاد انگلیس، علوم اجتماعی را که هنگ همراه با همه امور دیگر به آنسانها مععود داده بود، به زمین باز گردانند و در بهنمه این کره خاکی به مستجوی حقایق برداختند: علمای مذکور از مجرای اعلم اقتصاد، درهای تازه‌ای را به روی علوم اجتماعی گشودند، به این معنی که در صدد برآمدند برای علم اقتصاد، قوانین کلی و رعایت‌بندی و العقد داده می‌آیند این را نیز یافتدند و راهی هموار برای آیندگان بیدند آوردن. تحقیقات اقتصادیون انگلیس، ضریبی کاری بر بازمانده سنت «اروپاگرانی» وارد آورد و مسائل اجتماعی و اقتصادی مربوط به تاریخ ایران و چین و هندوستان و بطور کلی مشرق زمین را جزو مسائل عمومی قرار داد. با اغاز بررسیهای علمی دو دانشمند نامی آلمان - کارل مارکس و فریدریش انگلیس - و انتشار نتایج مطالعات آنان، دیگر اتری از آن گرایش زیانبخش بر جای نماند: دو دانشمند مذکور از همان کام نخستین تواستند خود را از آفت «اروپاگرانی» نجات بخشند و جامعه پسری را بعنوان یک واحد مورد بررسی قرار دهند. هدف تحقیقات علمی آنها، گفت «قوانین عمومی تکامل تاریخی» بود و برای این منظور، تاریخ اجتماع انسانی را بعنوان وسیله کار و آزمایشگاه مورد استفاده

در واقع فکر خود را از فعالیت معاف می‌نمایند: در نظر اینان حقایق جاوده‌ای برای کشف و ثبت شده است و دیگر چیزی برای اکتشاف وجود ندارد. کوشش برای کشف حقیقت از طرف چنین کسان، عبارت است از گشودن کتاب‌های استاد و مراجعه به صفحات و سطور و استخراج حقیقت از لایل‌ها و حد اعلیٰ تلاش فکری آنان نیز عبارت است از گذوکار در لایی دوزهای عبارات و کلمات و زیر‌ذره بین گذاشتن اینها، یعنی همان کاری که از طرف ارباب کلیسا در طول سده‌ها معمول و متداول بود. برای چنین اشخاص، کلمات استاد سنتگ محک است و هر بیان و نظریه را آن می‌ستجند؛ اگر با فرموده‌های استاد برابر بود می‌بذریاند اما با وحشت از آن می‌گیریاند و گران را نیز می‌ترسانند. چنین به نظر می‌رسد که همیشه در طول تاریخ، خداوندان دانش و هنر که هر یکی با تلاشی حریت‌آور، سنتها و افکار عصر خویش را در هم شکسته‌اند، پس از مدت‌زمانی خود به صورت مانعی در راه تکامل فکری بشر آمده‌اند و افکار آنها سحدگان جدیدی را به اوردند. است گردد که معن آعلم اول قلب دارد، او تا مهر و ماد باقی است این قلب از آن او خواهد بود، مردمی که عنوان «غول فکر» را از دست کسی گرفته است که خود یک غول فکر بشدای شمار می‌آید.^۲ همان ارسطوئی که با نیروی فکری شکوف خویش، سنتها و اندیشه‌های کهنه را از برابر فکر بشیرقاراً گرفت و چنان شد که در طول سده‌ها، احدی غولی در برابر ترقی فکری بشیرقاراً گرفت زمانگشته از سوی دیگر، ارسطوئها، اندیشه‌ها و مکتبها ایجاد و تکثیر شدند. همین اندیشه‌ها همیشه را در طول تاریخ شرکت زمان‌گشته اند. همین اندیشه‌ها همیشه را در طول تاریخ فکری بشیرقاراً گرفت و چنان شد که در طول سده‌ها، احدی را زهره آن بود که از سخنان معلم اول تجاوز کرد و سرانجام روزی که این سده سیدید از برابر فکر بشیرقاراً شد، در واقع یک انقلاب بزرگ به وفور پیوسته بود. بطور کلی در هر یک از رشته‌های علوم و فنون، در مورد اندیشه‌های استادان بزرگ معاوراه به این دو نقش مقضاد بیرون‌هارند: ایجاد و تکثیر اندیشه‌ها، ایجاد و تکثیر اندیشه‌ها و همه بزرگانی از پیش از برادران اندیشه‌ها، داکترانها، لولتها، هگلهای همکنها و همه بزرگانی از این ردید، هر یکی با افکار خود جهش‌های بزرگ پیدا و اوردن و مرزهای موجود را از برابر فکر بشیرقاراً زدن با بهتر است گویند مرزهای موجود را به مسامنی قابل ملاحظه دوست راندند، زیرا افکار خود آنها، پس از چندی، مرزهای جدید را تشکیل داد. جرأت می‌خواست که کسی به تعالیم ارسطو و افلاطون پشت بازندید از نقاشی و شعر و موسیقی و مجسمه سازی، از بروی مکتب استادان سریعیچی گفت: کسانی که چینین جرأتی به دل راه می‌دادند، مصائب یک مبارزه شهمگین با زمان و همزمانان را به جان و ول می‌خریدند و تباها به این قیمت بود که در هر دوره، سدهایی که در قلمرو فلسفه، علوم، ادبیات، نقاشی و موسیقی و سایر رشته‌ها بوسیله آثار و تعالیم خدایان فکر به وجود آمده بود در هم شکسته می‌شد. فراموش نکنیم که اگر «نو» سرشار از نیروی حیات است و قدرت خود را از «ضرورت» کسب می‌کند، کهنه «نیز از نیروی مخوف» عادت «عادت» هم‌است و عادت‌های فکری از همه انواع دیگر ریشه دارند است. آری، در «عادت» نیروی و خشاست ایگزی نهفته است و از معن سرچشم است که «کهنه» نیروی شکوف خود را به دست می‌آورد، نیروی که به آن امکان می‌دهد برابر «نو» مقاومت کند و استقرار آرا به تأخیر اندادزد. ولی این باید رانی هر چند نیرو و مدن باشد، سرانجام «نو» کهنه را در هم شکند و خود برچای آن بشت سنگر من شنیدن تابعه خویش «کهنه» گردد و از جانب نوی دیگر رانه شود. اگر جز این بود، یعنی امکان داشت که افکار و معتقدات و سلیقه‌های بدران به فرزندان تحمل و از اسیله به نسل دیگر منتقل گردد، بدین شک امروز درمن به لای قاجعه دیگر نمی‌تواند خود را در عصر حجر به سر می‌برد. ولی خوشخانه حکم جهان مطابع طبیعت و تاریخ برخلاف این است: این چینین نیست بلکه مارکس با این آنکه افکارشان به نحو کامل تمرارات خود را به بار آورد و از زمانه عقب ماند، ناگزیر از سر راه کاری می‌رودند. حال جای این سؤال است که ایا «مارکس» در روزگار ما به مقام ارسطوی قرون وسطی نرسیده است؟ یا اصلشان کامل به این سؤال باش منفی می‌دهیم و می‌گوییم نه تنها چینین نیست بلکه مارکس با این مرحله هنوز فاصله زیادی دارد و افکار و ره آوردهای علمی او در مجموع و بطور کلی نه تنها از زمانه عقب نمانده بلکه تا مرن کهنگی راهی طولانی در پیش دارد و حتی در عصر ما قسمتی از افکار وی هنوز به درستی شناخته نشده است و هنگامی که شناخته گردد و در مطالعات علمی به کار برد شود، باز هم تا روزگارانی دیگر همچنان از زمانه پیش خواهد بود و به مخصوص آن قسمت که حركت سرمدی به سوی تکامل یعنی کهنه شدن دائمی نوها را بعنوان

○ تا قرن هیجدهم میلادی، مطالعات و تحقیقات دانشمندان اروپا درباره تحولات اجتماعی، تحت تأثیر یک گرایش غیر علمی و زیان‌بخش یعنی «اروپاگرائی» قرار داشت. برای آنان، تاریخ جهان منحصر عبارت از تاریخ اروپا بود، همگی از پشت این رنگین شیشه به گذشته بشر می‌نگریستند و در این میان، «ایران» و «چین» و «هند»، نه چون مناطقی از جهان، بلکه مانند سیاره‌هایی در فضای دورdest تلقی می‌شدند. ○ منتسکیو در میان پژوهشگران غربی نخبستین کسی بود که در صدد برآمد عقب ماندگی شرقیان و گندی پیش‌فرهای اجتماعی شرق را بر پایه «محیط جغرافیائی» توضیح دهد؛ به این ترتیب اولین ضربت بر سنت کهنه «اروپاگرائی» که سد راه تحقیقات عمومی بود وارد آمد.

■ ■ ■ ■ ■ سروشی که نه در خور آن بود گرفتار آمد. و فی الواقع هنگامی که نوزادی بشی نبود، به دست گورکتی ظالم زنده بگور گردید. با این همه چون جوهر حقیقت را در خود داشت و از آنجا که حقیقت زنده گاوید است، پس اسالیانی دراز که از گورتیره اش بیرون کشیده شد همچنان از نیروی حیات برخوردار بود و هنوز هم توان آنرا دارد که اینه تیر گهای تاریخ شرق را بشکافد و در ظلمات آن، راهی به سوی چشمۀ مقتفی بگشاید.

نظیره ووجه تولید آسیانی «نه تنها از لحاظ فوق، یعنی بررسی تحولات تاریخی مشرق زمین، دارای ارزش عملی است، بلکه از جهات کلی و برای درک مسائل مربوط به عصر حاضر و روشن ساختن تعدادی از مقاهیم مهم و اساسی از قبیل «طبقه، طبقه حاکم»، «دولت» و «مالکیت دولتی» نیز دارای ارزشی خارج از حد تصور است، تا آنجا که می‌توان گفت روشن ساختن نقش دولت در جوامع امروزی و درک موقف طبقه حاکم و موقع طبقه شناخت عوامل تفویق طبقاتی و پی بردن به ماهیت مالکیت تصرف‌دوالی در قلمروهای ملی»؛ بدون کملک گرفتن از نظریه مذکور، غیرمیکن است و با کنار گذاشتن آن، مسائل اساسی عصر ما، به صورت توده‌ای از مجهولات و تلی از ابهامات غیر قابل توضیح درمی‌آید.

نظیره وجه تولید آسیانی با وضوح کامل نشان می‌دهد که تبدیل مالکیت‌های خصوصی به مالکیت‌های دولتی در دونون مهزه‌های ملی و تبدیل هر یکی از واحدهای ملی (میون) به یک تراست مستقل و مجذب تغییر بینای اجتماع ملی و اجتماعی و مشری نیست. استقرار مالکیت دولتی در چارچوب مرزهای ملی نه تنها منجر به استقرار سوسیالیسم نمی‌شود بلکه بالضوره و بنحوی اختناق نابذیر مالکیت دولتی بر انسانها نیز می‌شود در واحدهای ملی که «مالکیت دولتی بر زمین و ابزارهای تولید مستقر می‌شود در اندک متنی این «مالکیت» به تمام قلمروها گسترش می‌پاید و هنر و ادبیات و موسیقی و ذوقیات و ذهنیات و سرانجام وجود خود انسانها نیز شامل می‌گردد. و هم اکنون جای تذکر این نکته است که با همه اهتمام و ارزشی که نظریه وجه تولید آسیانی دارد، باید حذر گیریم و از آنها آیه‌های آسمانی سازیم؛ بدین معنی کسانی که چینین کنند و به دست خود رشته برگردند بگذرانند: اینگونه افاده در جهان اندیشه، بردگانی بیش نیستند. مراجعت به آثار مارکس و هر دانشمند دیگر در هر قلمرو، حتی دقت در عبارات و کلماتی که بکار برد شد، بسیار مفید است و در هیچ موردی نباید از آن بششم بپوشید، ولی این بدان معنی نیست که خود را در چارچوب افکار آنها محدود سازیم و اندیشه را از فراتر رفتن بازداریم و نکذاریم فکر از حد و مزد معنی خارج گردد. افکار هیچکی از دانشمندان از ارسطو تا مارکس و تا عصر حاضر، هرگز نمی‌تواند مرز نکامل فکری بشیر به شمار آید، زیرا اساساً تکامل فکری حد و مزد ندارد. کسانی که برای کشف حقیقت فقط در بین این می‌روند که ببینند «استاد چه فرموده است»،

مارکس و انگلیس در بررسی‌های همه جانبه خود به «کشف دوره‌های تکامل تاریخی» دست یافتدند و به این نتیجه رسیدند که تحولات تاریخی اروپا نه تنها سرمشق و نمونه برای تاریخ جامعه بشری نیست، بلکه یک استثناء کوچک (هر چند با اثاری سبز بزرگ و شگفت‌آور) در مسیر تکامل تاریخی است.

نظریه «وجه تولید آسیائی» با وجود نارسانی‌ها و ابهاماتی که دارد، یک تئوری علمی برای مطالعه تاریخ شرق به شمار می‌آید که برخلاف نظریه‌ها و مکتب‌های رنگارنگ، از «نزارپرستی» و «مصلحت اندیشی‌های سیاسی» سرچشمه نگرفته و نه تنها سیاستهای استعماری اروپائیان و برتری جوئی‌های آنان را توجیه نمی‌کند، بلکه ضربتی کاری بر آن وارد می‌آورد.

مارکس اصولاً آشنایی چندانی با تاریخ شرق نداشته است و تا آن زمان اطلاعاتی از حدود بعضی اشارات در آثار هنر و برجی معلومات متداول آن عصر تجاوز نمی‌کرده است. بطوط رکی، مارکس از طریق علم اقتصاد به مبحث تاریخ علاقمند شد. وی اندکی پس از آنکه تقدیم بر «فلسفه مفهومی» هنگل نوشته، با شتاب به علم اقتصاد روی آورد. در ندق‌ذکر، مارکس نتیجه گرفته بود که آگاهی بر سازمان اجتماع از راه «فلسفه» ممکن نیست. فی الواقع در زندگی مارکس تختیمن اینها اقامت در لندن را من توان «دوران هجوم بزرگ به علم اقتصاد» نامید. در اثر این امر بعضی برداختن به مطالعات وسیع اقتصادی و مراجعته مکرر به آثار اقتصاد انان کلاسیک و نیز به سبب پیش آمدن بعضی حوادث سیاسی، وی به مسائل تاریخ شرق شدیداً علاقمند شد و هر چه را در این زمینه به چنگ آورد مرور مطالعه قرارداد، به طوری که در فاصله بین سالهای ۱۸۴۹ (ورود بانگلستان) تا ۱۸۶۹ (تدوین مقدمه بر نقلم اقتصاد) معلومات اور این قلمرو با سرعت و سعیت یافت. از تاستان ۱۸۵۳ به بعد بود که مارکس و انگلیس به اطهار نظر درباره تاریخ شرق پرداختند. چنانکه می‌دانیم، فراگرفتن سریع زبانهای کار ایندواد شتمند به مأخذ و مبنای دست اول را می‌سازیم که گزارنده بخوبی از این شیوه‌ها و بینزله ایزاز کار ایندواد شتمند به شمار منتهی نشد. در ۱۸۶۲ فردیش انگلیس به فراگرفتن زبان فارسی پرداخت و مذکور می‌شود و اگر جز این فکر کبیر در واقع به قرون وسطی بازگشت کرده باشد. آن داشتمند، خوتارویی که زنده بوده به کار پیشرفت داد افق‌کار خوش مشغول استفاده می‌گردید و می‌گویند همه ادکار او چنین نیست و نمی‌تواند باشد، زیرا قانون گهنه شدن نوها که مارکس خود مبلغ آن بوده، شامل راه‌آوردهای علمی وی نیز می‌شود و اگر جز این فکر کبیر در واقع به قرون وسطی بازگشت کرده باشد. آن بود و لحظه‌ای از ارزیابی مجذد و تکمیل آنها غفلت نمی‌کرد و اگر جز این می‌گرد، به آن مقامی که رسید نمی‌تواند تردیدی نیست که اگر وی تا امروز زنده بود، آخرين چاچ نوشته‌هایش با صورتی که فعلاً در دست ماست تقاضاً می‌داند و به اختصار قریب به یقین قسمتی از مطالب چاچیان تختیمن از آن حذف می‌شود و عبارات و جملات تا آن قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌کند. راستی مگر می‌شود جز این فکر کرد؟... ولی با اینهمه و متأسفانه در نیم قرن اخیر عده‌ای از بیرون و ای (یا مدعیان پیروی) کوشاپند از مارکس، ارسسطوی جدیدی پسازند و از افکار او، برای فکر بشرسحدانی بدد آورند ولی اینکونه لشاشها هیچگونه ارتباطن با خود مارکس و تعالیم وی ندارد و حتی قسمتی از انجه به نام او عرضه نشده، با افکار وی نسبتی نداشته و بلکه معارض آن بوده است. در واقع این کسان، با آنکه شایل وی را بر سر در کلیسا چید نصب کرده‌اند، خود او را به داخل معبد راه ندادند؛ زیرا بیم داشتند که اگر کام به درون گردانند... کلیسا را برسر بانیانش ویران گردانند...

اکنون با توجه به مراتب فوق الذکر و در مقام نتیجه گیری می‌گوییم برای استفاده از مقاید و نظریه‌های مارکس و انگلیس در این زمینه، باید جوهر و عصادر را گرفت و مورد بهره برداری قرار داد و از جیشیدن با واژه‌ها و تعبیت کورکورانه و دنباله روی مغض، خودداری و وزید و هرگز در هیچ مورد و مقامی از فراتر فرض از حد نظریه آنها بیم و هراس به دل راه نداد، بخصوص که از قلت اطلاعات ایندواد شتمند درباره مشرق زمین و بویژه ایران بخوبی اگاهیم و می‌دانیم که این امر از دو علت ناشی بوده است: نخست آنکه که در زورگار آنان اطلاعاتی به وسعت امروز وجود نداشته است: کافی است یاد اور شویم که قسمت اعلم و بلکه تمام مقررات علمی در ایران و افغانستان و موارد اهلر و دزه سند و بین الہرین و سویره و فلسطین و آناتولی، درین قرن اخیر یعنی از آفرین سالهای زندگی مارکس به بعد صورت گرفته است، چنانکه در ایران اولين خبریات پاسانشناصی به طرق علمی... والبته در قلمروی بسیار محدود از سال ۱۸۸۴ یعنی یکسال پس از مرگ وی آغاز یافت و نهاده رفائله بین دو چنگ جهانی بود که از خواری های وسیع تر، تباچ آمزنه و الهام بخش به دست آمد. ابتدا دو قلیل بودن اطلاعات مارکس و انگلیس در این زمینه، آن بوده که از اینبه مأخذ و مدارک عربی و فارسی که در آن دوره وجود داشته است، به علت عدم آشنایی به زبان هیچیک مستقیماً مورد استفاده آندو قرار نگرفته است: دلایل و مدارک موجود نشان می‌دهد که تا قبل از سال ۱۸۴۹،

اصلی اطلاعاتی به وسعت امروز وجود نداشته است: کافی است یاد اور شویم که از فراتر فرض از حد نظریه آنها بیم و هراس به دل راه نداد، بخصوص که از قلت اطلاعات ایندواد شتمند درباره مشرق زمین و بویژه ایران بخوبی اگاهیم و می‌دانیم که این امر از دو علت ناشی بوده است: نخست آنکه که در زورگار آنان قسمت اعلم و بلکه تمام مقررات علمی در ایران و افغانستان و موارد اهلر و دزه سند و بین الہرین و سویره و فلسطین و آناتولی، درین قرن اخیر یعنی از آفرین سالهای زندگی مارکس به بعد صورت گرفته است، چنانکه در ایران اولين خبریات پاسانشناصی به طرق علمی... والبته در قلمروی بسیار محدود از سال ۱۸۸۴ یعنی یکسال پس از مرگ وی آغاز یافت و نهاده رفائله بین دو چنگ جهانی بود که از خواری های وسیع تر، تباچ آمزنه و الهام بخش به دست آمد. ابتدا دو قلیل بودن اطلاعات مارکس و انگلیس در این زمینه، آن بوده که از اینبه مأخذ و مدارک عربی و فارسی که در آن دوره وجود داشته است، به علت عدم آشنایی به زبان هیچیک مستقیماً مورد استفاده آندو قرار نگرفته است: دلایل و مدارک موجود نشان می‌دهد که تا قبل از سال ۱۸۴۹،

سیاست‌آمدادی

همسته، ولی باید توجه داشت که نتایج خطرات در آن زمان همز به جانی نرسیده بود که بتواند راه را برای استنتاج درباره سازمان اجتماعی - اقتصادی جوامع مذکور همراه گردد. از اکتشافات بزرگ بعدی در «من-من» و «کرت» و کشف الواح گلین کاخ «پیلوس» و پصر «پوس» که سالیانی بعد از مرگ وی صورت پذیرفت نیز البته مارکس نمی‌توانسته است اطلاعی داشته باشد.

معهدها، وی در جوامع «من-من» و «کرت» و سازمانهای اجتماعی آنها اطلاعات مختصراً داشته است که در آثار وی منعکس است.

این بود فهرست مدارک و منابع مارکس درباره نظامهای شرقی و باید به این حقیقت اذعان کرد که با وجود قلت و محدودیت منابع، وی توانست داهاینه و بطريق علمی استنتاجهای درخشانی بنماید و به تدوین نظرهای توافقی باید که توده بزرگ داردک و مأخذ موجود و نیز خبرات و اکتشافات بعدی نه تنها بر ارکان آن خالی وارد نیاورد، بلکه آنرا در خطوط کلی مورد تأیید قرارداد و بر استحکام مبنای آن افزود.

از زمان مارکس به این سو، خطرات بر داده استانشانی در خاور نزدیک و میانه و شرق دور و موارد انتہا و درجه سند و جزیره کرت و سایر نواحی، کوهی از مدارک بسیار گرانبهای را بر بنای ساقی افزوده است و در زمان حال، برای بررسی تغولات اجتماعی مشرق زمین، از این حیث امکانات بسیار وسیعی فراهم آمده است که مارکس و انجلیس حتی از صدیک و بلکه هزار یک آن نیز برخوردار نبوده اند. تنها ذکر فهرست اکتشافات باستانشانی بک قرن اخیر در مشرق زمین صفحات متعددی را فرا می‌گیرد.

اگرken با توجه به این واقعیات باید بگویند جای تأسف و شرمدگی خواهد بود، اگر تنواتیم از این توده، ابته مدارک به صورت علمی بهره‌برداری کنیم و خطوط تغولات اجتماعی را در کشورهای شرقی ترسم ننماییم، این کار بدون شک به مرتب آسان تر از زمان مارکس می‌تواند صورت گیرد.

(دنیاله دارد)

اطلاعات گسترده‌ او را در این زمینه نشان می‌دهد.
کتب و رسالاتی درباره تاریخ بعضی از کشورهای شرقی و بخصوص

هندوستان و نیز نوشته‌هایی درباره تجارت هند که در زیرنویس‌های «کاپیتل» و

نامه‌ها و آثار دیگر به آنها اشاره شده است و عبارتند از:

«تاریخ جاو»، «تألیف『استان‌غور در افغان』» و «غفاریای تاریخی عربستان»،
انگلیس، «تألیف『جیمز میل』» و «هندوستان نوین»، «تألیف『کبل』» و «رساله‌ای در باب تجارت هند شرقی»، «تألیف『چ-چاپل』» و «گفتاری در باب تجارت انگلستان با هند شرقی»، «تألیف『توماس مان』» و «انگلستان و هند شرقی»، «تألیف『پالکس فن』»^{۱۰} و «نامه‌هایی درباره هندوستان» از «سالکیوف»^{۱۱} و «شرح موجز تاریخ هند چنوبی»، «تألیف『مارک ویلکس』»^{۱۲} و تعدادی از آثار نویسنده‌گان دیگر که در باداشتها و مسوده‌های مارکس کش بسال ۱۸۵۳ نوشته شده، نام آنها ذکر گردیده است.

علاوه بر این، وی در نامه مورخ ۷ مارس ۱۸۵۳ خود خطاب به فریدرش انگلیس، در خصوص دهکده‌ها و جماعت‌روستانی در هندوستان قبیم،
نامبرده راهی کتاب «مانو» راهنمایی کرده است. از این توصیه معلوم می‌شود

که مارکس با کتاب قوانین «مانو» یعنی «مانوا» - دارما‌جاسترا^{۱۳} که مجموعه احکام کشی برهمانی و از جمله کتابهای مقدس هندیان است آشنایی داشته است. این کتاب حاوی اطلاعات سودمند درباره نخستین تمدن اریانی‌ها سی

از ورود به دره «گگ» است.
۷. تصویر جلسات پارلمان انگلیس حاوی مذاکرات درباره هندوستان و نیز

مقالات پراکنده جراید درباره وقایع این کشور. در سال ۱۸۵۳ تعداد قابل ملاحظه‌ای از مدارک می‌سیاسی درباره هندوستان و مجمله نشریات «انجمن اصلاحات هند»^{۱۴} مورود طالعه مارکس قرار گرفت.

۸. بر مجموعه فوق، باید متابع و مأخذی را درباره روسیه و جماعت‌دهقانی (کوهنهای کشاورزی) آن کشور نیز افزویم: مارکس با فرگفت زبان روسی، بر طبق شیوه خود تمام مدارکی را که در این زمینه به دست اورد در مدتی کوتاه و با لغ نام بعلیه و نیز اطلاعات و سیعی از مهاجران معروف روسی کسب کرد بطوری که در سالهای آخر عمر، اطلاعات وی درباره جماعات کشاورزی روسیه وسعت گرفت. اشارات اورده این نامه هایش خطاب به یاتو «وراز اسولیچ»^{۱۵} و نیز در کاپیتل و بویژه کتاب سوم آن، از وسعت معلومات اور دین زمینه حکایت می‌کند.

۹. پیش آمدن «مسئله شرق» مخصوصاً چنگاهی کریمه (۱۸۵۶-۱۸۵۷)

بالا چنگاهی بین روسیه و امپراتوری عثمانی در سالهای ۱۸۷۷-۱۸۷۸

سبب شد که مارکس اطلاعاتی درباره جامعه عثمانی و نیز روسیه به دست آورد. در سال ۱۸۷۷ در حالی که قسمت عدید مطالعات مارکس در اطراف

اقتصاد لفاحی روسیه تمرکز نداشت بود، با دقت اخبار مربوط به «مسئله شرق»

را مورد توجه و بررسی قرار می‌داد. همسروی، در نامه‌ای به تاریخ ۲۰ زانویه

۱۸۷۷ می‌نویسد: «... در حال حاضر شوهرم تا گردن در مسئله شرق فرو رفته

است. او از مشاهده روش قاطع و شرافتمانه فرزندان محمد اصون در برابر فریبکاریهای مسیحیان به وجود نشاط درمی‌اید...». این توجه تا سال‌اندی بعد نیز ادامه داشت و این رهگذر نیز بر اطلاعات اور درباره جامعه عثمانی افزوده گشت.

۱۰. درباره جوامع آمریکایی قبل از کریستوف کلمب، مارکس از اطلاعات

نسیتا کافی ببرخوردار بوده است: کتب و رسالات درباره «جامعه ایلانکا» و

مکریک و سایر جوامع سرخ‌هستان در عصر مارکس کم نبوده است و برخی از

آنها مورد مطالعه وی قرار گرفته است: از این جمله است بنج اجلد آثار (ولیام

برسکوت)^{۱۶} مورخ شهری، یعنی دو کتاب معرفت تاریخ فتح مکریک در سه

جلد و قاریخ فتح برو در دو جلد، که مارکس آنها را در سال ۱۸۵۱ مورد

مطالعه قرار داد.

۱۱. درباره جوامع «هومری» یونان. حفاری «ترو»، «توسط اشليمان»

باسنانشناس معروف المانی بین سالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۳^{۱۷} یعنی ده سال قبل از

وفات مارکس انجام گرفت و باتوجه به غوغائی که خبریات مذکور در سراسر

اروپا برپا کرد، تردیدی نیست که وی از اخبار مربوط به گارهای اشليمان مطلع شده است، بخصوص که از علاقه مارکس نسبت به رشته باستان‌شناسی آگاه

● یادداشت‌های:

1. Europeocentrism

۲. منظر کارل مارکس است که در «کاپیتل» با احترام فراوان و با القای از جمله «غول فک» از ارساله یاد می‌کند.

۳. «آین مارسلن» Ammianus Marcellinus آخرين مورخ بزرگ رُمی، متولد سال ۳۲۵ میلادی (در سوریه) و متوفی به سال ۳۸۸ (در رم) مؤلف «تاریخ رم» شامل واقعیت آغاز جلوس امپراتور «ترو» Nerva (۴۶ میلادی) تاریک امپراتور «النس» Valens (سال ۳۷۸) که را به زبان لاتینی نوشت و در واقع ادame تاریخ معرف «تایست» است. این تأثیف در ۳۱ کتاب بوده که تنها ۱۸ کتاب آن باقی مانده و دارای ارجش قابل لطفه‌ای است. آین مارسلن در آغاز جوانی به سیاه‌گری دری او در در چند چنگ بین ایران و رم نیز شرکت داشت. اثر بزرگ او یکی از منانع تاریخ ایران باستان به شمار می‌اید.

4. Stanford Raffles: History of Java.

5. C. Foster: A Historical Geography of Arabia.

6. J. Von Hammer: Geschichte des Osmanischen Reiches (1857).

7. James Mill: History of British India (1826).

8. G. Campbell: Modern India (1852).

9. J. Child: Treaties on the East India Trade (1681).

10. Thomas Mun: A Discourse on Trade, from England into the East India (1621).

11. Pollexfon: England and East India (1697).

12. Saltykov: Lettres sur l'Inde.

13. Mark Wilks: Historical Sketches of the South of India (1810-17).

14. «India Reform Association».

15. Vera Zassoulitch.

16. Jenni Marx: Lettre a Sorge, 20 Janvier (1877)

۱۷. William H. Prescott مورخ آمریکایی ۱۸۵۹ (۱۸۱۶-۱۸۵۹) که علاوه بر دو کتاب مورد بحث، تأثیفات مهم دیگری نیز از خود به یادگار گذاشته است: از جمله «تاریخ دوران سلطنت فردیان و ایزاپلا» (در سه جلد) و «تاریخ دوران فیلیپ دوم» (در سه جلد).

ارزش نظریه «وجه تولید آسیانی» و تاریخچه آن

نوشته دکتر محمد علی خنجی

بخش سوم*

تامین آب برای کشت و زرع و اجرای طرحهای بزرگ و کوچک آبیاری، توجیه کننده خراج است و سلطه دولت را مشروع می‌گرداند.

در «وجه تولید آسیانی»، «دولت» و «کمونهای کشاورزی» باهم تشکیل یک وحدت دیالکتیکی می‌دهند، نظیر وحدت دیالکتیکی، «برولتر» و «کاپیتاپلیست» در «وجه تولید سرمایه‌داری»، «با بربرده» و «بیرددادار» در «عبدودیت عمومی» خلاصه می‌شود: قدان مالکیت خصوصی زمین، وجود واحدهای تولیدی مستقل و برآکنده که از عهده جمیع حوانخ خود برمی‌آیند، اضمام بی‌واسطه کشاورزی و حرفه‌ها و ادامه یکنوع تقسیم کار تغییرنابذیر در واحدهای تولیدی مذکور، وجود دولت مرکزی مقنن و مستبد و استثمار تولیدکنندگان بوسیله دستگاه حکومت از طریق ضبط خراج محصولات کشاورزی و بدید آمدن شهرهای مصرف کننده که مرکز اجتماع فرمانروایان و قوای دولتی و دیوانیان و محل گردآوری رئوتهای بیکران آنهاست و اختصاص خایر مالی به تمتع و کامرانی، خطوط اصلی این چهاره تاریخی را تشکیل می‌دهد.]

[با رشد قوای تولیدی و انحلال جماعت بدوی، استثمار انسان از انسان ممکن می‌گردد و «وجه تولید آسیانی» جای نظام اشتراکی اولیه را می‌گیرد. در این مرحله جماعات دهقانی (کمونهای کشاورزی) متلاشی نمی‌شود و مالکیت خصوصی زمین به وجود نمی‌آید. بلکه به علت ضرورت کار جماعتی برای پهنه‌پردازی از زمین، از یکطرف مالکیت جماعتی (کمونال) همچنان ادامه می‌یابد و از سوی دیگر و از همین منشأ - عنصری جدید به نام «دولت» ظهور می‌کند که قبایل و جماعات کشاورزی را در زیر لوای یک واحد پرگ (کشور) گرد می‌آورد. این عنصر جدید عملای زمین ها و آبها را به تملک خود درمی‌آورد و در این مرحله دولت (فرمانروا) به صورت یگانه مالک واقعی زمین درمی‌اید و جماعات کشاورزی به صاحبان حق انتفاع مبدل می‌شوند. رانت ارضی (بهره مالکانه) مستقیماً به خزانه تعلق می‌گیرد و این کار به وسیله گرفتن خراج محصولات کشاورزی یعنی ضبط فستمنی از محصول. کار کمونهای انجام می‌ذیرد. بعلاوه، دولت مستقیماً نیز از کار اضافی افراد برای ایجاد شبکه‌های آبیاری، راهها و سایل ارتباط و بهای و معابر و مقابر و قصور و نیز قلاع و استحکامات استفاده می‌کند.]

تقد علم اقتصاد» بطور کامل در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱ در دو مجلد و با همان عنوان اصلی^۱ چاپ شد.

مدفون ماندنش در این مدت طولانی یک معماست و به چاپ رسیدنش در مسکو، معمانی دیگر! ولی انتشار کتاب مذکور، لااقل به یک معمانی سوم پاسخی روشن و قانع کننده داد: می‌دانیم که مارکس مردی متواضع بود و گاه در فروتنی به واه افزایشی رفت. وی حتی ستابیش بی شانه دوستان را تحمل نمی‌کرد تا چه رسد به خودستانی. چنین مردی در مقدمه^۲ بر «تقد علم اقتصاد»، ادعائی مطرح کرده بود که با هیچکی از آثارش تناسب نداشت: در آن مقام وی بالحنی سخن رانده بود که نشان از بدید آمدن اثری جامع و کامل می‌داد و چنان می‌نمود که او کتابی به رشته تحریر درآورده است که حاوی تمام حرکت تاریخ در جمیع جهات است و چگونگی انتقال اجتماع معاصر را بر مراحل عالی تری از تمدن اشکار می‌گرداند. ولی مندرجات هیچیک از آثار

این بود خلاصه نظریه «وجه تولید آسیانی» و اکنون با مراجعه به متون، به یک ویزگیهای نظام مذکور توجه و مطلب را از نقل سرگذشت یکی از آثار مهم مارکس آغاز می‌کنیم: این کتاب که نزدیک به یک قرن در معرض انتقاد قرار داشت، در سالهای ۱۸۵۷-۵۸ نوشته شد، ولی جز دو فصل از آن که در زمان حیات مؤلف زیر عنوان «تقد علم اقتصاد» در ۱۸۵۹ به جای رسید، از بقیه فصول تا هشتاد و اندی سال بعد از تألیف، کسی آگاه نگردید. پس از مرگ مارکس، نسخه خطی کتاب از نظر فریدریش انگلس نیز مخفی مانده بود. کارل کاؤنتسکی^۳ در ۱۹۰۳ قسمتی از آن یعنی مقدمه بر تقد علم اقتصاد را در مجله «عصر جدید» (Neue Zeit) (انتشار داد که ترجمه فرانسه آن نیز در همان سال در پاریس به طبع رسید. یک ترجمه دیگر از همین قسمت توسط بانو «لورالافارگ»^۴ (دختر مارکس) در ۱۹۰۹ فراهم آمد و همراه فصول سابق در پاریس انتشار یافت. ولی برای نخستین بار مجموعه بزرگ «مبانی

* توضیح: بخش‌های بیشین مقاله، در شماره‌های ۸۱-۸۲ و ۸۳-۸۴ اطلاعات سیاسی - اقتصادی چاپ شده است.

سیاک-اقصاوی

می توان آن را یگانه اثر واقعاً جامع و کاملی دانست که مارکس در علم اقتصاد به رشته تحریر درآورده است....»

اگرچه به ترتیب فوق، «بانان نقد علم اقتصاد» بطور کامل در سالهای اول چنگ جهانی به طبع رسید، ولی به علت شرایط زمانی و مکانی و نیز پیحرانهای پس از چنگ، تا سالیانی دیگر همچنان از نظرها مخفی ماند؛ تا آنکه سرانجام در ۱۹۵۳ در بریلین تجدید چاپ شد. از این تاریخ به بعد بود که توجه دانشنامه‌دانان به مطالب آن جلب گردید. در ۱۹۵۶ نخستین ترجمه آن (به زبان ایتالیانی) انتشار یافت و از سال بعد یعنی ۱۹۵۷ به این سو، رفته رفته مطالب آن در نوشته‌های محققاً اروپائی مورد استفاده قرار گرفت و از این طریق به تدریج اهمیت واقعی اش ظاهر گردید. قسمتهایی از این مجموعه برای موضوع طالعه‌ما، دارای اهمیت خاصی است:

مارکس برای این فصول عنوانی طویل اختیاب کرده است و ماحصله همان عنوان یعنی «بنیانهای ماقبل سرمایه‌داری» - در مقام ایجاد، کلمه «بنیانهای» را به کار خواهیم برد. یک سال پیش از آنکه تمام مجموعه تجدید چاپ شود یعنی در ۱۹۵۲، فصول مذکور، جداگانه و به صورت جزوی ای مستقل در بریلین انتشار یافته بود. نخستین ترجمه «بنیانهای» (به انگلیسی)، از روی همین جزو توسعه «چاک کوهن» صورت گرفت و همراه مقدمه‌ای بسیار فاضلانه و عمیق به قلم «اریک هایزبایوم» به سال ۱۹۶۴ در لندن به طبع رسید^۱ درباره اهمیت جزو، در مقدمه هایزبایوم چنین می خواهیم:

«...[اين نوشته‌ها]... افکار مارکس را در مرحله‌ای سپار تزدیک به زمان تألف کاپیتل، با وضوح نشان می‌دهد... وی از این به عنوان تهیه مقدمات برای تدوین کاپیتل فراهم اورده بود. با این حال سپار تعجب آور است که نوشته‌های مذکور، به دست غفلت سفره شد؛ این للاحته مخصوصاً در مورد فصلی صادق است که تحت عنوان «بنیانهای ماقبل سرمایه‌داری» گردآوری شده است. در این فصول، مارکس کوشیده است با استثنای تحریک تاریخی دوران پیش از سرمایه‌داری، خود را در اندازد... این جزو، عبارت از یادداشتی برآکنده وی اهمیت نیست... این اثر نه تنها مارکس را در درخشنان ترین و عمیق‌ترین مباحث انسانی مده، بلکه از جهات مختلف، بهترین اسلوب و در مواجهه با استثنای تحول تاریخی به شمار می‌آید و جزء لاینفلکت «قدمه» تفسیه است که آنکه بعد «نقد علم اقتصاد» نوشته و طی آن، مازالت ایسم تاریخی را در بارورترین صور عرضه داشته است. بدون تردید می‌توان تأکید کرد که کلیه مباحثات مارکسیستی درباره تاریخ، که مطلب این جزو، در آنها مورد عنایت قرار نگرفته باشد... یعنی تقریباً پیچع مباحثات قبل از ۱۹۴۱ و نیز (بدبختانه) قسمت اعظم مباحثات بعد از آن تاریخ - باید در پرتو ندرجات این جزو، مورد ارزیابی بجدد قرار گیرد...»

موضوع این فصول چیست؟ «بنیانهای»... به معنی اخض کلمه، تاریخ نیست، بلکه کوششی است برای نشان دادن محتواهی عمق تاریخ - یا بر طبق اصطلاح جایلد^۲ (آنچه در تاریخ روی داده است) - و این محتوا عبارت است از تکامل...»

دقیق تر بگوئیم، در «بنیانهای» مارکس از فراز بلندترین بلندیها، به گذشته بشمرمی نگرد و مسیر حرکتش را از دوره توحش تا عصر صنعت جدید، از نظر می گذراند. با هم عارت دیگر، در این مقام درحالی که بر فراز رفیع ترین قلل برپای استناده است، نظریه به دنیای سرمایه‌ای افکند و آنگاه برای آنکه بداند این ناکس از چه کسان زناداره، چون غواصی ماهر، ازان بلندی با یک حرکت سریع، خود را به اعماق اقیانوس زمان می‌رساند و در قعر تیره و تار آن، برای یافتن «لوح سرخوش» جستجو را آغاز می‌کند؛ وی در کار اجداد انسانهای امروزی به راه می‌افتد؛ نخست در اطراف خود رمه‌هایی از یکنوع موجودات قائم را می‌بیند که همچون جانوران چهارپا، از هر سو در حركتند و

او، از «فقر فلسفه» و «مانیفست» گرفته تا مجلدات «کاپیتل» نمی‌توانست پاسخگوی چنین ادعائی باشد و به همین سبب سخنان مذکور، در نظر «مارکس شناسان» به صورت معتمانی درآمده بود. «مارتن نیکلاوس» در نوشته جامع و عمیق خود تحت عنوان «مارکس ناشناخته»^۳ در این باره و نیز راجح به اهمیت «مانی نقد علم اقتصاد» حق مطلب را ادا و سخن را تمام کرده است و بهتر است ما نیز در اینجا قلم را به اختصار وی بگذاریم: «... او (مارکس) در تمام طول حیاتش فقط یکباره در برابر یکی از اثاثار خود با لحنی سخن گفته است که برجام و کامل بودن ان دلات می‌کند. او فقط بکار اظهار داشته اتری پدید اورده است که نتها جمیع نظرهای وی را دربرمی‌گیرد، بلکه در عین حال آنها را به طریقه‌ای علمی عرضه می‌دارد. مقام این سخن در «مقدمه» (۱۸۵۱) بر «نقد علم اقتصاد» است. اتری که چاپش به سبب پیش آمدن اختلافاتی با ناشر، تاتمام ماند؛ تها دو فصل از «قدمه» به دست مردم رسید، ولی محتواهی آنها با وجود اهمیت، نمی‌توانست ادعاهای را که تلویحاً در برابر آنها و در مقدمه مربوط، عنوان شده بود توجیه نماید.

«مقدمه» شامل طرحی است از یک برداشت عام و کامل و یک سلسه نظریه‌های علمی که حرکت تاریخ را در جهات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توضیح می‌دهد و نیز تشریح می‌کند که چگونه و چرا سازمان کنونی اجتماع می‌باید در زیر فشار تناقضات داخلی در هم فروزید و نظام عالی تری از تندن، جای آنرا بگیرد. فصول چاپ شده کتاب چین و سفت و جامعیتی را نشان نمی‌دهد... موضوع آنها بیشتر، مسائل فنی اقتصادی است و نشان از راهی طولانی و سخت می‌دهد، بدون آن که در بیان به مقصدهای قابل رویت بینجامد. پس مارکس در «مقدمه» در برابر چه چیز سخن گفته است؟ ایا اور باره توریه‌هایی که در آن زمان هنوز کامل نبوده با افکاری که هنوز به رشته تحریر در نیاورده بوده است، به طرح ادعاهای مبادرت و روزنده است؟ تا سال ۱۹۳۹، این سوال همچنان به صورت معتمانی باقی ماند. رد تعمیم‌های جسروانه‌ای را که در «مقدمه» آمده است می‌توان تا کتاب «فقر فلسفه» و «مانیفست» دنبال کرد که در آنها نیز نظریه‌هایی به همان اندازه کلی و جسروانه عرضه شده است. مجلدات «کاپیتل» نیز شامل تکرارهای کلی و مناقشات علمی و جدلی است، ولی اگر غیر ممکن نباشد لایحه مشکل است که بتوانیم از قسمتهای موجود «کاپیتل»، برای مهترین مسئله‌ای که در «مقدمه» عنوان شده، جوابهایی به دست آوریم، یعنی جواب اینکه چرا و چگونه نظام اجتماعی سرمایه‌داری فرو خواهد ریخت؛ این مطلب در «مقدمه» از نظر توری مسئله‌ای حل شده، قلمداد گردیده است.

به این مناسبت بود که «روزالگرامبورگ» کتاب «تراتک سرمایه» را در ۱۹۱۲ نوشت.^۴ بدون تردید قصد او از تألیف کتاب مذکور، پر کردن مهترین خلاصی بود که در نوشته‌های تاتمام مارکس به چشم می‌خورد؛ مشارالهایی این عمل، نفت بر آتش اختلافات داخلی حزب ریخت؛ انشی که تا این روزگار هنوز هم سوسو می‌زند... این مطلب که چرا نسخه دست نویسی که مارکس بر مبنای آن در ۱۸۵۹ «مقدمه» را نوشت، تا شروع جنگ دوم جهانی همچنان مدفعون ماند، خود یک معماست، ولی در هر حال به سال ۱۹۱۹، «انستیتوی مارکس - انگلیس - لین» در مسکو، یک مجلد قطور که شامل نوشته‌های اقتصادی مارکس در سالهای ۱۸۵۷-۵۸ بود از درون پرونده‌های خود بیرون کشید و چاپ کرد و جلد دوم آن نیز دو سال بعد به طبع رسید...

«مانی نقد علم اقتصاد»، گرچه از زمان چاپش ناشناخته نبود ولی اهمیت نام و تمام آن نیز هرگز درک نگردیده بود... این اثر دارای ارزش تاریخی است و حاصل ۱۵ سال تحقیقات اقتصادی را در برداشت، یافته‌زده سالی که شامل بهترین دوران زندگی مارکس بوده است... این اثر، یگانه تالیفی است که وی طی آن، توری های خود را در برابر سرمایه‌داری از منشاء تا زمان انها، به نحو کامل و جامع طراحی نموده است و با وجود ابهامات و بردگی‌ها،

مارکس پس از عبور از قلاع اربابی که در میان قلمروهای مستقل فردی قرار دارد، از شهرهای قرون وسطانی دیدن می کند و متوجه تفاوت آنها با شهرهای آسیانی و نیز شهرهای یونانی و روسی می شود. در این شهرها که محل سکوت پیشه وران و مرکز صنایع دستی است، وی به درون کارگاهها و دکه های استادار کاران سرمی کشید و تعارض بین شهر و روستا را درمی باید و سرانجام در کنار احفاد همان انسانهای وحشی، گام به درون بزرگترین شهر صنعتی جهان می گذارد. پس از این سیر و سلوک، درحالی که کلید در گنج های تاریخ را در دست دارد، بار دیگر بر همان قله رفیع که مبدأ حرکت او بوده، قرار می گیرد، این بار وی پاسخ شوال نخستین یعنی «منشا کارمزدیوری» را به همراه دارد و در پایان می گذارد.

بهتر است ما نیز در این سیر و سلوک، گام به گام اورا همراهی کنیم و در کنار وی شاهد سرگذشت آیاه و اجاد خود باشیم. لیکن از قدم اول باید بدانیم که همگامی با چنین رهروی کار آسانی نیست و این به دو سبب است:

نخست آنکه او با گامهای هفت فرنگی، سده ها و هزاره ها را درمی نورد و درحالی که از چپ و راست با یک نگاه، مناظر اطراف را از نظر می گذراند، با سرعتی پیش از سرعت ماهواره های امروزی پیش می رود و این با بینهای تحیف ماسازگار نیست. پس تاجیرم در هر گام درنگی یکنیم و آنچه را که او با اشاره ای نشان می دهد با دقت بیشتری بینیم، مشکل دیگر که مشقت سفر را دوچندان می سازد، شیوه سخن گفتن مارکس است: نثر او در «بنیانهای همچون محیط سفری» یعنی بیاناتی اعماق دریای زمان، تیره و سنتگن است و در هر گوشه ای از آن، خفره ای دهان کشود است. جملات فشرده و مرکب از حداقل لغات است، شکفتا کسی که به هنگام نوشتن «کاپیتان» آنهمه «دست و دلباز» است و از مصرف فراوان لغات باکی ندارد، در اینجا چنان خستنی از خود نشان می دهد که گوئی هر لغت به جانش بسته است.

چنین به نظر می رسد که بهنگام تدوین کاپیتان، وی فقط به یک هدف می اندیشید و ان تهییم مطلب به خوانندگان بوده است و بقیه امور را رسیله ای برای رسیدن به این هدف تلقی می کرده است و از اینرو است که در آنجا با وسایل سیار، مطلب را می شکافد و از زاویه های مختلف، آنرا بررسی می کند و به این حد تمکن ورزد و از بین آنکه می امداد خواهند هنوز مطلب را در پیاقته باشند، بد گز اشله و شواهد می بردند و گاه به یک مثال هم فناوت نمی ورزد و از اطلاع کلام و تکرار مطالب پرهیز نمی کنند. تا آنجا که کاپیتان واقعاً به صورت یک نمونه جامع از اطلاع مُل می دارد است. ولی در «بنیانها» شیوه کار اور دگرگون است: گوئی در این مقام، تمام توجهش به این امر متعطوف بوده است که لغت یا حتی حرفي زاند به کار بوده شود: در «بنیانها» نه تنها از شرح و سبط و شاهد و مثال خبری نیست، بلکه جملات چنان کوتاه و فشرده است که در اغلب موارد اگر لفظی از آن میان بینند، دیگر مفهومی برای جمله باقی نمیماند. نثر او شیوه تکلام نویسی. امروزی را به خاطر آورده و دریک جمله بگویند: «بنیانها» یک نمونه جامع از ایجاز مغل است. چرا؟ علت را به خوبی می دانیم: مارکس «بنیانها» را برای چاپ آماده نساخته بود؛ آنچه زیر این عنوان به دست ما رسیده، یادداشتهایی است که برای شخص خودش تنظیم کرده بوده و می بایست به هنگام چاپ، آنها را منظم می نمود و با شرح و سبط کافی به طبع می رسانند و می دانیم که چنین فرستی به دست او نیامد و پس از انتشار دو فصل از مجموعه قطعه ای که بنیانها جزء کوچکی از آنست، چاپ کتاب متوقف ماند. برای نوشتن کاپیتان، مارکس از همین مجموعه بزرگ استفاده کرده است یعنی در واقع عبارات فشرده ای را به صورت گسترده و روش درآورده است. می دانیم که وی مجموعه مذکور را برای تدوین دو کتاب یعنی «نقد علم اقتصاد» و «کاپیتان» ترتیب داده بوده که از این میان فقط به تکمیل یکی از آنها توفيق یافته که

پس از باک کردن یک منطقه از تمام حیوانات و نباتات مأکول، به منطقه ای دیگر سرازیر می شوند. رابطه آنها با زمین، همان رابطه ای است که سایر جانوران، با این خوان گستره دارند... هزاره هائی سیزی می شود و زمان تشكیل قبایل فرامی رسد و قبله ها به دامداری و کشت و وزع می پردازند و به این ترتیب سرانجام در محله ای مستقر می شوند. مارکس در اینجا شاهد یک دگرگونی شگرف است، به این معنی که پدید آمدن یک نوع رابطه جدید بین انسان و طبیعت را می بیند؛ رابطه ای که سزوشوست آدمان را در قیهای آینده معین می کند؛ رابطه انسان با زمین به عنوان شرط لازم برای تحقق کار، یعنی عاملی که بدون آن، کار انسانی نمی تواند تحقق یابد؛ بدون این رابطه کار تحقق پذیر نیست و بدون کار، تولید مواد لازم برای ادامه حیات غیر ممکن است. تولید اقتصادی به انسان اجازه می دهد که منظمًا «وجهه خودش را تولید کند»، زیرا بدون کار تولیدی، تحصیل مواد لازم برای حفظ حیات سلولهای زنده جسم، غیر ممکن است و رابطه با زمین، شرط لازم برای تحقق چنین کاری است. پس زمین، رگ، جان قبیله و یک قسمت از وجود قبیله است و در واقع امتداد آن در طبیعت و قسمت غیر زنده وجودش به شمار می آید.

بدون این جزء غیر زنده، قبیله نمی تواند قسمت زنده وجهه خود را حفظ نماید. در این مرحله، انسان از دو جزء لا ینتفک تشکیل یافته است که یکی جسم اوست یعنی مجموعه ای از سلولهای زنده و دیگری امتداد جسم او که عبارت است از «زمین» که شرط لازم برای حفظ آن مجموعه زنده است. آنچه زمین را به امتداد جسم فرد مدل می کند، کشاورزی است.^{۱۰} به این ترتیب زمین و زندگی به هم می آیندند و مجموعه واحدی را تشکیل می دهند. پیوند زمین و قبیله همچون پیوستگی دو عنصری است که «آب» را تشکیل می دهند. اگر اکسیژن بعنی (O) را از ترکیب (H₂O) بپرسید، دیگر از این «آب» برچا نمی ماند؛ به همین ترتیب اگر قبیله را از زمین جدا کنید، چیزی به این نام باقی نخواهد ماند. مارکس با مشاهده این رابطه جدید بین انسان و زمین یعنی «مالکیت ارضی» متوجه می شود که بر اینچه می جسته دست یافته است: ارای «مالکیت ارضی»، لوح سزوشوست بشر است و تحولات تاریخی آن، تاریخ زندگی آدمیان را در خود خلاصه می کند. مارکس با دقیق شایان تحسین، این خلاصه را بر سطه اران لوح می خواند: به نظر او، «مالکیت ارضی قبیله ای»، مبدأ تحولاتی است که در هر مرحله، یک بینان اقتصادی معین را بدهد و هر «بینان اقتصادی»، منشأ یک «وجه تولید» مشخص است و هروجه تولید نیز با خود یک نظام خاص از زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را اعماء می آورد. مارکس با دنبال کردن خط تحولات «مالکیت ارضی قبیله ای»، نخست بینانی را می بیند که در آن، جامعه «جوهر» و فرد «عرض» است؛ جامعه ای که در آن «استبداد» و «تمرکز قدرت»، یک ضرورت اقتصادی است. وی آنگاه با پشت سر گذازدن جماعت دهقانی آسیا و شهرهایی که بر روستاهای تکیه دارند و با تعقب همان خط، به میان قبایل یونانی و رومی می رود و به بینانی می رسید که در آن، جامعه یک «کل» است و افراد «اجزا» آن کل به شمار می ایند و لی در این مورد کل تنها مجموعه ای از اجزاء خود نیست بلکه وجودی مستقل و متمایز از آنها نیز دارد، جامعه ای که در آن تساوی بین افراد، و «عمور اسی» یک ضرورت اقتصادی است. وی سپس روابط قبایل زمینی می آورد و به دنبانی می رسید که در آن، اجتماع وجودی مستقل از افراد ندارد، و بینانی را می بیند که در آن، قلمرو مالکیت خصوصی هر فرد و قرارگاه او، یک کانون مستقل اقتصادی و سیاسی است و جامعه فقط در زیبان مستقل و نسب مستقل و آداب و رسوم مستقل تجسس می باید و تنها مراث عموی و شکارگاهی های مستقل - آنهم در شرایطی خاص می تواند تجسم مادی جامعه به شمار آیند و خارج از این قلمرو، فقط هنگام تشکیل مجمع مالکان خصوصی است که وجود شبیه به نام جامعه احساس می شود. در این بینان، «عدم تمرکز» و «تقسیم قدرت» یک ضرورت اقتصادی است.

سیاست‌النحو

یک دور دیگر مجدداً ارزش‌های مذکور به پول تبدیل شود و این دور همچنان ادامه پاید. هدف تولید در اینجا «میادله» است نه رفع اختیاج. آنچه مورد نظر است افزودن بر مقدار بول (سرمایه) در هر دور از تولید است. برای آنکه چنین ترتیبی پیدا آید، قبل از هر چیز، باید «کارمزدوری» در جامعه موجود باشد و نخستین شرط برای به وجود آمدن آن، عبارت است از وجود «کارآزاد» یعنی اینکه «کار» از هر قیدوندی آزاد و رها شود و شرط دم عبارت است از امکان میادله کار آزاد با بول. چگونه «کار آزاد» به وجود می‌آید؟ کار وقی آزاد و «بله» می‌شود که از شرایط تحقق خودش یعنی از شرایط طبیعی که برای تحقق یافتنش لازم است و از مصالح و ایزار کار، پکی متفک و جدا گردد. چه باید پیش آید تا بن کار از یکطرف و شرایط یعنی تحقق کار و ایزار کار از طرف دیگر جدایی بیند؛ برای حصول این شرط، قبل از هر دیگر، باید کارگر از زمین جدا شود. زمین شرط یعنی لازم برای تحقق کار است. تا کار با این شرط یعنی وحدتی تشکیل می‌دهد، یعنی تا زمانی که سمن کار- انسانی که کار می‌کند - مالک زمین است، امکان پیدا آمد؛ کار «بله» وجود نخواهد داشت. پس ابتدا باید عامل کار از زمین جدا شود و این مستلزم است که هم مالکیت‌های کوچک فردی و هم مالکیت جماعتی زمین براساس کشورهای شرقی از میان برود. زیرا در هر دو نوع مالکیت مذکور، کار با شرایط عینی تحقق خود مرتبط است و این مانع از آن است که کار آزاد وله گردد. اصولاً باید توجه داشت تا زمانی که در یک جامعه زمین قابل کشت و وزرع در آمد وفور در دسترس هر کس قراردادشته باشد، سرمایه‌داری نمی‌تواند به وجود آید. این وجه تولید، مخصوص درجه ای است که زمین قابل تملک و کشت و وزرع در دسترس و اختیار همگان نباشد و مالکیت ارضی چه بصورت فردی و کوچک و چه در شکل جماعتی (کمونال) آن، از میان برود و بین افراد جامعه و زمین (مالکیت ارضی) جدایی افتد. به این مناسب است که مارکس، «بنیانها» را با جملات زیر آغاز می‌کند:

«یکی از شرایط لازم کارمزدوری و یکی از شرایط تاریخی برای سرمایه، عبارت است از کار آزاد و میادله کار آزاد با بول به منظور تولید مجدد بول و تبدیل آن به ارزش‌های ارزش است. مجدد بول به مصرف بررسد، - نه به عنوان ارزش استعمال برای تمعن بلکه همچون ارزش استعمال برای بول - یکی دیگر از شرایط لازم عبارت است از جدا شدن کار آزاد از شرایط یعنی تحقق آن یعنی از مصالح و ایزار کار. این قبل از هر چیز به آن معنی است که کارگر باید از زمین که آزمایشگاه طبیعی اوست جدا شود و این مستلزم آن است که هم مالکیت آزاد و کوچک دهانی و هم مالکیت جماعتی مبتنی بر کمون شرقی از میان برود....»^{۱۱}

چرا برای پیدا آمن کار «بله» باید مالکیت ارضی و مالکیت کوچک فردی، از میان برود و تبروی کار نمی‌تواند مانند یک عصر مستقل (سنان یک کالا) به بازار آید و در معرض بیع و شری قرار گیرد. مالکیت ارضی جماعتی و مالکیت مستقل و کوچک فردی، انسان چون درخت بر زمین استوار می‌سازد و در واقع به مژله ریشه‌هایی است که از کف پای انسان رونده و به زمین فرو شده است؛ تا این ریشه‌ها از زمین کنده نشود، یعنی تا آن دو نوع مالکیت از میان نزد، کار آزاد متولد نمی‌شود، زیرا:

در هر دو صورت فوق، رابطه کارگر با شرایط یعنی کارش عبارت است از رابطه مالکیت: این وحدت طبیعی، کار با شرایط مادی آنست.

قسمت عده این یک [کاپیتل] نیز پس از مرگ وی یک قسمت بوسیله فریدریش انگلس و قسمت دیگر بوسیله «کارل کارتوتسکی» به چاپ رسیده است.

در «بنیانها»، لاپلای بعضاً از سطور، یادداشت‌های را می‌خوانیم از قبيل «تمام اینها باید بعداً مجدداً عمیق‌تر و با جزئیات بیشتر تحلیل شود». یا «این نکته باید پرورانده شود»، و گاه پرانتر در درون پرانتز باز می‌کند و «غیره» و «غیره» را فراوان به کار می‌برد. ترتیبی نیست که بعداً می‌بایست جملاتی برچای این اشارت بنتشید و مطالب از ذهن نویسنده بر صفحه کاغذ منتقل گردد که نشده است.

به هنگام مطالعه «بنیانها»، خواننده که با حرص و لعل «تلگرامها» را می‌خواند، پیوسته در بیم و هراس است که میادله کلمه ای از قلم نویسنده بیفتند، ولی این امر در مواردی پیش می‌آید. احساس خواننده در چنین موارد، احساس رهروی است که در حق حرکت ناگهانی پایش در غفره ای فرو می‌رود! گاه کلمه مفقود، « فعل» است و به این ترتیب، جمله در وسط زمین و آسمان مغلق می‌ماند خویشخانه جل کوهن متزمج توانا و امن، نیز از مشکلات را از میان برداشته است. اساساً در اثر ترجمه کتاب، اهتمام خودبخود کاهش یافته است، به این معنی که بیرون امند عبارات از قالب زبان آلمانی و درامن آنها به قالب زبان انگلیسی، سبب شده است که مقداری از تعقیدات از میان برود. ترجم درستکار نیز با وسوس سناش انگیز و با دقیق درخور هرگونه تحسین، مرآتیت تام به عمل آورده است و در مواردی که از کلمه یا جمله آلمانی ممکن بوده معانی مختلف استنباط شود. تنها به ذکر معنی مورد سیند خود ایکتا نکرده است، بلکه موضوع را پادآور شده و کلمه یا جمله آلمانی را عیناً همراه با معانی مختلف آورده است تا خواننده نیز مجال داشته باشد که معانی متعدد و استنباطهای احتمالی را در مذکور نظر بیاورد و نیز هر جا لازم بوده، در زیرنوشتها از توضیح غفلت نورزیده است و خلاصه آنکه کار جل کوهن نیز در نوع خود شاهکاری است از وقت و امانت، از همین ترجمه است که ما استفاده می‌کنیم، ولی ترجمه سطر به سطر نوشته‌های مارکس برای اکثر خوانندهان بی‌فایده است و نتیجه مطلوب از آن به دست نخواهد آمد. برای حل این مشکل و ساده کردن نیز بخطاب آنکه خواننده خسته و درمانده شود، ناگزیر در هر قسمت، نیز مطلب و نیز بخطاب آنکه خواننده کافی شترخ می‌کنیم و آنکه عین عبارات «بنیانها» را کلمه به کلمه می‌آوریم. با این شیوه، اگر چه سخن به درازا می‌کشن، ولی در عرض مطالب مجهول نمی‌ماند و سنتگینی متون نیز از میان می‌رود و خواننده بدون احساس خستگی می‌تواند مطالعه را دنبال کند و در عین حال، در هر قسمت، عبارات اصلی یعنی نوشته‌های مارکس را نیز در اختیار خواهد داشت. لازم به ایده ای است که مطالب «بنیانها» را فقط تا آنجا که با موضوع این کتاب یعنی تاریخ شرق ارتباط پیدا می‌کند ادامه می‌دهیم و قسمت دو از را که مربوط به مسائل راجع به سرمایه و سرمایه‌داری است و در این مقام به کار نمی‌آید، رها خواهیم ساخت.

منشأ کارمزدوری:

جستجوی منشأ کارمزدوری، مبدأ حرکت مارکس است: یکی از ارکان وجه تولید سرمایه‌داری، کارمزدوری است. این نوع کار از کجا پیدا مده و چه شده است که هزاران تن حاضرند - با بهتر بگویند مجبورند نیروی کار خود را چون کالا در معرض خرید و فروش قرار گیرند - کارمزدوری عبارت از اینست که نیروی کار در مقابل بول میادله گردد و بول حاصل از فروش آنها مجدداً برای خرید نیروی کار و تولید ارزش‌های جدید به مصرف بررسد و در

به این دلیل است که کارگر دارای وجودی عینی و مستقل از کار خودش است. ادره د نوع از مالکیت ارضی افراد با خودش، به سمت مالک مرتبط است - بنویان صاحب آن شرایطی که لازمه وجود اوست.^{۱۲}

در این د نوع از مالکیت‌های ارضی، روابطی یک فرد با سایر افراد چگونه است؟ در هیچیک از این د طرقه، روابطی از نوع رابطه صاحب کار و مستخدم، ارباب و عیت، سرمایه‌دار و کارگر مطلقاً وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد: در مالکیت جماعتی، اعضای جماعت، مالکین مشاع هستند و هر کس شریک ملک دیگری است و هر فرد به اندازه فرد دیگر، تجسمی است از مالکیت جماعتی. در این جا، زمین ملکی است مشاع که هنوز افزار نشده و بنابراین هر فرد در عنین حال که مالک همچ قسمت معنی از آن نیست، مالک هر جزء آن نیز هست.

عن این روابط در مورد نوع دوم از مالکیت نیز صادق است، زیرا مالکیت‌های فردی مستقل و کوچک در واقع عبارت است از قطاع‌منفزو از همان ملک مشاع که هر قطعه، به ملکیت فردی معین درآمده است. پس در این نوع از مالکیت نیز، روابط افراد پاک‌دیگر، عبارت است از ارتباط بین مالکین در اینجا جامعه عبارت است از مجموعه ای از آزادمالکان مستقل و در این مجموعه، هر فرد یک مالک است که با مالک دیگر به هم‌یستی آدامه می‌دهد.

در این طریقه از مالکیت ارضی، که نسبت به نوع قبلي (مالکیت جماعتی) تکامل یافته تر است، بازمانده مالکیت جماعتی سابق - مالکیت که در مرحله قبل شامل همه زمینها می‌شده است و همه افراد به یک اندازه تجسس آن بوده‌اند - به صورت یکنوع «زمین عمومی» (Ager Publicus) دیده می‌شود. در مورد این قسمت از اراضی نیز، روابط اعضای جامعه با یکدیگر، عبارت است از روابط بین مالکین، زیرا «زمین عمومی» یک ملک مشاع و متعلق به همه اعضای جامعه است و هر فرد به اندازه دیگری تجسمی از آن به شمار می‌آید. پس رابطه یک فرد با سایرین:

«در مواردی که این [شرایط عینی] لازم برای تحقق کار] از جماعت ناشی می‌شود، سایر افراد با او شریک الملاک هستند و به همان میزان تعیض مالکیت عمومی می‌باشند. وقتی آن شرایط از خانواده‌های مفترده که با هم جامعه را تشکیل می‌هند سرچشمه می‌گیرد، سایر افراد مالکان مستقلی هستند که با او هم‌یستی دارند (مالکان خصوصی مستقل)، مالکیت عمومی که سایرها شامل همه چیز بود و جمیع افراد را در بر می‌گرفت، ازین پس به صورت یک نوع زمین عمومی و منفک از مالکان خصوصی متعدد، باقی می‌ماند.»^{۱۳}

در هر د نوع مالکیت ارضی، تأمین معاش، هدف تولید است:

چه در مالکیت جماعتی و چه در مالکیت فردی مستقل و آزاد، از «کارگر» اثری دیده نمی‌شود، زیرا جامعه در هر دحال مرکب از مالکان است که به این سمت کارگری کنند. جامعه‌ای که از چنین افرادی تشکیل یافته، خود نیز بعنوان یک واحد، مالک است و به سمت مالک کارگری کند. هدف این کار-چه کار افراد و چه کار جمیع آنها - تأمین معاش است نه تولید ارزش به تصدی مبادله. به عبارت دیگر، هدف تولید، ایجاد ارزش استعمالی است، نه ارزش مبادله. افراد در کمونیتی شرقی یا بطور جمعی کارگری کنند یا آنکه هر خانواده در زمینی که از طرف جماعت به وی اختصاص داده شده، به کار مشغول می‌شود؛ در هر دحال، کار آنها فقط به قصد تحصیل معاش خانواده و نیز ادامه زندگی جماعت بعنوان یک واحد است. در طریقه مالکیت فردی کوچک نیز، کار فرد و خانواده اش برای تحصیل معاش و حفظ حیات جامعه است.

البته در هر دو طریقه، ممکن است قسمتی از محصول با محصولات خارجی مبادله شود اما حتی اضافه محصولی به همین منظور تولید گردد، ولی این عمل، تولید ارزش محسوب نمی‌شود و به قصد تولید ارزش انجام نمی‌گردد، بلکه منظور اصلی، فقط مصرف ورفع احتجاج است و شباختی به تولید ارزش مبادله برای عرض داشتن به بازار ندارد. برای آنکه چنین امری مصدقای پیدا کند بعینی تولید به منظور ایجاد ارزش و به قصد مبادله و عرضه داشتن به بازارها صورت گیرد، نخستین شرط لازم، باید آمدن کار آزاد و رواج کارمزدگری است بعینی افزادی به وجود آیند که از شرایط عینی که برای تتحقق کارشناسان لازم است جدا بیفتند و دارای وجود مستقل از کار خود داشند؛ افزادی که چز نیروی کار خوش چیز دیگری را مالک نباشند و بتوانند آنرا با بول مبادله کنند. باید آمدن چنین انسانهای مسلتم آن است که یک تحول تاریخی به وقوع یوینند، زیرا «کارگر» خود یکی از محصولات تاریخ است.

«در هر د مورد فوق، افزاد نه بعنوان کارگر بلکه به سمت مالک عمل می‌کنند - و اینها بعنوان افرادی اجتماعی که آن ممکن کند هدف این کار، ایجاد ارزش نیست، اگرچه ممکن است افراد، کار اضافی به منظور مبادله آن در ازاء کار بیگانه انجام دهند بعینی برای تولید محصولات اضافی [به کار بردازند]. هدف آن عبارت است از تأمین معاش، مالک و خانواده اش و نیز هنات اجتماع بعنوان یک کل. در آینده فرد به صورت کارگر یعنی عاری از تمام عنوانین و صفاتش جز این یک عنوان، خود یکی از محصولات تاریخ است.»^{۱۴}

اما تاریخ چگونه و در چه شرایطی چنین محصولی به بار می‌آورد؟ برای یافتن پاسخ این سوال باید چگونگی بایدیم امن مالکیت ارضی و تطورات آن را در طی اتصار و قرون از نظر پیگذرانیم و برای این مقصد ناگزیرم به قعر تاریخ سفر نکم و خود را به گله‌های انسانهای وحشی برسانیم و گام به گام همراه آنها و اعقابشان، مسیر تاریخ را تارون شرهای قرون و سلطانی اروپا پیمانیم.

منشأ مالکیت ارضی: مالکیت ارضی، قبیله‌ای، نخستین شکل مالکیت است. ولی این نوع مالکیت از کجا ناشی می‌شود؟ مالکیت مذکور محصول کار نیست بلکه ناشی از تشکیل اجتماع قبیله‌ای است و باید آمدن قبایل، شرط لازم برای مالکیت ارضی است. تا انسانها به صورت قبیل در نیابند، شرط اولیه مالکیت ارضی مقدور است. تشکیل قبیله و سکونت آن در محلی معین، زمین را به امندای وجود قبیله مبدل می‌کند. این رابطه بین قبیله و زمین همان مالکیت ارضی است.

قبیله چگونه به وجود می‌آید؟ قبیله یک هنات اجتماعی است که از تحول طبیعی سر برپا اورد: خانواده، یعنی زن و فرزندانی از طن آن زن و از طن دختران و که طبیعتاً به گرد یکدیگرند، منشأ طبیعی قبیله است. خانواده توسعه می‌باید و به جمع کثیری (قبیله) مبدل می‌شود، با آنکه از ازدواج بین اعضای خانواده‌ای مختلف، قبیله‌ای به وجود می‌آید و نیز قبایلی با یکدیگر ترکیب می‌شوند و قبیله بزرگتر را تشکیل می‌دهند. باید آمدن چنین گروههای از آدمیان، امری طبیعی است و تشکیل آنها شرط اولیه مالکیت ارضی است. در این تردیدی نیست که انسانها، نخست چون جانوران از هر سو در حرکت بوده‌اند و پس از یاک کردن یک مقطعه از حیوانات و نباتات مأکول رو به جانب دیگر می‌آورده‌اند. انسان طبیعتاً نیست و سکونت در محل معنی در سرنشت آدمیان بوده است. شاید در نواحی سیار حاصلخیزی که انسان می‌توانسته است مانند میمون از یاک درخت ارتزاق کند، زندگی حضری ممکن بوده است، ولی بطور کلی انسانهای وحشی جون پهانم بیوسته در جستجوی خوراک در رفت و آمد بوده‌اند. تا زمانی که این گله‌ها به صورت واحدهای قبیله‌ای در نیامده‌اند، مالکیت ارضی مفهوم و مصدقای نمی‌تواند داشته

سیاسی-حقایقی

روابط انسانها با زمین ساده است: آنان خود را مشارع‌آمالمک آن می‌شناسند و در عین حال خویشتن را یک جزء اجتماعی می‌دانند که بوسیله کار خلاص، به حیات خود ادامه می‌دهد. ولی این مالکیت یا حق انتفاع برای فرد، فقط از طریق عضویت طبیعی او در یک هیأت اجتماعی حاصل می‌شود. مالکیت ارضی خارج از قبیله غیر ممکن است و نمی‌تواند مفهومی داشته باشد.

اساساً فرد خارج از اجتماع قابل تصور نیست ولی اگر فرض‌چین فردی وجود داشته باشد، البته می‌تواند از نباتات و حیوانات روی زمین سد جو جنگید و در این حال «زمین» برای او در حکم سفره‌ای است که از موارد خواهی موجود بران ارتقا می‌کند؛ فرد انسانی در این حال مانند جهانی است که به چرا و شکار مشغول است ولی «مالکیت ارضی» در مورد او هیچ مفهومی ندارد. برای روشن شدن موضوع، به یک مردی گیر که خود موضوع «مالکیت اجتماعی» است، یعنی «زبان» توجه می‌کنیم؛ زبان نیز مک «مال مشارع» و محصول اجتماع است و تنها بوسیله اجتماع و زندگی اجتماعی به وجود می‌اید. فردی که به یک زبان معنی نکلم می‌کند و ان را آن خود من داند، در واقع از یکی از محصولات جامعه و از یک دارایی مشارع استفاده می‌نماید.

برای یک فرد مزنوی و جدا از جامعه، زبان اساساً مسکون ندارد. البته چنین فردی - اگر به فرض وجود داشته باشد - می‌تواند مانند جانوران صدای از «خنجره خارج سازد و آوای وحش و اصوات طیور را تقلید کند و لی «داشتن» زبان یعنی «تكلم» برای او ممکن نیست. سس «مالکیت ارضی» و «زبان» هردو ناشی از اجتماع است و فی الواقع تشکیل هیأت اجتماعی، شرط لازم برای پدید آمدن ایند است. همانطور که زمین موجودیت قبیله است، زبان نیز به یک مفهومی، موجودیت - یا به عبارت دیگر - وجود ناطق قبیله است. بنابراین:

(روابط انسانها با زمین ساده است: آنان خود را مالکان جامعیتی آن تلقی می‌کنند و نیز خویشتن را عضو جامعیت می‌دانند که آن نیز با کار خلاق خویش مستمرا خود را تولید می‌کند [ادامه جیات می‌دهد]. فقط تا آنجا که فرد مزنوی همانطور که نمی‌تواند خود را مالک یا متصروف تلقی کند.^{۱۷} زیرا: ... یک فرد مزنوی همانطور که نمی‌تواند سخن گوید، مالک زمین هم نمی‌تواند باشد، در عد اعلا او فقط می‌تواند مانند جانوران از زمین به عنوان منبع مواد غذایی ارتقا نماید....^{۱۸} مالکیت اول افراد، یعنی رابطه اش با شرایط لازم برای تولید منظر خودش... از طریق عضویت طبیعی اش در این جماعت به وجود می‌آید. برای این کار، بدهی است که فرد را زبان خویش بعنوان مال خودش، فقط به صفت عضو طبیعی ای اجتماع انسانی، مرتبط است. [اینکه] زبان ابداع یک نفر باشد، سخن اینهاه است ولی در این حال نیز زبان یک «مال» است. زبان درست به همان اندازه که مخصوص اجتماع است، از جنبه دیگر، موجودیت اجتماع است: زبان - فی الواقع - تجلی بوساطه وجود اجتماع است....^{۱۹}

طریقه مالکیت ارضی آسیانی:

مالکیت ارضی قبیله‌ای، اساس انواع مالکیتهای ارضی است. مالکیت جامعی آسیانی، مرحله اولیه این تحول است: در این طریقه، جماعات دهقانی (کمونهای کشاورزی) براساس مالکیت جامعی (کمونال)، کامونهای تولید اقتصادی هستند. در درون این جماعتها، حرفة‌ها یعنی صنایع بدی منضم به کشاورزی است و به این ترتیب هر «کمون» یک واحد اقتصادی مسحود و کامل است که از عهدهٔ جمیع حوالی خود برای آیند و تمام جماعات، عنصر جدیدی قرار می‌گیرد که تجسم وحدت عالی آن جماعات

باشد. وقتی قبیله‌ای در زمینی مستقر می‌شود و به کشت و زرع می‌پردازد، زمین جزئی از وجودش می‌شود و رابطه‌ای مبنی بر آن دو به وجود می‌آید که ضمن بقای قبیله است: این رابطه همان «مالکیت ارضی قبیله‌ای» است. ولی این نکته مهم توجه کنیم که استفاده مشترک عده‌ای از انسانها از یک زمین ممکن، منشأ تشکیل قبیله نیست. بلکه بالعکس، تشکیل قبیله، شرط اولیه برای آن استفاده مشترک یعنی «مالکیت ارضی قبیله‌ای» است.

تصویر مالکیت ارضی، مقتمل بر تشکیل قبیله، غیر مسکن است. باید نخست قبیله تشکیل قبیله، و مستقر شود تا پیوند و رابطه‌ای بین مالکیت ارضی بتواند نمودار گردد. بعنوان مثال، می‌توان گفت قبیله به منزله «ظرف» و مالکیت ارضی به منزله «شکل مظروف» است. چگونه می‌توان شکل مظروف را بدون ظرف و قبل از تصور ظرف، در ظرف آورده؛ شکل آن دراید. به محض تشکیل قبیله و آغاز دامداری و کشت و زرع، برای مظروف که عبارت است از قطب ای زمین که از هزارها و میلیونها سال قبل وجود داشته، ظرفی به وجود می‌آید و آن مظروف در این ظرف قرار گیرد و به شکل آن دراید. به این «شکل» ممان «مالکیت ارضی قبیله‌ای» است. پس مالکیت ارضی، قبیله‌ای، محصول کار نیست، بلکه تشکیل قبیله و استقرار آنها، شرط لازم برای پدید آمدن آنست. از اینجاست که مؤلف «بندهایما» می‌گوید:

«اولین شرط لازم برای این شکل اولیه مالکیت ارضی، اجتماع انسانی است به صورتی که از تحول طبیعی سر بر می‌آورد. خانواده به قبیله گسترش می‌باید، با قبیله از ازدواج بین خانواده‌ایجاد می‌شود یا از اختلاط قبایل. باید این را مسلم بدانیم که زندگی شبانی یا کل تر-زندگی دوره گردی، اولین شکل ادامه حیات است. قبایل در جای مسکن ساکن نبودند، بلکه هرچه را در محل می‌باختند تمام‌باشد مصرف می‌رسانند و آنگاه به جانبی دیگر روی می‌آورند. انسانها طبیعاً حضری نبوده‌اند [شاید] به استثنای محیط‌های سیار حاصلخیز که می‌توانستند مانند میمون از یک درخت ارتقا کنند و گرنه مانند حیوانات وحشی در گردش بوده‌اند. بنابراین، اجتماع قبیله‌ای - هیأت اجتماعی طبیعی - نتیجه تملک و استفاده مشترک از زمین نیست بلکه شرط اولیه آنست.^{۲۰}

وقتی قبیله سرانجام در محل سکونت می‌گریند، در اثر عوامل مختلف به تدریج دگرگونیهای مختصری در آن راه می‌آید. عواملی که منشأ تحولات تاروی قبیله می‌شود عبارت است از شرایط مختلف محیط (آب و هوای، شرایط جغرافیائی و طبیعی) و نیز طبایع و مفاتح مخصوص هر قبیله و رسوم و آداب آن. این هیأت اجتماعی که بطور طبیعی پیدادار گشته، مرکب از افرادی است که دارای پیوند مشترک خونی و زیانی و سنت و رسمند هستند. تشکیل این اجتماع ابتدائی، شرط اولیه برای تملک زمین و نیز شرط اولیه برای هر نوع فعالیتی است که تدارک و سایل مادی، زندگی را می‌سرم گرداند، از قبیل فعالیت به عنوان جویان، شکارچی، زارع و غیره. بنابراین:

«سرانجام روزی انسانها ساکن می‌شوند. آنچه سبب می‌شود که این اجتماع اولیه تا اندازه‌ای تغییر باید، مربوط به شرایط مختلف خارجی: اقلیمی، جغرافیائی، طبیعی و غیره و نیز خیره طبیعی - طبایع و صفات قبیله‌ای - آنهاست. اجتماع قبیله‌ای که به طور طبیعی سربرآورده، یا به عبارت دیگر، گله، یعنی پیوند مشترک خونی و زیانی و رسوم و غیره، نخستین شرط لازم اولیه برای تملک شرایط عینی زندگی و [نیز شرط اولیه] برای فعالیتی است که ادامه حیات را می‌سرمی گرداند... و به زندگی تحقق می‌بخشد (فعالیت بعنوان جویان، شکارچی، زارع و غیره). زمین از مایشگاه بزرگی است، زرآدانه‌ای است که هم وسایل و هم مواد برای کار فراهم می‌آورد و نیز مسکن - قرارگاه - جماعت است.^{۲۱}

کشاورزی از جماعت وصول می‌شود، در شهرها از طرف دیوانیان به مصرف می‌رسد. شهرها در این طریقه باری هستند برداش روستاها و در محله‌های که مرکز سکونت فرمانروا و حکام و اصحاب دیوان و شکریان است به وجود می‌باشد. این شهرها در حقیقت شهرهای مصرف کننده هستند: در اینجا کارگران حکومت وابستگان آنان، درآمدهای خود را با کار می‌دانند، یعنی اضافه محصول جماعت (خراج) را به صورت «کار-مایه» (Labour-Funds) درمی‌آورند. شهرهای بزرگ به معنی واقعی کلمه، صرفاً عبارتند از اردوگاههای فرمانروا و دیوانیان که مستقیماً از رستارت ارتراق می‌کنند و به هیچ وجه راکر تولید اقتصادی به شمار نمی‌ایند، بنابراین، تاریخ آسیا عبارت است از نوعی وحدت شهر و روستا: در این طریق، جماعت دهانی (کمونها) کانونهای تولید و اضافه تولید هستند و شهرها محل مصرف اضافه تولید مذکور به شمار می‌آیند. یک دیگر از مظاهر این معمون شهروایی نوی آسیانی، عبارت از مناطقی است که برای دادوستد خارجی وضع مساعدی دارد.

طریقه مالکیت ارضی آسیانی، ضرورتاً از جمیع طریقه‌های دیگر، بیشتر عمر می‌کند و با رسختی بسیار دوام می‌آورد. علت اساسی این دیرپایی، واستگی فرد به جماعت است و این که فرد به هیچ وجه قادر نیست پیوند خود را با جماعت قطع کند یا حتی روابط خود را اندازی ضعیف تر سازد. در این طریقه، «جماعت» عبارت از یک کانون مستقل اقتصادی است که از عده‌جمعیت خود برمی‌آید و یک اقتصاد مستدود و کامل را تشکیل می‌دهد و این سبب اضمام بواسطه کشاورزی و حرفه‌هاست. در اینجا، جماعت یا بطور کلی جامعه «جوهر» و فرد آسیانی «غرض» است. فرد در چنین بیانی نمی‌تواند فردیت و استقلال گرایاند و مانند فرد «بریوتانی» یا «رومی» به شخصیت مستقل و منفرد می‌گردد. در جامعه «بونانی» یا «رومی»، فرد انسانی «جزء» و «جامعه «کل» است ولی این جزو به ترتیبی که خواهیم دید، رفتہ رفته رابطه خود را با کل تضییف می‌نماید. ولی فرد در جماعت شرقی چنین نیست: اول فقط سایه‌ای از جماعت است و تا اینجا که جماعت وجود دارد، این سایه نیز می‌تواند وجود داشته باشد. فرد عضو کون شرقی، مانند درخت پرتو نایت در جماعت ریشه دارد و نمی‌تواند از آن جدا شود و این یکی از جنبه‌های اجتماعی اضمام کشاورزی و حرفه‌ها و تکیه شهر بر روستاست. در این طریقه، چون فرد وابسته به جماعت است و هرگز نمی‌تواند مالک شود و فقط یک متصفح است، در عمل خودش موضوع مالکیت است یعنی تحت مالکیت دولت قرار دارد و به این ترتیب افراد ضمیمه زمین و در حقیقت جزئی از مالکیت دولتی هستند و رابطه آنان با استگاه حکومت، رابطه عبودیت است و جز این نمی‌تواند باشد. طریقه مالکیت ارضی آسیانی، بسان یک دایره کامل، مستدود و تغیر نایبر است و فقط تأثیر عوامل خارج می‌تواند دایره را در هم بشکند. حال یک بار دیگر همین مطلب را به صورت فشرده در «بنینها» بخواهیم:

... آنجا که روابط اساسی چنین باشد، این طریقه [مالکیت ارضی قبیله‌ای] می‌تواند به صورتهای گوناگون تحقق یابد. فی المثل همانطور که در اغلب صور آسیانی دیده من شود، طریقه مذکور کاملاً با این امر سازگار است که واحد مافق اجتماعی و عالم الشعوب که برقرار نام این هنایه‌ای عصوبی کریک قرار دارد، به صورت مالک دست اول یا «یکانه مالک» دراید و جماعات واقعی، فقط همچون صاحبان موروثی حق انتفاع باشند. آنجا که «واحد مافق»، مالک واقعی است و [وجودش] شرط اولیه برای ملک جماعتی است، کاملاً برایش می‌ست که امری مافق جماعات واقعی و معتقد و جدا از آنها جلوه کند. بنابراین، در عمل، فرد ناقد مالکیت است، یا به عبارت دیگر، مالکیت یعنی رابطه فرد با شرایط طبیعی کار و تجدید تولید... به

است. حکومت، یا بهتر بگوئیم شخص فرمانروا، یگانه مالک واقعی زمین است و جماعات کشاورزی فقط صاحبان موروثی حق انتفاع هستند. از آنجا که فرمانروا، (حکومت) مالک واقعی است، کاملاً می‌ست که عصری جذا از جماعات و ماقوی جماعات و از مشانی الهی باشد. در مالکیت ارضی نوع آسیانی، فرد علاوه‌فائد مالکیت است: در اینجا، فی الواقع، مالکیت از این حکومت و حق انتفاع از آن جماعات است و «فر» با واسطه جماعت از این حق استفاده می‌کند. بنابراین، رابطه فرد با شرایط طبیعی کار و تولید یعنی با زمین، به صورت عطا و بخششی طبله می‌کند که از جانب فرمانروا با واسطه جماعت، به اختیار او گذاره شده است و در اغلب موارد موهنتی الهی تلقی می‌گردد، یعنی عطایی از جانب خداوند که با واسطه فرمانروا، به جماعات و از طریق جماعات به افراد ارزانی شده است. در این شرایط، فرمانروا همچون پدر کلیه جماعات کوچک و مظہر الهی، وحدت آنهاست و محصول اضافی متعلق به اوست. بنابراین مراث، مالکیت نوع آسیانی، در حقیقت یک نوع نفی قانونی مالکیت است، معهداً اساس آن همان مالکیت ارضی قبیله‌ای است.

قسمتی از محصول اضافی متعلق به حکومت است که مظہر وحدت جامعه است و دست آخر در یک شخص واحد تجسم می‌یابد. در طریقه مالکیت آسیانی، کار اضافی به دو صورت انجام می‌گیرد: یکی از طریق ضبط خراج محصولات کشاورزی و دوم از طریق شرکت افراد در کارهای عمومی یعنی اموری که برای ادامه تولید و صیانت اجتماع و شکوه و عظمت مظہر آن و به خاطر بزرگداشت منشأ الهی قبایل، لازم است (ایجاد شبکه آبیاری، احداث طرق و پلها و قلع و استحکامات، بنای معابد و مقابر و قصور و تزیینات آنها). کار عمومی نیز به دو صورت ممکن است انجام گیرد: یکی اینکه، دولت خود یک سازمان متمرکز کار به وجود اورد و تمام افراد جماعات را مشمول آن سازد؛ نمونه این طریقه در مکزیک و پرو و قبایل قدیم سلت و نیز بعضی قبایل هندوستان دیده شده است. در این حالت، دولت خود موجد و اداره کننده سازمان غلیم و متمرکزی است که هدف آن، استفاده از کار اضافی جماعات برای اجرای طرحهای عام المنفعه یا برای ساختن کاخها و معبدها و مقابر است و در هر حال قسمتی از آن برای مظہر الهی، وحدت جامعه و قسمت دیگر برای تأمین شرایط لازم جهت ادامه حیات اقتصادی و صیانت اجتماع و دفاع از آنست.

طریقه دیگر برای استفاده از کار اضافی افراد و ایجاد مؤسسات عمومی، اینست که حکومت خود را رأساً و مستقیماً سازمانی به وجود نمی‌آورد، بلکه در هر یک از جماعات، در حالی که افراد بطور جمعی در زمینهای جماعت مشغول کشت و زرع هستند، یا آنکه هر خانواده در زمینی که برای کشت از طرف جماعت به آن اختصاص یافته باشد، مقداری کار نیز برای پر کردن اینبارهای عمومی باشد که متنظر برداخت خراج عمومی (از قبیل هزینه‌های جنگی و مؤسسات مذهبی و اجرای مراسم دینی و غیره) از طرف افراد صورت می‌گیرد. مارکس مذکور می‌شود که سلطه مالکان بزرگ در ابتدائی ترین معناش «تنهای از این نقطه ممکن است سر برآورد «مانند آنچه در جماعات اسلامی و رومانی دیده شده»، به عبارت دیگر «سرواز» در همین گوشه کمین کرده است.

در طریقه مالکیت آسیانی، ایجاد شبکه‌های آبیاری و خطوط ارتباطی و مؤسسات عام المنفعه دیگر، به صورت کار و خدمت از جانب استگاه حکومت جلوه می‌کند. در واقع، سهمی از محصول یا به عبارت دیگر قسمتی از کار اضافی که مستقیماً به صورت خراج به اختیار خزانه درمی‌آید، به وسیله همین نوع خدمات توجیه می‌شود و سلطه همه جانبه دولت مشروع جلوه می‌کند. قسمتی از همین کار اضافی که به صورت خراج محصولات

قرار دارد، سازمان یابد.^{۲۱} «... تاریخ آسیا عبارت است از نوعی وحدت تفکیک ناپذیر شهر و روستا- شهرهای بزرگ به معنی اخْنَ یابید همچون اردوگاه فرمزاوار تلقی شود که از بالابریک شالوده اقتصادی، واقعی تحمیل شده است»^{۲۲} ...فرد در اینجا هرگز نمی‌تواند به حالت استقلال، کامل یک کارگر آزاد درآید؛ اگر شرایط عینی کار او، در فرض متعلق به اوست، فرد خودش به طور عینی، در فرض متعلق به جماعت است: جماعتی که رابطه‌اورا با شرایط عینی کلوه وجود می‌آورد. بالعکس، وجود حقیقت جماعت براساس طریقه خاص، مالکیت آن بر شرایط عینی کار، مشخص می‌گردد. مالکیت فرد که از طریق منسلک بون او در یک جماعت است، یک مالکیت جماعتی است که به فرد فقط حق نصرف می‌دهد نه حق مالکیت خصوصی بر زمین....^{۲۳}

«طریقه آسیائی ضرورتاً پیشتر عمر می‌کند و ارسنخی پیشتری دوام می‌آورد و این ناشی از قواعد اساسی آن است یعنی اینکه فرد، از جماعت مستقل نمی‌شود و دارای تولید، تکافوی خود را می‌نماید و نیز وحدت کشاورزی و حرفة‌ها و غیره...»^{۲۴}

«... از آنجا که فرد در این طریقه هرگز مالک نمی‌گردد و فقط یک متصرف می‌ماند، اساساً خود او موضوع مالکیت است و مورد تملک قرار دارد، یعنی برده آن چیزی است که وحدت جامعه را در خود تجسم می‌بخشد [یعنی حکومت].»^{۲۵}

(دبالة دارد)

زیرنویس ●●

1. Karl Kautsky.
2. Laura Lafarge.
3. Graundrisse des Kritik der politischen ökonomie (1857-8).
4. Martin Nicolaus: «The Unknown Marx», New Left Review, No. 48 (march - April 1968) pp. 41-61.
5. Rosa Luxemburg: «Die Akkumulation des Kapitals - 1912».
6. Karl Marx: Pre - capitalist Economic Formations, translated by Jack Cohen, with an Introduction by Eric Hobsbawm, Lawrence and Wishart, London 1964.
7. Eric Hobsbawm, Ibid. pp 9—10.
8. اشاره به اثر معروف گوردون چایلد به نام: «What happened in History»
9. Maxme Rodinson, What happened in History, New Left Review, No. 35 (jan. - feb. 1966).
10. K. Marx, Pre - capitalist Economic Formations, London 1964, p. 92.
11. Ibid. p. 67.
12. Ibid.
13. Ibid.
14. Ibid.
15. Ibid. p. 68.
16. Ibid. pp. 68-69.
17. Ibid. p. 69.
18. Ibid. p. 81.
19. Ibid. p. 87-88.
20. Ibid. pp. 69-71.
21. Ibid. p. 75.
22. Ibid. pp. 77-78.
23. Ibid. p. 82.
24. Ibid. p. 83.
25. Ibid. p. 92.

صورت چیزی جلوه گرمی شود که از طریق عطا و بخشش به او و اگذار شده است، یعنی از جانب «واحد کل» به فرد با واسطهٔ یک جماعت معین. فرمانروای مستبد در اینجا همچون بدر کلیه جماعات متعدد و کوچک‌تر جلوه گرمی شود و این طریق وحدت عمومی آنها را تعقیل می‌بخشد و از اینجا این نتیجه حاصل می‌شود که محصول اضافی به آن واحد عالی اجتماعی تعنان می‌گیرد. بنابراین، استبداد شرقی به فقدان قانونی مالکیت منتهی می‌گردد، معنداً، مهدناً در واقع اساس آن، مالکیت قبیله‌ای یا عمومی است و در اغلب موارد از طریق انتقام کشاورزی و حرفه‌های در درون جماعات کوچک به وجود می‌اید که این علت از عهده جمیع خواج خود برمی‌آیند و جمیع شرایط تولید و اضافه تولید را در خود دارند. قسمتی از کار اضافی آنها، تعنان به واحدی اجتماعی است که دست آخر در شخص واحدی تجسم می‌یابد. این کار اضافی هم به صورت خراج پرداخت می‌گردد و هم از طریق [شرکت در] کار عمومی برای عظمت و جلال وحدت جامع. تا آنجا که این نوع مالکیت عمومی در عمل از طریق کار تعقیق می‌یابد، ممکن است دو صورت به خود بگیرد؛ [یکی آنکه] جماعات کوچک در کنار یکدیگر مستقل باشند و در داخل هر یک از آنها فرد باخوانده خود مستقلرا روی زمینی که به او اختصاص داده، به کاربرد ازد (افزون بر آن نیز مقداری کاربرای اثمار عمومی انجام خواهد گرفت، به مظلوپ پیشگیری و تأمین آتی... از یکظرف، و برای پرداخت بخارج عمومی جماعت، مثلاً ای چنگ، مراسم مذهبی و غیره از طرف دیگر). قلمرو مالکان بزرگ - در ایندیان ترین معانی خود - فقط در این نقطه پدیدار می‌گردد - فی الشیل در جماعات رومانی و اسلاوی - و نقطه تحول به طرف سروایز در همین جاست. در طریق دوم، واحد عالی اجتماعی، ممکن است رأسایک سازمان عمومی کار به وجود اوره که به نوع خود یک سیستم واقعی را تشکیل دهد، مانند مذکور و مخصوصاً برو و در میان ملتهای قدمی و برشی قبایل هندوستان، بعلاوه، تجمع در هیأت قبیله‌ای منجر به این می‌شود که هیأت مذکور [که مرکب از قبایل است]، وحدت خود را در رئیس گروه قبایل همچون تجسم دهد یا آنکه آن را [یعنی وحدت بسته به یکی از این دو حالت] خانواده‌ها جسم سازد و به این ترتیب [بسته به یکی از این دو حالت] شکل اجتماع، استبدادی تر یا موکراتیک تر خواهد بود. عوامل جماعتی، که برای تسلیک واقعی از طریق کار، لازم است، مانند شبکه آبیاری - که در میان اقوام آسیائی بسیار مهم است - و سایر ارتباطی، وغیره، به این ترتیب همچون کاری از جانب «واحد عالی» طورگر می‌شود [یعنی کار حکومت استبدادی که بر فراز جماعات کوچکتر [دهکده‌ها] مستقر گشته است. شهرهای یعنی در کنار همین دهکده‌ها، در آنجا که منطقه مخصوصاً برای تجارت خارجی مساعد است، سربزمی‌آورد، یا در آنجا که فرمزاواری کشور و ساتراپیا بش در امدهای خود - یعنی محصول اضافی - را کار می‌ادله می‌کند در امتهای که به شکل «کار - بایه» به مصرف می‌رسانند.^{۲۶} در اینجا مالکیت فقط به صورت جماعتی وجود دارد و فرد عضو جماعت به این سمت، یک قلعه معنی از زمین را بطور موروثی یا غیر موروثی فقط «متصرف» است؛ زیرا هیچیک از قطعات زمین به هیچیک از اعضاء بعنوان شخصی خودش [بعنوان یک فرد] تعلق ندارد، بلکه فقط بعنوان جزء بلافضل جماعت و بالنتیجه بعنوان کسی که ب بواسطهٔ یه جماعت ملصق است و نه بعنوان جزئی مشخص و متعایز از آن. بنابراین فرد فقط «متصرف» است. آنچه وجود دارد، تنها عبارت از «مالکیت جماعتی» و «تصرف فردی» است. مقتضیات تاریخی و محلی وغیره، به طرق بسیار گوناگون ممکن است خصوصیات این «تصرف» را در روابطی با مالکیت جماعتی تغییر دهد، بسته به اینکه کار به وسیله افراد متصرف بطور مجزا و مستقل انجام گیرد یا آنکه بر حسب ترتیبی که از طرف جماعت مقرر شده، افراد به نوبت به کاربرد ازند یا آنکه کار توسط «واحد عالی» که بر فراز جماعات کوچک

ارزش نظریه «وجه تولید آسیائی» و تاریخچه آن

بخش چهارم

نوشته دکتر محمدعلی خنجی

مفروض تقسیم شود و هر قطمه در ملکیت یکی از افراد درآید. ولی شرط مالکیت فردی در این مرحله، عضویت فرد در جامعه است. مالکیت فرع بر این عضویت است. تنها یک شهروند (citoyen) آن یا یک شهروند رمی تواند مالک باشد. پس حق مالکیت خصوصی ملازمه با صفت آنست یا رمی بودن دارد. ولی هر شهروند نیز ضرورتاً مالک است: مالکیت بدنون شهروندی و شهروندی بدنون مالکیت وجود ندارد؛ این دو باهم یک فرد آتنی یا یک فرد رمی را من سازند.

در این طریقه نیز هدف تولید کشاورزی، فقط رفع احتیاج و تهیه مصارف ضروری مالک و خانواده ایست و تولید ارزش برای مبادله. یعنی به کلاه- هدف تولید نیست. هر فرد از قطمه زمین خود، مناعث خانواده خود را تأمین می کند و در عین حال ادامه حیات اجتماع و حفظ موجودیت آن را تضمین می نماید.

کار اضافی، در اینجا کار برای اجتماع است و این کار در درجه اول عبارت است از خدمات نظامی و سیاهیگری که شامل بقای جامعه است. یک آتنی یا یک رمی، در عین حال که مالک و کشاورز است، باید سرباز نیز باشد. زیرا اگر جزو این باشد، ادامه حیات اجتماع ممکن نخواهد بود؛ از یک طرف، حفظ مالکیت اجتماع و مالکیت‌های خصوصی در برابر قبایل همجوار و یا همسایگان نیرومند ایجاد می کند که جامعه به صورت یک سازمان نظامی درآید و از سوی دیگر، افزایش جمعیت فقط یک راه حل باقی می گذارد و آن تصرف اراضی اطراف و ایجاد شهرهای جدید است. بنابراین، تأسیس مهاجرنشینی‌ها (کلتی) یک ضرورت اقتصادی است. جامعه آتنی یا رمی، بدون این نوع گسترش نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. از اینجاست که می بینیم پس از تأسیس جامعه اولیه یعنی «جامعه مادره» به تدریج مهاجرنشین‌های چون جوچه‌هایی که گردماکیان حلقة زده اند، در اطراف آن پیدید می آیند. مانند مهاجرنشین‌های بونانی در آسیای صغیر و نواحی دریای اژه و سایر مناطق. این کیفیت را در مورد جامعه رمی، با وضوح بیشتری می توانیم بشنبم. ولی همین گسترش عامل زوال نظام اجتماع و بنیان اقتصادی آنست. پس این طریقه از مالکیت، شرط رشد و تکامل همان است که سبب زوال و انحلال آن می گردد.

این نوع از مالکیت، پس از طی مراحل اولیه تکامل، لزوماً به طرف استفاده از کاربردگان می گراید و فرد مالک، در عین حال هم بزمیں و هم بر تعدادی از برگان مالکیت خود را اعمال می نماید و بدینسان گسترش

طریقه مالکیت ارضی باستانی

شکل دوم مالکیت ارضی، عبارت است از طریقه باستانی (يونان و رم). این نوع از مالکیت ارضی، محصول زندگی تاریخی بر تحرک تری بوده است. در اینجا نیز جماعت شرط اولیه تملک است، ولی برخلاف جماعت آسیانی، در این طریقه، اجتماع «چوهر» و فرد «عرض» نیست، بلکه جامعه یک «کل» است و افاده «اجزاء» آن کل به شماری ایندیل در این مورد «کل». تنها عبارت از جمیع اجزاء خود نیست، بلکه وجودی مستقل نیز دارد که در «زمین‌های عمومی» (اگریوپلکوس) جسم می یابد.

در این طریقه، روستا و جماعت روستانی مرکز حیات اقتصادی نیست، بلکه «شهر» این نقش را بر عهده دارد. شهر قرارگاه و مسکن کشاورزان یعنی آزاد مالکان است و منطقه رزاعتی اطراف شهر، مستملکه شهر و شهریان است. مالکیت جماعتی اولیه، در اینجا چای خود را به مالکیت فردی منده، به این معنی که زمین جماعتی که ساقیا یک ملک افزای نشده و مناعث بود، در این مرحله به قطعات شخصی افزای و تقسیم می شود و هر قطمه در مالکیت یک فرد قرار می گیرد که برآن، کلیه حقوق مالکیت را دارد و مشخصاً و مستقلان را اعمال می نماید. افزون بر این قطعات مفروض، قسمتی از زمین به صورت مناع و تقسیم شده باقی می ماند که متعلق به شهر یعنی اجتماع است. زمین عمومی (Ager Publicus) از زمینهای خصوصی افراد مجزا است.

جزء مالکیت مناع (جماعتی) در اینجا می تواند به مالکیت‌های مفروض (فریدی) تبدیل شود و چه چیزی مان از آن است که همین تحول در مالکیت‌های جماعتی آسیانی نیز پیدید آید؟ مارکس عامل اصلی را عبارت از این می داند که در بونان و رم، برای بهره برداری از زمین، کار جماعتی - کار جمیع اعضای جماعت - ضرورت ندارد و حال آن که در جماعات آسیانی، چنین ضرورتی به طور حد و وجود دارد و بدون کار جماعتی، بهره برداری از زمین امکان‌پذیر نیست: آبیاری صنعتی با وسائل مختلف و تنظیم شبکه آبرسانی در شرق، شرط اولیه بهره برداری از زمین است و تحقق این شرط بجز با کار جماعتی، امکان‌پذیر نیست. ولی در مورد جماعات بونانی و رمی، چنین ضرورتی وجود ندارد و لذا مالکیت جماعتی اولیه، در یک مرحله بعدین، در اثر رشد قوای تولیدی و ترقی میزان بازدهی کار انسانی، می تواند به مالکیت‌های

پاکی ماندن آنها به صورت مالکان آزاد و مساوی؟. جامعه بر این واقعیت مبنی است که اعضاً آن عبارتند از مالکان زمینی که خود کار می‌کنند - کشاورزان خود ها - و لی استقلال این دهستان را عین حال پستگی دارد به روابط متفاوت اینها به عنوان اعضای اجتماع و به تکه‌داری زمین عمومی برای تیازمندیها و اختیارات عمومی و غیره، عضو اجتماع بودن [در اینجا نیز] همان شرط او لیه برای تملک زمین است ولی درست عضو جامعه، يك مالک خصوصی است و رابطه‌اش با مالک خصوصی خود، در عین حال، هم رابطه‌ای است با زمین و هم رابطه‌ای با وجود خودش به عنوان عضو اجتماع، و صیانت او به عنوان يك عضو، صیانت اجتماع است و بالعكس وغیره.... در اینجا تمکن شده است با زمین [اطراف] به عنوان قلمرو آن، زراعت در قطعات کوچک و تولید آن برای مصرف پیواسباط است. حرفة‌ها به شکل کار فرعی خانگی [است] - کار زنان و دختران (که رسیدگی و پاقدگی می‌کنند) - یا آنکه از طریق اشتغال در حرفة‌هایی محدود، زندگی مستقیم را می‌گذرانند. شرط اولیه برای ادامه موجودیت جامعه، عبارت است از حفظ سواحت بین دهستان آزاد که مستقل از عده‌های خود برمنی آیند و این ادامه کار فردی آنها به عنوان شرط دوام مالکیت آنها، روابط آنها با شرایط طبیعی کار، روابط ماکین (اراضه مالکیت) است ولی کار شخصی، می‌باشد مستمرم این شرایط را به عنوان شرایط حقیقی و عوامل عینی شخصیت فردی و کار شخصی، ثابت و برقرار نگهداشته.... مالکیت رسماً متعلق به شهر و نزد است. مالکیت خصوصی زمین، فقط با صفت رُمی بودن به دست می‌آید ولی هر رُمی نیز فردآ یک مالک است.... تجمع در شهر، به اجتماع يك موجودیت اقتصادی می‌بخشد. صرف وجود شهر به این صورت، تمکن از وجود تعدادی خانه‌های جزاً اینجا کل عبارت از جمع اجزاء جدایگانه خود نیست، [بلکه] صورتی از يك ارگانیسم مستقل است.

از دیدار جمعت در این طریقه، اجتماع را وادرار می‌کند که خود را از راه تأسیس هم‌اجرنشین‌ها گسترش دهد و این تلاقی‌دانی به وجود می‌آورد که به اصلاح‌الاشی هم انجامد. اگر فرض ممکن باشد که از دیدار جمعت را با افزون بر میزان بازدهی کار انسانی، جبران کنند، این این نیز به همان نتیجه، یعنی به انحلال وجه تولید و نظام اجتماعی مبنی بر آن خواهد انجامید و در هر حال، شرایط رشد این بنیان اقتصادی، همان شرایطی است که سبب زوال و انهدام آن می‌گردد زیرا:

فی المثل موقعي که هر فرد فرضًا باید فلان مقدار آگر، زمین داشته باشد، صرف از دیدار جمعیت، يك مانع ابعاد می‌کند. اگر بخواهند بر این مانع غله کنند هم‌اجرنشینی باید توسعه باید و این معابریات و فتوحات را ضروری می‌سازد. این به برد داری منجر می‌شود وغیره، وهمچنین مثلث توسعه زمین عمومی (اگریوبلیکوس) و از اینجا به غله پاره‌یانشین ها که نهادنده اجتماعند وغیره.^۳ این ترتیب صیانت اجتماع کوئن مخصوص اندام شرایط است که اجتماع برآنها می‌باشد است و اینجاست انسان شرایط لازم برای حفظ اجتماع تبدیل به خذ آن نیز. فرض کمی فی المثل، بازدهی بتواند بدون افزون بر مقدار زمین، افزایش باید یعنی از طریق رشد نیروهای تولیدی (که در کشاورزی-ستی تربیت رشته‌های کار- از همه کنتر است). این مستلزم روش‌های جدید و تطبیقات کار و اختصاص دادن قسمت عینه روز به کار زراعت، وغیره است. [در این امثال] بازهم شرایط اقتصادی کوئن جامعه، از عمل باز می‌ماند از برا در این وضع جدید با ادامه منظم تولید نه تنها شرایط عینی آن- مثلاً تبدل روش است به شهر، تبدیل اراضی مواد به زمینهای حیات شده وغیره - تغییر می‌باشد، بلکه همراه با آن، خود تولید کنندگان نیز تغییر می‌پذیرند و این ناشی از بدبند امن استعدادهای جدید است و نیز این که افراد در جریان تولید، خودشان را

مالکیت ارضی و ایجاد مهاجرت‌شین‌ها، با افزایش تعداد بردگان ملازمه پیدا می‌کند.

در اجتماع یونانی ورمی، فرد که در سابق جز یک «موجود جماعتی» نبود، یعنی چیز دیگری جز ضمیمه طبیعی جماعت به حساب نمی‌آمد - یا بر طبق اصطلاح مارکس فقط «عرض» بود - در این مرحله يك گام بزرگ به طرف فردیت برمنی دارد و وقتی رفته روابطی که اورا به حمایت زنجیر می‌کرد سست و سست تر می‌گرداند. يك عامل بسیار مهم برای آزاد شدن فرد و سوق یافتن او به سوی فردیت، جدا شدن حرفة‌ها از کشاورزی است. در این اجتماع، به زودی صنایع دستی به صورت يك کاریست - کاری درخور بردگان آزاد شده، درخور بربرها (بیگانگان) و درخور افراد تحت الحمایه جلوه گرم می‌شود. کار مولدازیوغ کشاورزی رهایی گردد و دوین سبب توسعه تقسیم کار و رشد قوای تولیدی می‌شود و سرانجام عوارض ناشی از آن وجه تولید خاص را که نظام جامعه بران مبنی است، منحل می‌سازد و به دنبال اتحلال آن وجه تولید انسانهای نیز که به طور عینی مقفرد هستند یعنی افراد مشخص به عنوان «یونانی» و «رمی» و به عبارت دیگر، شهر وندانی که به سبب ولادت در یک جامعه معین، حقوق مشخصی را واجد هستند - به انسانهای دیگر تبدیل می‌شوند و به این ترتیب يك بنیان اقتصادی، يك وجه تولید و يك نظام اجتماعی معن از میان می‌رود و يك بنیان جدید، يك وجه تولید جدید و يك نظام اجتماعی نوعی جانشین آن می‌گردد.

اکنون مطلب را از جزو «بنیانها» بخوانیم:

«طریقه دوم، مانند طریقه نخستین، منشاء ا نوع متعددی از مالکیت‌های محلی و تاریخی وغیره شده است. این طریقه مخصوص زندگی تاریخی بر تحرک تری بوده است.... در اینجا نیز جماعت جوهر نیست که است، ولی برخلاف طریقه نخستین، در اینجا جماعت جوهر نیست که افراد فقط عرضی از آن باشند و یا صرفاً اندامهای طبیعی آن به شمار آیند. قرار گاه، در اینجا زمین نیست بلکه شهر است - به عنوان نشستگاه (مرکز) جمیعت کشاورزان (مالکان) - زمین مزروعی در اینجا نیز جماعت جوهر نیست که روستا از صرافی ضمیمه زمین است.... مشکلات اساسی که [این] جامعه سامان یافته با آن مواجه می‌شود، می‌تواند قضاً از جانب سایر اجتماعات بروزد - اجتماعاتی که قبلاً زمین را به تصرف درآورده اند یا (بعداً) مزاحم تصرفات این جامعه می‌شوند. بنابراین، جنگ وظیفة همگانی و کار بزرگ جماعتی است که هم برای تصرف شرایط عینی زندگی (زمین) و هم برای صیانت و ادامه تصرف آن، لازم است. به این سبب، اجتماع که از گروههای هم‌خون به وجود آمده است، در درجه اول به صورت صفوی نظامی سازمان نشده می‌شود - به شکل يك تبروی چنگی - و این یکی از شرایط موجودیت آن به عنوان مالک است. تعریف سکونت در شهر، یعنی و پایه این سازمان همچنیکی است. ماهیت میانی زندگی قبیله‌ای، به [بید] امدادن [تفاوت در سلسه مراتب اجتماعی، در درون گروه هم‌خون و ایجاد مراثی] اعلیٰ و ادنی منجر می‌شود و این تفاوت مراتب اجتماعی بعداً در اثر اختلاط قبایل فاتح با قبایل مغلوب وغیره توسعه می‌پاید. زمین عمومی (اگریوبلیکوس) به عنوان زمین متعلق به (دولت - شهر)، در اینجا، جدا از زمینهای خصوصی است. مالکیت فرد در اینجا مستقیماً مالکیت جماعتی نیست. برخلاف طریقه نخستین که در آنجا فرد، جدا از جماعت مالک زمین نیست بلکه فقط متصروف آنست، مقتضیات در اینجا چنان است که بهره‌برداری از مالک فردی، کار جماعتی را ایجاد نمی‌کند - چنان که فی المثل تنظیمات آبیاری مشرق زمین آن را ایجاد می‌نماید - ... جامعه به صورت يك (دولت - شهر)، از یک طرف عبارت است از روابط این مالکان مساوی و آزاد یا یکدیگر و اتحاد آنها در برابر دنیای خارج و در عین حال [از سوی دیگر عبارت است از] صیانت خودشان [یعنی

مالکیت اصلانی فردی است، مسکن هر فرد (قرارگاه هر خانواده) و زمینهای اطراف آن منحصراً و مستقلانه باشد (یک خانواده) است. خارج از این اراضی، شکارگاهها و مراعت و جنگل‌های مشترک نیز وجود دارد ولی وضع این قسمت از اراضی، قابل مقایسه با آگریولوکوس (زمینهای عمومی) در بیان و رُم نیست. این نخجیرگاهها و مراعت عمومی، از طرف مالکان خصوصی به عنوان مالک خصوصی - و نه به عنوان اعضای اجتماع - مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع اراضی مذکور بازتاب مالکیتهای فردی است و فقط وقتی سورت اجتماعی به خود می‌گیرد که در برابر هجمون اقامه خارجی، از طرف تمام مالکان مشترک از آن دفاع به عمل آید. تنها در این حالت است که جنبه اجتماعی مالکیتهای مذکور محسوس می‌شود. در این مرحله، نه «کمون»، واحدهای اقتصادی است (مانند طرقه آسیانی) و نه «شهر» (مانند طرقه باستانی)، بلکه هر یک از واحدهای مالکیت فردی، خود یک کانون مستقل و کامل اقتصادی است. در اینجا برخلاف بیان و رُم، تمرکزی از مالکان خصوصی متعدد وجود ندارد و صاحبان اراضی، ساکن شهر نیستند بلکه در واحدهای فردی مستقل و دورافتاده سکونت دارند و سفاقتی طولانی، هر یک از دیگری جدا می‌سازد. در این واحدهای مجزا و متفرق، مالکان خصوصی یعنی خانواده‌های مسکن دارند که همگی از یک قبیله‌اند - خانواده‌های مذکور فقط در آداب و رسوم و زبان و نسب، وجه اشتراک دارند و امیت و مالکیت آنها نیز به وسیله تشکیل مجمع عمومی اتفاقی - به منظور دفاع مشترک یا اجرای تشریفات مذهبی و حل اختلافات - تضمین و تثبیت می‌شود.

بنابراین، در طرقه زمینی «فردیت» نسبت به طرقه باستانی، باز هم پیش است؛ تا انجا که اجتماع تقریباً بازتابی است از افراد؛ در این مرحله، از زنجیرهای که فرد انسانی را به عنوان مالک، به «قبیله» یا «جماعت» یا «جماعه شهربازی» پیوند می‌داد، اتری دیده نمی‌شود و رابطه انسان با شرایط عینی کار یعنی مالکیت ارضی که در ساقی فقط از طریق پیوند با قبیله و جماعت و جامعه شهری، ممکن می‌گردد و در آن حال فرد چون ینهندی بود که به وسیله رشته ناف و با واسطه مادر به زنگی پیوند می‌پاخت، در اینجا به مولود مستقل می‌شود که بند ناقش بریده شده و جدا از مادر (قبیله - جماعت - شهر) و مستقل از، با شرایط عینی لازم بزم ای کار و زنگی (زمین) مرتبط می‌گردد. «شهر» در این مرحله، نه از نوع شهرهای آسیانی - کانونهای مصرف - است (یعنی مراکز اجتماع فرماتوریا و دیوایانی و باستانی دارد؛ در این بنیان، جامعه نه «جوهر» است که فرد فقط «عرض» آن باشد و نه «کل» است که افراد «اجزاء» آن به شمار آیند. بالعکس، وجود جامعه در اینجا فقط وقتي محسوس می‌شود که مجمع عمومی مالکان خصوصی تشکیل یابد. تنها در چنین مجتمعی است که شبیه به نام «اجتماع» نمودار می‌گردد. خارج از مجمع عمومی مالکان، وجود مراعت و شکارگاه‌های مشترک و نیز نسب و آداب و رسوم مشترک، می‌تواند تجسسی از اجتماع به شمار آید. در طرقه آسیانی، مالکیت جماعتی است و فرد فقط از طریق عضویت طبیعی در یک جماعت می‌تواند از آن منع شود و در هر حال او فقط یک تصریف است: در طرقه باستانی (بیان و رُم) قطعات زمین از طریق عضویت طبیعی در جامعه و با واسطه اجتماع به فرد تعلق می‌گیرد. به عبارت بیشتر، قسمتی از اراضی مشاعر به مالکیت افراد درمی‌اید و قسمت دیگری از آن به همان صورت قابلی یعنی در مالکیت مشاعر باقی می‌ماند که عبارت است از آگریولوکوس (زمین عمومی). حق مالکیت خصوصی بر زمینهای نوع اول و نیز حق مالکیت مشاعر بر زمینهای نوع دوم، هر دوناشی از عضویت در جامعه است. ولی در طرقه زمینی، نه مالکیت جماعتی شرقی دیده می‌شود و نه مالکیت نوع بیانی و رُمی؛ در این مرحله،

رشد می‌دهند و نیروهای تازه و مقاومات جدید و روشهای نوین مراودات و انتبهات جدید و زبان جدید پیدا می‌کنند. هرچه وجه تولید پیشتر مبتنی بر سنت باشد... طریقه قدیم مالکیت نیز پیشتر تغییرناپذیر خواهد بود و در نتیجه جامعه نیز به عنوان یک کل چنین خواهد بود (پایند توجه داشت که طریقه سنتی در کشاورزی، مدت بیشتری دوام می‌آورد و در طریقه شرقی انصمام کشاورزی و حرفه‌ها، باز هم پیشتر از آن، آنجا که اعضای جامعه به عنوان مالکان خصوصی، یک وجود مستقل به دست آورده‌اند که از وجود جمیع خودشان در شکل جامعه شهری و مالکان زمین متعلق به شهر متأثر است، شرایطی بدبادر می‌گردد که اجازه می‌دهد هر فالکیت خود را از دست بدده یعنی آن رابطه دوگانه‌ای که اورا در عین حال یک شهر وند با حقوق مساوی با دیگران - یک عضو جامعه - و هم مالک می‌گذراند [های راه‌ساز]. در طریقه شرقی این رها کردن به سختی ممکن است، مگر به سورت نتیجه تأثیرات کاملاً غارجی، زیرا فرد عضو اجتماع هرگز نمی‌تواند چنین رابطه مستقل با جامعه برقرار کند تا اورا قادر سازد بپند عینی - اقتصادی خود را با آن رها سازد. او عمیقاً در اجماع ارشده دارد. نیز این یک وجهه از انصمام جزء و کشاورزی و حدت شهر و روستاست. در میان باستانیان [بیانیان و روپیان]، صفت بدی به سورت نتیجه تأثیرات کاملاً غارجی، زیرا فرد عضو برگزرنمی‌شود - کاری در خود بر نامه ازد شده و توده قبیر تهمت‌الحابه و خارجیان و غیره - آینه این ترتیب [کار مولد از بیو اتفاقی کشاورزی آزاد می‌شود.... این رشد و محصول اضافی و غیره بدبید می‌آید، وجه تولیدی را که جامعه بر آن مبتنی است منحل می‌سازد و همراه با آن، انسانی که بطور عینی منفرد است - یعنی فرد مشخص و متمایز شده به عنوان یک بیانی، یک رُم - نیز به زوال می‌گراید. میادله همین نتیجه را دارد و نیز بدهکاری و غیره....؟

طریقه مالکیت ارضی زمینی

نوع سوم از مالکیت ارضی عبارت است از طریقه زمینی؛ بنیان اقتصادی که براساس این طریقه بدبید می‌آید، تفاوت‌های عمیقی با زمینهای آسیانی و باستانی دارد؛ در این بنیان، جامعه نه «جوهر» است که فرد فقط «عرض» آن باشد و نه «کل» است که افراد «اجزاء» آن به شمار آیند. بالعکس، وجود جامعه در اینجا فقط وقتي محسوس می‌شود که مجمع عمومی مالکان خصوصی تشکیل یابد. تنها در چنین مجتمعی است که شبیه به نام «اجتماع» نمودار می‌گردد. خارج از مجمع عمومی مالکان، وجود مراعت و شکارگاه‌های مشترک و نیز نسب و آداب و رسوم مشترک، می‌تواند تجسسی از اجتماع به شمار آید. در طریقه آسیانی، مالکیت جماعتی است و فرد فقط از طریق عضویت طبیعی در یک جماعت می‌تواند از آن منع شود و در هر حال او فقط یک تصریف است: در طرقه باستانی (بیان و رُم) قطعات زمین از طریق عضویت طبیعی در جامعه و با واسطه اجتماع به فرد تعلق می‌گیرد. به عبارت بیشتر، قسمتی از اراضی مشاعر به مالکیت افراد درمی‌اید و قسمت دیگری از آن به همان صورت قابلی یعنی در مالکیت مشاعر باقی می‌ماند که عبارت است از آگریولوکوس (زمین عمومی). حق مالکیت خصوصی بر زمینهای نوع اول و نیز حق مالکیت مشاعر بر زمینهای نوع دوم، هر دوناشی از عضویت در جامعه است. ولی در طریقه زمینی، نه مالکیت جماعتی شرقی دیده می‌شود و نه مالکیت نوع بیانی و رُمی؛ در این مرحله،

یک شکل دیگر از مالکیت... عبارت است از طریقه زمینی. اینجا عضو اجتماع با این سمت برخلاف طریقه خاص شرقی مالک مشاعر یک

وجود جامعه و مالکیت جمیع، همچون مالکیت است که با واسطه افراد مستقل—یعنی در روابط متقابل آنها—به وجود می‌آید. در اساس، هر خانواره مجزا، یک اقتصاد کامل را دربردارد و شکلی یک مرکز مستقل تولید اقتصادی می‌دهد (صنایع دستی فقط شامل کار فرعی خانگی زنان و غیره می‌باشد). در دوره کلاسیک باستانی، شهرو با زمینهای اطرافش، یک واحد اقتصادی را تشکیل می‌داد. در دنیای زمینی، [این واحد اقتصادی] مسکن فرد است، مسکنی که خود به شکل کائونتی در زمینهای متعلق به او قرار دارد. در اینجا هیچ تمرکزی از مالکان خصوصی متعدد وجود ندارد، بلکه خانوار، خود یک واحد مستقل است. در طبقه آسیانی [با لاله] از اکثر موارد مالکیت وجود دارد، بلکه فقط تصرف خصوصی وجود دارد. جامعه به معنی اخون کلمه، مالک حقیقی است و بالتجهیز، مالکیت ارضی فقط مالکیت جامعی است. در دوره باستانی... یک شکل متناقض و دوگانه یعنی مالکیت [جامعه—شهر] و مالکیت ارضی خصوصی وجود دارد، به نحوی که شکل دومنی از شکل اولی و با واسطه آن به وجود می‌آید، یا آن که شکل نخستین فقط به این صورت دوگانه وجود دارد. مالک خصوصی زمین، به این ترتیب در عین حال، یک (شهر و رو) است. از نظر اقتصادی شهر و روندی را می‌توان به طور ساده تر به عنوان صورت و طریقه‌ای دانست که به آن وسیله کشاورزی دریک شهر زندگی می‌کند. در طبقه زمینی، کشاورزی یک شهر و روندی نیست یعنی ساکن شهراها نیست، بلکه قرارگاه ایجاد اتحاد با ساکن‌های دیگری از همین دور افتاده خانواره که از طریق اتحاد با ساکن‌های از یک مقاصد نوی و افرادی از یک قبیله و به وسیله مجمع عمومی که برای مقاصد جنگی، مذهبی و حل اختلافات حقوقی وغیره به طور اتفاقی تشکیل می‌باید [موجودیت آن] تضیین می‌گردد و از همین طریق امیت متقابل آنها تأمین می‌شود... در اینجا جامعه نه (جهش) است که فرد فقط (عرضی)، از آن پاشدن و یک (کل) است که فقط در ذهن افراد و در واقعیت شهر و نیازمندی‌های آن و متناسبی از موجودیت اقتصادی اعضای خود، وجود داشته باشد. در اینجا جامعه از یک طرف عبارت است از عنصر مشترک در زبان، خون و غیره... ولی از طرف دیگر فقط در مجمع عمومی [مالکان خصوصی] وجود حقیقی بپایدا می‌کند، مجمعی که عملای این مقادیر اجتماعی تشکیل می‌باید و به عنوان یک وجود اقتصادی مستقل، [جامعه] تنها در تجارتگاریها و مراتعی که مشترک ایجاد است که این شکارگاهها و مراتع عمومی از طرف مالکان خصوصی به صفت مالک خصوصی مورد آنستفاده قرار می‌گردد [تحسم می‌باید]. این شکارگاهها در نسب و زبان و گذشته و تاریخ مشترک وغیره تجسم یافته است. اجتماع این ترتیب همچون (انجمن) است نه (وحدت) مانند یک (پیمان) است که طرفین مستقل آن عبارتند از مالکان... و همچون یک واحد از ایندو در واقع، جامعه موجودیتی به صورت یک دولت ندارد، زیرا به صورت شهر موجودیتی ندارد.

در دنیای زمینی، «شهر» که مرکز صنایع پدی است، کانون تاریخ به شمار نمی‌آید، بلکه واحدی مستقل ارضی، رشته حیات اجتماعی و سیاسی را در دست دارد و حکومت و قانون در اختیار صاحبان مراکز تولید کشاورزی است. ولی شهر، در منشیه خود نطفه موجودی را پرورش می‌دهد که با تولیدش، کانون مذکور به صورت یک اردوی مهاجم عليه مراکز تولید کشاورزی درمی‌آید. «بورژوازی جدید»، شهر را از تصرف ارباب چرخ و سازمانهای صنیع خارج می‌سازد و سنگر خود قرار می‌دهد و از شست این سنگ، بر نظام اجتماعی عصر وجه تولید خاصی که بر بنیان اقتصادی زمینی استوار است، هجوم می‌اوید و آن را واژگون می‌سازد. از اینجا عصر نوین آغاز می‌باید و سلطه شهر و عنصر جدید شهری، بر سراسر جامعه ملی مستقر می‌گردد. «سرمایه»، این نوخاسته پرتوان، آخرین بازمانده زنجیرهای را که بر دست و پای افراد است از هم می‌گسلد و هر فرد را از فرد دیگر جدا و

ملک جامعی نیست (در آنجا [در طریقه شرقی] مالکیت فقط به صورت مالکیت جامعی وجود دارد، فرد عضو جامعه به این سمت، به طور موروثی یا غیر موروثی، یک قطعه ای آن را فقط (متصرف) است.... آنجه وعده دارد تنها عبارت از مالکیت جامعی و تصرف فردی است) و نیز برخلاف طریقه بونانی و رومی، زمین به وسیله اجتماع اشغال نی شود. در آنجا (در بیوان و روم) قسمتی از این زمین به عنوان زمین اجتماع و متناسب از اعضاء با اجتماع باقی ماند که عبارت است از زمین عمومی (اگر بولیکوس) در صورت مخالف آن، بقیه زمین تقسیم می‌شود، هر قطعه‌ای از زمین، قلمروی ازرم و قلمرو یک نفر رومی است و هر فرد فقط از آن جهت رمی است که دارای حق مالکیت بر قطعه‌ای از خاک رم است.... باستانیان [بونانیان و رویانیان، به اتفاق نظر، کشاورزی را فعالیت در فضای درازمدان و مکتبی برای سربازان می‌دانستند. جوهر اصلی قدم در این نوع فعالیت محفوظ ماند ولی در شهرها... که سکن سوداگران بیگانه و ارباب جرف است، این جوهر اصلی دگرگونی می‌پذیرد [اغش در آن راه می‌باشد]، هرجا که بردگی پاشد، برد آزاد شده، معاش خود را در چنین فعالیتهای جستجوی کند و اغلب به جمع گردند ترثیت می‌پردازد. از این جهت، در دوران باستانی بین رشته هایی عموماً در دست آنها بود و به همین سبب برای شهر و روستا... که سکن سوداگران بود اعتقد بر این که اعطای حقوق شهر و روندی به تبع کامل به یک پیشه و عمل مناظره امیز است (بونانیان معمولاً آنها را از شهر و روندی محروم می‌ساختند)، (هیچ فرد رمی مجاز نبود که زندگی یک پیشه و روش ادامه سوداگر را بیش بکیرد)... اجتماع زمین در شهر متصرک نیست...

تاریخ کلاسیک باستانی تاریخ شهرهاست، ولی شهرهایی که براساس مالکیت ارضی و کشاورزی بنا شده‌اند. تاریخ آسیا، عبارت است از نوعی اتحاد برواباطه شهر و روستا... قرون وسطی (دوره زمینی) با تبدیل روسنا (مراکز کشاورزی) به صورت کانون تاریخ، آغاز می‌باید که توسعه بعدی آن از طریق معارضه و تضاد بین شهر و روستا ادامه می‌پاید. تاریخ عصر جدید عبارت است از همیزی گردن روسنا و نه همچون باستانیان، روستا ایجاد شده... در میان زمینها که روسای خانواره هادر جنگلها سکونت دارند و مسافت طولانی بین آنها فاصله است، حتی از دیدگاه خارجی نیز جامعه فقط در اندام به توافق در این اتفاق اعضا پیش و وجود دارد. اگر چه همیستگی آنها که فی نفسه وجود دارد، در نسب و زبان و گذشته و تاریخ مشترک وغیره تجسم یافته است. اجتماع به این ترتیب همچون (انجمن) است نه (وحدت) مانند یک (پیمان) است که طرفین مستقل آن عبارتند از مالکان... و همچون یک واحد از ایندو در واقع، جامعه موجودیتی به صورت یک دولت ندارد، زیرا به صورت شهر موجودیتی ندارد.

اگر جامعه بخواهد وجود حقیقی بپایدا کند، آزاد مالکان اراضی باید تشکیل (مجموع) بدهند، در حالی که مثلاً در رم، جامعه جدا از چنین مجتمعی وجود دارد یعنی [صرف] در اثر وجود شهر و مأمورانی در رأس آن وغیره، در میان زمینها نیز به صورت متناسب از مالکیت افراد وجود دارد و عبارت است از شکارگاهها و مراتع عمومی یا جنگلها و غیره، یعنی آن قسمت از زمین که اگر بنا پاشد به عنوان صالح تولید در این طریق خاص مورد استفاده قرار گردد، قابلیت افزای را فاقد است. معاذه برخلاف طریقه رم، اگر بولیکوس نیز تو اند صورتی از وجود اقتصادی جامعه در جنب مالکان خصوصی به شمار آید.... در میان زمینها اگر بولیکوس بیشتر همچون ضمیمه ساده مالکیت فردی است و فقط در حالتی شکل مالکیت [مستقل] به خود می‌گرد که در مقابل قبایل دشمن، به عنوان ملک مشترک قبیله، مورد دفاع قرار گیرد. مالکیت افراد نیز مالکیتی از جانب جامعه نیست بلکه (بالعكس)،

شرقیان» - که ناشی از فقدان مالکیت خصوصی زمین و وحدت کشاورزی و صنایع بید است - قابل اطلاع نمی باشد. این دوفی الواقع، دو امر متفاوت و از دو منشاء جداگانه هستند. به عبارت دیگر، اولی ناشی از «وجوده» مالکیت خصوصی زمین است، درحالی که دیگری از «فقدان» ان سرجشمه گرفته است.

اکنون موجز این مطالب را در «بنیانها» بخوانیم:

فقرط اساسی مالکیت براساس زندگی قبیله‌ای، عضو بودن در یک قبیله است، بالتجهیز قبیله‌ای که به وسیله قبیله دیگر فتح شده و تحت انتقاد درمی‌آید، مالکیت، را از دست می‌دهد و خود به یک جزء از شرایط غیر اولگانیک برای تقویت مجدد قبیله فاتح مبدل من گردید، یعنی همان شرایط، که این بیانیه «اظاحت» آنها را با خود تقاضی من کند. یعنی افراد قبیله مغلوب، در شمار عوامل طبیعی از قبیل زمین و درخت و غیره قرار می‌گیرند و به تملک فاتحین درمی‌آیند. اینها برای بردگی و سرواز، صرفاً عبارتند از توسعه بعده مالکیت براساس زندگی قبیله‌ای. این دوضور تسام اشکال آن را در گرگون می‌سازند، و این آنها بردگی و سرواز در طریق آسیانی، برای انجام دادن چنین کاری، کفتشین توائی را دارند. در وجود حرفه‌ها و کشاورزی - وحدتی که برآمدن از عهده جمیع حوانی را تأمین می‌کند و این طریق برآن مبنی است. فتح به اندازه طبقه‌های دیگر عامل اساسی نیست یعنی به اندازه مواردی که عامل متفوّق، منحصر عبارت است از مالکیت ارضی و کشاورزی، از طرف دیگر، از آنجا که فرد در این طریق هر کوچک نمی‌شود و فقط یک متصرف است، خود آن چیزی است که یک مال است و مورد تملک قرار دارد یعنی بردگی که به شرایط وحدت جامعه را در خود تجسم می‌بخشد. اینجا، بردگی که به شرایط کار خانه می‌دهد و نه روابط اساسی را در گرگون می‌سازد.»
... این صفت ویژه بردگی، با بردگی عوامی شرق تطبیق نمی‌کند، و فقط از نظر گاه اروپایی است که آن را چنین تلقی می‌کنیم.»

مارکس، در بیان قسمت اول از «بنیانها» پس از آن که بیکار دیگر به طور عمیق، مالکیت ارضی قبیله‌ای و تحوّلات بعدی آن را از نظر من کناراند، به موضوع کارمزدوری و به وجود آمدن یک عنصر جدید به نام، «کارگر» می‌پردازد و شرایط پیدا آمدن «سرمایه» و «کارمزدوری» و روابط آن ها را مورد بحث قرار می‌دهد و به این ترتیب، دوباره برهمان قله‌ای که مبدأ حرکت او بود صعود می‌کند و پاسخ سوال نخستین یعنی منشاء کارمزدوری را عرضه می‌دارد که چون این قسمت از موضوع مطالعه ما خارج است، آن را رها می‌کنیم و فقط به نتیجه نهانی و کلی این سیر و سلوک یعنی «محتوای عینی تاریخ» می‌بردازم.

رون تاریخ عبارت است از حرکت انسان از مبدأ «غرض» به مقصد **(جوهر): DER MENSCH VEREINZELT SICH**....

آن جمله کوتاه آسانی، نه تنها عصاره «بنیانها» است، بلکه اگر بخواهی تمام افکار و اندیشه‌های مارکس را دریابه عبارت خلاصه کنیم، بهتر از این چهار کلمه چیزی به دست نخواهیم آورد: «.... انسان به فردیت می‌گردد». از نظر مارکس، «محتوای عینی تاریخ» عبارت است از ترقی و تکامل. ولی مقتصر از ترقی و تکامل چیست؟ چه امر ترقی محسوب می‌شود و چه چیزی می‌تواند ملاک آن قرار گیرد؟ انسان از درون گله‌ای سرگردان تا داخل شهرهای بزرگ صنعتی، راهی طولانی دریشت سر گذاشته است: هنگامی که یک داشتند سوئی، یک فزیکدان روسی، یک بازگان انگلیسی یا یک شاعر ایرانی را با محیط زندگی امروزی آنها و سایلی که برای خود و خواب و در سفر و حضر به کار می‌برند، در نظر آوریم و با یکی از انسانیات ماقبل تاریخ

مشخص و از هر قبیل رها می‌سازد. افراد، کاملاً «رهاء» می‌شوند تا سرمایه بتواند با مقول طریف و طلاقی خود، آنرا به خوبی بینو دهد. این مرحله، در واقع یک جهش بزرگ برای رسیدن به مرحله کمال قدمی است: انسان در این بنیان اقتصادی جدید، تا آنجا به فردیت می‌گراید که حتی اجتماع نیز خود به صورت قراردادی بین افراد جلوه گریم شود، قراردادی که افراد ازاد و مختار و متساوی الحقوق، برای صیانت متفاوت خود معتقد ساخته‌اند. در این مرحله، دیگر نه تنها از گله و قبیله و جماعت و اصل و تیار اثری بر جای نمی‌ماند، بلکه جامعه نیز در نظر عصر جدید شهری، اصلی و اصلی خارج از اراده افراد ندارد. اعتقاد عصر جدید، بر این است که خارج از «قرارداد اجتماعی» موجودی به نام جامعه نمی‌توانسته و نمی‌تواند وجود داشته باشد، به گمان اینان، اجتماع، مخلوق افراد و ناشی از اراده آنهاست، افرادی که هر یک از آنها جدا و متمایز و مستقل از دیگری و متساوی با دیگری است و نه به عنوان مالک، بلکه تنها به صفت فرد انسانی و عاری از هر عنوان و صفت دیگر، رأساً و به اراده خود، اجتماع را به وجود می‌آورد. به این ترتیب در معبد دنیا نو، تنها یک اقوام یعنی بت طلاقی سرمایه در محاب باقی می‌ماند. اکنون به دنباله مطلب بازگردیدم و چند سطر دیگر از «بنیانها» را که مربوط به یک مسئله بسیار اساسی است مورد توجه قرار دهم:

منشاء بردگی و سرواز:

شرط مالکیت در نظام قبیله‌ای، عضویت طبیعی فرد در یک قبیله است. در چنین شرایطی هر گاه، قبیله‌ای به وسیله یک قبیله دیگر «فتح» شود، نه تنها اراضی آن به تصرف فاتحان درمی‌آید، بلکه افراد قبیله مغلوب نیز به عنوان جزئی از شرایط طبیعی تولید، به تملک قبیله فاتح درمی‌آیند، و این منشاء بردگی و سرواز در این شرایط می‌باشد. پس این دو، ناشی از توسعه بعدی مالکیت ارضی قبیله‌ای هستند. با پیدا آمدن بردگی و سرواز، تمام اشکال مالکیت قبیله‌ای دیگرگون می‌شود و بنیانهای اقتصادی جدیدی جایگزین آنها می‌گردند. ولی بردگی و سرواز در طریق مالکیت آسیانی، چنین توائی را فاقد است. وجود جماعات کشاورزی و فقدان مالکیت خصوصی زمین و بالاخص وحدت کشاورزی و حرفة که عامل اصلی و اساسی است، راه را بر این نوع دگرگونی ها مسدود می‌سازد. در طریق مالکیت آسیانی، «فتح» باندازه شرایطی مالکیت پاستانی و زرمنی، عامل اساسی نیست. در طریق اخیر، عامل اصلی زندگی اقتصادی، عبارت است از کشاورزی و مالکیت خصوصی زمینی، و حال آن که در طریق آسیانی، عامل اساسی بینان، عبارت است از وجود حرفه‌ها و کشاورزی و حرفة که عامل اصلی و اساسی است، راه را بر این نوع خوبیش براید و یک اقتصاد کامل و مسدود به وجود آورد. در چنین شرایطی - یعنی با فقدان مالکیت خصوصی زمین و انسجام جرف و کشاورزی - نمی‌تواند دارایی چنان اهمیتی باشد و تنازعی همانند آنچه در میان قبایل یونانی و رومی دیده می‌شود، به بار آورد. برای پیدا آمدن بردگی و سرواز و رشد آنها، قبل از هرچیز مالکیت خصوصی زمین «شرط است. بدون مالکیت فردی زمین، نه بردگی می‌تواند به وجود آید و نه سرواز، در طریق آسیانی نه تنها مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد، بلکه اعضای جماعات، خود موضوع تملک و واقع بردگه دولت هستند. بردگی و سرواز در جمیع موارد عبارت از تحول بعدی مالکیت ارضی قبیله‌ای است یعنی به دنبال مالکیت خصوصی زمین پیدا کردد و با آن ملازمه دارد. لفت «بردگی» به این مفهوم - یعنی ادامه تحول مالکیت خصوصی زمین - بر «عبدیت عمومی

زنجبیر سازمانهای صنعتی قرون وسطانی و نه زنجیر طلائی سرمایه. جامعه‌ای که در آن هر فرد انسانی، خود یک «جوهر» است که در کار افراد دیگر که از هر جهت با او مساوی و بسانان هستند قرار دارد. اجتماع انسانی در این حالت عبارت است از همکاری آگاهانه انسانی‌ای به و مختار در نبند با طبیعت. در چنین اجتماعی، بیچ چیز شخصیت فرد انسانی را متنکوب و متنزل از مقایسه نهادیم؛ بین آنها تفاوت‌های بسیاری مشاهده می‌کنیم. برای نشان دادن مقایسه نهادیم که این دونوع انسان را از یکدیگر جدا می‌کند، می‌توانیم نشانه‌ها و ملاک‌های مختلفی به دست آوریم و حتی ملاک‌هایی را می‌توان یافت که قابل اندازه گیری و درجه بندی باشد. فی المثل مقایسه مقدار نیرو (انرژی) که در اختیار انسان امروزی است با مقدار انرژی که در اختیار شر ماقبل تاریخ بوده، ملاک و مقایس قابل اعتمادی است که در عین حال می‌توان آن را با دقت علم ریاضی اندازه گیری و درجه بندی کرد و با مردم درجه از آن، یک دوره از سیاست کامل تاریخی انسان را مشخص ساخت: (نیروی بدنی انسان، نیروی بدنی حیوانات اهلی، نیروی وزش پاد و جریان آب، نیروی بخار، نیروی برق، نیروی هسته‌ای (اتمی)، نیروی ضد ماده) و نیز می‌توانیم «میزان سرعت» را ملاک و مقایس برای نشان دادن پیشرفت‌های انسان قرار دهیم و آن را از دوران ماقبل تاریخ تا امروز درجه بندی نهادیم: سرعت گلهای انسان، سرعت اسب، سرعت اراپه و کشنی بادبانی، سرعت سایپل تقلمونی موتوری، سرعت هوایپیمای جت، سرعت ماخواره‌ها) و نیز ملاک‌های دیگر از این قبیل. ولی تمام این نوع ملاک‌ها را می‌توان در یک امر خلاصه کرد، امری که در واقع جمیع ملاک‌های دیگر را دربرمی‌گیرد و آن تکامل نیروهای تولیدی و افزایشی میزان باردهی کار انسانی است. می‌توانیم حرکت انسان را از «عصر حجر قدیم» تا «عصر اتوسایون» به وسیله سیر تصادی (باردهی کار انسان) به خوبی نشان دهیم، ولی این ملاک‌اخیرین نیز که ظاهر «جامع» به نظر می‌رسد، از جامعیت بی‌بهاء است. زیرا یک جنبه بسیار مهم از تکامل را شامل نیست و آن تغییر و تبدل خود انسان است. می‌دانیم که پایهای تکامل ایزراها و بطور کلی رشد نیروهای مادی تولید، انسان خود نیز تغییر می‌ذیرد و از حالتی به حالی می‌گردد. در ملاک مذکور یعنی (رشد نیروهای مادی تولیدی عامل اصلی، یعنی «انسان» و تحول تاریخی او، ملحوظ نگردد) و این جنبه اساسی تکامل از نظر دور مانده است. پس باید ملاکی را به دست آوریم که از هر حیث جامع باشد و در عین حال که تکامل نیروهای ملاک‌های دیگر باشد، امری که (باردهی نیروی کار، میزان انرژی، میزان سرعت، رشد علم و فنون) را نشان می‌دهد، شامل گرگونی‌ها و تغییرات جامعه و امور اجتماعی و تغییرات فرد انسانی نیز باشد و جمیع شئون و امور مربوط به انسان را در تمام زوایا و جنبه‌ها در برگیرد: ملاکی که در واقع عصاراه‌نمۀ ملاک‌های دیگر باشد، امری که بازتاب سراسر تاریخ بشود و به عبارت دیگر محنت‌وارد روند تاریخ باشد. مارکس این ملاک را در «درجۀ فردیت انسان» یافته است و بر مبنای آن، سراسر تاریخ را در یک جمله خلاصه کرده است: «تنها در روند تاریخ است که انسان به فردیت می‌گراید»، جمله‌ای است پس عظیم، به همان عظمت تاریخ ادره‌های جاست که یک نیمه نیهانی از چهره اوهویدا می‌گردد و نیز در همین جاست که بزرگترین تعریف‌ها صورت گرفته و ناروازترین ستمتها را بر آن دانشمند روا داشته‌اند و کوشیده‌اند تا این نیمه از چهره انسانی او را در زیر قشیر از سیاهی دروغ منخفض سازند. کوشیده برای توضیح این قسمت از اندیشه‌های او، در واقع به منزله نجات دادن «مارکس» از دست «مارکسیستها» است و رها ساختن گریان او از چنگال بیرحم اصحاب کلیسا‌ای جدید که او را در پیش برده در معابر گذارده‌اند و نامش بر پندش موضعه می‌کنند.... به سخن خود بازگردید: از نظر مارکس، «روند تاریخ» عبارت است از حرکت انسان از مبدأ «عرض» به مقصد «جوهر»، یعنی تبدل انسان گلهای - چزه طبیعی و اندامی از اندامهای گله و قبیله - به انسانی مستقل وجودی متمایز و با شخصیت فردی کامل و آزاد و مختار و به عبارت دیگر، تبدل آن از «عرض» به «جوهر»! در «روند تاریخ»، ترقی و تکامل، تبدل «گله» و «قبیله» است به اجتماعی از انسانهای آزاد و منفرد (اندیویدوالزه) با شخصیت فردی کامل و مستقل، انسانهای رها و به که هیچ زنجیری بر دست و پای ندارند، نه زنجیر مالکیت، نه زنجیر نسب، نه

آسیا یا بطور کلی، مشرق زمین نیست، بلکه وی یک طریقه عومنی مالکیت و یک بنیان اقتصادی تاریخی و یکی از مراحل تکامل اجتماع را به این نام خوانده است. کافی است یاد آور شویم که در «بنیانها» مارکس در ذیل همین عنوان از «مکریکو» و «برو» و «اقوام سلت» (صفحه ۷۰) و نیز از طریقه «مالکیت اسلامی» (صفحه ۷۰-۷۲) و جماعات دهقانی رومانی (صفحه ۷۰) نام می برد و در متون دیگر، مصر قدیم و به طور کلی آفریقا و همچنین آمریکای ققل از کلمب و حتی آسیانی را نیز مشمول همین وجه تولید قرار می دهد و اساساً «طریقه مالکیت آسیانی» را یک طریقه کلی و عمومی در تاریخ اجتماع پژوهی به شمار می اورد، چنان که در نامه مورخ ۱۴ مارس ۱۸۶۸ خطاب به انگلستان مذکور می شود که طریقه مالکیت آسیانی در سراسر اروپا و نیز آفریقا و آمریکای قدیم، نقطه عزیمت و میداه تحولات پیشید بوده است و صفات اجتماعی اولیه مالکیت زردهای آسیانی داشته است. در جای خود و با ذکر دلایل ثابت خواهیم کرد که در نظر مارکس (وجه تولید آسیانی) یکی از مراحل قطعی تکامل تاریخی است و آن را مذاصل بین مرحله جماعت بدی و نظام برگی می شناسد و با آن که ممکن می داند که جامعه ای بدون عبور از مرحله ای به مراحل بالاتر گام گذارد، چنین به نظر می رسد که دو مرحله «جماعت بدی» و «وجه تولید آسیانی» را مستثنی شناخته و عویضی و قطعیت آنها یعنی به عدم امکان حذف آنها معتقد بوده است و به عبارت دیگر انتقال از جماعت بدی (که مالک اولیه تمام اجتماعات انسانی بوده) به مراحل دیگر بدون هیور از مرحله آسیانی را امری غیر ممکن می دانست است. در نظر وی «استبداد راکد شرقی» و «رکود شرقی» عبارت از توقف کشورهای آسیانی و شرقی در مرحله وجه تولید آسیانی و عدم ورود آنها به مراحل برگی و فتوالیسم و پورزوایزی است و در این نقطه است که وی خط تحولات تاریخی اروپا و شرق زمین را یکدیگر جاذبی می سازد وی در این مورد نیز، وی زاین را استثناء کرده و معتقد است که تحولات تاریخی این کشور کم و پیش متابه با تحولات تاریخی اروپایی غیری بوده است و فتوالیسم زاین را شبه فتوالیسم زمینی (اوروباتی) می شناسد.

بنابراین بر مراتب فوق، هرچه در نوشته های مارکس و انگلیس به اصطلاح «آسیانی» برخوردار کنیم ناید ذهن را متوجه قاره آسیا سازم، بلکه باید مشخصات یک طریقه عومنی مالکیت یا یک وجه تولید تاریخی را در نظر آوریم.

حال فضارت کشم و بینم چه اندازه تاریخ است که در کار و گفتار شاگردان استاد، انان که خود را «مارکسیست» می نامند و می کوشند تا مارکس را پایامبر «بردگی فرد در برابر جامعه» معرفی کنند و هدف اورا که «تعظیم» و «تعالی» فو و تجلیل فرد است به «تفاہلی» فرد و «تحفیز» فردیت میدل سازند. این چنان جلوه می دهد که گویا جامعه اینده که در روزیای علمی مارکس، اجتماعی است که فرد در آن مستهبلک و محو و نایپا و فاقد شخصیت فردی است، اینان از «فردیت» چنان سخن می کویند که گوئی سخنی خلاف ترقی و تکامل است و از فرد در جامعه اینده چنان تصویری می سازند که انسانها را در درون «گلهای اولیه به خاطر می اورند؛ انسانهای که چون برهگاهی مسندند از یک درخت یا زنبورانی در یک گندو و مورانی در یک لاهه اینان تفاوت یک اجتماع مرکب از انسانهای مسند در را یک «کنده» نمی توانند درک رکنند و فرق یک «زنیور عضو کند» را با «انسان عضو جامعه» درنی یابند.

گاه چنان می نماید که «کنده» الگوی ایدال آنان از جامعه اینده است و در اینجاست که این همه را به نام مردی عرضه می کنند که می گوید: «انسان در روند تاریخ به فردیت می گراید» و تکامل و ترقی را سیر در جهت کمال فردیت (اندیپیدالیزاپون انسان) می شناسد.

حقاً که هیچ استادی در طول تاریخ، این همه جفا از شاگردان خود ندیده است، شاگردانی که بیهوداوار، بر گوته های استاد، نه یک، بلکه صدها بوسه نار می کنند!

یادآوری: قبل از آن که این قسمت را به بیان بررسانم، یادآوری چند نکته لازم است. البته ما در این مقام به نقد و تفسیر «بنیانها» نمی بردیم، بلکه آن را به موقعی موقول می کنیم که کلیه نوشته های مارکس و انگلیس را درباره «وجه تولید آسیانی» به خوانندگان عرضه نموده باشیم. به عبارت دیگر، پس از آن که نقل متنون به بیان رسید، یکجا، ضمن فصلی جداگانه و با ورود در جزئیات به نقد و بررسی نظریه مذکور اقسامی کنیم، معاهم، نظر به پاره ای ملاحظات، لازم است چند نکته اساسی را در اینجا به اختصار یادوار شویم. توجه به این نکات از بعضی اشتباہات احتمالی جلوگیری و به درک دقیق موضوع کم خواهد کرد:

۱- مراد از صفات «آسیانی» و «شرقی» حصر موضوع به یک منطقه جغرافیائی نیست:

درباره صفت «آسیانی» و این که چرا مارکس یکی از مراحل تکامل عومنی را با یک نام جغرافیائی مشخص ساخته است، در فصول آنی به تفضیل بحث خواهیم کرد. در اینجا فقط یاد آوری شویم که مقصود وی از «طریقه مالکیت آسیانی» و «بنیان اقتصادی آسیانی» یا «وجه تولید آسیانی» حصر موضوع به قاره

طریقه اسلامی سخنی به میان نیاورده و این اصطلاح را رها ساخته است. بنابراین تردیدی نیست که وی به یک «بنیان اقتصادی اسلامی» مستقل و متمایز از بنیان آسیانی، معتقد نبوده است و بحث از یک «وجه تولید اسلامی» کاملاً بی‌مورد است.

عـ. آیا بنیانهای اقتصادی «آسیانی»، «باستانی» و «زمنی» را باید سه بنیان موازی و سه طریقه ممکن برای خروج از مرحله جماعت بدیو به شمار آورده، یا آنها را سه مرحله تکاملی متعاقب شناخت؟

نظر به اهمیت موضوع، یک فصل جداگانه را به این بحث اختصاص داده ایم و در آنجا شان خواهیم داد که از نظر مارکس، بنیانهای مورد بحث و بطور کلی، وجود توکل آسیانی، بردگی، فتووالی و بورزوایی جدید، مراحل متواتی تکامل تاریخی را تشکیل می‌دهند و از اخر به ترتیب، هر وجه توکل نسبت به وجه تولید ماقبل خود، یک مرحله پیشرفت‌تر به شمار ایم و به عبارت دیگر از مرحله آسیانی تا دوران بورزوایی جدید، بنیانهای اقتصادی هر یک به ترتیب در فاصله‌ای دورتر از جماعت بدیو قرار دارد. البته مارکس و انگلیس بر این عقیده نیستند که در تمام اقطار و اقایم، عبور از مراحل چهارگانه مذکور، به ترتیب صورت گرفته باشد بلکه از نظر آنان، ممکن است جو انسان بدون عبور از ایک مرحله دیگر انتقال یابند یا آنکه در یک مرحله متوقف بمانند، چنان که فی المثل انگلیس صراحتاً منذک شده است که زمنها بدون عبور از مرداد بردگی به فتووالیسم رسیده‌اند و یا از نظر مارکس، جو امام شرقی سده‌ها و زواره‌هایی در مرحله بنیان اقتصادی آسیانی متوقف مانده‌اند، ولی این معنی، با تمعاقب بودن مراحل مذکور تو پیش‌رفته تر بودن هر یک نسبت به مرحله پیشین، منافقی ندارد. بعضی از محققان معاصر، بنیانهای سه گانه آسیانی، باستانی و زمنی را موازی یکدیگر و عبارت از سه طریقه ممکن برای خروج از مرحله جماعت بدیو دانسته‌اند، از آن جمله است داشمند نامی، آقای اریک هابزکام در مقدمه نفس خود بر ترجمه انگلیسی «بنیانها» آنها را سه بنیان موازی و سه طریقه ممکن برای انتقال از مرحله جماعت بدیو دانسته و این که بنیانهای اقتصادی بردگی و فتووالی، از بنیان آسیانی زاده شده باشند مردود شناخته است. شان خواهیم داد که از نظر مارکس، «طریقه مالکیت آسیانی»، مداء حرکت و یگانه طریقه خروج از مرحله جماعت بدیو محسوب می‌شود و حتی در این خصوص عبارتی در دست است که ضمن آنها صراحتاً این معنی را یادوار شده است. اکتشافات باستانشناسی در نهض قرن اخیر نیز صحت این امر را تأیید می‌کند.

بنابراین بنیانهای سه گانه را باید مراحل تکاملی و متعاقب به شمار آوردو هر یک را، شکل توسعه یافته‌تر بنیان پیشین شناخت. صرفتر از متون دیگر که به تدریج خواهیم دید و ضمن آنها مارکس بطور صریح، طریقه آسیانی مالکیت را نقطه‌غزینت و مداء تعولات بدی و منشاء طریقه‌های دیگر و منجمله طریقه زمنی شناخته است، در همین جزء «بنیانها» در صفحه ۹۷ نیز جمله‌ای به چشم می‌خورد که همین معنی از آن به دست می‌آید و شان می‌دهد که مؤلف، بنیانهای مذکور را متواتی و عبارت از مراحل تکاملی طریقه مالکیت ارضی قبیله‌ای می‌شناسد و آن جمله چنین است: «... بنابراین، شکل ابتدائی این مالکیت، عبارت است از مالکیت ب بواسطه جماعتی (طریقه شرقی)، که در میان اسلام‌ها تغییر شکل می‌دهد و در دوره کلاسیک باستانی و در مالکیت زمنی تا حد متضاد با آن [با مالکیت جماعتی] رشد می‌یابد....»

(دنباله دارد)

۳- مراد از صفت «زمنی» حصر مطلب به قبایل زمنی نیست:

ملحوظاتی که درباره صفات «آسیانی» و «باستانی» ذکر شد، در مورد صفت «زمنی» نیز صادق است: در اینجا نیز مارکس طریقه‌ای از مالکیت فردی زمن و یک بنیان اقتصادی مشخص و یک وجه توکل تاریخی را در ذیل این عنوان قرار داده است. چنان که بادآور شدم و معتقد است که این در سیر تکاملی تاریخ خود، دارای بنیان اقتصادی مشابه با بنیان زمنی پوهد است. از سوی دیگر باید توجه کرد که تمام اقوام و کشورهای زمنی از زمان از مرحله زمنی عبور نکرده‌اند، چنان که فی المثل نرزو در طول تاریخ خود اساساً مرحله‌ای شبیه به فتووالیسم اروپایی را به خود نیده است.

۴- مراد از «بنیان اقتصادی زمنی»، بنیانی است که «وجه تولید فتووالی» بر آن استوار است:

از نظر مارکس، در دوره‌های تکامل تاریخی، مرحله‌ای به نام «وجه تولید زمنی»، متمایز و مستقل از «وجه تولید فتووالی» وجود ندارد، ولی نحوه بعثت مارکس و نیز این که وی در بعضی نامه‌ها و آثار خود، در مواردی اصطلاح «وجه تولید زمنی» را به کار برده، سبب شده است که برخی از مفسرین و محققین، آن را یک وجه تولید خاص و متمایز از فتووالیسم به شمار اوردن از جمله، باید اشتبه‌ند معاصر، آقای «موریس گودلیه» را نام برد که ضمن مقاله‌ی بر ارج خود در مجله «عصر جدید»، دوره‌های تکامل تاریخی را به ترتیب زیر نام برد: است: «... جماعت بدیو، وجه تولید آسیانی، وجه تولید باستانی، وجه تولید بردگی، وجه تولید زمنی، وجه تولید فتووالی، وجه تولید سرمایه‌داری....» و بدینسان، با نام بردن از دو وجه تولید در زیر دو عنوان جداگانه، بوره‌های تکامل تاریخی را با احتساب مرحله سوسیالیسم به «هشت» رسانده و توجه نکرده است که «وجه تولید باستانی» همان «وجه تولید بردگی» است و «وجه تولید زمنی» نیز چیزی جز فتووالیسم نیست. ظاهراً او اصطلاحات «بنیان اقتصادی» (Formation Economique) و «وجه تولید» (Mode de Production) را مترادف انگاشته و از این نکته غافل مانده است که «بنیان اقتصادی» از نظر مارکس عبارت از مجموع روابط مالکیت است که در واقع بنیان اقتصادی یک «وجه تولید» را تشکیل می‌دهد. البته باید اذعان کرد که خود مارکس نیز در نوشته‌هایش در مطالعه (نیز مقداری از اصطلاحات مهم دیگر را به نحو جامع و مانع روشن شناخته است و حتی در مواردی، نوشته‌های وی از این جهات خالی از ابهام نیست).

۵- طریقه مالکیت اسلامی، یکی از شاخه‌های فرعی طریقه آسیانی مالکیت است:

بعضی از مفسران، از حد موریس گودلیه نیز با فراتر گذاشته اند و از یک «وجه تولید اسلامی» سخن به میان آورده‌اند و این مطلقاً خطاست. درست است که مارکس از «طریقه مالکیت اسلامی» سخن رانده است، ولی تقریباً در کلیه آثار خود، صراحتاً آن را یک نوع فرعی از طریقه آسیانی مالکیت به شمار آورده است چنان که در «بنیانها» دوبار با صراحت از آن به عنوان انشعابی از طریقه آسیانی نام برده است، یک بار در صفحه ۷۰ که به جماعات دهقانی (کمونهای کشاورزی) اسلامی (ونیز رومانی)، ضمن بحث از طریقه آسیانی، اشاره نموده است و بار دیگر در صفحه ۹۷، طریقه مالکیت اسلامی را صورت تغییر یافته‌ای از طریقه آسیانی نامیده است. این نکته به هنگام مطالعه متون متعدد دیگر، با موضوع پیشتری نمایان خواهد شد. یادآوری این مطلب نیز لازم است که مارکس در آثار بعدی و در اواخر دوران حیات، دیگر از

ارزش نظریه و جهه تولید آسیایی و قاری پیچه آن

سالهای ۱۸۵۷-۱۸۵۸

بخش پنجم

□□□ از: دکتر محمد علی خنجی

ترتیب داده بود. در این «پیش گفتار» در مقام توضیح علت حذف «مقدمه» مذکور شده که نخواسته است نتایج کلی را از پیش به نظر خواننده برساند و ترجیح داده که خواننده خود مطلب را دنبال کند. معهذا در همین «پیش گفتار»، ضمن عرضه کردن طرح کلی کتاب در طی چند سطر، خلاصه ای حاوی یک نتیجه گیری کلی نیز به دست داده است که عصاره مطالب مجموعه بزرگ را در بردارد و در واقع باید آنرا «نظری اجتماعی» اجمالی به مراحل تکامل تاریخی و چگونگی تحولات اجتماعی «نامید».

وجوه تولید آسیانی، باستانی، فنودالی و بورژوازی جدید، مراحل تکامل بیان اقتصادی اجتماع به شمار می‌آید. در طول تاریخ، ضمن جریان تولید اقتصادی، روابطی بین انسانها برقرار می‌شود که ضروری و مستقل از اراده آنهاست. چگونگی این روابط در هر مرحله، مناسب با درجه معنی ارزش قوای مادی تولید است. مناسبات تولیدی شالوده اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد و همه بنیادهای سیاسی و قضائی و صورتهای مختلف تجلیات ضمیر انسانی، بطور کلی بر این شالوده استوار است. با تغییر سطح زیرین، تمام آنچه بر آن مبنی است نیز درگرگون می‌شود. تغییر شالوده اقتصادی جامعه در هر مرحله ناشی از برخورد بین قوای مادی تولید از یک طرف و روابط مالکیت از طرف دیگر است. روابط مالکیت همچون قالبی است که قوای مادی تولید را از هر سو دربرمی گیرد.

۱- «نقد علم اقتصاد»

دوره دو ساله ۱۸۵۷-۱۸۵۸، در تاریخ زندگی مارکس و فعالیتهای علمی او دارای اهمیت خاصی است. در این زمان است که وی به کاری طاقت فرسا دارد می‌زند و آنچه را که بنا به گفته خودش، حاصل پانزده سال مطالعات مستمر اقتصادی بوده، ظرف مدت کوتاهی در جزوه‌های متعدد و قطور گرد می‌آورد. در زمان حیات وی، تنها دو فصل از این مجموعه به چاپ رسید و این همان جزوی ای است که در ۱۸۵۹ در برلین زیر عنوان «نقد علم اقتصاد» انتشار یافت و منظور ما از «نقد علم اقتصاد» نیز در اینجا فقط همین جزو یعنی دو فصل از مجموعه مذکور است. برای مستخر جاتی که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد، از ترجمه فرانسه آن که توسط «ماکسیمیلین روبل» (M. Rubel) و «اورارد» (L. Evrard) انجام گرفته استفاده کرده ایم و نامبردگان نیز متنی را که در ۱۸۹۷ توسط «کارل کافوتسکی» (K. Kautsky) انتشار یافته، مبنای ترجمه خود فرار داده اند. کافوتسکی در آن جزو، اغلاط چاپی طبع اول را اصلاح کرده و بعلاوه کلیه ملحقات و اصلاحاتی را که در جزوه‌های دست نویس متعلق به مارکس و انگلش یافته بوده، بر آنها افزوده است. در چاپ نخستین «نقد علم اقتصاد»، مارکس مقدمه معروف را از آن حذف کرده بود و به جای آن یک «پیش گفتار» مختصر

در باره طریقه‌های مالکیت اشتراکی در آسیا و مخصوصاً هندوستان نشان خواهد داد که چگونه از انحلال و تبدیل آن، طریقه‌های مختلف مالکیت پدید آمده است. جنانکه - فی المثل - نمونه‌های اولیه مالکیت خصوصی در رم و در میان زمنها- می‌تواند از طریقه‌های مختلف مالکیت اشتراکی هندی اشتغال یافته باشد.^۱

مبادله در ابتدا بین افراد صورت نمی‌گیرد - بلکه بین دو یا چند جماعت بدبادر می‌گردد:

تاریخ مبادله، از معاوضه محصولات، بین دو یا چند جماعت آغاز می‌شود. در مراحل اولیه، مبادله در داخل یک جماعت و بین افراد جماعات انجام نمی‌گیرد، بلکه منحصراً عبارت است از معاوضه اضافه محصول یک جماعت با اضافه محصول جماعت دیگر. در این دوره هنوز هدف تولید منحصر به ایجاد ارزش استعمال است و این نوع ارزشهاست که جماعات بین خود مورد معاوضه قرار می‌دهند. حتی در این حالت نیز، فقط ارزش استعمال ذاتی و بی‌واسطه محصول، مورد نظر است. به عبارت دیگر، محصولی که از طریق مبادله به دست می‌آید، برای مصرف بوساطه است نه برای مبادله مجدد یا ذخیره و نگهداری آن به عنوان وسیله‌ای برای مبادلات بعدی، یعنی به کار بردن آن به صورت معادلی برای ارزشها (پول).

در این مرحله از تکامل، ارزش مبادله هنوز شناخته نشده وجود ندارد. هر محصول فقط نماینده ارزش استعمال است و معاوضه کنندگان، تنها خواص طبیعی آن را مورد نظر قرار می‌دهند، نه خاصیت ارزش مبادله آن را. در داخل جماعات نیز البته مبادله بین افراد مفهومی ندارد. همین مطالب است که در «نقض علم اقتصاد» با عبارات زیر بیان شده است:

«تروک [مبادله] مستقیم جنس با جنس] که طریقه ابتدائی مبادله است، بیشتر نشان دهنده آغاز تبدیل ارزش استعمال به کالاست نه شروع تبدیل کالا به پول. ارزش مبادله [در این مرحله] یک صورت مستقل به خود نمی‌گیرد، بلکه همچنان مستقیماً به ارزش استعمال وابسته است. دو امر صحت این مطلب را به اثبات می‌رسانند: [از یک طرف، اینکه] تمام سازمان تولید متوجه ایجاد ارزش استعمال است نه تهیه ارزش مبادله. به این ترتیب تنها در موقعی که تولید از مقدار لازم برای مصرف تعیز می‌کند، ارزش استعمال، این جنبه خود را از دست می‌دهد و صورت وسیله مبادله یعنی کالا به خود می‌گیرد. از طرف دیگر، محصولات در این حالت فقط در حد ارزش استعمال بوساطه خودشان است که به شکل کالا درمی‌آینند.... بنابراین جریان مبادله کالاهای در مرحله ابتدائی در داخل جماعات بدؤی صورت نمی‌گیرد، بلکه در مراتزهای محدود آن جماعات یعنی در نقاطی که با جماعات دیگر تماس پیدا می‌کنند انجام می‌یابد. در آنحاست که مبادله مستقیم (تروک) بدبادر می‌گردد. این مبادله در داخل جماعت، بازتابهایی دارد [عوارضی به بار می‌آورد] و آن را به انحلال می‌کشاند.^۲

بدون مالکیت خصوصی، توسعه تقسیم کار به تنهایی نمی‌تواند رواج مبادله را سبب گردد:

در جماعه‌ای که مالکیت خصوصی وجود ندارد، هرچند تقسیم کار گسترش یابد، مرحله تولید کالا ای و رواج مبادلات پیش نمی‌آید. به عبارت دیگر، توسعه تقسیم کار در داخل جامعه، بخودی خود و لزوماً، رواج مبادله را به همراه نمی‌آورد. اساساً مبادله کالاهای بین افراد اجتماع، با انحلال مالکیت عمومی و استقرار مالکیت‌های خصوصی ملازمه دارد و باید افزود که حتی وجود مالکیت خصوصی نیز به تنهایی کافی برای توسعه مبادلات نیست، چنانکه در رم، رواج مبادله با سختی و اشکال مواجه بوده است. به هر حال تقسیم کار و گسترش آن نمی‌شود و امروزه هم می‌توان مجموعه‌ای از نمونه‌های مختلف آن را - اگرچه بطور فرعی و به صورت بازمانده‌ای پراکنده - نزد هندیان یافت. یک مطالعه عمیق

در درون این قالب، رشد قوای مادی تولید، سرانجام به درجه‌ای می‌رسد که قالب برآن تنگی می‌کند و در این لحظه است که قوای مادی تولید، چون نظره‌ای که در درون تغییر مرغ به حدی از کمال رسیده، از هر سوی قالب فشار می‌آورد و آنرا در هم می‌شکند تا قالبی جدید جایگزین آن گردد، قالبی که متناسب با درجه رشد نیروهای تولیدی باشد و توسعه آنی آنرا تا یک مرحله دیگر تأمین نماید. بدین سان در طول تاریخ، صور گوناگون روابط مالکیت یا به عبارت دیگر، بنيانهای اقتصادی مختلف، جانشین یکدیگر می‌شود. وجهه تولید آسیانی، برگزی، فنودالی و سرمایه‌داری عبارت از تجلی همین مراحل تکاملی بنيان اقتصادی اجتماع بشری است. مؤلف «نقض علم اقتصاد» در «پیش‌گفتار» خود برآن کتاب، مطلب فوق را در قالب عبارات زیر بیان کرده است:

«... انسانها ضمن تولید اجتماعی وجود خویش، با یکدیگر روابط مشخص، ضروری و مستقل از اراده خودشان برقرار می‌کنند. این روابط تولیدی، با درجه معینی از رشد قوای مادی تولید متناسب است. مجموع روابط مذکور، شالوده اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد و این بایه‌ای است واقعی که روی آن یک بنای قضائی و سیاسی برپا می‌شود. صورتهای مشخص ضمیر اجتماعی، متناسب و هماهنگ با این بناست. وجه تولید زندگی مادی، بطور کلی حاکم بر زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری است. ضمیر انسانها تبعین کننده زندگی آنها نیست، بلکه بالعکس، زندگی اجتماعی آنهاست که بر ضمیر آنان حاکم است. قوای مادی تولید جامعه، در یک مرحله معین از رشد، با روابط تولیدی موجود تصادم پیدا می‌کند، یا به عبارت دیگر بین قوای مادی تولید از یک طرف و روابط مالکیت که قوای مذکور در درون آن رشد یافته - ولی در این مرحله، دیگر جز تعییری قضائی آنها، چیز دیگری نیست - از طرف دیگر، برخورد روی می‌دهد.

این شرایط [روابط مالکیت] که تا اندکی پیشتر، قابلیانی برای رشد^۳ قوای تولیدی بوده، در اینجا به میان سنگینی مبدل می‌شود. در این حال است که یک عصر انقلاب اجتماعی آغاز می‌یابد. تغییر در پایه‌های اقتصادی، با یک دگرگونی کم و بیش سریع در تمام این بنای حجمی همراه می‌گردد. به هنگام بررسی این دگرگونیها، باید همواره دو مقوله را از یکدیگر تمیز دهیم. یکی دگرگونی مادی شرایط تولید اقتصادی است که باید آنرا با دقت خاص علوم طبیعی مورد مطالعه قرار داد، ولی از سوی دیگر، قابلیانی قضائی، سیاسی، مذهبی، هنری، فلسفی و بطور خلاصه قالبهای ایدئولوژیک نیز وجود دارد که بوسیله آنها، انسانها تصادم مذکور را درمی‌یابند و آنرا تا حد نهانی به جلو می‌رانند.... هیچگاه یک نوع عالی تر از روابط تولیدی جاوه‌شین رابطه موجود نمی‌شود مگر آنکه قبلاً، درین همان جامعه‌کن، شرایط مادی لازم برای وجود آن، شکفته شده باشد.... وجوه تولید آسیانی، باستانی، فنودالی و بورژوازی جدید، بطور کلی مراحل تکاملی بنيان اقتصادی جامعه است. منابعات تولیدی بورژوازی، اخرين شکل تناقض آمیز جریان اجتماعی تولید است.... ولی قوای برای حل این تناقض را نیز به وجود می‌آورند. بنابراین، با این نظام اجتماعی، دوران ماقبل تاریخ جامعه انسانی به پایان می‌رسد.^۴

افزون بر استنتاج کلی فوق، در فصول مختلف کتاب نیز، اشارات پراکنده‌ای در باب تحولات اجتماعی - اقتصادی کشورهای شرقی دیده می‌شود که در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرانند:

مالکیت‌های فردی نوع رُمی و ژرمنی، از صور مختلف مالکیت‌های آسیانی پدید آمده‌اند:

«اینکه طریقه ابتدائی مالکیت اشتراکی را یک طریقه خاص اسلامی یا منحصرأ رویی به شمار می‌آورند، پیش داوری مضمکی است که در سالهای اخیر شیوع یافته است. این طریقه در میان رُمیان، ژرمنها و سلتها نیز دیده می‌شود و امروزه هم می‌توان مجموعه‌ای از نمونه‌های مختلف آن را - اگرچه بطور فرعی و به صورت بازمانده‌ای پراکنده - نزد هندیان یافت. یک مطالعه عمیق

یا به عبارت دیگر عبارت از تملک محصولاتی است که ارزش استعمال آنها از خد ضروریات اولیه تجاوز می‌کند. ضمن بررسی جریان تبادل کالا به پول، دیدیم که این اضافه محصول یا زیادتی، در مرحله‌ای که تولید رشد چندانی ندارد، قلمرو مبادله کالا را تشکیل می‌دهد. محصولات زیاده بر مصرف، به صورت مواد قابل مبادله یا کالا درمی‌آید. این محصول اضافی، در شکل کامل وجود خود عبارت است از طلا و نقره یعنی نخستین صورتی که ثروت در آن به عنوان ثروت اجتماعی به حالت تجربیدی خود، استقرار می‌یابد. نه تنها کالاهای تواند به صورت طلا یا نقره در عنصر پول نگهداری شود، بلکه طلا و نقره، خود رثوتی است محفوظ. انواع ارزش استعمال جز برای مصرف به کار دیگری نمی‌آید، یعنی به کار آمدن انها عبارت است از انهدامشان، زیرا وقتی به کار می‌آید که آنها را به مصرف برسانند و از میان ببرند؛ ولی ارزش استعمال طلا به عنوان پول یعنی حامل ارزش مبادله و به عنوان ماده خام بی‌شکل، عبارت از تجمیع زمان کار عمومی است. ارزش مبادله به صورت فلزی شکل، یک حالت ضایع نشدنی به خود می‌گیرد. طلا و نقره‌ای که بدین سان، یعنی در شکل پول، از حرکت بازمانده باشد یک «ذخیره» را تشکیل می‌دهد. در میان اقوامی که گردش پول منحصراً فلزی است - مانند باستانیان - ذخیره کردن به صورت یک جریان عمومی درمی‌آید که از فرد ساده تا دولت که مراقب ذخایر عمومی است در آن قرار می‌گیرند.

در اعصار بسیار کهن، در آسیا و در مصر، این خزانین که در ضبط سلاطین و کاهنان بوده است، برای جلوه گر ساختن اقتدار آنها به کار می‌آمده است. در یونان و رم، ایجاد ذخایر عمومی، جزئی از سیاست کشور بود: این مطمئن ترین و متاخر ترین شکلی بود که می‌توانسته به اضافه محصول بخشنده. انتقال سریع این خزانین از کشوری به کشور دیگر، توسط فاتحان که یک قسمت از آن را نگهان به داخل جریان «گردش پول» می‌ریختند، یکی از ویژگی‌های اقتصاد باستانی است.^۷ ... یک طریقه منزی بیرون کشیدن پول از گردش و دور کردن از جریان اجتماعی مبادله آن، در خاک نهفتن پول است. ثروت که به این ترتیب در خاک پنهان شده و به صورت دفنه‌ای ضایع نشدنی درآمده است، دیگر در اثر این امر فقط روابطی خصوصی و بسیار بینهایی با دارنده کالاها دارد. دکتر «برنیه» که مدتی در دهلی در دربار اورنگ زیب به سر برده حکایت می‌کند که بازگانان پول خود را پنهانی زیر خاک می‌کنند. این رویه مخصوصاً بین تجار غیر مسیحی و غیر مسلمان رواج دارد، بازگانانی که تقریباً تمام تجارت و پول را در دست خود دارند. (... آنها فریفته این اعتقادند که سیم و زری که در دوران حیات خود پنهان می‌کنند، بعد از مرگ، در آن دنیا به کارشان خواهد آمد).^۸

هرچه تولید کالا ای در درجات پائین تری از رشد باشد، میل به ذخیره کردن و دفنه‌سازی نیز شدیدتر است: ... به این دلیل است که در میان باستانیان و در آسیا تا امروز و در جوامع فلاحتی جدید که در آن هنوز تمامی روابط تولیدی تحت اداره ارزش مبادله در نیامده است، ذخیره کردن نقش بزرگی ایفاء می‌کند....^۹ یکی دیگر از راههای ذخیره کردن، تهیه زیورها و ظروف سبیل و زرین است. در این طریق، ذخیره کننده، خود و همسر و بستگانش را با انواع زیورهای گران قیمت می‌آراید و الات زرین و سبیل در خانه گرد می‌آورد:

... در آسیا و مخصوصاً در هندوستان که در آنجا ذخیره کردن برخلاف اقتصاد بورزوای یک عمل فرعی از جریان کلی اولیه نیست، بلکه این شکل از ثروت خود عالیترین هدفها به شمار می‌آید، منابع زرین و سبیل در حقیقت جز دفنه‌ای در شکل ظریف و زیبا چیز دیگری نیست.^{۱۰}

بول نیز مانند مبادله نخست در روابط بین جماعت‌ها پدید آمده است نه در داخل آنها:

گفتیم که مبادله محصولات و به عبارت دیگر معاوضه اضافه محصول نخست بین جماعت‌ها پدیدار گشته است و سهی در مرحله پدید آمدن مالکیت خصوصی و دگرگونی بنیان اقتصادی جماعت اولیه، به تدریج مبادلات

«... بنابراین اگرچه درست است که مبادله خصوصی مستلزم وجود تقسیم کار است، ولی معکوس این مطلب صحیح نیست: در میان اهالی پرو- فی المثل - تقسیم کار، فوق العاده توسعه یافته بود بدون آنکه مبادلات خصوصی یعنی مبادله محصولات به صورت کالا، وجود داشته باشد».

شکل پولی طلا به عنوان نشانه ارزش، بطور طبیعی در جریان مبادلات پدیدار می‌گردد. پول کاغذی با جریان اجرای در چن قیمت: ... تحلیل ما نشان داد که شکل پولی طلا - جدا از ذات آن - به عنوان علامت ارزش، بخودی خود از دوران پول پدیده می‌آید نه از یک قرارداد و یادخالت دولت.

روسیه مثال جالی از منشأ طبیعی علامت ارزش به دست می‌دهد: در دوره‌ای که پوستهای قیمتی در آن کشور نقش پول را بازی می‌کرد، تضاد موجود بین حالت فسادپذیری و حجم زیاد پوست از یک طرف، و نقش آن به عنوان وسیله مبادله از طرف دیگر، سبب پدید آمدن رسم وعادتی گردید، به این معنی که قطعات کوچک مسین که روی آنها مهر می‌زند، جانشین پوستهای گرانها شد و بدین سان قطعات مذکور، به صورت کوین هانی درآمد که قابل تبدیل به پوستهای قیمتی بود. بعدها همین قطعات با نام «کوپک» به صورت نشانه‌های عادی از اجزاء روبل نقدۀ درآمد و استعمال آنها در مناطقی تا سال ۱۷۰۰ ادامه داشت، تا آنکه در آن تاریخ «پتر کبیر» معاوضه آنها را پول خرد مسین که به وسیله دولت به جریان گذاشته شده بود فرمان داد. حتی مؤلفان عهدیستان که نمی‌توانستند گردش پول دیگری جز پول فلزی را در پیش چشم داشته باشند نیز مسکوک طلا را به عنوان نماینده و نشانه ارزش تلقی می‌کردند. چنین است نظر افلاطون و ارسطو. در کشورهایی که اعتبارات مطلقاً توسعه‌ای ندارد - مانند چین - پول کاغذی با جریان اجرایی حتی در دوره‌های بسیار مقدم نیز دیده می‌شود.^۵ [چنانکه] «ماندویل در کتاب (سیاحتها و سفرها) (Voyages and Travels)» چاپ ۱۷۰۵، صفحه ۱۰۵ می‌نویسد: این امپراتور (امپراتور خوتا - یا چین)^۶ می‌تواند هر مقدار که بخواهد و بی حساب خرج کند: انجه می‌پردازد و انجه ضرب می‌کند مسکوک نیست، بلکه چرم یا کاغذی با اسمه‌ای است. وقتی این پول چندان در گردش ماند که ضایع شدنش نزدیک گردید، آن را به خزانه سلطنتی تحويل می‌دهند و در مقابل، پول نو دریافت می‌دارند و این پول در سراسر کشور و در جمیع ایالات جریان دارد.... آنها نه سکه طلا ضرب می‌کنند و نه مسکوک نقدۀ و به این دلیل است که امپراتور می‌تواند علی الدوام و دیوانه وار خرج کند....»^۷

در جوامعی که رشد تولید کالا ای ضعیفتر است، به همان نسبت تمایل به ذخیره کردن بول نیز شدیدتر است. خزانین و دفاین در کشورهای شرقی: در فصل مربوط به بول و ضمن بحث از «ذخیره»، مؤلف نقد علم اقتصاد، به موضوع خزانین و دفاین در مشرق زمین اشاراتی می‌کند که برای بررسی تاریخ اقتصادی آن کشورها می‌تواند الهام بخش باشد. البته مؤلف در اینجا، موضوع را فقط از جنبه کلی و عمومی مورد بحث قرار می‌دهد و اراده جزئیات نمی‌شود. فی المثل از ویژگی مشرق زمین و موجباتی که سبب تشدید این تمایل در میان شرقان می‌گردد سخنی به میان نمی‌اورد. ما، در جای خود درباره اینکه چرا مشرق زمین همراه سرزمین دفنه‌ها و گنجها و گنج نامه‌ها بوده و چرا در ادبیات عامیانه شرقی این همه افسانه برگرد محور دفاین و خزانین و خمہای خسروی و جستجوی گنجها در ویرانه‌ها پدید آمده است به تفصیل بحث خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که علل آن منحصر به عواملی که مارکس ذکر کرده نیست. بلکه افزون بر این جنبه عمومی، موجبات مهم دیگری نیز در میان بوده که سبب می‌شده است در خاک نهفتن زر و سیم و ایجاد ذخایر به صورت امری متدال و مبنای به عموم (تر و تمندان) دراید. باری ... در خصوص علل کلی تعایل به ذخیره کردن بول، عبارات زیر را در نقد علم اقتصاد می‌خوانیم: «در دوره اولیه، ثروت بدوان عبارت است از اضافه محصول یا زیادتی، یعنی آن قسمت از محصول که به عنوان ارزش استعمال، مورد تقاضای فوری نیست

طلای است. استرالیون مطلبی نقل می کند که دور از حقیقت نیست. وی می نویسد که یک قبیله عرب، ۱۰ لیور طلا را به ازاء یک لیور آهن عرضه می کرده است و نیز دو لیور طلا در مقابل یک لیور نقره می پرداخته است. پس از آنکه زمانی، بر بازدھی کار اجتماعی افزوده می گردید؛ محصول کار بسیط، گران تر از کار مرکب تمام می شود؛ پوئمه زمین در هر گوش و کنار مورد کندوکاو قرار می گیرد؛ در حالی که منابع طلا که از بد امر مورد بهره برداری بوده در سطح به نقصان می گراید و پدین سان سرانجام نقره نسبت به طلا ارزان تر می شود.... در آسیای قدیم نسبت طلا به نقره معادل شش به یک یا ۸ به یک بوده است. همین نسبت اخیر در اوایل قرن ۱۹ هنوز در چین و ژاپن نیز وجود داشته است. در عصر گزئنفون نسبت مذکوره ب یک بوده که می توان آن را نسبت متوسط برای اواسط دوران باستانی [یونان و روم] تلقی نمود. بهره برداری از معدن نقره اسپانيا توسعه کارنازانها و بعدها بوسلیه رُمیان، همان تناوبی را به بار آورده که کشف معدن آمریکا برای اروپای جدید دربرداشت. در دوره امپراتوری رُم، می توان گفت که نسبت ۱۵ یا ۱۶ به یک، نسبت متوسط بوده است. اگرچه رم باز هم نمونه های جالب تری از تنزل ارزش نقره به ما عرضه می دارد....»^{۱۲}

۲- «مقدمه بر نقد علم اقتصاد»^{۱۳}

به هنگام چاپ «نقد علم اقتصاد» در ۱۸۵۹، به دلایلی که ذکر شد، مارکس «مقدمه» را ازان جدا کرده بود. وی دیگر تا بایان عمر، به انتشار آن توفيق نیافت. اس از درگذشت او نیز نسخه خطی آن از نظر فریدریش انگلیس مخفی ماند تا آنکه نخستین بار در ۱۹۰۳ به وسیله «کارل کانتوسکی» در مجله «عصر جدید» (Neue Zeit) به چاپ رسید و پس از چندین سال، همین متن به فرانسه فراهم آمد و در آن در پاریس منتشر شد. در سنتوار بعده چند ترجمه دیگر به فرانسه فراهم آمد و در آن کشور انتشار یافت. برای مستخرجانی که در زیر به نظر خواندنگان می رسانیم، از ترجمه فرانسه آن توسط «ماکسیمیلین روبل» و «اورارد» که در مجلد اول از آثار مارکس به چاپ رسیده، استفاده کرده ایم و آن دو نیز ترجمه خود را ازروی متن موجود در مجموعه چاپ ۱۹۵۳ برلین فراهم اورده اند. لازم به یادآوری است که مجموعه چاپ برلین در واقع حاوی همان متن اصلی جزو های دست نویس مارکس است که در مسکو در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱ در دو مجلد به طبع رسیده است.

«مقدمه» بدون شک یکی از بر جسته ترین و عمیق ترین آثار مارکس است. این جزوی کوچک در حقیقت ماحصل و خلاصه تمام آثار اقتصادی مارکس را در بردارد و روش علمی او را نشان می دهد. مؤلف در طی عباراتی بسیار موجز و فشرده، مسائل اساسی علم اقتصاد و حد و قلمرو هر یک را مورد بررسی قرار می دهد و در ضمن، به خطوط کلی تعلولات تاریخی و چگونگی آن اشاره می کند. بدیهی است که در زیر، ما فقط قسمتهایی را نقل می کنیم که به موضوع کتاب یعنی تاریخ شرق مرتبط باشد، ولی یاداوری این نکته لازم است که مطالعه «مقدمه» برای هر پژوهنده ای که بخواهد در زمینه تاریخ و علم اقتصاد به تحقیق پردازد، کمک بسیار مؤثری است.

هرچه در اعماق تاریخ فروتو رویم، فرد را وابسته تر و همچون اندامی از یک موجود بزرگتر می باییم. انسان حیوانی است اجتماعی که تنهادر درون جامعه می تواند به فردیت بگاید. در قلمرو تولید هر گز یک «روبنسون» پرخورد نمی کیم؛

مارکس «مقدمه» را با یک انتقاد جدی نسبت به روش «آدام اسمیت» و «ریکاردو» اغزار می کند: اقتصاددانان کلاسیک در آثار خود مبحث تولید را معمولاً با فرض تولید بوسیله یک فرد منزوی - بوسیله یک روبنسون - شروع

خصوصی رواج یافته است. پول نیز مانند مبادله، در ابتداء در روابط بین جماعت‌ها ظاهر شده است، نه در روابط بین افراد در داخل جماعت. به بیان دیگر، پول در اصل وسیله پرداخت و مبادله بین جوامع بوده است و سهیل پادیده امدن مالکیت خصوصی در داخل جماعات و رواج مبادلات بین افراد، پول در روابط و مبادلات خصوصی وارد گردیده است. در دوره کمال اقتصاد صنعتی (سرمایه داری)، فلزات قیمتی نقش پول بین المللی را بازی می کنند و وسیله پرداخت بین جوامع مختلف قرار می گیرند، یعنی پول در این نقش مجدداً به حالت اولیه خود برمی گردد:

...فلزات بعنوان پول بین المللی، سرانجام مجدداً همان وظیفه ابتدائی خود را ایفا می نمایند یعنی وسیله مبادله بین جوامع قرار می گیرند. پول بعنوان وسیله مبادله - مانند خود مبادله - ابتداء در درون جماعات بدوی به وجود نیامده است، بلکه در نقطه تماس بین جماعات مختلف پدیدار گشته است. بین ترتیب پول در این نقش، یعنی بعنوان پول بین المللی دوباره حالت طبیعی و اولیه خود را به دست می اورد....»^{۱۴}

در تاریخ اقتصاد، افزایش ارزش طلا نسبت به نقره، یکی از نشانه های رشد قوای تولیدی و ترقی میزان بازدهی کار انسانی است. مقایسه نسبت ارزش دو فلز در آسیای باستانی و یونان و رُم:

می دانیم که در اعصار اولیه، طلا بیش از نقره در دسترس و تهیه آن نیز به مراتب آسان تر بوده است، زیرا غالباً طلا به صورت خالص و بی غش در طبیعت (بخصوص در سستر رودخانه ها) به دست آمده است. حال آنکه تحصیل نقره مستلزم شکافتن معدن و استخراج ماده کانی و تجزیه آن و در نتیجه مستلزم صرف وقت و خدمات بیشتری بوده است. در اثر این امر، در ابتداء ارزش نقره بسی بیش از ارزش طلا بوده است ولی به مرور که قوای تولیدی رشد یافته و کار استخراج معدن سهلتر و پر حاصل تر گردیده است، نسبت ارزش دو فلز نیز دگرگون شده است، بخصوص که همزمان با این تحولات، منابع سطحی طلای نیز رو به کاهش گذاشته و تهیه این فلز - که در طبیعت کمیاب تر از نقره است - به توجه خود کشیده اند و نسبت ارزش طلا نسبت به نقره مرتباً افزایش یافته است. پدین سان در طول تاریخ تکامل قوای تولیدی، ارزش طلا نسبت به نقره مرتباً افزایش یافته است و بنابراین می توان تغییرات نسبت ارزش دو فلز را ملکی برای تشخیص درجه رشد اقتصادی به شمار آورد. ولی به هنگام بررسی این موضوع در ادوار قدیم تاریخ و به خصوص در مورد تاریخ شرق، تأثیر فتوحات را نیابد از نظر دور داشت؛ نقل و انتقال خزانی که همیشه با لشکرکشی و کشورگشایی همراه بوده، بر ارزش دو فلز مذکور شدیداً تأثیر می گذاشته و تغییرات سریع و ناگهانی را سبب می شده است:

«تغییرات ارزش طلا و نقره، به علت آنکه این دو فلز هم زمان در بازار بین المللی بعنوان عنصر بولی به کار برد می شد دارای اهمیت خاصی است. فتوحات و انواع دگرگونیهای سیاسی که در دنیا ی قدمی شدیداً بر ارزش فلزات تأثیر می گذاشت، امروزه دیگر فقط دارای تاثیر محلی و موقعی است. نوسان ارزش طلا و نقره دیگر کاملاً تابع علل اقتصادی است و باید آنها را در تغییرات زمان کار لازم برای تولید این فلزات جستجو کرد. این «زمان کار» خود به درجه کمیابی آنها در طبیعت و میزان زحماتی که برای تهیه آنها به صورت خالص لازم است بستگی دارد. در واقع، طلا نخستین فلزی است که بشر کشف می کند. گاه طبیعت به صورت جرم خالص، مجرزاً و بدون آمیختگی با اجسام دیگر - و به گفته کیمیاگران به حالت بی غش - آنرا عرضه می دارد و گاه رودخانه ها به طور طبیعی، یک عمل بزرگ فنی یعنی شستشوی خاک طلا را عهده دار می شوند؛ در این حالت انسان کاری جز این ندارد که طلا را از بستر آبها یا اراضی رسوبی جمع اوری کند. [ولی] تولید نقره مستلزم استخراج معدن است و به طور کلی درجه ای از رشد فنی را ایجاد می کند. به این سبب است که در دوره های اولیه، نقره - با آنکه از لحاظ کمیت مطلق به کمیابی طلا نیست - از نظر نسبی گران تر از

تفکیک نایدیرند. وقتی از توزیع درآمدها در اجتماع سخن به میان می‌آوریم، در واقع یکی از جوگههای تولید را مورد بحث قرار داده‌ایم، منتهای مرائب در اینجا نیز مانند قلمرو و تولید باید جنبه‌های کلی و عام الشمول را تمیز دهیم:

«...برده، سرف و کارگر مزدور، کمیتی از مواد غذائی را دریافت می‌دارند که به آنان امکان می‌دهد، بعنوان برده، سرف یا مزدور به حیات خود ادامه دهند. جهانگشای فاتح، مأمور دولت، مالک زمین و کشیش، که از خراج، مالیات، رانت و صدقه یا عشره کلیسا ارتزاق می‌کنند، سهمی از تولید اجتماعی را به چنگ می‌آورند....»^{۱۶}

مالکیت اشتراکی از نوع مالکیت هندیان، اسلاموها و ملت‌های قدیم و غیره، نخستین طریقه مالکیت است و در ادوار بعد، به صورت مالکیت جماعتی نقشی اساسی در تاریخ بازی کرده است:

اقتصاددانان کلاسیک، معمولاً مالکیت را یکی از شرایط لازم برای تولید به شمار می‌آورند و هنگامی که به بحث از «عوامل تولید» می‌رسند، «مالکیت» را در شمار آن عوامل قرار می‌دهند و حال آنکه تولید خود چیزی جز تملک نیست: در درون هر نوع از اجتماعات، تولید عبارت است از تملک قسمی از طبیعت بوسیله انسان ولی در کار این علمای کلاسیک، نکته تعجب آور این است که مظنورشان از مالکیت، یک نوع خاص و جدید از مالکیت است، به این معنی که مالکیت خصوصی را مینا و نظر نظر قرار می‌دهند، درحالی که تاریخ نشان می‌دهد مالکیت اشتراکی نخستین طریقه مالکیت بوده است، طریقه‌ای که تا مدت‌های مديدة در شکل مالکیت جماعتی ادامه یافته و نقشی اساسی در تاریخ ایفاء نموده است:

«...هر نوع تولید عبارت است از تملک طبیعت بوسیله فرد در درون یک نوع مشخص از اجتماع و با واسطه آن اجتماع. پس در این معنی، بیان آنکه مالکیت (تملک) یکی از شرایط تولید است، یک تکرار بیهوده به شمار می‌آید. ولی بسیار ناهنجار است رفتار آنان وقتی که از این نقطه با یک خیز، به شکل معنی از مالکیت - مثلاً مالکیت خصوصی - می‌رسند و آن را نظر نظر قرار می‌دهند (و حال آنکه این نوع مالکیت، خود مستلزم فرض نقیض آن یعنی «عدم مالکیت» است). ولی تاریخ نشان می‌دهد که طریقه اولیه عبارت از مالکیت عمومی بوده است (مثلاً در میان هندیان، اسلاموها، سلتیاهای قدیم و غیره)، طریقه‌ای که بعنوان مالکیت جماعتی، باز تا مدت‌هایی دیگر نقشی مهم بازی می‌کند. اینکه گفته شود، در جانی که هیچ نوع مالکیت وجود نداشته باشد، هیچ نوع تولید و بالتجهی هیچ اجتماعی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد، در واقع جز یک تکرار بیهوده چیز دیگری نیست. سخن گفتن از مالکیتی که هیچ تملکی را شامل نگردد، بلاهت صرف است....»^{۱۷}

هرچه طریقه تولید، یک شکل خاص از حکومت و یک نوع معین از بنیادهای قضائی را به همراه دارد:

بنیادهای قضائی و سیاسی در هر اجتماع، با تولید آن اجتماع، مجموعه واحد و تفکیک نایدیری را تشکیل می‌دهند رابطه تولید با بنیادهای سیاسی و قضائی جامعه، رابطه‌ای اتفاقی و نامعین نیست:

«...هر طریقه از تولید، بنیادهای قضائی مخصوص به خود و یک نوع خاص از حکومت و غیره را سبب می‌شود. قائل شدن به روابط اتفاقی بین پدیده‌هایی که مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند، در واقع ابراز جهل و سفسه است....»^{۱۸}

اقوام فاتح در سرزمین‌های مفتوح بر طبق مقتضیات وجه تولید کشور خود عمل می‌کنند. ویرانگریهای مغولان به اقتصادی تولید شبانی بود. تولید کشواری که برده می‌گیرد باید به نحوی باشد که بتواند بردگان را در خود بهذیرد. نقش حوادث تاریخی در تولید:

نمی‌نمایند. در حالی که «روبنسون» در قلمرو تولید در هیچ دوره‌ای وجود نداشت و نمی‌توانسته است وجود داشته باشد. تولید به وسیله فرد فقط در جامعه و با واسطه جامعه ممکن است. هرچه در اعماق تاریخ بیشتر فرو رویم، فرد انسانی را بیشتر وابسته به اجتماع و همچون اندامی از یک مجموعه بزرگتر می‌باشیم. انسان موجودی اجتماعی است که تنها در درون جامعه و در روند تاریخ به فردیت می‌گراید:

«... هرچه در تاریخ فرو رویم، فرد انسانی - و بنابراین فرد تولیدکننده نیز - بیشتر همچون موجودی وابسته و جزئی از مجموعه‌ای بزرگتر به نظر می‌آید. فرد نخست به طریقی کاملاً طبیعی به خانواده و طایفه وابسته است - که طایفه خود جز خانواده‌ای گسترش یافته نیست در دورهٔ بعد، وی وابسته به انواع مختلف جماعات است. جماعاتی که از برخوردها و انصمام طایف مختلف پدیده می‌آیند. تنها در قرن میبدهم و در «جامعه بورژوازی» است که اشکال گوناگون پیوستگی‌های اجتماعی در نظر فرد، همچون وسیله‌ای ساده برای دست یافتن بر هدفهای شخصی و مانند یک ضرورت خارجی جلوه گرفتار می‌شود. معهذا دوره‌ای که چنین دریافتی یعنی تصور فرد انسانی به حالت مفرد، در آن به وجود می‌آید، درست همان دوره‌ای است که روابط اجتماعی - از این نظر گاه - روابط عمومی به حداقل توسعه خود می‌رسد. انسان به معنی این کلمه نه تنها یک حیوان اجتماعی است، بلکه حیوانی است که نمی‌تواند متفرق شود مگر در درون جامعه. تصور تحقیق تولید به وسیله یک فرد متزوی که خارج از اجتماع به سر می‌برد، به همان اندازه احتمانه است که تصور تکامل زبان بدون وجود افرادی که با هم زندگی و مکالمه کنند - تولید به وسیله یک مرحله مینی از تولید اجتماعی - نادری است که برای فردی متعدد که بر حسب اتفاق در منطقه‌ای دور از تمدن سرگردان مانده باشد، می‌تواند پیش آمد کند: یعنی فردی که بالقوه نیروهای اجتماعی را در اختیار دارد. هیچ احتیاجی نیست که درباره این موضوع پیش از این درنگ کنیم.... بنابراین وقتی از تولید سخن به میان می‌آوریم، موضوع همینه عبارت است از تولید در یک مرحله مینی از تحول اجتماعی - تولید به وسیله افرادی که در جامعه زندگی می‌کنند. از همین مختصر می‌توان دریافت که برای بحث درباره تولید به معنای فوق، لازم می‌آید که یا میسر تحول تاریخی را در مراحل مختلف آن مورد مطالعه قرار دهیم یا آنکه از پیش اعلام کنیم که به مطالعه یک دوره مینی - مثلاً تولید در مرحله بورژوازی جدید - می‌پردازیم: در واقع موضوع خاص بحث نیز همین دوره است. مهذا جمیع مراحل تولید، بوسیله برخی جنبه‌های مشترک و تعدادی ویژگیها متمایز می‌گردد. تولید در معنای کلی، یک تحریف است، ولی تا آنجا که عناصر مشترک را نمایان و آنها را مشخص می‌سازد - و به این ترتیب ما را از تکرار بی نیاز می‌گرداند - این تحریف امری است سنجیده و عقلانی. معهذا این کیفیات عمومی یا عناصر مشترک که از طریق مقایسه تیز داده می‌شود، دارای صور و خصوصیات مختلفی است. یعنی از این کیفیات متعلق به تمام ازمنه است و برخی دیگر فقط به دوره‌های معنی تعلق دارد.... بدون تردید زبانهای تکامل یافته‌تر، یا زبانهایی که رشد کمتری دارند، در بعضی قواعد و کیفیات مشترک هستند ولی آنچه رشد و کمال آنها را می‌رساند، درست همان عناصر غیر مشترک اند یعنی عناصری که با زبانهای دیگر در آن اشتراک ندارند....»^{۱۹}

فرمانروایان فاتح، کارمندان دولت و مالکان زمین به ترتیب از خراج، مالیات و رانت ارتزاق می‌کنند - مبحث تولید و توزیع:

مارکس روش اقتصاددانان کلاسیک و بخصوص نحوه تبیوب علم اقتصاد را در آثار مورد انتقاد قرار می‌دهد: آنان «تولید» و «توزیع» را چنان از یکدیگر جدا می‌کنند که گوئی تولید برخلاف توزیع، تابع قوانین ابدی طبیعت و مستقل از تاریخ است. آنان در قلمرو توزیع همه نوع آزادی به افراد می‌بخشنند و در عوض، تولید را محکوم به تبعیت از اصولی ابدی و مطاع می‌دانند، اصولی که تغیر و تبدل نمی‌پذیرد. و حال آنکه توزیع، خود جنبه دیگری از تولید است و این دو

در جمیع فتوحات، امکانات بیشمار است. قوم فاتح، وجه تولید خود را بر قوم منقاد تحمیل می‌کند (کاری که انگلیسیان در این ایام در ایران و جزء آن در هندوستان به آن مشغولند)، یا آنکه وجه تولید سابق را به حال خود می‌گذارد و به دریافت خراج اکتفا می‌ورزد (مانند ترکها و رومان)، یا آنکه تأثیر متقابل پیش می‌اید و ازان یک طبقه جدید - یک سنترازه است. در تمام این موارد، وجه تولید یعنی وجه تولید کشور فاتح، وجه تولید ملت مغلوب، یا وجه تولیدی که از پیوند آن دو به وجود می‌اید، تعیین کننده توزیع جدیدی است که وارد عمل می‌شود. اگرچه این توزیع همچون شرط اولیه برای تولید جدید جلوه می‌نماید، خودش نتیجه تولید است - تولید نه تنها به معنی تولید تاریخی کلی، بلکه به معنی یک تولید تاریخی مشخص و معین. مغلان با ویران کردن روسیه، برطبق مقتضیات تولید خودشان عمل می‌کردند، تولیدی که مبتنی بر چراگاهها بود و وجود بهنه‌های بزرگ از اراضی غیر مسکون، شرط اساسی آن به شمار می‌امد. اقوام غیر متعدد زرمن که تولید مرسم آنها مبتنی بر کشت و زرع به وسیله سرفها و زندگی در ازوابای روتاستها بود، به اسانی توانستند ایالات رمی را تابع آن شرایط قرار دهند. تمرکز مالکیت ارضی که پیش از آن در نواحی مذکور صورت یافرده بود و شرایط سابق اقتصاد کشاورزی را دگرگون ساخته بود، سبب تسهیل کار زرمنها شد.

این تصور درست است که در بعضی ادوار، تنها از طریق تاراج، زندگی تأمین می‌شده است، ولی برای آنکه تاراج امکان داشته باشد، باید چیزی برای غارت کردن وجود داشته باشد - باید تولیدی درمیان باشد - و نحوه غارت نیز خود به وسیله وجه تولید مشخص می‌شود. ملتی که فی المثل با معاملات بورسی سروکاردارد، نمی‌تواند مانند یک قوم گاوجران و با همان نحوه مورد چاپل قرار گیرد. با گرفتن برده مستقیماً از بازار تولید به چنگ می‌اید. بنابراین تولید کشوری که برده بدانجا گسلی می‌شود، باید به طریقی سازمان یافته باشد که بتواند کار برگان را پذیرد، یا (مانند آمریکای جنوپی و غیره) باید یک وجه تولید که متناسب با برده‌داری باشد به وجود آورده شود....»^{۱۹}

مبادله بدون تقسیم کار وجود ندارد ولی تقسیم کار به تنهایی برای ابعاد مبادلات خصوصی کافی نیست. برای رواج مبادلات خصوصی، تولید خصوصی و مالکیت خصوصی لازم است:

«... اولاً - بدون تقسیم کار، مبادله وجود ندارد. تقسیم کار ممکن است طبیعی باشد یا یک نتیجه تاریخی. مبادله خصوصی مستلزم وجود تولید خصوصی است. ثانیاً - تراکم مبادلات درست مانند گسترش آن و طریقه آن، بوسیله رشد تولید و سازمان آن مشخص می‌شود؛ مثلاً مبادله بین شهر و روستا، مبادله در داخل روستا، مبادله در داخل شهر و غیره....»^{۲۰}

مالکیت با تشکیل اجتماع طبیعی یعنی خانواده، آغاز می‌شود. تصرفات یک فرد منزوی یک رابطه حقوقی نیست:

«... قبل از خانواده یا پیش از روابط استیلا و انتیاد... مالکیت وجود ندارد. معنداً صحیح است اگر گفته شود خانواده‌ها و طوایف هستند که فقط متصرفند ولی هنوز مالکیتی ندارند.... بنابراین به لحاظ مالکیت، ساده ترین مقوله عبارت است از رابطه‌ای بین اجتماعاتی از خانواده‌ها یا طوایف.... می‌توان وجود فردی وحشی و منزوی را تصور کرد که چیزهایی را متصف باشد، ولی این تصرف یک رابطه حقوقی نیست....»^{۲۱}

مبادله و بول نخست در سرحدات و در روابط بین کمونها ظاهر می‌شود نه در داخل جماعت و در روابط بین اعضای یک کمون. بول در میان جماعات اسلامی و در بیانان و رم:

اقتصاددانان کلاسیک معمولاً «تولید» را مقدم بر «توزیع» و تعیین کننده آن را به شمار می‌آورند و حتی بطور کلی توزیع را منحصر به توزیع محصولات می‌نمایند، ولی چنین دریافتی ناشی از افراط در ساده‌اندیشی است: پیش از آن که توزیع محصولات درمیان باشد، توزیع زمین و توزیع ابزارهای تولید و توزیع افراد بر حسب رشته‌های تولید وجود دارد. بنابراین، توزیع به معنی فوق، مقدم بر تولید و تعیین کننده اوّلیه است. اگر نسبت به دوره‌ای از تاریخ، توزیع مذکور امری طبیعی و خودخاسته جلوه کند، نسبت به یک دوره دیگر تاییج تاریخی تولید به شمار می‌ایند: حوادث تاریخی، طریقه مالکیت زمین و تقسیم آن و به طور کلی تولید را دگرگون می‌سازد. قوم فاتح معمولاً وجه تولید کشور خود را بر قوم منقاد تحمیل می‌کند و بر طبق مقتضیات آن وجه تولید، در سرزمین مفتوح عمل می‌کند. ویرانگرهای اقوام مغول به مقتضای تولید شبانی بود.... تولید کشوری که برده می‌گیرد، ناگزیر باید به طریقی سازمان یافته باشد که بتواند کاربرد بردگان را بهزیرد یعنی تولید قوم فاتح به این صورت باید بر مبنای بهره کشی از بردگان استوار باشد:

«... اگر جوامع را یکجا و کلّاً مورد ملاحظه قرار دهیم، از جهاتی به نظر می‌آید که توزیع مقدم بر تولید و حتی مشخص کننده آنست و تقریباً یک امر مافق اقتصادی و مقدم بر آن جلوه می‌نماید. یک قوم فاتح، زمین را بین فاتحان تقسیم می‌کند و به این ترتیب طریقه مالکیت زمین و یک نوع تقسیم اراضی را تحمیل می‌نماید و بالنتیجه، تولید را مشخص می‌گرداند. یا آنکه افراد تحت اتفاقیار را به بردگی می‌کشاند و بدین سان کاربردگان را باید تولید قرار می‌دهد. یا آنکه ملتی در سیر تحول خود، مالکیت‌های بزرگ زمین را درهم می‌شکند و آنرا قطمه قطمه می‌کند و به این ترتیب از طریق توزیع جدید، مشخصات نوینی به تولید می‌بخشد. یا آنکه قانون، مالکیت اراضی را در خانواده‌های تثبیت می‌کند. یا آنکه در یک نظام مبتنی بر گروه بندیهای ثابت اجتماعی (کاستها)، کار را بسان یک امتیاز موقوتی تقسیم و ثبت می‌نماید. در جمیع این موارد - که همگی از موارد تاریخی است - به نظر نمی‌اید که توزیع به وسیله تولید مشخص و شالوده ریزی شده باشد، بلکه بالعکس چنان می‌نماید که تولید به وسیله توزیع مشخص شده است. بر حسب یک دریافت ناشی از ساده‌اندیشی مفترط، توزیع عبارت از توزیع محصولات است و بالنتیجه امری جدا از تولید و تقریباً مستقل از آن جلوه می‌کند. ولی پیش از آنکه توزیع محصولات درمیان باشد، اولاً - توزیع ابزار تولید وجود دارد و ثانیاً - توزیع افراد جامعه بین انواع مختلف به چشم می‌خورد که در واقع یک تعریف کلی تراز همان رابطه است (تابعیت و واپسگیری افراد نسبت به روابط تولیدی معین). توزیع محصولات بطور واضح جز نتیجه این توزیع نیست - توزیعی که در لف جریان تولید قرار گرفته و شالوده آن را مشخص می‌سازد.... رابطه تولید با توزیع که خود تعیین کننده آن تولید است، بدون شک مستله‌ای است که در چارچوب تولید قرار می‌گیرد. می‌توان معتبرضاً گفت: از آنجا که مبدأ تولید و نقطه عزیمت آن قهراء عبارت از یک نوع توزیع ابزار تولید است، پس به این معنی توزیع مقدم بر تولید و شرط اولیه آن به شمار می‌اید.

در جواب باید گفت که در حقیقت تولید شرایط خاص و مقدماتی دارد که عوامل آن به شمار می‌ایند. این شرایط و مقدمات در بدو امر ممکن است بسان اموری طبیعی و خودخاسته به نظر آیند... ولی اگر نسبت به دوره‌ای همچون شرایط طبیعی تولید جلوه می‌کند، نسبت به یک دوره دیگر، نتیجه تاریخی آن به شمار می‌آیند. شرایط مذکور علی‌الدوام در لف خود تولید تغییر می‌یابند - فی المثل ماشینیسم هم توزیع ابزار تولید را دگرگون ساخته و هم توزیع محصولات را. مالکیت بزرگ ارضی از نوع جدید، خود نتیجه تجارت جدید و صنعت جدید و نیز محصول انطباق این صنعت بر کشاورزی است. مسائل مطروح در بالا تماماً در آخرین تحلیل در یک سوال خلاصه می‌شود: چگونه شرایط عمومی تاریخی، در تولید تلاقی می‌کنند و رابطه تولید با سیر تاریخ طور کلی چگونه است؟ این مسئله، بررسی و تحلیل تولید را بایجاب می‌نماید. معهذا اگر به صورت ساده و معمولی یعنی به شکل فوق مطرح شود، توضیح آن هم در چند کلمه ممکن است:

تحول در همه حال اساسی است. تحول تاریخی مفروض بطور کلی براین واقعیت منکی است که آخرین بنیان اجتماعی، انواع بنیانهای دیگر را بسان مدارجی درجهت خود تلقی می کند و همیشه از آنها در کی خاص و غیر بیطرفانه دارد؛ بالنتیجه این آخرین بنیان اجتماعی - جز در شرایطی سیار خاص - به ندرت قادر است خود را مورد انتقاد قرار دهد. بدین سبب است که اقتصاد بورژوازی به شناسانی جوامع فنودالی، باستانی و شرقی نایل نمی آید مگر در آن مقام که به نقد خویشتن مبادرت ورزد....»^{۲۳}

شرایط تولید در هر دوره، موقف عناصر دیگر را معین می کند و جمیع شنون اقتصادی و اجتماعی را مشخص می سازد؛ در دنیاگی که سرمایه، عنصر غالب است، جمیع عوامل دیگر تابعی از آن هستند. در عصری که تفوق از آن تولید کشاورزی و مالکیت ارضی است، همه شنون اقتصادی و اجتماعی تابعی از مالکیت ارضی است. موقع تجارت و سرمایه در دنیا قدمی و موقف فینیقیان و کارتاژیان در عهده باستان و یهودیان و لمباردیان در قرون وسطی:

مؤلف در «مقدمه» ضمن بحث از روش در علم اقتصاد، به مسائلی اشاره می کند که برای بررسی تاریخ شرق قدیم، دارای ارزش قابل ملاحظه ای است: مطالمه مسائل دنیای معاصر را از کجا باید شروع کرد؟ ظاهراً چنین به نظر می رسد که بررسی مالکیت ارضی و رانت زمین و موضوعات مربوط به آن مبدأ بسیار مناسبی برای چنان بحثی است، زیرا کشاورزی نخستین رشته تولید در اجتماعات پسری و منبع هستی و حیات ادمیان بوده است. ولی مارکس اتخاذ چنین روشی را خطای محض می نامد و معتقد است که باید بحث را از مسائل مربوط به سرمایه و بول شروع کردو از آنجا به مسائل مربوط به اجتماعات پیشین رسید، زیرا در هر عصر، شرایط تولید آن عصر، موقع و موقف تمام عناصر و عوامل دیگر را معین می کند. به عبارت دیگر، در هر تولید غلبه و تفوق از آن عنصر معینی است و این عنصر غالب است که شنون اقتصادی و اجتماعی عصر را مشخص می سازد و آنها را به رنگ خود درمی اورد.

در جامعه ای که برتری و استیلا از آن تولید کشاورزی و مالکیت ارضی است، جمیع امور دیگر، تابعی از آن هستند و رنگ آنرا به خود می گیرند. اقوام گله دار، هنگامی که بطور غیر مدام و اینجا و آنجا به کشت و زرع می پردازنند، این تولید فلاحتی، مالکیت ارضی آنها را که بر طریقه اشتراکی است مشخص می سازد و از آن پس تمام مسائل اجتماع کشاورزی تابعی از این طریقه مالکیت ارضی است. در میان رُمیان قدیم و نیز در دوره قرون وسطی که تولید کشاورزی و طریقه مالکیت مربوط به آن نقش ایساسی را به عهده دارد، همه شنون دیگر به وسیله همین شکل مالکیت ارضی معین می شود. در دنیا معاصر، سرمایه عامل غالب و فائق است و بر همه چیز و از جمله کشاورزی استیلا دارد و بالنتیجه در این دوره کشاورزی و شکل مالکیت ارضی دیگر متوجه نیست بلکه تابع است - تابعی از سرمایه و خصوصیات آن. در این عصر سرمایه است که همه چیز را به رنگ خود درمی آورد و با مقتضیات خاص خود منطبق و هماهنگ می سازد. در تمام جوامعی که تفوق با مالکیت ارضی است، روابط با طبیعت نقش اساسی بر عهده دارد و برتری از آن روابط مذکور است. ولی در جوامعی که تسلط با سرمایه است، تفوق و برتری از آن عواملی است که ساخته دست بشر و آفریده تاریخ هستند. در این مرحله روابط انسان با مخلوقات خود نقش تعیین کننده دارد. وقتی بخواهیم در چنین جامعه ای زندگی اقتصادی و اجتماعی را مورد بحث قرار دهیم، ناگزیر باید از سرمایه و بول شروع کنیم. بدون شناختن سرمایه، شناسانی رانت و مسائل مربوط به مالکیت ارضی غیر ممکن است. بنابر مراتب فوق، برای توضیع مسائل هر دوره باید به عامل متفوّق در آن دوره توجه کرد و آن را متفاوت قرارداد. فی المثل می دانیم که فینیقیان و کارتاژیان در دنیا قدمی، اقوامی بوده اند که پیشه آنها تقریباً منحصر به تجارت بوده و سرمایه (به صورت سرمایه تجاری و بول) نقش

«... انواعی از جوامع بسیار رشد یافته دیده می شوند که هنوز به مرحله بلوغ تاریخی نرسیده اند، جوامعی که در آنها طریقه های بسیار متعالی اقتصادی از قبل همکاری، تقسیم کار بسیار گستره وغیره به چشم می خورد بدون آنکه هیچ نوع بولی وجود داشته باشد، فی المثل پرو. و نیز در جمیع اسلامی، پول و مبادلات مربوط به آن، جز در مرزهای آنها و در دادوستد با سایر کشورها دیده نمی شود. در داخل کمون، بول و مبادله وجود ندارد یا آنکه به ندرت به چشم می خورد. از طرف دیگر تصور مبادله در درون جمیع این مدنی عنصر

اساسی و بنیادی، تصویر خطاست: مبادله در بدو امر در روابط بین جمیع مختلف ظاهر می شود، نه در روابط بین اعضای یک جماعت و در داخل همان جماعت. بعلاوه، اگرچه بول پس از آنکه زمانی نقشهای متعدد بازی می کند، در دوران باستان، به عنوان یک عامل اصلی و متفوّق، خاص اقوامی است که تنها از یک تخصص برخوردارند، یعنی ملتهای تجارت پیشه [فینیقیان و کارتاژیان]. در دوره باستان حتی در مرحله نکمال یافته آن نیز بول در میان یونانیان و رومیان به کمال رواج خود نمی رسد مگر در مرحله انحلال آن جوامع... [حتی] در اوایل دوره امپراتوری رم، مالیات جنسی و تأديه به جنس هنوز هم نقش عدمه را داشته است. در آن کشور، بول به معنای اخص جز در داخل ارتش رواج کامل نداشته است.

علاوه در آن عنصر بول هرگز بر کار استیلا نیافته است....»^{۲۴}

هر بنیان عالیتر، عناصری از تمام بنیانهای پیشین را در خود دارد ولی نه به صورت اصلی بلکه در وضعی کاملاً دگرگون. جامعه بورژوازی از چه طریق می تواند به شناخت جوامع فنودالی، باستانی و شرقی توفیق یابد؟ فرضیه تکامل تاریخی براین واقعیت مبنی است که، بنیان عالیتر، بنیانهای ماقبل را همچون مدارجی درجهت حرکت به سوی خود تلقی می کند و در نتیجه نمی تواند از آنها دریافتی بیطرفانه داشته باشد، زیرا شناسانی جوامع فنودالی صحیح آنها، تضادها و تناقضات درونی بنیان عالیتر را بر ملاماً می سازد. پس، این بنیان وقی می تواند به چنین کاری موقوف گردد که خویشتن را موضوع نقد قرار دهد. به این سبب است که جامعه بورژوازی جدید به شناسانی جوامع فنودالی باستانی و شرقی نایل نمی آید مگر در مقامی که به انتقاد از خود مبادرت ورزد.

... جامعه بورژوازی، توسعه یافته ترین سازمان تاریخی تولید است.... شناخت شالوده های آن در عین حال امکان شناسانی شالوده ها و روابط تولیدی تمام انواع اجتماعات معدوم را به دست می دهد، اجتماعاتی که جامعه بورژوازی روی عناصر و ویرانه های آنها بنا شده و برخی اثار بازمانده آنها هنوز در درون این جامعه با سختی به حیات خود ادامه می دهد.... ساختمن بدن انسان مفتاحی برای تشخیص ساختمن بدن میمون است، [ولی] بالعكس، درک آن موجودیت بالقوه ای که در انواع پست تر حیوانات پدید امدن نوعی عالیتر را نوید می دهد، ممکن نیست مگر هنگامی که نوع عالیتر قبل شناخته شده باشد. بدین سان اقتصاد بورژوازی مفتاح اقتصاد باستانی وغیره را به دست می دهد، ولی نه بر طبق روش اقتصاددانان [کلاسیک] که تمام اختلافات تاریخی را حذف می کنند و در همه انواع جوامع، نوع بورژوازی را ناگزیر می بینند. با شناختن رانت ارضی می توان خراج، عشریه کلیسا وغیره را شناخت، ولی نباید آنها را یکی انگاشت.

علاوه، از آنجا که جامعه بورژوازی خود جز شکلی تناقض آمیز از تحول اجتماع نیست، بعضی عوامل متعلق به بنیانهای اجتماعی پیشین، در درون آن تنها به حالت پژمرده و حتی به صورتی مبدل به چشم می خورد: فی المثل مالکیت اجتماعی. بنابراین اگرچه درست است که مقوله های اقتصاد بورژوازی برخی حقایق را در بردارد که نسبت به تمام انواع جوامع معتبر است، ولی این امر فقط بطور کلی و نسبی قابل قبول است. مقوله های اقتصاد بورژوازی ممکن است انها را به صورت توسعه یافته، پژمرده، مسخ شده وغیره در برداشته باشد، ولی

سرمایه نیروی اقتصادی جامعه بورژوازی است که بر هر چیز استنلا دارد و ناگزیر، هم مبدأ بحث است و هم بحث بدان پایان می باید و تحلیل آن باید مقدم بر بررسی مالکیت ارضی قرار گیرد.... بنابراین خطاب و بی مورد است که مقوله های اقتصادی را به ترتیب ظهور تاریخی عرضه نهانیم. ترتیب توالی آنها، بالعکس، بوسیله روابطی که انها با یکدیگر در درون جامعه بورژوازی جدید دارند مشخص می شود و این ترتیب درست ممکوس ترتیب به ظاهر طبیعی و سیر تطور تاریخی آنهاست. موضوع عبارت از این نیست که روابط اقتصادی چه موقعی از لحاظ تاریخی در توالی نمونه های مختلف جامعه دارند... بلکه موضوع عبارت است از ترتیب بهم پیوستگی آنها در داخل جامعه بورژوازی معاصر. ملتهای سوداگر - فینیقیان و کارتازیان - به حالت خالص خود [تجارت پیشگی] در عهد باستان به وجود آمدند. این کیفیت درست تحت تأثیر نفوذ ملتهای فلاحت پیشه پدید آمده بود. سرمایه، به شکل سرمایه تجارتی یا سرمایه پولی، به این صورت مجرد، درست در جانی که سرمایه هنوز عامل متفوق اجتماع نیست ظاهر می شود. اهالی لوپارو یهودیان، همان موقف فینیقیان و کارتازیان را در برابر جوامع قرون وسطانی دارند، جوامعی که بر کشاورزی مبنی هستند. یک مثال دیگر برای نشان دادن موقع متفاوت یک مقوله اقتصادی معین در مراحل مختلف اجتماعی، عبارت است از موقف شرکتهای سهامی. [این شرکتها] که در جامعه بورژوازی، آخرين بنیاد به شمار می ایند، همه جا، در اگاز مرحله بورژوازی به صورت شرکتهای بزرگ تجارتی که واجد امتیازات انحصاری هستند پدید می ایند...»^{۲۴}

(دنباله دارد)

اساسی در حیات آنها ایفاء می کرده است. ولی باید توجه داشت که این «سرمایه» و دادوستد، محاط از یک «جو» مخصوص بوده یعنی در لف دنیانی قرار داشته که کشاورزی و مالکیت ارضی در آن عنصر غالب و فائق بوده است و طبعاً آن تجارت و سرمایه نیز تابعی از شرایط تولید در آن عصر بوده است. پس بدون توضیح اقتصاد کشاورزی و مالکیت ارضی دنیانی که فینیقیان و کارتازیان در خلل و فرج آن به سوداگری مشغول بوده اند، شناختن مسائل مربوط به تجارت و سرمایه های تجاری آنها ممکن نمی گردد. کوشش برای توضیح مسائل مربوط به سرمایه های فینیقی و کارتازی، از راه تکیه کردن بر اصول سرمایه داری جدید، عملی مضحك و بی حاصل است. موقف یهودیان و اهالی لوپار، در قرون وسطی، کاملاً نظری موقع کارتازیان و فینیقیان در دنیانی باستان است. اینان نیز در خلل و فرج دنیانی کشاورزی، دنیانی که در آن مالکیت ارضی عنصر فائق بوده است، به نقل و انتقال محصولات و دادوستد می پرداخته اند. برای بررسی هر نوع مسئله اقتصادی و اجتماعی مربوط به این دوره، باید از زمین و طریقه مالکیت ارضی بحث را شروع کرد، یعنی از آن عامل متفو功ی که تمام شنون اجتماع را تحت تأثیر و استیلای خود داشته و حتی شکل مالکیت را در درون شهرها و سازمانهای صنفی نیز مشخص می ساخته است. شناخت موقع یهودیان و موقف سرمایه و تجارت در چنان عصری، فقط از طریق چنین مطالعه ای میسر است و بالعکس، مسائل دنیانی صنعتی امروز و از آن جمله مطالب مربوط به مالکیت ارضی و تولید کشاورزی در دوره معاصر، ممکن نخواهد بود مگر از راه شناسانی کامل سرمایه و پول.... عبارات فشرده «مقدمه» که در زیر به نظر خوانندگان می رسد، در بیان همین مطالع است:

.... بسیار طبیعی به نظر می رسد که بحث را از رانت زمین و مالکیت ارضی شروع کنیم؛ زیرا این امر به زمین ارتباط دارد که منبع تولید و چشمۀ حیات است و نیز وابسته به اولین طریقه تولید در کلیه جوامعی است که کم و بیش ثبات یافته اند؛ یعنی کشاورزی. ولی چنین روشنی خطاست و غلطتر از آن، رویه ای نیست: در تمام اشکال جوامع، شرایط معین یک تولید است که موقف تمام عوامل دیگر و اهمیت آنها را مشخص می کند.... شرایط تولید همچون جوی است که وزن مخصوص هرچه را که در آن قرار داشته باشد معین می سازد. اقوام گله دار مثالی برای این موضوع هستند (اقوام شکارچی و ماهیگیر، خارج از قلمروی قرار دارند که از آنجا توسعه واقعی آغاز می باید)، در میان این اقوام گله دار نوعی کشاورزی بطور غیر مدام و پراکنده به چشم می خورد که مالکیت ارضی را مشخص می سازد. این مالکیت، اشتراکی است و آنان مناسب با درجه واپستگی شان به سنت ها و رسوم، طریقه اشتراکی مذکور را ادامه می دهند. مثلاً توجه کنید به مالکیت جماعتی اسلام اوواها. در میان اقوامی که با کشاورزی حضری سروکار دارند - که این خود، سطحی عالی تر به شمار می آید - و در آنجا پرتری و تفوق از آن فلاحت است - مانند دوره باستانی و عصر فنودالی - صنعت و سازمان آن و نیز طریقه های مالکیت مربوط به آن، کم و بیش دارای خصوصیات مالکیت ارضی است. [در این مرحله] صنعت یا بطور کامل وابسته به کشاورزی است - مانند رمیان قدیم - یا مانند قرون وسطی، سازمان تولید رستنی را در داخل شهر مورد تقلید قرار می دهد. در قرون وسطی، سرمایه خود به عنوان ابزارهای تولید حرفاًی و غیره - مرسومی و غیره (یعنی در غیر شکل پولی) همین خصوصیت مالکیت ارضی را واجد است. در جامعه بورژوازی ممکن است این امر به چشم می خورد؛ کشاورزی بیش از پیش صرفاً به صورت یک شاخه فرعی از صنعت درمی آید و کاملاً تحت سلطه سرمایه قرار می گیرد. در مورد رانت ارضی نیز وضع از همین قرار است. در جمیع اشکالی از اجتماعات که در آنها سلطه و استنلا با مالکیت ارضی است، برتری و تفوق از آن روابط با طبیعت است و در جوامعی که سرمایه حاکم است، تفوق متعلق به عواملی است که به وسیله جامعه و تاریخ آفریده شده اند. بدون شناختن سرمایه، نمی توان به شناسانی رانت ارضی توفیق یافت، ولی بدون شناسانی رانت ارضی به خوبی می توان سرمایه را شناخت.

- 1. Critique de l'économie politique, (Avant propos) - trad. par M. Rubel et L. Evrard.
- K. Marx: «Deuvres» I. biblioteque de la Pleiade. Paris 1965. p.p. 272-274.
- 2. Ibid: p. 284.
- 3. Ibid: p.p. 302-303.
- 4. Ibid: p. 314.
- 5. Ibid: p.p. 373-375.
- 6. Ibid: p. 375. note (a).
- 7. Ibid: p.p. 385-386.
- 8. Ibid: p. 388.
- * Francois Bernier, Voyages contenant la description des Etats... Grand Mogol..., 1830. Vol. I p. 312, 314 (یادداشت از مارکس)
- 9. Ibid: p. 393.
- 10. Ibid: p.p. 393-394.
- 11. Ibid: p. 410.
- 12. Ibid: p.p. 417-418.
- 13. «Introduction generale à la critique de l'économie politique.»
- 14. Karl Marx: Deuvres. Economie I. Edition établie par Maximilien Rubel. Bibliothèque de la Pléiade. Paris 1965.
- 15. Ibid: p.p. 236-237.
- 16. Ibid: p. 240.
- 17. Ibid: p. 240.
- 18. Ibid: p. 240.
- 19. Ibid: p.p. 249-252.
- 20. Ibid: p. 253.
- 21. Ibid: p. 256.
- 22. Ibid: p. 257.
- 23. Ibid: p.p. 260-261.
- 24. Ibid. p.p. 261-263.

ارزش نظریه و جه توپید آسیایی و تاریخچه آن

سالهای ۱۸۵۷-۱۸۵۸

بخشن ششم

□□ از: دکتر محمدعلی خنجی

۳- مبانی نقد علم اقتصاد

در سال ۱۸۵۷، مارکس بر آن شد تا کار تأثیر آثار اقتصادی را که مدتی به حال وقفه افتداد بود از سرگیرد. در آن ایام از یک طرف سلامت وی در معرض خطر قرار داشت و از سوی دیگر با مشکلات مالی و خانوادگی دست به گردان بود. با این همه، علیرغم تاریخی های جسمی و روحی و سختی معیشت، به کاری بزرگ دست زد؛ کاری بسیار طاقت فرسا که تنها در خور توانانی افرادی غیر عادی بود. وی تمام وقت و پیشتر شیوه را تا صبح به نوشتن می گذراند. خودش در نامه‌ای می نویسد: «... من مانند یک دوستان در تمام طول شب کار می کنم تا ترازنامه مطالعات اقتصادی خود را پیش از فرارسیدن طوفان تنظیم کنم...» با این شیوه، وی از اکبر ۱۸۵۷ تا مارس ۱۸۵۸ یعنی در مدتی کمتر از شش ماه حاصل مطالعات اقتصادی خود را در هفت دفتر قطعه‌های تدوین کرد و بدینسان یک شاهکار جاویدان به نام «مبانی نقد علم اقتصاد» پیدا می کند.

در روزن ۱۸۵۹، تنها دو فصل از این مجموعه با عنوان «نقد علم اقتصاد» در برلین انتشار یافت ولی چاپ بقیه نوشته‌ها با مانع مواجه شد و به صورت دست نویس باقی ماند. بعد از مرگ مارکس از آن مجموعه دیگر خبری نبود تا آنکه در پیست توانیم ۱۹۲۳، «ربیا اونوف» (D. Riazanov) مدیر انتیتوی «مارکس - انگلیس» در مسکو، از وجود کتابچه‌های مذکور و قرار داشتن انها در اختیار آن انتیتوی تکرارش داد، ولی معلوم نیست چرا چاپ و انتشار مجموعه تا سالیانی دیگر به عهده تعیق افتاد. در ۱۹۳۵ تنها یک قسمت کوچک از آن یعنی فصل مربوط به «پول» به زبان اصلی (الانگلیسی) همراه با ترجمه روسی آن منتشر شد ولی تمام مجموعه برای نخستین بار در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱ در دو مجلد و با همان عنوان اصلی در سکو انتشار یافت و سپس در ۱۹۵۳ در برلین یکجا و در یک مجلد بزرگ (۱۱۰+۲۱۶ صفحه) تجدید چاپ شد. نخستین ترجمه آن به سایر زبانهای اروپائی (ایتالیانی) در ۱۹۵۶ صورت گرفت و ترجمه فرانسه اثر، یازده سال بعد انجام پذیرفت.

در این ترجمه که در دو مجلد به سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ تحت عنوان «مبانی نقد علم اقتصاد» در پاریس منتشر شده، بنابر قضاؤت «ماکسیمیلین روبل» (متوجه معروف آثار مارکس) رعایت دقت و اماتت به عمل نیامده است. ترجمه کامل دیگری از این اثر به زبان فرانسه موجود نیست و تنها

منتخباتی از مطالب آن در ۱۸۰ صفحه توسط «ماکسیمیلین روبل» و «مالاکه» (J. Malaquais) به این زبان ترجمه شده که تحت عنوان «اصول نقدی بر علم اقتصاد»^۳ در جلد دوم مجموعه «آثار اقتصادی مارکس»^۴ (از صفحه ۱۷۵ تا ۲۵۹) به چاپ رسیده است. از این مقدار، ۴۷ صفحه را فصل «بنیانهای ماقبل توپید سرمایه‌داری» تشکیل می دهد. مقایسه این قسمت با ترجمه انگلیسی «بنیانها» که توسط «جک کون» صورت گرفته و مشخصات آن را قبل از داده اند، نشان می دهد که کرجه متربجمین فرانسوی، از نوشته‌های مارکس در هیچ موردی دور نیفتدان، معهداً بطور کلی دقت و وسوسایی که در کار جک کونه به چشم می خورد، در کار این دو مشاهده نمی شود. «روبل» و «مالاکه» در انتخاب مطالب «مبانی نقد علم اقتصاد»، ملاک را نو و بدین موضوع بحث قرار داده اند، به این معنی که تنها آن قسمت از نوشته‌ها را که در میجیک از آثار مارکس تکرار نشده است، برگزیده اند و به ترجیه رسانده اند و از سایر مطالب که به صورتی مختلط در «کاپیتل» یا «نقد علم اقتصاد» و یا مؤلفات دیگر آمده است، جضم پوشیده اند. وقتی در نظر بگیریم که موضوع عبارت از انتشار آثار اقتصادی مارکس در یک مجموعه است، چنین انتخابی نمی تواند مورد ایراد قرار گیرد. به هرحال، از «مبانی نقد علم اقتصاد»، قسمت مربوط به بنیانهای ماقبل سرمایه‌داری را در آغاز این فصل مورد مطالعه قرار داده ایم و اینک مطالب پراکنده مربوط به تاریخ شرق را از سایر فصول استخراج و در زیر نقل می کنیم و برای این کار از منتخبات آن به زبان فرانسوی یعنی از «اصول نقدی بر علم اقتصاد» استفاده می نماییم:

در روند تاریخ، کارمزدوری از انحلال بردگی و سروازی از انهدام مالکیت جماعتی شرقی بدلید می اید:

... در تاریخ واقعی، کارمزدوری از انحلال بردگی و سروازی از انهدام مالکیت جماعتی از قبیل مالکتنهای برخی اقوام شرقی و اسلامی، زاده می شود و در شکل کامل خود که مبین و مشخص کننده تمام وسوع اجتماعی کار است، از انهدام اقتصاد صنعتی و دستگاه توپید اصنافی و زوال اقتصاد و کار طبیعی و نابودی صنایع رostenی بدلید می اید....^۵

مدارج فردیت در روند تاریخ: در جوامعی که مبادله هنوز توسعه

سیاسی-اقتصادی

خویش یا نیروی کار با استعداد خود را شخصاً به مصرف ادامه حیات برساند. این کار فقط در صورتی ممکن است که در یک دور، کالا یا استعداد خود را در جریان اجتماعی میادلات قرار دهد و آن را مبدل به پول تبدیل و در یک دور دیگر پول را در جریان اجتماعی میادلات وارد سازد و آن را با مواد غذایی و پوشاش و لوازم دیگر معاوضه کند. پیوند افراد با جامعه و باززنگی و با پیکیدگی، از طریق ارزش مبادله است. هر کس برای آنکه بتواند به حیات خود ادامه دهد، باید مقداری از «اکسیر حیات» را در اختیار داشته باشد و میزان تمعن او از زندگی بیز به کمیتی از همین اکسیر بستگی دارد که من تواند به هر کیفیت به اختیار خود درآورده. و این اکسیر همان است که در جیب جای می گردید و اساساً جیب را از برای آن دوخته اند. در این مرحله، شیشه عمر هر کس در درون جیب اوتست: پول عصری است که بر لحظه و بی و شرط و بدون قسم و آیه، من تواند به هر کالائی تبدیل یابد و هر کالائی بیزی تواند در جریان اجتماعی میادلات، به آن مبدل گردد. پس تمام افراد باید در این رودخانه یعنی در جریان اجتماعی میادله کالاهای قرار گیرند و خدمتی با کالائی، برای بادله عرضه کنند و در غیر این صورت از دسترسی به اکسیر حیات محروم می مانند و در این حال، چون ماهیانی خواهند بود که از آب پیرون اتفاق داشته باشند؛ مگر آنکه بتوانند از طریق صدفه یا سرفت، بر آن اکسیر دست یابند و مجدداً خود را به چشممه حیات پرسانند. بدینسان، در این مرحله از تاریخ، «ارزش مبادله» به صورت یگانه پیوند اجتماعی بین افراد درمی آید.

جامعه ای که بر مبادله جمیع محصولات و خدمات و استعدادها مبتنی است، در نقطه مقابل اجتماعاتی قرار دارد که در آنها رابطه افراد با زمین و با یکدیگر و با محصولات، تابع از پیوند آنها با طایفه و قبیله و کمون و اجتماع است. در این شکل که مرحله نخستین فردی است، پیوندهای اجتماعی افراد بر اشتراک درخون (نسب) یا بر روابط ناشی از استیلا و اتفاقات مبتنی است. چنین وضعی در جمیع انواع اجتماعات ماقبل سرمایه‌داری، از نخستین شکل آن یعنی طوایف و قبایل بدوی تا جوامع شرقی و پرده‌گری و فنودالی حکمرانی است. با انحلال اقتصاد طبیعی مبتنی بر التصاق بیواسطه تولید و مصرف و پدید آمدن مبادله و رواج آن، نوع جدیدی از اجتماع به وجود می آید که در آن، تمام پیوندهای ناشی از نسب و استیلا و سلطه شخصی، گیخته می شود و «ارزش مبادله» جای همه آنها را می گیرد. ولی چنین اجتماعی، از سوی دیگر، نقطه مقابل جامعه ای است که بر اساس تملک عمومی وسائل تولید و اداره مشترک آنها به وسیله عموم تکامل فردی محسوب می شود، امری اتفاقی نیست، بلکه مستلزم رشد همه جانبه شرایط مادی و فکری است و این مرحله ای است که در آن، بازدهی کار انسان و رشد فردی به حد اعلای خود می رسد و بدینسان انسانهایی در کمال استقلال و فردیت به وجود می آیند. چنین انسانهایی مخصوص طبیعت نیستند، بلکه از بطن تاریخزاده خواهند شد. ولی آن درجه افزایش فرد و توسعه همه جانبه استعدادهای او که پدید آمدن چنین فردیت را ممکن می گرداند، بدون تردید مستلزم آنست که قبلای یک وجه تولید مبتنی بر ارزش مبادله در جامعه پدید آمده باشد، تا در درون آن، بازدهی کار و قوای مادی تولید، به حدی از رشد و توسعه برسد. پس در لف این وجه تولید است که واه برای ظهور آن نوع فردیت همواره می گردد.... در مقام مقایسه مرحله نخستین (واستنگی فرد به طایفه و قبیله و اجتماع) با مرحله دوم (اجتماع مبتنی بر ارزش مبادله) چنین به نظر می آید که فرد در بدایت امر غنی تریا بهتر بگوئیم مستغنى تر بوده است. علت اینست که در آن دوران، فرهنگ تمام روابط اجتماعی خود را از وجود خویش جدا ساخته و آنها را همچون نیرهای مستقل و بیگانه، در برابر خود قرار نداده است. در مرحله بورژوازی جدید، روابط اجتماعی به صورت قوانی مستقل و خارج از فرد و بیرون از اختیار او و حاکم بر سرنوشت وی درمی آید. در مرحله سوم از تکامل فردیت، آن روابط تحت اختیار فرد قرار می گردند و به صورت قوانی خودی و ناشی از افراد و تابع اراده آنها و به خدمت آنها درمی آید. در جامعه

نیافرته است، پیوند اجتماعی افراد بر روابط ناشی از نسب و استیلا و انتقاد استوار است. در جامعه بورژوازی جدید جمیع روابط مبتنی برخون و نسب و استیلا و انتقاد در هم شکسته می شود و ارزش مبادله به صورت یگانه پیوند اجتماعی افراد درمی آید. تنها در مرحله سوم از تکامل فردیت و با محوارزش مبادله است که فرد به استقلال واقعی و کمال فردیت خود می رسد:

این بخش از «مبانی نقد علم اقتصاد» به گمان ما نه تنها عمیق ترین و درخشان ترین فصول از کتاب را تشکیل می دهد، بلکه چکیده تمام معتقدات و چهار واقعی مؤلف آن را باوضوی کامل نشانیان می سازد: مارکس در اینجا از «ارزش مبادله» و نقش تاریخی آن سخن می گوید و نشان می دهد که پیکونه در جامعه صنعتی جدید، جمیع پیوندهای خصوصی و روابط ناشی از خون و نسب و استیلا و انتقاد و سلطه شخصی، از میان می رود و جای خود را به یک پیوند اجتماعی جدید براساس ارزش مبادله و اگزاری کند و بدینسان فردیت گامی به جلو برپمی دارد. ولی به نظر وی در این مرحله، فردیت هنوز کامل نیست: در درون جامعه ای که مبتنی بر ارزش مبادله است، استقلال افراد نسبت به یکدیگر، فقط یک «توهم» است و آنچه به چشم می خورد استقلال نیست بلکه بی التفاوت و می توجه افراد است نسبت به یکدیگر و گیختگی و دوری آنهاست از یکدیگر: افرادی که مبتنی به وسیله ارزش مبادله به یکدیگر پیوند افتاده اند و دیگر هیچ فرق است بین «استقلال» و «جاناتی». تنها در یک مرحله بالاتر و با محوارزش مبادله است که استقلال واقعی افراد نسبت به یکدیگر و فردیت کامل انسان در درون جامعه تحقق می نذیر. موقع فرد در جامعه، همراه با سیر تاریخ تغیر یافته است. موقع او در انواع اجتماعات پیشین، با موقع اور در جامعه بورژوازی جدید بکلی متفاوت است. در مراحل قبلی، فرد به عنوان عضو خانواده و طایفه و بعدها قبیله و جماعت، مستقیماً در لف طبیعت به تولید و مصرف می پردازد؛ در این دوره بین تولید و مصرف، یک مرحله میانی و واسطه یعنی مبادله محصولات وجود ندارد. افراد در درون جامعه و با واسطه جامعه، به تولید می پردازند و آنچه تولید می شود مستقیماً برای ادامه حیات به مصرف می رسد. رابطه ای که افراد را در درون این اجتماعات به یکدیگر پیوند می دهد، رابطه ای است براساس اشتراک درخون (نسب) یا ناشی از استیلا و اتفاقات. فقط این گونه روابط است که افراد را از یک طرف با یکدیگر، و از دیگرسو با جامعه پیوند می دهد.

در اجتماع بورژوازی جدید، این وضع درگزون می شود: در اینجا پیوند اجتماعی بین افراد انسانی، جای خود را به رابطه اجتماعی بین اشیاء و اگذار می کند و به عبارت دیگر، روابط بین افراد به صورت تابعی از روابط بین اشیاء درمی آید. در این مرحله، ارزش مبادله نه تنها یگانه پیوند اجتماعی است، بلکه اکسیر حیات است و همچون ماده سیالی است که افراد فقط در صورتی می توانند به حیات خود ادامه دهند که در آن غوطه ور باشند. برای درک صحیح موقع فرد در درون جامعه مبتنی بر ارزش مبادله، کافی است موقع ماهیان را در درون آب به نظر آوریم: این موجودات زنده، در صورتی می توانند زنده بمانند که در جوف آن ماده سیال (آب) قرار داشته باشند. در اجتماع مبتنی بر ارزش مبادله نیز ادمیان در صورتی قادر به ادامه حیات خواهند بود که در لف مبادله اجتماعی محصولات قرار گیرند و «ارزش مبادله» از هر سو آنها را همچون هوا در میان گیرد. فرد در این اجتماع باید جزئی (استعداد، نیروی کار یا کالائی دیگر) برای مبادله عرضه کند و آن را با پول معاوضه نماید و تها در این صورت است که از استعداد نیروی کار یا محصول خود می تواند برای این ماده مانند استفاده کند. بااید استعداد، خدمت یا محصول بتواند به بول مبدل شود. تا صاحب آن قادر گردد بوسیله پول، ماده لازم برای ادامه حیات را تدارک کند. از طریق «مبادله» است که استعداد، خدمت و محصول به بول مبدل می شود و هم از طریق مبادله است که این بول به خواراک و دارو و غیره تبدیل می یابد. آنکه بیانو یا اتومبیل یا بارچه تولید می کند، یا آنکه صاحب نیروی کار است، یا فردی که می تواند بیانو بنوازد یا تصویری ببردازد، نمی تواند محصول

زندگی خویش تبدیل کنند. معاوضه از آنجا که با واسطه ارزش مبادله و پول صورت می‌گیرد، طبعاً مستلزم وابستگی عمومی تولیدکنندگان نسبت به یکدیگر است ولی در عین حال، جدایی کامل منافع خصوصی و یک تقسیم کار اجتماعی، مستلزم آنست که مکمل یکدیگر بودن افراد و حدت آنها، به صورت یک عامل طبیعی و مستقل و جدا از افراد وجود داشته باشد. فشار همه‌جانبه عرضه و تقاضا که افراد بر یکدیگر وارد می‌آورند، میانجی و واسطه‌ای است که افراد را درحالی که نسبت به یکدیگر متقابل‌بی‌التفاق هستند - با هم پیوند می‌دهند.... مبادله خصوصی تمام محصولات، استعدادها و فعالیتها، نقطه مقابل توزیع است که بر روابط استیلا و انتقاد (طبیعی و سیاسی) بین افراد مبتنی است. در این مرحله، مبادله به معنی اخض فقط یک عمل فرعی است و فی الواقع زندگی اجتماع را یکسره تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، بلکه بیشتر بین دو اجتماع مختلف ظاهر می‌شود. ماهیت سلسه مراتب اجتماعی هرچه باشد - پاتریاکال، باستانی یا فنودالی - مبادله به همین وجه بر مجموع روابط و توزیع استیلا نمی‌پاید. ولی از طرف دیگر، مبادله خصوصی، نقطه مقابل مبادله ازد بین افرادی است که براساس تملک عمومی و اداره مشترک وسائل تولید با یکدیگر تشکیل اجتماع داده‌اند. (باید آمدن چنین اجتماعی، امری اتفاقی نیست، بلکه مستلزم بدن شرایط مادی و فکری است که ما، در این مقام بیش از این به برسی آنها نمی‌پردازیم)، تقسیم کار موج مراکز جمعیت، تنظیم کار، همکاری، تعارض منافع خصوصی، منافع طبقاتی، رقابت، تمرکز سرمایه، انحصار و شرکت‌های سهامی می‌گردد... و نزد مبادله خصوصی، تجارت جهانی را به وجود می‌آورد. استقلال خصوصی، یک وابستگی کامل به بازار جهانی را سبب می‌شود.... بسیار گفته‌اند و باز هم ممکن است تکرار شود که جمال و جلال این نظام، درست درهیم بهم پیوستگی و درهیم مبادلات محصولات آلتی و مادی و معنوی است که به صورتی خودخواسته و مستقل از اراده افراد و آکاهی آنها به وجود می‌آید و فی الواقع مستلزم استقلال متقابل افراد نسبت به یکدیگر است.

بدون تردید، این بهم پیوستگی مادی بر فقدم آن یا بر روابط موضوعی که مبتنی بر سبب یا سلسه مراتب اتفاقاً و استیلا باشد، ترجیح دارد و در این هم شکنی نیست که افراد نمی‌توانند روابط اجتماعی خودشان را تحت اختیار و سلطه خویش درآورند مگر بعد از ایجاد آنها. ولی اینها است که این پیوندهای مادی کار را می‌همجوین امری ناشی از طبیعت و غیر قابل تغییک از ماهیت فردیت و ملامز با آن تلقی کنند... این پیوندها ساخته افراد و یک محصول تاریخی و متعلق به مرحله معنی از رشد فردی است. نامجانتس و مستقل بودن این پیوندها که رودرروی افراد سربرآورده است، فقط این مطلب را به اینات می‌رساند که افراد هنوز در طریق ایجاد شرایط زندگی اجتماعی خود هستند، نه آنکه براساس پیوندهای مذکور، زندگی اجتماعی را آغاز کرده باشند. این پیوندها بر این نظر نیستند بلکه تاریخ آنها را پیدید شرایط تولیدی معنی و محدودی قرار دارند [ولی] آن گونه افراد که از رشد عمومی و هم‌جانبه برخوردار باشند، افرادی که روابط اجتماعی خود را به عنوان پیوندهای شخصی و عمومی در تحت اختیار اداره مشترک خویش درآورند، این نوع از افراد، محصول طبیعت نیستند بلکه تاریخ آنها را پیدید خواهد اورد. آن درجه از رشد استعدادها و توسعه همه‌جانبه آن که به وجود آمدن چنین فردیتی را ممکن می‌گرداند، بدون تردید مستلزم آنست که قبل نخستین بار، همزمان با آنکه سبب استحالتاً کلی فرد نسبت به خود و نسبت به دیگران می‌شود، روابط و استعدادهای اورانیز به کمال توسعه همه‌جانبه خود می‌رساند. انسان در مراحل پیشین توسعه، به نظر غنی تر می‌آید و این درست بدان سبب است که او هنوز تماشی روابط اجتماعی خود را جدا نساخته و آنها را بسان نیروها و روابط اجتماعی مستقل، در برخویش قرار نداده است. در

میتنی بر ارزش مبادله، غم خوردن به یاد روزگاران گذشته، روزگارانی که فرد مستغتی تر بود، رویائی است شاعرانه که بسیار کسان در نشنه آن فرو می‌روند. ولی ارزی جهان ایامی را در دل بروراند، بسیار ایلهانه است، و نیز به همان اندازه ایلهانه است اندیشه واهمی، توقف در مرحله ارزش مبادله. جامعه بورژوازی جدید، هرگز از سد مخالفت و معارضه با آن رویای شاعرانه، جلوتر نمی‌رود و به این سبب است که آن رؤیا همراه با جامعه سرمایه‌داری همراه و همیاست....
اکنون عباراتی از متن را که در بالا به صورت ساده تر و گسترده تر بیان کردیم، در زیر به نظر خوانندگان می‌رسانیم:
«... تبدل جمیع محصولات و کاله فعالیتها به ارزش مبادله، مستلزم آنست که همه روابط مبتنی بر وابستگی‌های ثابت (تاریخی) فردی در درون تولید، متلاشی گردد.... ولی رخنه مبادله در تعامی روابط تولیدی، به توسعه همه‌جانبه و نامحدود خود نمی‌رسد مگر در جامعه بورژوازی - جامعه مبتنی بر رقابت ازد. آنچه را که ادام اسمیت... در دوران مقابله تاریخ یعنی مقدم بر تاریخ قرار می‌دهد، درست محصول تاریخ است.... وابستگی عمومی و مقابله افراد - افرادی که نسبت به یکدیگر بین الفاظ هستند - پیوند اجتماعی آنها را تشکیل می‌دهد. این پیوند اجتماعی، در ارزش مبادله متجلی می‌شود. به وسیله ارزش مبادله است که فعالیت یا محصول هر فرد، به صورت فعالیت یا محصولی برای خود او درمی‌آید: وی باید یک محصول کلی و عمومی به وجود آورد که عبارت است از ارزش مبادله یا پول... فعالیت - صرفنظر از شکل فردی آن - و محصول این فعالیت - صرفنظر از خاصیت ذاتی آن - ارزش مبادله را تشکیل می‌دهد، یعنی یک شیوه کلی و عمومی که هر نوع گیفت فردی و هر نوع خصوصیتی از آن سلب شده است [و هیچ صفتی در آن می‌نمود نظر نیست مگر ارزش مبادله آن]... موقف فرد در میان این کلیت، کاملاً مغایر است با موقف او در شرایطی که فرد - یا فردی که به خانواده، قبیله (و بعدها جماعت) گسترش یافته است - در آن لطف طبیعت یا تاریخ مستقیماً وجود خودش را تولید می‌کند. ادر این مرحله، فرد هر چه تولید می‌نماید، بدون واسطه به مصرف ادامه چیزی او می‌رسد و جزو وجودش می‌شود و به عبارت دیگر، بین تولید و مصرف، یک مرحله میانی یعنی مبادله وجود ندارد... در ارزش مبادله، رابطه اجتماعی بین افراد به رابطه اجتماعی بین اشیاء مدل می‌شود و قدرت اشخاص به قدرت اشیاء تبدیل می‌باید. وسیله مبادله [پول] هرچه کتر از قدرت اجتماعی برساند، به همان نسبت بیشتر به خاصیت محصول مستقیم کار و احتياجات فوری مبادله کنندگان وابستگی پیدا می‌کند و در این حالت اقدار اجتماع که افراد را با یکدیگر پیوند می‌دهند نیز باید بیشتر باشد: پاتریاکال (جماعت مبتنی بر پدرسالاری)، اجتماع باستانی [بردگی]، فودالیسم، نظام سازمانهای هنری تولید صنفی. هر فرد، نیروی اجتماعی را به صورت یک شیوه، در اختیار دارد. اگر قدرت اجتماعی را از این شیوه سلب کنید باید آن را به سلطه اشخاص واگذار نمایند. روابط مبتنی بر وابستگی‌های فردی (که در ابتدای اسلام طبیعی است) نخستین شکلی از اجتماع است. که در دونان، بازدهی کار انسانی توسعه می‌باید.... استقلال افراد براساس وابستگی مادی، دومن شکل مهم اجتماعی است.... فردیت ازد و لام، مبتنی بر رشد همه‌جانبه افراد و براساس استیلای آنها بر بازدهی کار جمعی که قدرت اجتماعی افراد را تشکیل می‌دهد، سومن مرحله است. مرحله دومین، شرایط لازم برای سومن مرحله را می‌آفیدند. اجتماع پاتریاکال و جامعه فودالی نیز مانند جامعه باستانی [بردگی] با توسعه تجارت، بجمل، پول و ارزش مبادله، رو به اول می‌گذارد و همزمان با آن، اجتماع نوین بیشتر می‌شوند. از آنجا که هر کس برای خود می‌باشد و تقسیم کار، مقتابلابیب رشد یکدیگر می‌شوند، از آنجا که هر کس برای خود می‌باشد و مخصوص کارش به هیچ وجه به صرف شخص خودش نمی‌رسد، بدینه است که هر کس باید به مبادله متولی شود؛ نه تنها برای شرکت در گرداندن چرخ تولید عمومی، بل بخاطر آنکه محصول خود را به وسایل لازم برای

سیاست‌آزادی

می‌دهد. نتیجه مذکور، امکان رشد واقعی و همچنانه افزایش وجود می‌آورد و از آن پس، تجاوز از هر حدی به طور مستمر ممکن می‌گردد... و بالنتیه فرد بر روند تاریخ خویش مسلط می‌شود....»⁷

سال ۱۸۶۷
کتاب اول «کاپیتان»

برای مستخرجاتی که در زیر به نظر می‌رسد، از دو ترجمه مختلف «کاپیتان» به زبان فرانسوی استفاده شده است که عبارتند از: ۱- ترجمه «مولیتو»⁸ که در زیرنویس‌ها با حروف «MOL» به آن اشاره خواهیم کرد. این ترجمه گرچه کم و بیش دقیق است ولی در مواردی متوجه نخست به الفاظ پابند مانده و در نتیجه بعضی عبارات به صورت ترجمه‌ای تحت لفظی درآمده است. گاه از جمله بندیها، سیاق عبارات المانی را به خوبی می‌توان تشخیص داد.

۲- ترجمه «لُوزُف رو» (J.Roy). این ترجمه در زمان حیات مارکس و زیرنظر خود او صورت گرفت ولی به همچ وجه توانت رضایت خاطر اورا فراهم اورد و ممکن است نواقص و ممایه آن رنچ می‌برد. در سالهای اخیر ترجمه مذکور توسط «ماکسیمیلین روبل» مورد تجدید نظر اساسی قرار گرفته و عمیقاً اصلاح شده است، و این همان است که در جلد اول از مجموعه آثار اقتصادی مارکس⁹ به چاپ رسیده است. ما، در زیرنویسها با حروف (RUB) به این ترجمه اشاره خواهیم نمود. افزون بر مأخذ دوگانه فوق، در موارد لزوم به ترجمه‌های دیگر نیز مراجعه شده است که به جای خود یادآوری خواهیم کرد.

مالکیت اشتراکی آسیانی، نخستین طریقه مالکیت است. طریقه‌های مالکیت رُمی و زرمنی از تبدیل گونه‌های مختلف مالکیت‌های آسیانی پدید آمده است.

مارکس ضمن بحث از «کالا»، به تطورات کار در طول تاریخ و چگونگی تبدیل «محصول» به «کالا» توجه می‌کند و یادآور می‌شود که در آغاز «محصول» که نتیجه کار جمعی خانواده و جماعت است، به همچ وجه صورت «کالا» به خود نمی‌گیرد و مورد میادله واقع نمی‌شود. کار جمعی که نتیجه مستقیم تشکیل اجتماع و زاده مالکیت اشتراکی است، در آستانه تاریخ تمام ملل متمدن وجود داشته است. ولی پیرای برسی آن، لازم نیست که به اعصار دورست برگردیم، زیرا مونه آن را در منابع روساتان یا خانواده دهقانی می‌توانیم به دست اوریم. مارکس طی این بحث، عبارتی را از کتاب «نقد علم اقتصاد» درباره مشنا مالکیت‌های فردی نوع رُمی و زرمنی نقل می‌کند که ما نیز قبلاً آن را در درجای خود آورده‌ایم و در اینجا ناگزیر تکرار می‌شود:

«برای مطالعه کار جمعی که محصول مستقیم تجمع است، احتیاجی نیست که شکل ابتدائی آن را... شکلی که در آستانه تاریخ جمیع ملل متمدن دیده می‌شود - مورد توجه قرار دهیم.

(اینکه) طریقه ابتدائی مالکیت اشتراکی را یک طریقه خاص اسلامی یا منحصر اروسی به شمار می‌آورند، پیش داوری مضمونی است که در سالهای اخیر شیوه یافته است. این طریقه در میان رومان، زرمنها و سلسنهای نیز دیده می‌شود و امور زده هم می‌توان مجموعه‌ای از نمونه‌های مختلف آن را - گرچه بطور فرعی و به صورت بازمانده ای پراکنده - زید هندیان یافت. یک مطالعه عمیق درباره طریقه‌های مالکیت اشتراکی در آسیا و مخصوصاً هندوستان نشان خواهد داد که چگونه از طرق مختلف تبدل آن، طریقه‌های مختلف مالکیت پدید آمده است. چنانکه - فی المثل - نمونه‌های مختلف و اولیه مالکیت خصوصی رومان و زرمنها، می‌تواند از طریقه‌های مختلف مالکیت‌های اشتراکی هندی نتیجه شده باشد. ما نمونه نزدیکتری از این نوع کار اکار جمعی را در صنایع روساتان و پاتریارکال یا خانواده دهقانی

غم آرزوی آن استغنای ابتدائی بودن، ابهامه است، و به همان اندازه نیز ابهامه است اندیشه آن که در حد همین فقر و نیازمندی کامل باید متفوق ماند. دید بورژوازی هرگز از حد مخالفت و معارضه با آن رویا تا پایان سعادت بنیان عصر نرفته است و بدین سبب است که این رویا تا پایان نظام میادلاتی توسعه بورژوازی، پایه با آن همراه خواهد بود. وقتی شرایط اجتماعی را که موجه نظام توسعه نیافرته‌ای از میادلات و ارزش پول است، در نظر آوریم، کاملاً روشن می‌شود که روابط بین افراد هرچه بیشتر برجینه شخصی استوار باشد. آنها تنها در مرائب معنی با یکدیگر وارد ارتباط می‌شوند: از قبیل فنودال سالار با فنودال تحت الحمامه خود، فنودال با سرف و غیره، یا بنوان اعصاب یک کاست، یک فرقه وغیره. ولی در نظام پولی، در یک نظام میادلاتی توسعه یافته... علاوه روابط مبنی بر وابستگی‌های شخصی در هم شکسته می‌شود و نیز تفاوت در نسب و تربیت وغیره... افراد مستقل به نظر می‌ایند (استقلالی که فقط یک توهم صرف است و بهتر است ان را بایقانی و بی اعتمانی نسبت به یکدیگر بنامیم) و چنان می‌نماید که افراد آزادانه بایکدیگر مواجه می‌شوند و در لف این آزادی به میادلات میادرت می‌ورزند؛ ولی فقط در نظر کسانی چنین می‌نماید که شرایط زندگی را از نظر دوربازارند، شرایطی که در آن افراد مذکور بایکدیگر وارد تعامل می‌شوند (اوین شرایط نیز خود مستقل از افراد است و اگرچه به وسیله جامعه ایجاد شده است، بسان شرایطی طبیعی جلوه گر می‌شوند، به این معنی که خارج از سلطه و اختیار افراد قرار دارند)...»¹⁰

هراه با افزایش بازدهی کار انسانی و ترقی دانش بشری، فردیت نیز رشد می‌باید تا آنجا که سرانجام فرد بر روند تاریخ خویش مسلط می‌گردد:

تمام اشکال پیشین جامعه، در اثر افزایش ثروت و ترقیات علمی - که خود تعبیر دیگری از افزایش ثروت است - از میان رفته است. تولید ثروت و توسعه همه جانبه قوای تولیدی، شرط اساسی برای ادامه حیات سرمایه و گردش آن است که بر بازارهای متنکی است. در اثر این توسعه و رشد روزافزون بازدهی کار و تولید، رشد همه جانبه فرد امکان پذیر می‌گردد و سرانجام، فرد قادر می‌شود که بر روند تاریخ مسلط گردد:

«... تا اینجا [عصر بورژوازی] تمام اشکال اجتماع، در اثر افزایش ثروت، یا به عبارت دیگر در اثر رشد قوای اجتماعی اولیه، از میان رفته است. در میان باستانیان اوتانیان و رومان [که نسبت به این موضوع آگاهی داشتند، تروت صرفاً به مبنای احلال و انتراض اجتماع تلقی می‌شد. سازمان فنودال نیز به توبه خود، در برابر صنایع شهری، تجارت، کشاورزی جدید (و حتی در برابر برخی اختراقات از قبیل اختراع باروت و صنعت چاپ) از پای درام]. هرمهای با توسعه ثروت - و بنابراین همایی نیروهای جدید و دادوست افراد فیما بین خود - شرایط اقتصادی که جامعه برآینه بنتی بود، متلاشی گردید و بر همین منوال نیز روابط سیاسی مربوط به مقوله‌های مختلف اجتماعی... و خصایص افراد دگرگون گشت... توسعه علوم که استوارترین شکل ثروت است... به تنهایی برای انهدام آن جوامع کفایت می‌کرد. ولی رشد دانشها - که عبارت از افزایش ثروت هم در قلمرو تئوری و هم در قلمرو عمل است - فقط یک جنبه - یک وجهه - از توسعه قوای تولیدی انسان است.... مادر سطور پیش دیدم که مالکیت وسائل تولید، یا یک شکل مین و محدود از اجتماع و بنابراین با یک نوع معین از فرد - با استعدادها و قوای تولیدی محدود - همساز و هماهنگ است و به این ترتیب است که اجتماعی از آن نوع پدید می‌آید. این عامل، خود محصول یک مرحله تاریخی مین از رشد قوای تولیدی بوده است.... سرمایه، نفس تولید ثروت، وبالنتیجه توسعه همه جانبه قوای تولیدی و دگرگونی دائمی عوامل آن را، شرط تولید مجدد خود قرار می‌دهد.... گرایش همه جانبه به سوی توسعه قوای تولیدی - و بطور کلی ثروت - و نیز عمومیت تجارت، نتیجه اساسی این روند است که بازار جهانی مبنای آن را تشکیل

سیاکی- اقتصادی

از دست بددهد یعنی زائد بر حراج اوج او باشد؛ تهها در این حالت است که شیوه مذکور به صورت کالا درمی آید و با یک شیوه مفید دیگر معاوضه می شود. پس درست در همان موقع که شیوه برای رفع احتیاج صاحب خود مفید نیست، فایده دیگر آن ظاهر می شود یعنی برای معاوضه مفید می گردد و در نتیجه می تواند آن دید صاحب آن به بد دیگری انتقال یابد. ولی این انتقال در دون جماعت‌های آسیانی (کمونهای سرچی) امکان نیز نیست، زیرا در آنجا اعضاء نمی توانند مانند افراد مستقل با یکدیگر روبرو شوند. مبادله در چنین شرایطی فقط بین جماعات صورت می گیرد و آنگاه رفته رفته توسعه می یابد....

«تحول و توسعه تاریخی مبادله، سبب می شود که آنچه در طبیعت کالا نهفته است یعنی تعارض بین ارزش استعمال و ارزش مبادله، اهمیت پیشتری کسب کند.... برای آنکه یک شیوه موضوع مصرف بتواند به ارزش مبادله تبدیل یابد، دواز لازم است که احالت شیوه موضوع مصرف خارج گردد یعنی به صورت کمیابی از اشیاء مصرفی زائد بر احتیاجات فوری دارنده خود درآید. اشیاء به خودی خود از انسان جدا هستند و بالنتیه قابل انتقال می باشند. برای آنکه این انتقال دوچانه باشد، کافی است که با یک توافق ضمنی، انسانها عنوان صاحبان خصوصی اشیاء قابل انتقال - یعنی عنوان افراد مستقبل از یکدیگر - در برابر هم قرار گیرند. ولی در روابط بین اعضا یک جماعت ابتدائی - از هر نوع که باشد: خانواده پاتریارکال، جماعت باستانی هندي، جامعه انکا و غیره - این نوع استقلال متقابل وجود ندارد. ادر این موارد، مبادله کالاها در نقاطی صورت می شود که جماعت در آنجا بایان می یابد، یعنی مبادله در نقاطی صورت می گیرد که جماعات در آنجا با جماعاتی دیگر یا با افرادی از جماعات دیگر، تعاس برقرار می کنند. ولی به محض آنکه اشیاء در روابط پا خارج به کالا مبدل گردند، به طور غیر مستقیم در زندگی داخلی جماعت نیز به کالا تبدیل می یابند. نسبت کمی اشیاء مورد مبادله، در دو امر کاملاً اتفاقی است. اشیاء بحسب اراده صاحبانشان که مایل به انتقال متقابل آنها باشند، قابل مبادله با یکدیگر هستند. مهدنا احتیاج به اشیاء مصرفی که از خارج وارد می شود، به تدریج رسوخ می یابد. تکرار مداوم مبادله، سبب می شود که این امر به صورت یک عمل اجتماعی منظم درآید و بنابراین لازم می آید که به مرور ایام، لااقل یک قسمت از محصولات، عامداً به منظور مبادله تولید شود. از این لحظه به بعد، از یک طرف بطور روشن ناقیمت اشیاء از لحاظ احتیاجات مستقیم و ناقیمت آنها از نظر مبادله، از یکدیگر متغیر می گردد یعنی ارزش استعمال از ارزش مبادله تفکیک می شود و از طرف دیگر نسبت کمی که بحسب آن، اشیاء با یکدیگر مبادله می شوند به تولید آن اشیاء وابستگی پیدا می کند [یعنی از صورت امری اتفاقی یا ارادی خارج می گردد]....»^{۱۲}

در میان ملتهای که وجه تولید مرسوم آنها برای احتیاجات محدود شخصی منطبق است، ذخیره کردن طلا و نقره به صورت امری مستمر درمی آید:

... پول به حالت انجاماد [رکود] درمی آید و شکل «ذخیره» به خود می گیرد و فروشنده به «ذخیره کننده» مبدل می گردد و این مخصوصاً در مراحل نخستین گردش کالاهاست که افراد مقدار اضافی ارزش استعمال را به پول مبدل می سازند؛ به این ترتیب طلا و نقره، خود به صورت جسم اجتماعی اضافه محصول یا «پروت» درمی آید. این حالتی است که در میان ملتهای آسیانی و مخصوصاً اهالی هندوستان دیده می شود. واندرلین Vanderlin که گمان دارد مقدار طلا و نقره موجود در یک کشور، قیمت کالاها را در آن کشور معین می کند، از خود می برسد چرا کالاهای در هندوستان تا این حد ارزان است و پاسخ می دهد: زیرا هندیان پول را زیر خاک پنهان می کنند و هو توضیح می دهد که از سال ۱۶۰۲ تا ۱۷۳۴ هندیان ۱۵۰ میلیون

مشاهده می کنند؛ خانواده ای که گندم، موashi، قماش، الیسه و غیره برای رفع احتیاجات ضروری خود تولید می نماید. این اشیاء مختلف در نظر خانواده، به صورت محصولات گوناگون کارهای خانوادگی جلوه گر می شوند ولی در برای یکدیگر، خاصیت کالا ندارند. مشاغل مختلفی که این اشیاء را به وجود یعنی کشت و وزرع، دامهوری، رسندگی، بافتگی و دوخت و دوز الیسه و غیره، در شکل طبیعی خود عبارت از فونکسونهای اجتماعی هستند؛ زیرا فونکسیون خانوادگی به شماری ایند و خانواده درست مانند آنچه در مورد تولید کالا لازم است، از یک نوع تقسیم کار خاص و ابتدائی برخوردار است. توزیع انواع کار بین اعضای خانواده و زمان لازم برای انجام دادن آن، بر حسب اختلاف جنس و سن افراد و نیز شرایط مغایر فصول تنظیم می یابد....»^{۱۳}

در وجود تولید آسیانی و باستانی، تبدیل محصول به کالا با کندی صورت می گیرد؛ این نوع از تولید مخصوص مرحله ای است که هنوز رشته ناقش بریده نشده است:

در وجود تولید آسیانی و باستانی، نقش انسان بعنوان تولید کننده کالا، یک نقش درجه دوم و اتفاقی است. هدف اصلی تولید در این دوره، تهیی محصول به منظور رفع نیازمندیهایست و تنها آن قسمت که زائد بر حراج است به صورت کالا درمی آید. دادوست و سوداگری، خاص عده ای است که جون خدایان ایکور در خلل و فرج دنیای عینی زندگی می کنند (فینیان و کارتازیان در میان جوامع باستانی یا یهودیان در مناذد جامعه لهستان). دستگاههای تولید در این مرحله، مبتنی بر عدم رشد فردیت است. در اینجا فرد انسان هنوز از بیندانف که او را به جامعه پیوند می دهد جدا نگشته است: «در وجود تولید آسیانی کهن و دوره باستانی بطور کلی، تبدیل محصول به کالا و بنابراین وجود انسان بعنوان تولید کننده کالا، یک نقش درجه دوم اینها می نماید، ولی به نسبت که اجتماع پیشرفت می کند و به مرحله اتحال نزدیکتر می شود، بر اهمیت این نقش افزوده می گردد. اقوام سوداگر واقعی، بسان خدایان ایکور یا همچون یهودیان در مناذد جامعه لهستانی، فقط در خلل و فرج دنیای قدیم، به چشم می خورند. دستگاههای تولید در جامعه عینی بسیار ساده تر و سهل الادراک تر از دستگاههای بورزوایی است. ولی دستگاههای مذکور یا مبتنی بر فقدان رشد فرد انسان است که هنوز - اگر بتوان این اصطلاح را به کار برد - از بیندانف که او را بطور طبیعی به همنوعانش پیوند می دهد، جدا است یا آنکه مبتنی بر روابط بالفصل استبداد و بردگی است....»^{۱۴}

در تمام انواع اجتماعات ابتدائی از نوع جماعات باستانی هندي یا جامعه انکا و غیر، اعضا یک جماعت در روابط بین خود، نمی توانند مانند افرادی مستقل از یکدیگر با هم روبرو گردند. مبادله در این نوع از اجتماعات فقط بین دو یا چند جماعت صورت می گیرد و رفته رفته توسعه می یابد.

در طبیعت هر کالا تاراضی نهفته است و این از دو خاصیت متمایز و متفاوت آن ناشی می شود یکی از این دو عبارت است از فایده آن برای رفع یکی از احتیاجات (ارزش استعمال) و دیگری فایده آن است از نظر مبادله و دادوست (ارزش مبادله). در تحول تاریخی مبادله این تعارض رفته رفته اهمیت پیشتری کسب می کند. در آغاز مرحله مبادله، هر شیوه وقی می تواند برای مبادله مفید واقع شود که برای رفع احتیاج دارنده آن مفید نباشد یعنی ارزش مبادله آن وقی طاهر می شود که ارزش استعمال آن زایل شده باشد. به عبارت دیگر، برای آنکه یک شیوه مفید، بتواند موضوع مبادله قرار گیرد و از دستی به دستی انتقال یابد، باید نخست صفت مفید بودن را در نظر دارنده خود

سیاست‌گذاری

مصری یا زمامداران روحانی اتروسکها، در جامعه امروزی به «سرمایه‌دار» انتقال یافته است که یا به صورت سرمایه‌دار مفرد یا چنانکه در شرکهای سهام دیده می‌شود، به صورت جمعی ظاهری گردد. همکاری در چریان کار به شکلی که دنگ اغاز دوران تمدن در میان اقوام شکارچی یا در کشاورزی جماعات هندی حکم‌فرما بود، از یک طرف بر مالکیت اشتراکی شرایط تولید و افزایش دیگر بر این امر بستگی بوده است که، به همان شدت که زنپور به کندو وابسته است، فرد نیز به قبیله یا جماعت خود عینیّت اتصاق داشته است. به لحاظ خصوصیات دوگانه فوق، این نوع همکاری از همکاری در پل مقایس وسیع در دنیاً بایستان، قرون وسطی و مستعمرات جدید، متکی بر روابط مستقیم استیلاً و انتقاد است و در اغلب موارد بر بردگی متکی است. طریقه سرمایه‌داری بالعکس، در درجه اول مستلزم وجود یک مزدور از ازاد است که نیزی کار خود را به سرمایه بفرودش...»^{۱۴}

وجه تولید آسیانی، مرحله واسطه بین جماعت بدی و نظام بردگی است. با آنحال مالکیت اشتراکی شرقی و پدید آمدن مالکیت‌های فردی، بردگی به وجود می‌آید و رفته توسعه می‌یابد و سرانجام سراسر قلمرو تولید را فرا می‌گیرد:

عبارت سیار فشرده‌هایی که به صورت چند سطر زیرنویس در صفحه ۲۲۷ جلد دوم از کتاب اول دیده می‌شود، دارای اهمیت فوق العاده است. مارکس در اینجا صراحتاً موقف وجه تولید آسیانی را در مراحل تکامل تاریخی مشخص می‌سازد و آن را مرحله‌ای به شماره‌ای اورد که از انحلال آن، وجه تولید بردگی بیدار می‌گردد. در عین حال، مؤلف در اینجا یک نکته مهم تاریخی را یاد اور می‌شود: کشاورزی مستقل و کوچک فردی و اشتغال مستقل به حرفة‌های که پایه‌های وجه تولید فنودالی را تشکیل می‌داد در جامعه جدید در کار مؤسسات کاپیتالیستی دیده می‌شود، در یک دوره تاریخی دیگر، یا به عبارت بهتر، در یک برهه بسیار زودگذر از تاریخ نیز دیده شده است و در آنجا نیز پایه‌های اقتصادی اجتماع را تشکیل می‌داده است. این دوره کوتاه عبارت از فرجه‌ای است که بین آنحال و وجه تولید آسیانی و استقرار کامل وجه تولید بردگی وجود داشته است. در این فاصله، درحالی که «مالکیت اشتراکی شرقی» متلاشی شده و جای خود را به مالکیت‌های فردی و اکنون کرده است، بردگه داری هنوز رشد و توسعه نیافته و تمام قلمرو تولید را زیر سیطره خود در نیاورده است. در این مرحله انتقالی زودگذر، زراعت مستقل و کوچک فردی و اشتغال مستقل به حرفة‌ها، پایه اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد، لیکن با رشد سریع بردگی و استیلاً کامل آن بر قلمرو تولید، مرحله انتقالی مذکور را بیان می‌رسد و وجه تولید بردگی استقرار می‌یابد. اکنون به عبارات مارکس توجه کنیم:

«فلاخت کوچک و اشتغال مستقل به حرفة‌ها که هر دو، پایه وجه تولید فنودالی را تشکیل می‌دهند یا بعد از زوال فنودالیه نیز در کار استحصال کاپیتالیستی دیده می‌شوند، پایه اقتصادی جامعه کلاسیک را نیز در دوره اوج آن تشکیل می‌هند؛ یعنی در زمان بعد از آنحال مالکیت اشتراکی شرقی و قبل از آنکه بردگی بطور کامل بر تولید استیلاً یافته باشد.»^{۱۵}

موروثی بودن حرفة‌ها در نظام کاستهای شرقی و حق انحصاری اشتغال به حرفة‌ها در سازمانهای تولید صنعتی قرون وسطانی (کوره‌براسیونها)، حرفة‌ها را متحجّر می‌سازد و از تقسیم یک کار به اجزاء مختلف یعنی از توسعه تقسیم کار جلوگیری می‌کند و مانع رشد تولید و ترقی بازدهی کار می‌گردد. مؤلف کاپیتال در این قسمت، تابع اقتصادی و اجتماعی موروثی بودن حرفة را در نظام کاستها و نیز شیوه کار پیشه و روان شرقی را مورد بررسی قرار می‌دهد:

لبره استرلینگ نقره را که بدؤاً از مبدأ آمریکا به اروپا آمد بوده است در ذیر خاک نهفته‌اند....»^{۱۶}

در آسیا رانت ارضی، عنصر اصلی مالیات‌های دولت است. پرداخت رانت به جنس مبتنی بر شرایط تولید است و به نوبه خود شرایط مذکور را تقویت و تثبیت می‌نماید.

در آسیا رانت ارضی که عنصر اصلی مالیات‌ها را تشکیل می‌دهد، به جنس پرداخت می‌شود. این نحوه پرداخت که ناشی از شرایط تولید است، به نوبه خود شرایط مذکور را تقویت می‌کند. پرداخت رانت به بول یک مرحلهٔ تکاملی و مخصوص دوره‌ای است که کالا و بول کم و بیش در جمیع روابط تولیدی رخنه کرده باشد:

«... در آسیا شکل طبیعی رانت ارضی [پرداخت به جنس] عنصر اصلی مالیات‌های دولت را تشکیل می‌دهد. این شکل بر شرایط تولید مبتنی است. از آنجا که شرایط مذکور به علت تغییر ناپذیری روابط طبیعی، مستمرًا تجدید حیات می‌کند، این نحوه پرداخت متعاقباً طریقه کهن تولید را تقویت می‌نماید. این یکی از رموز بقای امپراتوری ترکهایست.»^{۱۷}

بنایان عظیم و استوار آسیانی و مصریان و اتروسکیان و غیره بر مبنای همکاری بسیط تعدادی بی شمار از افراد غیر کشاورز و پراساس مدیریت و هیری تمرکز بدبند آمده است. همکاری به صورتی که در جماعات هندی دیده می‌شود، بر مالکیت اشتراکی و وابستگی فرد به جماعت متنکی بوده است؛ در این مرحله با همان شدت که زنپور به کندو وابسته است، فرد انسان نیز به قبیله یا جماعت اتصاق دارد. همکاری ناشی از چین شرایطی، با همکاری نوع کاپیتالیستی که مبتنی بر وجود مزدور آزاد است، به کلی متفاوت است:

مارکس ضمن بحث از نتایج همکاری بسیط (cooperation simple)، با نقل عباراتی از «ربچاره جونز»، به بنایان عظیم و مجسمه‌های غول پیکر مصریان و آسیانی و برخی اقوام اروپایی که ناشی از تمرکز قدرت سیاسی و وجود حکومتها نوع آسیانی بوده است، توجه می‌نماید و ضمن تأیید گفتار «جونز» آن را تفسیر می‌کند: «نتیجه همکاری بسیط به صورتی بسیار چشمگیر، در بنایان عظیم ساکنان قدیم آسیا، مصریان و اتروسکیان و غیره دیده می‌شود: (... در ازمنه گذشته مشاهده شده است که دولت‌های آسیانی از وضع مخارج کشوری و شکری، اضافاتی از ارزاق باقی می‌آورده اند که می‌توانستند آن را به کارهای تجملی یا مفید اختصاص دهند. و از آنجا که دولت‌های مذکور، بازوان و دستهای تقریباً تمام جمعیت غیر کشاورز را در اختیار داشته‌اند و اضافات مورد بحث کاملاً در قصده سلطنتی و کاهنان بوده است، وسائل لازم برای بیرا ساختن بنایان عظیم را دارا بوده اند و کشور را از آنها اینباشته‌اند. برای حرکت دادن مجسمه‌های غول پیکر و اجرام بزرگ که نقل و انتقال آنها عجائب مار برای اینگذشت، تقریباً بالاً تحصار از کار انسانی استفاده می‌کرده اند. تعداد کارگران و تمرکز قدرت آنها برای انجام دادن چنین کارهایی کفايت می‌کرده است. به معین ترتیب است که صخره‌های عظیم مرجانی را می‌بینیم که از اعماق اقیانوس سربری کشند و جزایر را پدیدمی‌اویند؛ در حالی که هر یک از اجزاء مشکل به تنهائی ناجیز و ضعیف و حقیر است. کارگران غیر کشاورز در یک کشور سلطنتی آسیانی، صرف نظر از بعضی ادوات مختص جز نیروی بدنی فردی، چیز دیگری در اختیار ندارند ولی نیروی آنها در تعدادشان است و این بنایان عظیم بدان سبب توانسته اند پدید آیند که فردی با قدرت طفله، اداره و هیری این توده‌ها را در اختیار داشته است. اجرای این کارها بدان سبب ممکن بوده است که عوایدی که از محل آنها کارگران اعشه می‌کرده اند، در دست یک یا چند نفر متمرکز می‌شده است.»^{۱۸}

سازمانهای تولیدی کاملی را تشکیل می‌دهند که از عهدهٔ جمیع حواچ خود برخی‌اند. قسمت اعظم محصول به مصرف بیواسطهٔ جماعت اختصاص می‌باشد و همچوشه شکل کالا به خود نمی‌گیرد و به این ترتیب، تولید جدا و مستقل از تقسیم کاری است که در جامعه‌هندی، در اثر مبالغه به وجود آنده مقاومت که در حد معنی از رشد و توسعهٔ موروثی بودن کاستها ساختند باشد

در می‌آید و ابتداء در اختیار دولت قرار می‌گیرد که از قابیت‌ترین ازمنه، قسمتی از آن را بعنوان راتن زمین به صورت جنس دریافت می‌دارد. این جماعات در بخش‌های مختلف هند، شکل‌هایی مقاومت به خود می‌گیرند. در ساده‌ترین صورت، جماعت، زمین را به پر اشتراکی مورد استفاده و کشت و زرع قرار می‌دهد و محصول را بین اعضای خود تقسیم می‌نماید. درحالی که هر خوانده در مسکن خود به کارهای خانگی از قبیل رسیدنگی و یافندگی و غیره اشتغال دارد. در کنار این توجه که افراد آن معمای بکسان به کار مشغولند، «فرد ممتاز» دکمه‌داری می‌بینیم که در عنی حال هم قاضی است و هم داروغه و هم مأمور و موصول مالیات‌هاست و این سه مقام را بکجا در شخص خود، تجسم می‌بخشد. [بعد از او] حسادار است که محاسبات مربوط به امور فلاحتی و معزی اراضی را انجام می‌دهد و هرچه راجع به این گونه امور باشد در دفتر ثبت می‌کند. مأمور سوم کسی است که مجریان را تحت تعیب قرار می‌دهد و مسافران پیکانه را از دکمه‌های تا دهکده‌ای دیگر مشایعت می‌نماید. [دیگر] سرحددار است که از تجاوز جماعات مجاور مانع می‌شود و [دیگر] میراب است که آئین را که از منبع اشتراکی جاری می‌شود، برای حواچ کشاورزی توزیع می‌نماید و [دیگر] برهمن است که آئین مذهبی را مجری می‌دارد و [دیگر] مکتب‌دار است که با نوشتن برروی شن، به کوکان جماعت خواندن و نوشتن می‌آموزد و [دیگر] برهمن گاه شمار است که بعنوان ستاره شناس، زمان بذرافشانی و درو و نیز ساعات سعد و نحس را برای کارهای مختلف فلاحتی معین می‌کند و [دیگر] یک آهنگر و یک نجار است که تهیه و تعمیر کله ادوات کشاورزی را به عهده دارد و کوزه‌گر که همهٔ ظروف دهکده را می‌سازد و دلاک و کاززو و زرگر و نیز در گوش و کنار، یک شاعر که در بعضی جماعات وظایف زرگ را انجام می‌دهد و در برخی دیگر وظایف مکتب‌دار را عهده‌دار می‌شود. معاشر این جمع ده - دوازده تنفی، به هزینه تمام جماعت تأمین می‌گردد. وقتی جمیع افزایش می‌باید، یک جماعت جدید، برطبق نمونه جماعات قبلی تأسیس می‌شود و بر زمینهای که هنوز کشت نشده استقرار می‌باید.

به این ترتیب مجموع جماعت بر یک نوع تقسیم کار منظم مبتنی است، ولی در اینجا تقسیم کار به صورتی که در کارخانه‌ها دیده می‌شود غیر ممکن است زیرا بازار برای آهنگر، نجار و غیره تایب و تغیرنایاب است و حد اکثر بر حسب اهمیت دهکده، به جای یکی، دو آهنگر یا دو کوزه‌گر دیده می‌شود.^{۲۲} قانونی که تقسیم کار از درون جماعت تظیم می‌کند با امریقی نظری آمریت یک قانون طبیعی عمل می‌نماید، درحالی که هر پیشنهاد در خانه خوش با در کارگاه خود، بر حسب روش مرسوم ولی با استقلال و بدون برخورد با هیچ نوع آمریتی، تمام اعمالی را که در قلمرو و صلاحیت اوست، انجام می‌دهد. سادگی سازمان تولیدی این جماعات که از عهدهٔ تمام حواچ خود برخی‌اند، داشتایی به همین صورت تجدید می‌شود و ادامه می‌باید و اگر بکار بر حسب اتفاق، یکی از آنها از میان برو، مجدد در همان محل و با همان نام، یک جماعت جدید تشکیل می‌باید و این امر کلید رمز تغیرنایابی جامعه ایالتی را به دست می‌دهد؛ تغیرنایابی که به وجهی شکفتی اور، با انحلال و تشکیل یکی در بین دولتها ایالتی و تغیرات شدید و مکرر سلسله‌های سلطنتی متناقض است. شالوده عناصر اصلی اقتصاد جامعه از تأثیر جمیع تنشیجات قلمرو و سیاسی دور و بر کنار می‌ماند...»^{۲۳}

تفسیر مارکس از گزارش «گزنهون» دربارهٔ تقسیم کار در شهرهای ایران باستان و نظریهٔ «ایزوکرات» راجع به نظام کاستها در مصر قدیم.

»... جوامع کهن، حرفة‌ها را موروثی و در کاستها متحجر می‌ساختند یا در سازمانهای صنعتی تولید (کورپوراسیونها) به حالت انجام‌درمی آوردند... کاستها و کورپوراسیونها، از همان قانون طبیعی سرجشمه گرفته‌اند که تقسیم نباتات و حیوانات را به انواع و جنسهای مختلف تنظیم می‌نماید، با این تفاوت که در حد معنی از رشد و توسعهٔ موروثی بودن کاستها یا جنبهٔ انحصاری کورپوراسیونها به صورت قانون اجتماعی درمی‌آید.^{۱۸} (پارچه‌های بافت «داداکا» به علت ظرافت و نوع پنهان و سایر منسوجات «کوروماندل»^{۱۹} به سبب زیبائی و دوام زنگها، هموار سرآمد و ممتاز بوده‌اند. و با این همه، پارچه‌های مذکور بدون سرمایه، بدون ماشین، بدون تقسیم کار و بدون هیچیک از وسائل دیگری که صنایع اروپایی از میزبانی فراوان آن برخوردار نبودند، تولید شده‌اند. باقته بیک فرد تهاست که پارچه را بر حسب سفارش یک مشتری می‌بافد و با یک دستگاه باقندگی که دارای استخوانی پسیار ابتدائی است کار می‌کند. دستگاه مذکور گاه فقط از دستگاه‌های چوبی که به طرزی ناهنجار و دور از ظرافت تعییه شده اند تشکیل می‌باید، و حتی فاقد اسایسی برای پیچیدن و طویار کردن تار پارچه است و علیه‌هذا دستگاه باقندگی باید در تمام طول خود گسترش می‌ماند و بدین ترتیب به صورت دستگاهی بندوقاره و جسمی درمی‌آید و نه تناد در درون گلبه باقندگه جا بگیرد و به این سبب وی ناجار است در هوای ازاد کار کند، یعنی در جانی که کوچکترین تغییر هوا - کارش را متوقف می‌سازد.^{۲۰} باقندگه هندی از این نظر به عنکبوت شیبیه است [به این معنی که] وی تغییر از آنجا توانسته است چینن تخصصی را کسب کند که همارت نسل بعد نسل از پدر به فرزند انتقال یافته است. ولی این تخصص مانع از آن نیست که باقندگه هندی - در مقایسه با اغلب کارگران کارخانه - به کارهای متعدد و مختلط بپردازد. پیشه وری که در جریان تولید یک محصول، متواالی اجزای مختلف یک کار را (شخصاً) انجام می‌دهد، مجبور است که گاه جای خود و گاه ایزار کار خود را تغییر دهد. انتقال از یک کار به کار دیگر، باعث قطع تداوم کار و سبب اتفاق وقت او می‌شود....»^{۲۱}

یک نمونه جامع از جماعات کشاورزی آسیانی. مارکس ضمن بحث از «تقسیم کار در کارخانه و در جامعه»، به مناسبت سخن را به جماعات دهقانی مندی کشاند و با دقیق قابل تحسین کومنهای کشاورزی شرقی را در تمام زوایا و جنبه‌های مختلف مورد مطالعه قرار می‌دهد و به این ترتیب از بنیان اقتصادی و نوعهٔ تولید کشاورزی و طریقة اشتغال به حرفة‌ها و روابط اعضاء با جماعت و با یکدیگر و روابط جماعت با دولت و چگونگی تقسیم کار و نیز از شیوهٔ زندگی اجتماعی آنها، یک تصویر روشن و کامل به دست می‌دهد. این شرح جامع نه تنها بر جماعات هندی، بلکه بر تمام اندواع جماعات کشاورزی آسیانی قابل تطبیق است و منظور ما نیز در اینجا از اصطلاح «آسیانی» همان مفهوم کلی و وسیعی است که مؤلف کاپیتال در جمیع موارد در نظر داشته است و ما قبلاً در آن باره توضیح دادیم. به عبارت دیگر، نمونه‌ای که مارکس در کاپیتال از یک جماعت هندی به دست می‌دهد، در خطوط کلی، اندواع این جماعات در ایران و افغانستان و مأواه‌های انتشار نیز بطور کلی در ایران زمین و تقریباً سراسر آسیا و شرق و در میان اسلام‌های و ساکنان قدیم رمانی و امریکایی پیش از کلمب و غیره و نیز اسلام‌های کومنهای کشاورزی اروپا را می‌توانند شامل گردد و اینست تصویر او:

شماره ۱۰۲ - ۱۰۱ / صفحه ۱۲۲

«این جماعات کوچک و سیار کهن هندی که می‌توان رده آنها را تا قدیم‌ترین اعصار به دست آورد و هنوز هم بعض‌اً وجود دارد، بر اساس تعلک عمومی زمین، بر اساس انصمام بیواسطهٔ کشاورزی و حرفة‌ها و بر اساس یک نوع تغیرنایاب از تقسیم کار، بنا شده‌اند. این نوع تقسیم کار، هر بار که جماعات جدیدی تشکیل می‌باید، الگو و سرمشق قرار می‌گیرد. جماعات مذکور که روی زمینی به وسعت یکصد تا یکهزار اکر مستقر هستند،

سیاسی-اقتصادی

- به این ترتیب در فعالیتهای شغلی، هیچ حواس پیش دور مصری را منشوش نمی سازد. بعلاوه وی تلاش می کند تا شهوده هانی را که از اجداد خود به ارث برده تکامل یافند و امتناعهای جدیدی برآورده باشد....» (Diodore de Sicile: Biblioth. hist. tome I. p. 74).
۱۹. *Coromandel*. - قسمتی از سواحل شرقی شبه جزیره هند. بنادر مدرس و بوندیشیری در همین بخش واقع شده است. (۱۸۳۲. t. II. p. 449).
- (زیرنوشت از مارکس)
21. Mol: tome II. p.p. 234-235.
22. Lieut. col. Mark Wilks: Historical Sketches of the South of India, London 1810-17. vol. I. pp. 118-122.
- و نیز مراججه شود به کتاب «*هنر جدیده (Modern India 1852)*» که حاوی گزارش مفیدی درباره اقتصاد چناعات هندی است.
۲۳. ... ساکنان کشور از دوره ای سپار کهنه، به همین شکل ساده زندگی کردند. حدود دهکده ها به ندرت تغییر رفته است و اگرچه خود این دهکده ها، گاه در اثر جنگ، قحطی و بیماریها ویران گردیده اند، معهدنا در اعصار متولی با همان نامها و با همان سرحدات و با همان منابع و حتی با همان خانوارهای، ادامه را فراهم نهادند.
- ساکنان دهکده ها همچنان از رهگذر انقلابات و تجزیه کشند. نگرانی به خاطر راه نمی داشتند، همین که تماشیت دکمه برقرار بیناند. دیگر برآشان اعیانی ندارد که قدرت سیاسی به چه دسته ای انتقال یابد یا چه کسی زمامدار باشد. در اثر این نوع حروات، همچکونه تغییری در اقتصاد داخلی آنها روی نمی دهد. T. S. Raffles, late Lieut. Gov. of Java: the History of Java, 1817, t. I. p. 258.
- (زیرنوشت از مارکس)

24. Mol: tome. II. p.p. 258- 260
۲۵. گزلفون می نویسد، تناول طعام بر سفره شاه ایران، نه تنها یک اختصار است، بلکه علاوه بر این، اغذیه مذکور به مرائب لذتمندتر از سایر خوارگاههای است: در این مورد همچوی جای شگفتی نیست، زیرا همانطور که فنون و حرف بزرگ کل و مخصوصاً در شهرهای بزرگ به تکامل گرفته است، طعام شاه بزرگ نیز، به طبقی کاملاً مخصوص تهیی شود. در شهرهای کوچک نیز به تهائی به ساختن در، گوا آن، تختخواب و میز و غیره می بردند و حتی گاه خانه سازی را نیز بران می افزایدند و خشنود می شوند اگر بتوانند با این ترتیب معاش خود را تأمین کنند. برای کسی که این همه اشیاء گوگنگون می شوند، مطلقاً غیر ممکن است که بتوانند آنها را کاملاً مرغوب از کار در بیاورند. بالعکس در شهرهای بزرگ که هر کس به تهائی مشتریان بسیار به دست می آورد، یک مرغه برای تأمین معاش یک نفر کافیست می کند. حتی احتمالی نیست که به یک حرفة بطور کامل بروداخه شود، زیرا یک بد و خشن بای افزار برای مردان می بردند و دیگری دوختن کش زنانه را عده دارند. حتی دیده می شود که افاده ای برای تحصلیل معاش، کارشان فقط برش لباس است. فردی که ساده ترین مخفف تقدیم نمودند... او فرمان داد همان کسی باشد که بهتر از همه از عده آن کاربرمی آید. در مورد فن طباخی نیز چنین است. گزلفون - خود و بودی ازبیت کوروس:
- (Xenophon: Cyros I. VIII. ch. II)

گزلفون در اینجا منحصر امر غریب از ارزش استعمال و طریقه به دست اوردن آن را منظور نظر قرار داده است. اگرچه او به خوبی می داند که گشترش تقسیم کار، به وسعت و اهمیت بازار بستگی دارد. (زیرنوشت از مارکس) ۲۶. (او) (بوزیریس) تمام اهالی را به کاستهای مخفف تقدیم نمودند... او فرمان داد هر فرد همراه خصوصی به یک حرفة بروز از، زیرا می دانست کسی که تغیر حرفة می دهد در هیچ حرفة ای استاد نمی شود و حال آنکه افراد پایین به یک حرفة که هیشه قطعه به یک نوع کار می بردند، آنچه را که مربوط به حرفة شان باشد، در کمال استادی انجام می دهند و نیز از اینچیاست که مشاهده من کنند در مورد فنون و صنایع، مصریان چنان پیش گرفته اند که بر قبای خود همان فاصله ای را در آردن که بین کارگر ساده و استاد معمار به ششم می خورد. و باز چنین است که می بینم بنیادهای که برسیله آن، مصریان اقتدار سلطنت و سایر میانی دولت را استوار نگهیدندند، چنان بی نقص است که مشهورترین فلاسفه که در این مسائل به بحث پرداخته اند، سازمان حکومت و اجتماع مصری را نسبت به اثواب دیگر ممتاز شمرده اند.«

- Isocrate: Busiris, ch. VIII.
- (زیرنوشت از مارکس)
27. Mol: tome II. pp. 270-272.

«... [در باره مزایای تقسیم کار] نویسنده کان عهد باستان، به جای آنکه به کمیت و ارزش مبالغه اهیت یافته، منحصر به کیفیت [امروزی] و ارزش استعمال توجه داشتند. به نظر انان، از تفکیک رشته های اجتماعی تولید، فقط این یک نتیجه به بار می آید که در اثر آن، حوصلات از کیفیت بهتری برخوردار می شوند و افراد مختلف بر حسب تمایلات و استعدادهای خویش می توانند قلمروهای را برای خود برگزینند که به حالت مناسب تر باشد. زیرا اگر افراد خود را محدود نسازند، ممکن نیست که جنس مرغوبیت ارزش گردد. بنابراین، تقسیم کار سبب می شود که هم تولید و هم تولید کننده تکامل بیابند. نویسنده کان مذکور، اگر هم بر حسب اتفاقی از افزایش کمیت محصولات ذکری به میان بیاورند، در این مورد هم فقط افزایش وفور ارزش استعمال - اشیاء مفید - را منظور نظر دارند و نه ارزش مبالغه با تنزل قیمت کالاهای افلاطون که تقسیم کار را مینما و اساس تقسیم جامعه به طبقات قرار می دهد، در این مخصوص با گزلفون.... ۲۷ هم عقیده است. جمهوری افلاطون - لااقل از این نظر که تقسیم کار در آنجا عامل بنیادی اجتماع است - جز نویعی ایده آیزاسیون آنتی از نظام کاستهای مصری چیز دیگری نیست. بعلاوه، مصر در نظر عده کثیری از معاصران افلاطون - ایز و کرات - یک کشور صنعتی نمونه به شماری امدو این نظر را بعد از نیز وجود داشت، چنانکه یونانیان دوره امپراتوری رم نیز برهیمن گمان بودند. (مراجعة شود به آثار دیدور دوسیسیل)....» ۲۷

زیرنویس:

1. Grundrisse des kritik der politischen oekonomie.
2. «Fondements de la critique de l'économie politique»: Paris, Anthropos, 1967- 1968.
3. «Principes d'une critique de l'économie politique.»
4. Karl Marx: Oeuvres Economie II. Edition établie et annotée par Maximilian Rubel. Bibliotèque de la Pléiade. Paris 1968.
5. Ibid: p. 184.
6. Ibid: p.p. 208- 216.
7. Ibid: p. 252-254.
8. Karl Marx: «Le capital»: Livre 1er. traduit par J. Molitor: Ed: Alfred Costes. Paris 1946.
9. Karl Marx: Oeuvres. Économie I. Edition établie par Maximilien Rubel: Bibliotèque de la Pléiade. Paris 1965.
10. Mol: Liv. I. tome I. p.p. 64-65.
11. Mol: tome I. p.p. 66-67.
12. Mol: tome I. p.p. 78-79.
13. Mol: tome I. p. 139.
14. Mol: tome I. p. 153.
15. R. Jones: Textbook of Lectures, etc. p. 77-78.
- مجموعه های آثار آشوری، مصری و غیره در موزه های لندن و سایر پایتخت های اروپایی، به نحو بسیار بازی هکاری بسیط را در جهان کار نشان می دهد. (زیرنوشت از مارکس)
16. Mol: tome II. p.p. 225-227.
17. Mol: tome II. p. 227 note no. 2.
۱۸. ... در مصر، فنون و حرف نیز به حد مطلوبی از کمال رسیده است. در این کشور صاحبان حرفة ها مطلقاً حق ندارند خود را در کارهای یک طبقه دیگر از شهروندان وارد سازند بلکه باید به حرفة های برودازند که به موجب قانون بطور موروثی، خاص خانواده آنهاست.... در میان اقوام دیگر، صاحبان حرف، توجه خود را برآورده و به امور بسیار متعددی متعطوف می گردانند.... کام به کشت و زرع دست می زندند و زمانی به دادوسته روی می آورند و گاه در یک زمان به دو یا سه حرفة می بروندند. در جوامع آزاد (یونان و روم) صاحبان حرف غالباً در مجتمع عامه شرکت می جونند.... در مصر، بالعکس اگر بیشه ور در کارهای دولتی دخالت کند یا دران واحد به چند حرفة برودازد با مجازاتهای سینگینی مواجه می گردند.

بر اعمال جبر را باید صورت‌های از سازمان اجتماعی و اقتصادی دانست که بطور غیرقابل تردید دارای ماهیت سیاسی است، و این صور مختلف در دنیا گذشته بگانه چارچوبی را تشکل می‌داده اند که در درون آن، اثر قوانین اقتصادی طبیعی می‌توانسته است تجلی کند (صفحه ۴ و ۵).

باز هم اعتقاد [آقای دورینگ] بر این است که اقتصاد فقط تابع قوانینی طبیعی و ابدی است و هر نوع فساد و خرابی ناشی از سیاست غلط است.... در واقع در تمام تئوری اعمال جبر فقط یک مطلب صحیح وجود دارد و آن این است که تا امروز جمیع اشکال اجتماع برای حفظ خود، به اعمال جبر نیاز داشته‌اند و حتی بعضی بوسیله اعمال جبر بدید آمده اند. این جبر به صورت سازمان یافته و متشکل خود، «دولت» نامیده می‌شود. بنابراین به این نتیجه پیش با افتاده می‌رسیم که از لحظه‌ای که انسانها پست ترین حالات را پشت سر گذارده اند، دولتها در همه جا وجود داشته‌اند و دنیا برای بی بردن به این مطلب نیز منتظر آقای دورینگ نمانده است. دولت و جبر بدون شک، عنصر مشترک تمام اشکال اجتماعی گذشته هستند و اگر من برای توضیح حکومتهای مستبد شرقی، جمهوریهای باستانی، حکومتهای سلطنتی مقدونیه، امپراتوری رم و فنودالیسم قرون وسطی، به گفتن این مطلب اکتفا ورزم که همگی آنها بر جر تکیه داشته‌اند، در واقع هیچ چیزی را توضیح نداده‌اند. بنابراین اشکال مختلف اجتماعی و سیاسی را نه بوسیله جبر - که این خود تکرار مطلب است - بلکه بوسیله آن چیزی که «جبر» در موردش اعمال می‌شود، بوسیله مخصوصات و نیروهای تولیدی هر دوره و شالوده آن که داد یعنی بوسیله محصولات و نیروهای تولیدی سرچشمه می‌گیرد؛ و به این خود از این محصولات و نیروهای تولیدی سرچشمه می‌گیرد؛ و به این ترتیب است که می‌توان دریافت که حکومتهای مستبد شرقی بر مالکیت اشتراکی، و جمهوریهای باستانی بر شهرهایی که به کشاورزی می‌پرداخته‌اند، و امپراتوری رم بر مالکیت‌های بزرگ ارضی، و فنودالیسم بر سلطه روتاسترا بر شهر متکی بوده‌اند....

آقای دورینگ با این تئوری اعمال جبر، می‌بایست توضیح دهد چگونه است که در همه جا و همیشه، اکثربت را قربانیان جبر و اقلیت را اعمال کنندگان جبر تشکیل می‌داده اند. در آثار آقای دورینگ از توضیح رانت، سود، بهره و مزد خبری نیست و فقط گفته می‌شود که «اعمال جبر» وضع را چنین کرده است. و اما اعمال جبر خود از کجا می‌آید؟ راجع به این موضوع مطلبی در میان نیست.^۱

سال ۱۸۸۱ یک نامه و چهار مسوده

در فوریه ۱۸۸۱، بانو «ورا - زاسولیچ»^۲ از طرف خود و عده‌ای از دوستان و اعضای گروه خویش (از جمله پلخانف، آکسلرود، و دویچ و...) نامه‌ای برای کارل مارکس فرستاد و از وی خواست که درباره جماعت‌کشاورزی و مالکیت جماعتی در روسیه یعنی اراضی معروف به «میر» و سرنوشت آن، نظریه خود را بنگارد و نیز تقاضا نمود عقیده خود را «راجع به ضرورت تاریخی» عبور از تمام مراحل تولید سرمایه‌داری در مورد جمیع ملل^۳ برای انها روشن سازد. مارکس ابتدا در صدد برآمد جوابی مشروح که در خور چاپ و انتشار باشد فراهم اورد و برای این منظور سه پیش‌نوشت مفصل و بسیار دقیق ترتیب داد؛ ولی در آخر هر سه را کنار گذارد و جوابی بسیار مختص و فشرده به صورت نامه‌ای کوتاه برای زاسولیچ فرستاد. خوشبختانه مارکس پس از انصراف از تهیه جواب مشروح، مسوده‌های سه گانه مذکور را محفوظ نگهداشت و بعدها در میان دست نوشتهای وی به دست آمد. قراینی نشان می‌دهد که وی در فکر تهیه یک رساله جامع و مشروح در این زمینه بوده است (و حتی وعده نوشتن آن را داده بود)، ولی طی دو سالی دیگر

(بعضی
حقیقت)

ارزش نظریه وجه تولید

آسیایی

□ نوشتۀ: دکتر محمد علی خنجی

پدید آمدن استبداد شرقی ناشی از اعمال جبر نبوده است بلکه از مالکیت اشتراکی زمین و چگونگی نیروهای تولیدی و روابط اقتصادی سرچشمه گرفته است. «دولت» از زمانی که انسانها پست ترین حالات را پشت سر گذارده اند، در همه جا وجود داشته است ولی وجود آن را به هیچ وجه بوسیله «اعمال جبر» نمی‌توان توضیح داد.

در سراسر تئوری «اعمال جبر» فقط این یک حقیقت وجود دارد که تا امروز جمیع اشکال اجتماعی برای حفظ خویش به اعمال جبر نیاز داشته‌اند و این «جبر» نیز به صورت سازمانی و متشکل خود («دولت») نامیده می‌شود. از هنگامی که انسانها ادنی درجات را پشت سر گذارده اند، دولت در همه جا و همیشه وجود داشته است ولی دنیا برای بی بردن به این حقیقت منتظر ظهور آقای دورینگ نمانده است. دولت و جبر، عنصر مشترک تمام اشکال اجتماعی گذشته هستند ولی اگر بخواهیم استبداد شرقی و حکومتهای سلطنتی مقدونیه و جمهوری‌های باستانی را با اعمال جبر توضیح دهیم، هیچ چیزی را توضیح نداده‌ایم. این اشکال مختلف اجتماعی را فقط بوسیله آن چیزی که «جبر» در موردش اعمال می‌شود، بوسیله آن چیزی که مورد سرقت قرار می‌گیرد، باید توضیح داد؛ یعنی بوسیله محصولات ناشی از کار و نیروهای تولیدی. از این طریق است که بی می‌بریم استبداد شرقی متکی بر مالکیت عمومی زمین، و جمهوریهای باستانی متکی بر شهرهایی که مرکز فلاحت بوده اند، و امپراتوری رم متکی بر مالکیت‌های بزرگ ارضی بوده است. در تئوری اعمال جبر دورینگ همه چیز از اعمال جبر به وجود می‌آید ولی خود جبر از هیچ جا نمی‌آید!

[آقای دورینگ می‌گوید] در تاریخ فرومده (!) به درک علمی امور اقتصادی نمی‌توان نایل آمد مگر از طریق بررسی عمومی ترین قوانین طبیعی حاکم بر هر نوع اقتصاد.... بنیادهایی از قبیل بردگی یا سروازمزدوری (!) که همچون همزادی با آن همراه است (!) و مالکیت مبنی

مسوّده‌ها یعنی نامهٔ بانو زاسولیچ به مارکس و چهار مسوّده‌ای که برای طرح پاسخ از طرف مارکس تهیه شده بود همراه با نامه‌وی به صورتی که بدست بانوی مخاطب رسیده است، اول بار در ۱۹۲۶ در فرانکفورت (آلمان) به طبع رسید.^۲ در سالهای اخیر، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، خلاصه‌ای از مسوّده دوم به زبان انگلیسی، بصمیمهٔ جزو «بنیانهای ماقبل سرمایه‌داری»^۳ (صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۵) به چاپ رسیده است، و نیز نامهٔ مارکس (به صورتی که بدست بانو زاسولیچ رسیده) و خلاصه‌ای شامل مسوّده‌های سه‌گانه به زبان اصلی (فرانسوی) در جلد دوم مجموعهٔ آثار اقتصادی مارکس^۴ و همچنین منتخباتی از مسوّده‌های اول و دوم، در ضمیمهٔ کتاب «منشأ خانواده و مالکیت خصوصی و دولت»^۵ به زبان اصلی انتشار یافته است. ما متن کامل هر سه پیش‌نوشت و نامهٔ مارکس به زاسولیچ را از مجلهٔ «انسان و اجتماع»^۶ (شمارهٔ پنجم - سال ۱۹۶۷) ترجمه کرده‌ایم و برای ترجمهٔ نامهٔ «بانو زاسولیچ» از مجموعهٔ آثار اقتصادی مارکس - جلد دوم استفاده خواهیم نمود.

نامهٔ بانو «ورا - زاسولیچ» به کارل مارکس

«شاگردان شما اندکی زیاده از حد گستاخ هستند...»^۷ زاسولیچ و اعضای گروه او، با این نامه مارکس را در برابر یک مسئلهٔ بسیار مهم و حساس قرار می‌دهند. برای درک اهمیت موضوع سؤال، کافی است که به تلاش سنگین مارکس در تنظیم پاسخ آن توجه کیم. این مسئلهٔ اساسی که نویسنده از مخاطب خواسته است تا بطور صریح نظر خود را دربارهٔ آن اعلام دارد، راجع به ادعای «ضرورت تاریخی عبور از تمام مرافق تولید سرمایه‌داری دربارهٔ جمیع ملل» است، یعنی این مطلب که آیا راهی که سرمایه‌داری در اروپای غربی پیموده است، همان راهی است که جبری تاریخ برای تمام کشورهای جهان با خود به همراه خواهد داشت، یا آنکه تحول صنعتی و تکامل از طرق دیگر نیز ممکن است؟ به عبارت دیگر آیا چگونگی تحولات اروپای غربی الگویی برای تمام کشورهای جهان است، یا هر کشور برطبق مقتضیات و متناسب با محیط تاریخی خود، راه خاص خویش را خواهد پیمود؟ حال به سؤال و جواب توجه کنیم:

۱۶ فوریه ۱۸۸۱

زنو

کوچه لوزان - شماره - ۴۹

چاپخانه لهستانی

همشهری محترم،

مسیوق هستید که کاپیتال شما در روسیه از مقبولیت و اعتبار بزرگی برخوردار است. با وجود مصادره آن پس از چاپ، نسخه محدودی که باقی مانده، در کشور ما از طرف جمیع افرادی که کم و بیش از دانش برخوردار هستند، بطور مکرر مورد مطالعه قرار می‌گیرد و افراد صمیمی آن را مورد بررسی قرار می‌دهند. ولی نکته‌ای که شاید از آن بی اطلاع باشید، مقامی است که کاپیتال شما در مباحثات ما راجع به مسئله زمین و جماعت‌های دهقانی روسیه دارد. شما بهتر از هر کس می‌دانید که [بررسی] این مسئله برای کشور ما تا چه اندازه فوریت دارد. شما از اندیشه‌های چرنیشفسکی در این خصوص آگاهید. نشریات متفرقی ما به شرح و بسط افکار او ادامه می‌دهند. ولی این موضوع به گمان من، مخصوصاً برای حزب سوسیالیستی ما مسئله مرگ و زندگی است. حتی سرنوشت شخصی سوسیالیستهای انقلابی مانیز، به طرز تلقی ما از این مسئله بستگی دارد. موضوع از دو حال خارج نیست: یا این کمونها، برای انسانی از مطالبات سنگین

که از عمرش باقی مانده بود به چنین کاری توفيق نیافت. مسوّده‌های سه‌گانه، از جهات عدیده دارای اهمیتی تاریخی است، بخصوص که مارکس طی آن سطور دربارهٔ یکی از مهمترین و اساسی‌ترین و حساس‌ترین مسائل علم الاجتماع و تاریخ، عقیدهٔ باقی را صریح و روشن عرضه داشته و جانه، برای تعبیر و تفسیر باقی نگذاشته است. ولی متأسفانه با آنکه سالیانه از انتشار این نوشته‌ها گذشته، هنوز مطالب آنها مورد بررسی و تحلیل علمی قرار نگرفته است. در این مقام، مطمح نظر ما، اطلاعات با ارزش و نکات و اشارات بسیار مهمی است که دربارهٔ چگونگی تحولات تاریخی مشرق زمین و مسائل مربوط به آن از خلل مسوّده‌های مذکور به دست می‌اید. با آنکه مطالب هر سه پیش‌نوشت تکراری است و گاه حتی در یک مسوّده نیز خوانندگان می‌رسانیم. این کار یعنی بررسی سه مسوّده مذکور، متضمن فوایدی است، از جمله آنکه با مقایسهٔ متن آنها و توجه به اصلاحات و تغییراتی که در جملات و کلمات وارد آورده، می‌توان به ارزیابی‌ها، نکته‌سنجه‌ها، دقت‌ها و تردیدهای وی پی برد، و نیز مطالعهٔ نوشته‌های مذکور معلوم می‌سازد که وی تا چه اندازه برای موضوع مورد بحث اهمیت فائل بوده است و برای تهیهٔ یک پاسخ روشن و مستدل چه زحماتی برخود هموار ساخته است و برای انتخاب هر لفت چه وسایسها از خود نشان داده است.

یاداوری این نکته نیز در اینجا لازم است که مارکس سه مسوّده مذکور و نیز اصل نامه را مستقیماً به زبان فرانسوی نوشته است و با آنکه عبارات استوار این متنها از تسلط شگفت‌آوری بر این زبان حکایت می‌کند، در مواردی، جملات طولانی، سیاق جمله بندی‌العلانی را به خاطر می‌آورد.

در پیش‌نوشتها (و بخصوص در مسوّده نخستین) بعضی مطالب نه یکبار، بلکه چندبار تکرار شده است و این بدان سبب بوده است که نویسنده در تعیین موضع مناسب برای هر مطلب، در تردید بوده و ناگزیر آنها را در چند جا تکرار کرده تا بعداً مطالب تکراری را حذف و متن را منفع نماید و نیز در مورد لغات، برای آنکه بعداً واژه مناسب تر را برگزیند، بهنگام نوشت، چندین کلمه مترادف را به دنبال هم در درون پرانتزها جا داده است. بطور کلی باید توجه داشت که آنچه زیر این عنوان به نظر خوانندگان می‌رسد، «مسوّده» است نه متنی منفع و پرداخته که برای چاپ و انتشار آماده شده باشد. به این سبب، غیر از تکرار مطالب و عبارات و کلمات و آمدن مترادفات در پی یکدیگر، در بعضی موارد نویسنده پرانتز در درون پرانتز باز می‌کند و جمله‌های معترضه می‌آورد و گاه مطلبی را - برای آنکه فراموشش نشود - در خلال جملات یادداشت می‌کند. بدینهی است که ما مسوّده‌ها را به همین صورت ترجمه خواهیم نمود و از تلخیص یا حذف مطالب تکراری یا تتفییج جملات مطلقاً خودداری خواهیم کرد تا خواننده بتواند آنها را به صورت اصلی در اختیار داشته باشد. باید توجه داشت که کلیه علام و پرانتزهای که در ترجمه دیده می‌شود، بدون استثناء مربوط به متن اصلی است و تنها در مواردی محدود که لازم بوده برای روش‌شن شدن مطلب، کلمه‌ای یا جمله‌ای کوتاهی از خودمان اضافه کنیم، آن را در میان علامت [] قرار داده ایم، تا از متن و علامت آن قابل تشخیص باشد.

راجع به مأخذ در زبانهای اروپائی یادآور می‌شویم که نامه مختصر مارکس در پاسخ «ورا - زاسولیچ»، نخستین بار در ۱۹۲۴ در برلین به صورت ضمیمه مجموعه‌ای انتشار یافته است. ولی مجموع نامه‌ها و

روسیه مجبور نیست به راه غرب برود و درحالی که شرایط و اوضاع و احوال و محیط تاریخی آن با اروپای غربی متفاوت است، نباید خود را به تقلید از جریانهای خاص آن سرزنشا مفید سازد. کمون کشاورزی روسی می‌تواند مستقیماً به صورت یک عنصر اقتصادی مترقی درآید و در پنهان قلمرو ملی گسترش یابد و مایه برتری روسیه بر کشورهای سرمایه‌داری گردد. برای آنکه یک استبداد مرکزی بر فراز کمونها به وجود نیاید، کافی است که به جای سازمان دولتی فعلی، مجمعی مرکب از دهقانان منتخب از طرف کمونها، اداره و رهبری آنها را در دست خود مرکز سازد. عبور از مرحله کاپیتالیسم یک ضرورت تاریخی نیست....

این بود چکیده مطالب اولین پیش‌نوشت نامه مارکس که متن کامل آن را در زیر به نظر خواندنگان می‌رسانیم:

(۱) ضمن بررسی منشأ تولید سرمایه‌داری، من مذکور شده‌ام (که راز آن در اینست) که بر «جدانی کامل تولید کننده از وسائل تولید» مبنی است (صفحه ۳۵۱ سنتون، ۱، چاپ فرانسوی کاپیتال) و نیز آنکه «اساس» تمام این تحول، سلب مالکیت از کشاورزان است، این امر به نحو کامل، تا امروز فقط در انگلستان صورت گرفته است... ولی تمام دیگر کشورهای اروپایی، همین سیر تطور را خواهد گزیدن. (۱. C.C. II.)
به این ترتیب من بطور ضمنی، «تحتم تاریخی» جریان مذکور را به اروپای غربی حصر داده‌ام. و چرا؟ - لطفاً فصل سی و دوم را بررسی کنید، آنجا که گفته شده «جریانی که وسائل تولید پراکنده و فردی را به وسائل تولید اجتماعاً متصرف مبدل می‌سازد و از مالکیتهای کوچک و متعدد، مالکیت بزرگ افرادی محدود را به وجود می‌آورد، این جریان، این سلب مالکیت در دندها و هر اس انگیز از مردم زحمتکش، عبارت است از منشأ سرمایه، اینست نحوه تکون سرمایه. مالکیت فردی کاپیتالیستی بر استثمار کار دیگری - بر مزدوری - مبتنی است. (۲. p. 340. C.II.)

بنابراین در آخرین تحلیل، موضوع عبارت از تبدیل طریقه‌ای از مالکیت فردی به طریقه دیگری از مالکیت فردی است (شکل غربی تحول). چگونه می‌توان روسیه را مشمول همین سیر تحول قرار داد، درحالی که آنچه زمینه‌ای که در دست دهقانان بوده، هرگز در ملکیت خصوصی آنان قرار نداشته است؟

(۲) از نظر گاه تاریخی، تنها دلیل مهمی که به سود انحلال جبری کمون دهقانان روسی اقامه شده اینست [که]:

با مراجعه به ادوار بسیار قدیم، در سراسر اروپای غربی، به مالکیت اشتراکی از یکنوع کم و بیش عتیق برخورد می‌کنیم؛ این طریقه مالکیت در همه جا در اثر تکامل اجتماعی از میان رفته است. چه دلیل دارد که تنها روسیه بتواند از این سرنوشت برکنار بماند؟
من جواب می‌دهم: به این دلیل که در روسیه به علت ترکیبی از شرایط و اوضاع و احوال خاص، کمون روستانی که هنوز در پنهان قلمرو ملی باقی و برقرار است، می‌تواند به تدریج خود را از قید خصوصیات ابتدائی رها سازد و مستقیماً به صورت تولید اشتراکی در مقیاس قلمرو ملی رشد و گسترش یابد. درست در برتو هم‌عصر بودن با تولید سرمایه‌داری است که این کمون می‌تواند تمام مکنیبات مثبت تولید مذکور را به اختیار درآورد، بدون آنکه گرفتار مصائب (وحشت‌آور) نفرت انگیز آن گردد. روسیه جدا از دنیای جدید به سوئی برد و نیز مانند هند شرقی در چنگال فاتحان خارجی نیست.

اگر شیفتگان نظام سرمایه‌داری در روسیه، امکان چنین تحولی را از نظر تئوری منکر گردند، من این سوال را در برابر شان قرار می‌دهم: برای استفاده از ماشین‌ها، کشتی‌های بخار، راههای آهن و غیره، آیا روسیه مجبور بوده است که مانند غرب یک دوره طولانی تطور صنعت ماشینی را بگذراند؟ و نیز به من توضیح دهنده که آنها چگونه تمام دستگاه مبادلات (بانکها، مؤسسات اعتباری و غیره) را که ایجاد آن برای غرب قرنها به طول انجامیده است، در یک طرفه‌العین به کشور خود وارد نموده‌اند؟

مالیاتی و بهره مالکانه اربابان، و با خلاصی از طریقه اداره استبدادی، می‌توانند درجهت سوسیالیستی رشد و توسعه یابند، یعنی به تدریج تولید و توزیع محصولات خود را بر مبنای اشتراکی تنظیم نمایند - که در این صورت، سوسیالیسم انقلابی باید تمام هم خود را مصروف آزاد ساختن کمونها و رشد و توسعه آنها نماید.

و یا در صورتی که - بر عکس - کمون محکوم به نابودی باشد، یک فرد سوسیالیست - به این عنوان - دیگر وظیفه‌ای نخواهد داشت جز آنکه با اشتیاق به محاسبات کم و بیش بی اساس سرگرم گردد تا کشف، کند که در طی چند دوره دهه‌الله، اراضی رو... ارید دهقانان به دست بورژوازی انتقال خواهد یافت و یا با گذشتن چند تون دیگر - احتمالاً - کاپیتالیسم در روسیه به همان درجه از رشد و توسعه خود در اروپای غربی خواهد رسید؟ و در این صورت قلمرو تبلیغات را باید به کارگران شهرها محدود ساخت؛ کارگرانی که مستمر از تولد دهقانی غوطه‌ور خواهد بود - دهقانانی که به دنبال انحلال کمونها و در طلب مزد به خیابانهای شهرهای بزرگ سرازیر خواهند شد.

در ایام اخیر، ما مکرر می‌شنویم که جماعت روستانی، طریقه‌ای عتیق است که تاریخ و سوسیالیسم علمی - و در یک کلمه بگویند آنچه در درستی آن کوچکترین تردیدی نیست - آن را محکوم به زوال شناخته است. کسانی که چنین نظری را موضعه می‌کنند، خود را شاگردان واقعی شمامی دانند و خویشتن را «مارکسیست» می‌نامند. اقوى دلیل آنها اغلب جمله «مارکس این را می‌گوید» است. [وقتی] به آنها جواب داده می‌شود که شما «چگونه این را از کاپیتال او استنتاج می‌کنید، درحالی که وی مسئله ارضی را در آن کتاب مورد بحث قرار نداده و از رویه سخنی به میان نیاورده است؟» در باش، شاگردان شما - که شاید اندکی زیاده از خد گستاخ هستند - جواب می‌دهند: «اگر درباره روسیه بحث می‌کرد، همین را می‌گفت.» پس توجه می‌فرمایید که نظر شما درباره این مسئله تا چه اندازه برای ما حائز اهمیت است و چه خدمت بزرگی به ما خواهید کرد اگر افکارتان را درباره سرنوشت احتمالی جماعت روستانی ما و راجع به ضرورت تاریخی خود را از تمام مرافق تولید سرمایه‌داری در مورد جمیع ملل، روشن سازید.

من به خود اجازه می‌دهم که به نام دوستان خود از شما استدعا کنم این خدمت را از ما دریغ ندارید. اگر وقت شما اجازه نمی‌دهد که اندیشه‌های خود را درباره این مسئله بطور کم و بیش مشروح بیان کنید، در حداقل این لطف را بفرمایید که عقاید خود را به صورت نامه‌ای تنظیم نمایید و اجازه ترجمه و انتشار آن را در روسیه به من بدهید. درودها و احترامات مرا بهبودید. و راز اسولیچ.

نشانی من: چاپخانه لهستانی - کوچه لوزان - شماره / ۴۹ - ۷ نو

پاسخ به نامه بانو و راز اسولیچ

I - مسوده نخستین

مارکس به همه «شاگردانی که کمی زیاده از خد گستاخ هستند» و به جمیع الگوسازان از نوع قدیم و جدید پاسخی قاطع می‌دهد. من در کتاب کاپیتال نحوه تکون سرمایه‌داری را بعنوان یک «سرنوشت متحتم تاریخی» به اروپای غربی حصر داده‌ام. چگونه ممکن است روسیه - کشوری که در آن دهقان هیچگاه مالک زمین نبوده است - مشمول همین سیر تحول قرار گیرد؟... جماعات روستانی اولیه به مراتب بیش از جوامع یهودی و یونانی و رمی از نیروی حیات برخوردار بوده‌اند. کمون نوع اسیانی، در سراسر اروپا مبدأ و نقطه عزیمت بوده است و پدیدآمدن آن ناشی از رشد تاریخی مالکیت در آن سرزمین‌ها بوده، نه آنکه طریقه مذکور را به صورت ساخته و پرداخته از اسیا با خود آورده باشند.... سرنوشت جماعت روستانی در عصر سرمایه‌داری چه خواهد بود؟

جماعات هندی توسط حکومت انگلستان، یکی از همدستان پر حرارت آن دولت بود، ریا کارانه برای مارا وایت می کند که تمام کوشش‌های خیرخواهانه حکومت برای حفظ کمونها، در برابر نیروی خود خاسته قوانین اقتصادی، به شکست منتهی شده است!

[در اروپا] این نوع کمون به نحوی از انجاء، در میان جنگهای مدام خارجی و داخلی از میان رفته است. محتملاً، هنگامی که قبایل ژرمی به تازگی از فتح ایتالیا، اسپانیا، گل [فرانسه] وغیره فراغت یافته بودند؛ [اين نوع] کمون به مرگی ناگهانی از میان رفته است. کمون از نوع عتیق دیگر دران دوره وجود نداشت. معهذا دو امر، نیروی حیاتی ذاتی آن را نشان می دهد: [نخست آنکه] نمونه های پراکنده ای از آنها وجود داشته که تمام مصائب قرون وسطی را از سر گذرانده اند و- حتی- تا روزگار ما به حیات خود ادامه داده اند، مثلاً در مسقط الرأس من، ناحیه «ترو» (Trives). و [دوم] - امری که اهمیت بیشتری دارد- اینکه کمون از نوع عتیق چنان خصوصیات خود را برکمنی که جانشین آن گردیده، نقش زده است که «ماور» با شناختن این کمون (از نوع متاخر) - کمون مربوط به بنیان ثانوی- توانسته است، نمونه عتیق آنرا بازشناسد. (در کمون نوع متاخر، زمین زراعتی به ملکیت خصوصی درآمده، در حالی که جنگلها، مرانع، اراضی مواد همچنان در ملکیت جماعتی باقی مانده است). کمون نوع جدید که بوسیله ژرمنها در جمیع کشورهای مفتوح معمول گردید، در اثر خصوصیاتی که از کمون از نوع عتیق کسب نموده بود، در تمام دوران قرون وسطی، به صورت یگانه کانون حیات و آزادی توده مردم درآمد.

اگر بعد از عصر «تاسیت»، هیچ اطلاعی از زندگی کمون (ژرمی)، (روستانی)، (عتیق) در دست نداریم و از چگونگی زوال آنها و زمان آن بی خبریم، [در عوض] از برکت نوشه های ژول سزار، لااقل از مبدأ آنها آگاه هستیم. در همان عصر او زمین (قبایل، کشت) به ترتیب سالانه تقسیم می شده است، ولی این تقسیم فقط بین طوابیف (Geschlechter) و قبایل عضو کنفرادیونهای (مختلف) ژرمی صورت می گرفته است و هنوز تقسیم زمین بین تک تک اعضای یک کمون معمول نبوده است. بنابراین، کمون کشاورزی (روستانی) در سرزمین ژرمی، از یک نمونه عتیق نشأت یافته و محصول رشد و توسعه طبیعی در خود ان کشور بوده است، نه آنکه آنرا ساخته و برداخته از آسیا آورده باشند. آنجا- در هند شرقی- نیز همواره با کمون بعنوان شکل فرامیین، یا آخرین مرحله بنیان عتیق مواجه می شویم. (اکنون) برای اینکه صرفاً از نظر توری- یعنی با فرض ادامه زندگی عادی- تشخیص دهیم «کمون روستانی» چه فرجه‌هایی ممکن است داشته باشد، بمن لازم است برش از خصوصیات که «کمون کشاورزی» را از نمونه عتیق تر تمایز می سازد روش گردان.

ونخست [اینکه] جماعات ابتدانی سلف، همگی بر رابطه خویشاوندی طبیعی بین اعضای خود مبتنی هستند. با گسیختن این رابطه محکم، ولی محدود، کمون کشاورزی [کمون نوع جدید] برای تعامل با افراد خارج و توسعه این تعامل و انتساب دادن خود با آن، [در مقایسه با] جماعات عتیق آز استعداد بیشتری برخوردار است.

دیگر [اینکه] در درون کمون کشاورزی، خانه و متّم آن- حیاط- در ملکیت خصوصی دهقان قرار دارد، در حالی که دیرزمانی بیش از آنکه کشت و زرع متداول شود، خانه جماعتی یکی از مبانی مادی جماعات سلف بوده است.

[و] بالاخره، اگرچه زمین قابل کشت [در کمون نوع جدید نیز] همچنان در ملکیت جماعتی باقی می ماند، ولی بطور ادواری بین اعضای کمون کشاورزی تقسیم می شود، به گونه ای که هر کشاورز به حساب شخصی خود مزارعی را که به او اختصاص داده شده، مورد بهره برداری قرار می دهد و منفردا محصول آنرا به تملک درمی آورد؛ و حال آنکه در جماعات عتیق تر، عمل تولید بطرور جمعی انجام می گیرد و فقط محصول تقسیم می شود. این نمونه ابتدانی از تولید اشتراکی یا تعاقنی، بدون شک از ناتوانی فرد ناشی بوده است نه از اجتماعی کردن وسایل تولید.

اگر در زمانی «اعطای آزادی»^۹، کمونهای روستانی را بدوآ در شرایط رشد و توسعه عادی قرار داده بودند، و اگر بس از آن، وامهای هنگفتی را که در قسمت عمده به هزینه و حساب دهقانان پرداخت گردیده، همراه با مبالغ کلان دیگر که با واسطه دولت (باز هم به هزینه دهقانان) تدارک و در اختیار «ارکان جدید اجتماع»^{۱۰}، که مبدل به سازمانهای کاپیتانیستی گشته اند، قرار داده شده است- اگر تمام این مخارج را صرف توسعه آتی کمونهای روایدی کمون یک «سرنوشت متحتم تاریخی» است، به خاطر خود راه نمی داد و همه آن را عامل تجدید حیات جامعه روس و مایه برتری آن بر کشورهایی که هنوز در قید ریخت نظام سرمایه داری هستند، به شمار می آوردد. اتها معاصر بودن با تولید سرمایه داری نیست که می تواند به کمونهای روسی، عوامل رشد و توسعه را ارزانی دارد) [بلکه عامل مهم عبارت از اینست که کمونها دوره شکفتگی و جوانی نظام سرمایه داری را در پشت سر گذارده اند و به عصری رسیده اند که در آن، نظام مذکور در غرب به انحطاط و اضلال گرانیده است.]

یکی دیگر از شرایط مساعد برای تأمین بقای کمون روسی از طریق رشد و توسعه، این است که کمون مذکور نه تنها با تولید سرمایه داری (در کشورهای غربی) هم‌عصر است، بلکه توانسته است با ادامه حیات، دوره‌ای را که نظام اجتماعی مذکور سالم و بی عیب می نمود، از سر گذراند و به عصری وارد شود که تولید سرمایه داری در اروپای غربی و نیز در ایالات متحده آمریکا، هم یادانش و هم با توهدهای مردم و- هم- حتی- با نیرهای مولده که خود خالق آنها بوده، درحال نبرد به سر می برد. (در یک جمله بگوییم: دوره‌ای که نظام اجتماعی [سرمایه داری] عرصه تناقضات و فاجعه‌های ادواری گردیده، به نحوی که حتی برای نابیناترین افراد نیز آشکار شده است که یک طریقه تولیدی موقع است و در اثر بازگشت جامعه به (....) محکوم به نابودی است).

آنها [کمونها] آن را [یعنی سرمایه داری غربی را] گرفتار بحرانی می بینند که بایان نمی بذیرد، مگر با نابودی آن در اثر بازگشت جامعه امروزی به یک طریقه «عتیق» از مالکیت اشتراکی، همانطور که یک مؤلف آمریکانی^{۱۱} می گوید- مؤلف که از هرگونه شانه تقابلات اقلایی دور است و در تحقیقات خود از حیات حکومت و اشینگتن برخوردار می باشد: (طرح عالی)، «طریقه نوبن» یعنی طریقه ای که جامعه امروزی به سوی آن رسپهار است، «یک تجدید حیات» بوسیله یک نوع عالیت از یک نمونه اجتماعی عتیق خواهد بود.

پس در این صورت، باید اقلای این تحولات و تبدلات را بشناسیم. مادر این باره هیچ نمی دانیم. تاریخ انحطاط جماعات اولیه را در یک ردیف قرار دهیم. استکشاف باشد. (خطا خواهد بود اگر همه آنها را در یک ردیف قرار دهیم. در بنیانهای تاریخی نیز مانند بنیانهای معرفت الارضی و طبقات آن، یک ردیف از نمونه ها و [قشرهای] نخستین و دومین و سومین وغیره وجود دارد). تا امروز فقط طرح اولیه مختصی فراهم آمده است، ولی در هر حال اکتشاف در این قلمرو تا آن حد پیش رفته است که بتوان تأکید کرد که: ۱- نیروی حیاتی جماعات ابتدانی به نحو غیرقابل قیاس از نیروی حیاتی جوامع یهودی و یونانی و رومی وغیره و به طریق اولی از جوامع سرمایه داری امروزی- بیشتر بوده است. ۲- اسباب انحطاط آنها از عوامل اقتصادی ناشی بوده است، عواملی که آنها را در طریق توسعه، از فراتر رفتن از حد معنی باز می داشته است، عواملی که ناشی از محیط های تاریخی بوده، محیطهایی که بین آنها و محیط تاریخی کمون امروزی روسیه، مطلقاً شباهتی وجود ندارد. (برخی از مؤلفان بورژوازی- بالاخص از تیره انگلیسی- از قبیل سرہنری ماین [Sir Henry Maine]، در درجه اول هدفشنان نشان دادن برتری اجتماع و طریقه سرمایه داری و مدح و ثنای آنست. افرادی که شیفتۀ این نظامند و عاجز از درک (...)).

مطالعه کتابهای مربوط به تاریخ جماعات ابتدانی که بوسیله بورژواها نوشته شده، باید با احتیاط فراوان توان باشد. آنها (از هیچ چیز) حتی از جمله رویگردان نیستند. فی المثل «سرہنری ماین» که در جریان انهدام سریع

چنین تحولی را از نظر توری متفکر شوند، باید از آنها پرسید که آیا روسیه مجبور بوده است به مانند غرب یک دوره طولانی تکامل صنعت ماشینی را پیگذراند، تا بر ماشین، کشتی بخار، راه آهن و غیره دست یابد؛ و نیز باید از آنها سوال شود چه کرده‌اند برای آنکه تمام دستگاه مبادلات (بانکها، شرکتهای سهامی و غیره) را که ایجاد آنها (درجاهای دیگر) برای غرب قرنها به طول انجامیده است، در یک چشم به هم زدن به کشور خود وارد نمایند؟

«کمون کشاورزی» در روسیه واحد خصوصیتی است که سبب ضعف آن می‌گردد و از جمیع جهات مضر است، و آن انزواه کمون است. یعنی فقدان رابطه بین زندگی یک کمون با زندگی کمونهای دیگر. این [حال] «جهان کوچک منزوی» که [البته] در همه جا به صورت خصوصیت ذاتی این نوع کمون دیده نمی‌شود ولی در هرچاچه وجود داشته باشد، سبب می‌شود که برقرار کمونهای روسهای شمالی نشان می‌دهد که این ازدوا - که به نظر می‌آید در بدو امر بوسیله بعنه وسیع سرزمین تحمل شده است - عمده‌تر در اثر مقدرات سیاسی که روسیه بعد از حمله مغولان به آن گرفتار آمد، استحکام یافته است. امروز، این امر مانع است که قلع آن بسیار آسان است. صرفاً کافی است که مجمعی از دهقانان که توسط خود کمونها انتخاب شده باشند و به صورت یک مرکز اقتصادی و اداری در خدمت منافع آنها قرار داشته باشد، جانشین مؤسسه دولتی «لوست» [Volost] گردد.

از نظر گاه تاریخی، یکی از شرایط بسیار مساعد برای حفظ «کمون کشاورزی» از طریق رشد و توسعه آنی، این است که کمون مذکور نه تنها معاصر با تولید سرمایه‌داری غریبی است به گونه‌ای که می‌تواند از تمام ثمرات آن برخوردار شود بدون آنکه در قید رقیت شیوه‌های کار آن فرار گیرد، بلکه توanstه است دوره‌ای را در پشت سر بگذارد که در آن کاپیتالیسم هنوز سالم و بی عیب می‌نمود، تا آنجا که اموروزه در اروپای غربی و نیز در ایالات متحده آمریکا، آنرا هم با توده‌های رحمتکش و هم با علم و دانش و هم - حتی - با قوای مولدی که خود ایجادشان می‌کند، در حال نبرد و کشمکش می‌بیند - خلاصه آنکه سرمایه‌داری غرب را گرفتار بحرانی می‌بیند که [نتها] با زوال آن در اثر بازگشت جوامع امروزی به یک شکل عالیتر از یک نمونه «عقیق» مالکیت و تولید جمعی بایان خواهد پذیرفت.

پس این نتیجه حاصل است که رشد کمون باید به تدریج انجام گیرد و گام نخستین عبارت خواهد بود از قرار دادن آن در شرایط عادی با حفظ مبانی فعلی آن.

(و موقع تاریخی «کمون روستائی» روسیه بی نظر است. در اروپا تنها این کمون توanstه است به حیات خود ادامه دهد؛ آنهم نه به صورت بازمانده‌ای برآنکه همچون مینیاتورهای نادر و عجیب از نمونه عقیق آن - به شکلی که تا آنکی بیشتر در غرب هنوز دیده می‌شد - بلکه به گیفیتی که در حیات توده مردم واحد موقوفی تقریباً مسلط و متفوّق است و در سراسر یک امپراتوری وسیع گسترده شده است. اگر کمون روسی [از یکسو] با مالکیت اشتراکی زمین، پایه (طبیعی) تملک اشتراکی را واحد است، [از سوی دیگر] محیط تاریخی آن - همعصر بودنش با تولید سرمایه‌داری - تمام شرایط مادی لازم را برای کار جمعی در یک مقیاس وسیع، به صورت حاضر و آماده در اختیارش قرار می‌دهد. بنابراین توائی آنرا دارد که تمام مکتبیات مشتی را که بوسیله طریقه سرمایه‌داری فراهم گردیده اخذ نماید، بدون آنکه در تنگناهای آن گرفتار آید. کمون می‌تواند به کمک ماشین‌آلات، به تدریج زراعت وسیع را - که شکل طبیعی اراضی روسیه ایجاد آنرا می‌نماید - جانشین کشاورزی جزء‌جزء و متفرق سازد. و بنابراین می‌تواند به صورت مبدأ مستقیم و نقطه عزیمت یک طریقه اقتصادی درآید که جوامع امروزی به سوی آن رسیه‌ارند. کمون می‌تواند به حالی دیگر بگردد بدون آنکه کار را از خود کشی آغاز کند. بلکه بر عکس، لازم است که از قراردادن آن دادر و وضع عادی، کار آغاز شود) (ولی تنها اجتناب از دوگانگی در درون کمون کشاورزی مطرح نیست - دوگانگی ای که می‌تواند از آن

به آسانی می‌توان دریافت که دوگانگی ذاتی «کمون کشاورزی» می‌تواند آنرا از یک زندگی سرشار از نیرو برخوردار سازد، زیرا از یک طرف مالکیت جمعی و تمام روابط اجتماعی ناشی از آن، پایه کمون را استحکام می‌بخشد، در حالی که [از سوی دیگر] خانه شخصی، کشت و زرع قطعات مجزای زمین و تملک خصوصی محصولات، رشد فردیت را، که با شرایط جماعت ابتدائی ناسازگار بود، امکان پذیر می‌گردد. ولی این نیز روش است که همین دوگانگی می‌تواند در طول زمان به صورت عامل تجزیه و تلاشی آن درآید. صرفنظر از تمام تأثیرات محیط‌های نامساعد، صرف تجمع تدریجی ثروتها منتقل که با افزایش ثروت به صورت موافق اغاز می‌شود (و حتی با قبول ثروت به صورت سرف)، نقش بیش از پیش قاطعی که عنصر منتقل در کشاورزی دارد و اینوی از سایر شرایط که با تجمع ثروت ملازم است - ولی طرح آنها موجب اطاله کلام خواهد بود - همچون عامل نابود کننده مساوات اقتصادی و اجتماعی تأثیر خواهد کرد و در درون خود کمون، یک برخورد منافع هدید خواهد اورد که بدوا سبب تبدیل اراضی قابل کشت به ملک خصوصی می‌گردد و [سرانجام منجر به تملک خصوصی جنگلها، مراتع، اراضی موات و غیره می‌شود که] آندکی پیشتر به صورت ضمائم کمتوی ملک خصوصی درآمده اند.^{۱۲} به این علت است که «کمون کشاورزی»، در همه جا، بعنوان جدیدترین نمونه از بتیان عتیق جوامع، نمودار می‌گردد و در تحول تاریخی اروپای غربی - قدیم و جدید - دوره کمون کشاورزی، همچون عصر تبدیل مالکیت اشتراکی به مالکیت فردی، عصر تبدیل بینان نخستین به بینان ثانوی، جلوه گر می‌شود. ولی آیا این بدان معنی است که در جمیع شرایط (و در تمام محیط‌های تاریخی)، کمون کشاورزی در طریق تحول، باید همین مسیر را بپیماید؟ مطلقاً چنین نیست. شکل بنیادی کمون امکان می‌دهد که از حالت‌های دوگانه زیر، یکی صورت واقع به خود بگیرد: یا عنصر مالکیت خصوصی - که کمون آنرا در بردارد - بر عنصر اشتراکی غالب خواهد آمد، یا آنکه عنصر اخیر بر عنصر مالکیت خصوصی غلبه خواهد کرد. و این کاملاً به محیط تاریخی که کمون در آن قرار گرفته بستگی دارد. از پیش، هر دو راه حل مذکور، امکان ظهور دارند، ولی برای آنکه این یک تحقق باید با آن یک، مسلمًاً محیط‌های تاریخی کاملاً متفاوتی لازم است.

^۳- (اکنون به [مسئله] «کمون کشاورزی» در روسیه می‌رسیم. من فعلاً تمام فلاکنهایی که سرتاپیش را فرا گرفته، کنار می‌گذارم و فقط استعداد رشد و توسعه آنی را، که هم شکل اشتراکی کمون و هم محیط تاریخی، امکان آنرا می‌دهد، مورد توجه قرار می‌دهم).

روسیه تنها کشور اروپائی است که در آن «کمون کشاورزی» در بهنه قلمرو ملی به حیات خود ادامه داده است. این کشور به مانند هند شرقی طعمه یک فاتح خارجی نیست و منزوی و برکنار از دنیای امروز نیز به سر نمی‌برد. از یکطرف مالکیت اشتراکی زمین به آن کشور اجازه می‌دهد که مستقیماً و به تدریج، فلاحت جزء و جزء افزایی را به کشاورزی جمعی تبدیل نماید، (در عین حال که همعصر بودنش با تولید سرمایه‌داری در غرب، که با آن دارای روابط مادی و فرهنگی است....) و این نحوه فلاحت [کشاورزی اشتراکی] در بین دهقانان روسی، در مرغزارهای اشتراکی از پیش معمول بوده و هست. شکل طبیعی زمین، کشاورزی ماشینی را در یک مقیاس وسیع ایجاد می‌نماید. خوگرفتگی دهقان با قرارداد آرتل،^{۱۳} انتقال از کار جزء، جزء را به کار تعاوی بر او اسان می‌گردد و بالآخر جامعه روسی که مدت‌های مديدة به خرج دهقانان زندگی را گذراند، مکلف است مساعدة لازم برای چنین انتقالی را در اختیارش قرار دهد (مسلمًاً باید کار را از قراردادن کمون به حالت عادی و برهایه کوتني اش آغاز کرد، زیرا دهقان در همه جا تغییرات ناگهانی مخالف است). از سوی دیگر همعصر بودن با تولید (سرمایه‌داری) غربی که بر بازار جهان مستولی است، به روسیه اجازه می‌دهد که جمیع مکتبیات مثبت را که بوسیله طریقه سرمایه‌داری به تدریج فراهم آمده، در کمون وارد سازد، بدون آنکه در تنگناهای آن [طریقه تولید سرمایه‌داری] گرفتار آید.

اگر مبلغین «ارکان جدید اجتماعی» برای کمون روستائی جدید امکان

مقیاس قلمروی وسیع سازمان‌بافته باشد، ایجاب می‌کند. و اما راجع به هزینه‌های اولیه استقرار- مخارج مادی و معنوی- اجتماع روسیه که مدتی چنین مدید به خرج کمون زندگی را گذرانده «عامل تجدید حیات» خود را باید در آن بجودی، مکلف به تامین آن برای «کمون کشاورزی» می‌باشد. بهترین دلیل بر اینکه توسعه «کمون روستانی» با مقتضیات تاریخی عصر ما منطبق می‌باشد، [اهمین] بحران شومی است که دامنگیر تولید سرمایه‌داری در کشورهای اروپائی و امریکائی گردید، یعنی در آنجا که تولید مذکور به بزرگترین پیشرفتها نایل آمده است. بحرانی که با زوال تولید سرمایه‌داری، در اثر بازگشت جامعه امروزی به يك شکل عالی تراز عتیق ترین طریقه‌ها، یعنی تولید و تملک اشتراکی، پایان خواهد پذیرفت.

۴- (با گذشتن از تئوری و رجوع به واقعیت، هیچکس نمی‌تواند کتمان کند که امروزه کمون روسي در معرض توطنه‌ای از جانب مقامات و منافع بسیار نیز و مدنظر قرار گرفته است. افزون بر استثمار مدام کمون بویله دولت، این مقام- به هزینه‌دهقانان- استقرار اجزائی از طریقه کاپیتالیستی- بورس، بانک، راه‌آهن، سوداگری...- را تسهیل نموده است).

برای آنکه رشد و توسعه ممکن گردد، نخست باید زندگی ادامه داشته باشد و هیچکس نمی‌تواند این حقیقت را کتمان کند که زندگی «کمون کشاورزی» در حال حاضر در معرض نابودی است؛ کمون کشاورزی که با مطالبات مالیاتی مستقیم دولت در هم شکسته شده و به گونه‌ای تقلب آمیز از جانب عناصر سرمایه‌دار و سوداگر که ناپاکارانه خود را به میان انداخته‌اند و همچنین از طرف مالکان مورد استثمار قرار دارد. بعلاوه، بوسیله رباخواران روستاها و در اثر تعارض منافع که در درون خود کمون به وجود آمده و ناشی از وضعی است که به آن دچارش کرده‌اند، نیز تاب و توانش گرفته شده است.

برای سلب مالکیت از کشاورزان، لازم نیست به صورتی که در انگلستان و جاهای دیگر دیده شده، زارعان از زمینهایشان رانده شوند و نیز لازم نیست که مالکیت اشتراکی را با صدور يك فرمان ملغی سازند. بروید محصول کار فلاحی دهقانان را بدون رعایت يك حد و اندازه معین، از چنگشان درآورید. در آن صورت شما با [تمام] قشون و امنیه خودتان موقن خواهید شد زارعان را به مزارع شان زنجر کنید. در ایام متأخر از دوران امپراتوری رم، صاحب‌منصبان ولایتی- نه دهقانان بلکه مالکان زمین- از خانه‌های خوش می‌گردیدند، زمینهای خود را ترک می‌گفتند و خود را به بردگی می‌فروختند و این همه به خاطر آن بود که خویشتن را از شر مالکیتی برهاند که چیز دیگری نبود جز يك بهانه رسمی برای فشار برحمنه و بی‌امان.

از زمان باصطلاح آزادی دهقانان، کمون روسي بوسیله دولت در شرایط اقتصادی غیر عادی قرار داده شد و از آن ایام تاکنون، توسط قوای اجتماعی که در دست خویش متصرف ساخته، فشار طاقت فرسای خود را بر آن همچنان ادامه می‌دهد. کمون که در اثر مطالبات مالیاتی دولت درمانده و بی‌توان شده، به صورت ماده بیحر کنی درآمده که استثمارش بوسیله سوداگران و مالکان زمین و رباخواران به سهولت انجام‌پذیر است. این فشار که از خارج وارد آمده، در درون خود کمون به تعارض منافع- که از پیش موجود بوده است- دامن زده و به سرعت ریشه‌های نابود کننده آنرا رشد داده است. ولي تازه این تمام مطلب نیست. (دولت به هزینه دهقانان - چونان که در گلخانه‌ای گرم- به رویاندن غدی از طریقه کاپیتالیستی که بومی کردن آنها آسان‌تر است [مانند] بورس؛ سفته بازی، بانکها، شرکتهای سهامی، راه‌آهن پرداخته و آنها را رشد داده است. دولت زیانهای گردانندگان آنها را جبران می‌کند و سودهایشان را از پیش می‌بردازد و غیره و غیره). دولت به خرج دهقانان که در گلخانه‌ای گرم- شاخه‌های از طریقه سرمایه‌داری غربی را رویانده است که - بدون آنکه عوامل افزایش تولید فلاحی را ذره‌ای توسعه دهنده- برای تسهیل و تسریع در سرقت حاصل کار کشاورزی به دست واسطه‌های غیر مؤلد- مساعدتر هستند. به این ترتیب، دولت شریک مساعی نموده است در ثروتمند ساختن يك حشره کاپیتالیستی جدید که به مکیدن خون «کمون روستانی» مشغول است- کمونی که تا این حد

اجتناب نماید از طریق....) ولی در برابر کمون، مالکیت ارضی قدری ارشته است، مالکیتی که بدون در نظر گرفتن خالصه‌های دولتی، تقریباً نیمی از اراضی و بهترین قسمت آنها را شامل است. [درست] از این لحاظ است که حفظ «کمون روستانی» از طریق رشد آنی آن، با جنبش عمومی جامعه روس یکی و همسان می‌گردد؛ جامعه‌ای که تجدید حیاتش به این قیمت امکان‌پذیر است. حتی تنها از نظر گاه اقتصادی، روسیه می‌تواند با رشد و توسعه کمون روستانی خویش، از (؟) ^{۱۴} کشاورزی خود خلاصی یابد.

(بنابراین، ازروای «کمون روستانی» یعنی فقدان ارتباط بین زندگی يك کمون با زندگی کمونهای دیگر، و در يك کلمه بگوئیم وجودش به صورت «جهانی کوچک دورافتاده» که راه (هر نوع) پیشرفت تاریخی را بر آن سد کرده، تنها در جریان يك قیام عمومی می‌تواند در هم شکسته شود.)

(بنابراین از نظر گاه تئوری، «کمون روستانی» روسی می‌تواند اراضی خود را حفظ کند و با تقویت شالوده خود- یعنی مالکیت جمعی زمین- و با حذف عنصر مالکیت خصوصی- که آنرا نیز در بردارد- قادر است به صورت مبدأ مستقیم و نقطه عزیمت طریقه‌ای از اقتصاد درآید که جامعه امروزی به سوی آن می‌گراید. کمون کشاورزی روسی می‌تواند شرایط را که تولید سرمایه‌داری برای جامعه بشری به بار آورده است، به چنگ بیاورد، بدون آنکه از مرحله نظام سرمایه‌داری عبور کند؛ نظامی که در زندگی جامعه- منحصر از نظر طول مدتی که ممکن است دوام بیاورد- چیزی به حساب نمی‌آید. ولی باید از تئوری صرف، به واقعیت جامعه روسی روی بیاوریم.)

در مورد «کمون روستانی» روسیه، باقطع نظر از تمام فلاکتهای که در حال حاضر سرتاپای آنرا فرا گرفته و تنها با توجه به شکل بنیادی و محیط تاریخی آن، در درجه اول این نکته مسلم است که یکی از خصوصیات اساسی اش- مالکیت اشتراکی زمین- بایه طبیعی تولید و تملک جمعی را تشکیل می‌دهد. بعلاوه، خوگرفتگی دهقان روسي با قرارداد «آرتل»، انتقال از کاربرانکه به کار جمعی را بر او آسان می‌گرداند؛ کاری که از پیش نیز در مرغزارهای اشتراکی و در اراضی خشک شده باتلاقی و سایر مؤسسات مربوط به منافع عمومی، تاحدودی متداول بوده و هست. ولی برای اینکه در قلمرو فلاحت به معنی اخض، کار جمعی بتواند جانشین کاربرانکه- شکل تملک فردی- گردد، دوچیز لازم است: احتیاج اقتصادی به چنین تغییری و شرایط مادی برای اجرای آن.

درخصوص نیاز اقتصادی، این احتیاج برای «کمون روستانی» به محض آنکه در شرایط عادی قرار گیرد، محسوس خواهد شد؛ یعنی به مجرد آنکه بارهای که برشتشن سنگینی می‌کند برداشته شود و زمین زراعتی احتیاج عادی برسد. دیگر آن زمان که کشاورزی روسی فقط به زمین احتیاج داشت، سپری شده است؛ زمانی که دهقان روسي در کار جزء جزء خود فقط به ابزارهای کم و بیش ابتدانی (و حاصلخیزی زمین) مجهر بود.... هرچه فشار بر دهقان زمین او را بیشتر ضایع و عقیم می‌گردازد، آن زمانه نیز با سرعت بیشتری دور می‌گردد. امروزه دهقان روسي نیاز به کار تعاوی ندارد، کاری که در مقیاس قلمروی وسیع سازمان بافته باشد. بعلاوه، دهقانی که وسائل لازم برای کشت و زرع سه دسیاتین ^{۱۵} زمین را فاقد است، ایا با زمینی معادل ده برابر آن در وضع مساعدتری خواهد بود؟

ولی ادوات کشاورزی، انواع کودها و روشهای علمی فلاحت وغیره... مجموع وسائل ضروری برای کار جمعی، را از کجا باید به دست آورد؟ امیتیاز بزرگ «کمون روستانی» روسیه بر کمونهای عتیق از نوع خودش در همین جاست. در اروپا، تنها این کمون، در يك قلمرو وسیع ملی به حیات خود ادامه داده است. بدین سان در محیط تاریخی خاصی قرار گرفته است که در آن، همعصری با تولید سرمایه‌داری، جمیع شرایط لازم برای کار جمعی را در اختیارش قرار می‌دهد. کمون روسي توانانی آنرا ادارد که تمام مکسبات مثبتی را که بوسیله طریقه سرمایه‌داری فراهم آمده، اخذ نماید بدون آنکه در تنگناهای آن گرفتار آید. شکل طبیعی اراضی روسیه، بهره برداری از طریق کشاورزی مکانیزه را که تحت اداره کار جمعی و در

مسئله‌ای است که باید حل شود، این صرفاً خصمنی است که باید منکوب شود). برای نجات کمون روسي یک انقلاب روسي لازم است. بعلاوه، حکومت روسيه و «ارکان جدید اجتماع» تمام سعی خود را مبذول می‌دارند تا توده‌ها را برای چنین فاجعه‌ای آماده سازند. اگر انقلاب به موقع وقوع یابد، اگر انقلاب برای تأمین بیشتر آزاد کمون روستانی، تمام قوایش را متعمز کرزا (اگر بخش بیدار دل جامعه روسي) (اگر روشن ضمیران روسي تمام نیروهای پوشش را فراگرد هم اورند) کمون به زودی همچون عامل حیات بخش جامعه روس رشد و توسعه خواهد یافت و مایه برتری آن بر کشورهایی که در قید رقیت نظام سرمایه‌داری هستند خواهد شد.^{۱۶}

■ یادداشتها و مأخذ:

1. Ibidem. p.p. 402-403.

۲. بانو «ورا - زاسولیچ» (Vera Zassoulitch) (انقلابی معروف روس (متولد در ۱۸۵۱ و متوفی در ۱۹۱۹). در اوایل جوانی به جنبش «نارودنیک‌ها» ملحق شد و تحت تأثیر افکار آنها دست به فعالیتها و اعمالی زد، از آن جمله در ۱۸۷۸ به جان رنس شهریاری بطریک و گراد سو مقصد نمود، ولی در اثر فشار افکار عمومی در محکم دادگستری تبرئه شد. وی بعد از این حادثه به سویس آمد و در زیرا قاامت گزید. زاسولیچ پس از بزیدن از نارودنیک‌ها، به نهضت سویسیال دموکراتیک روسيه پوست و با مکم عده‌ای از مارکسیست‌ها، جمعیت «آزادی کار» را تأسیس نمود. مشارکیها با مارکس مکاتبه و با پریدریش انگلیس مصاحت داشته است و برخی از اثار مارکس را، نخستین بار به زبان روسي ترجمه کرده است. گروه زاسولیچ، در بین الملل اول کارگران، کارل مارکس را به سمت نهایت خود تعیین نمود. هنگامی که لینین در ۱۹۰۰ مجله «اسکرلا» را تأسیس کرد، مشارکیها را به اعضیوت هیأت تحریریه درآورد و وی چند سالی در این سمت با لینین، پلخانف، مارتوف، تروتسکی و... از تزدیک هنگامی داشت، ولی پس از چندی بین او و لینین اختلاف نظر بروز کرد و سرانجام زاسولیچ در ۱۹۰۳ به جناح منشویکها ملحق گردید و دو سال پس از وقوع انقلاب اکبر، هنگامی که زمام امور روسيه در دست لینین و تروتسکی بود در شصت و هشت سالگی درگذشت.

3. Marx - Engels Archiv, I. Band, Frankfurt a.M.: 1926.

4. Karl Marx: Pre - Capitalist Economic Formations: Lawrence and Wishart, London 1964. p.p. 142- 145.

5. Karl Marx: Oeuvres: Economie II, Edition établie par M. Rubel. Bib. de la Pléiade, Paris 1968, p.p. 1556-1573.

6. Oeuvres complete de F. Engels: L' Origine de la famille,... etc. Ed. Sociales. Paris 1966, p.p. 292- 297.

7. «L'homme et la société», No. 5 (Juillet - Août - Septembre 1967).

8. Karl Marx: Oeuvres. Economie II. Bib. de la Pleiade. Paris 1968, p.p. 1556-1557.

۹. منظور، اصلاحات ارضی است که بموجب فرمان امپراتور الکساندر دوم در ۱۸۶۱ صورت گرفت. با آنکه اصلاحات مذکور، راه را برای تبدیل نظام «نیمه آستانی» روسيه به نظام سرمایه‌داری هموار ساخت، مارکس - به دلایلی که دلایلی می‌بینند - قسمی از آن را در همین مسوده می‌بینند - عمیقاً با آن مخالف بود و اصلاحات الکساندر را اقدامی ارتقایعی می‌شمرد. (م.خ.)

۱۰. عنوانی است که طرفداران اصلاحات سال ۱۸۶۱ به کمونهای روستانی پس از دگرگوئی آنها داده بودند. (م.خ.)

۱۱. منظور، «مورگان» و اتر معروف او «جامعه باستانی» است:

Morgan: Ancient Society, London, 1877

(زیرنوشت از مجله «انسان و اجتماع»).

۱۲. در صفحه ۱۲ تون [دست نوشت] همین مفهوم با عباراتی تقریباً مشابه (ولی به صورتی بسیار آشفته) تکرار شده است.

۱۳. ارتل (Artel) مؤسسات روسي از نوع شرکتهای تعاونی است که از قدمی در آن کشور در رشته‌های مختلف معمول بوده است. اعضای ارتل را «ارتسلچیک» (Artselstchik) می‌نامیدند.

۱۴. این کلمه در متن دست نوشته مارکس ناخواناست. شاید واژه (cul - de - sac) (impasse) (ان بست) درست باشد. در مسوده سوم این نامه، در همین موضع کلمه (impasse) (ان بست) دیده می‌شود. (زیرنوشت از مجله «انسان و اجتماع»).

۱۵. «دیسیاتینا» (désicatina) (مقیاس سطح در روسيه قدمی معادل ۱۰۰ هکتار. (م.خ.)

16. Lettre de Marx à Vera Zassoulitch: «L' Homme et la Société» No. 5 (Juillet - Août - Septembre 1967, p.p. 166- 173.

کم خون شده است.

... خلاصه آنکه دولت کمک کرده است به توسعه پیش رس وسائل فنی و اقتصادی که برای تسهیل استثمار دهقانان یعنی بزرگترین نیروی مولده در روسيه و برای ثروتمند ساختن «ارکان جدید اجتماعی» مساعدتر هستند. ۵ (همکاری بین این نفوذ‌های متخاصل را - که استثمار دهقانان، بزرگترین نیروی تولیدی روسيه را تسهیل و تسریع می‌نمایند - با همان نگاه اول می‌توان دریافت). (با همان نگاه اول می‌توان دریافت که همکاری این نفوذ‌های متخاصل، اگر با مقاومت شدید مواجه نگردد، طبعاً ناگزیر منجر به نابودی کمون خواهد شد).

این همکاری بین نفوذ‌های مخرب، اگر با یک عکس العمل شدید درهم شکسته نشود، قاعده‌تا می‌باید به نابودی کمون کشاورزی منجر گردد.

ولی جای این سوال است که: چرا تمام این منافع (من صنایع بزرگ تحت قیمت دولت را نیز در همین سلک قرار می‌دهم)، سود خود را در وضع فعلی کمون تشخیص داده‌اند: چرا برای کشتن مرغی که تخم طلا می‌کند، دانسته همدست شده‌اند؟ بدون شک زیرا آنها حس می‌کنند «این وضع فعلی» دیگر قابل حفظ نیست و تنبیجاً آنکه طرقه کنونی استثمار آن نیز دیگر باب روز نیست. دیر است که فلاکت دهقانان، به زمین - که در شرف عقیم شدن است - صدمه زده است. محصول فراوان (که فصول خوب در بعضی سنتات از زمین به زور می‌ستاند) در اثر خشکسالیها خشند می‌گردد. روسيه به جای صدور غلات باید به وارد کردن آن بهارداده. متوجه ده سال اخیر نه تنها رکود تولید کشاورزی بلکه سیر قهرمانی آنرا عیان ساخت. سرانجام، روسيه برای اولین بار به جای صادر کردن غلات باید آنرا وارد کند. بنابراین نباید وقت را تلف نمود، باید کار را یکسره کرد. باید اقلیت کم و بیش مرغه دهقانان را به صورت یک طبقه متوسط روستانی درآورد و اکثریت آنها را به برولترا ساده مبدل ساخت. برای این منظور، مبلغین «ارکان جدید اجتماعی»، همان زخنهای را که بر کمون وارد آمده، علاقمن طبیعی فرتوت شدنش جلوه می‌دهند.

ولی، درحالی که این همه منافع مختالف و بخصوص منافع «ارکان جدید اجتماعی» که در دوران مساعد امپراتور الکساندر دوم، سپربراورده‌اند، (همگی) اسود خود را در «وضع کنونی» کمون روستانی می‌بینند، چرا دانسته برای نابود ساختن همکاری می‌نمایند؟ چرا سختگویان آنها، همان جراحاتی را که بر بیکر کمون وارد آمده، به مشابه دلال غیر قابل رد براندراس طبیعی آن جلوه می‌دهند؟ صرفاً برای آنکه واقعیت‌های اقتصادی - که تحلیل آنها موجب اطالة کلام است - این راز را آشکار ساخته است که وضع فعلی کمون دیگر قابل دوام نیست و تهبا به ضرورت امن، طبقه‌ فعلی استثمار توده‌های مردم دیگر باب روز خواهد بود. بنابراین چیز نیزی لازم است و نو» که ماهرانه به صورتهای بسیار گوناگونش در می‌آورند، همواره به یک امر بازمی‌گردد و آن عبارت است از ملتفی نمودن مالکیت اشتراکی، امکان دادن به اقلیت کم و بیش مرغه دهقانان تا به صورت یک طبقه متوسط روستانی درآید و تبدیل نمودن اکریت بزرگ آنان به برولترا ساده.

(نمی‌توان کتمان کرد که: از یکطرف «کمون روستانی» تقریباً آخرین حد تضعیف شده است و از طرف دیگر یک توطه نیرومند در کمین است تا سرانجام تیر خلاص را به او بزند. برای نجات کمون روسي یک انقلاب روسي لازم است. بعلاوه، کسانی که قوای سیاسی و اجتماعی را در قبضه اختیار دارند، تمام کوشش خود را به کار می‌برند تا توده‌ها را برای چنین فاجعه‌ای آماده گردانند. در همان حال که خون کمون را می‌ریزند و شکنجه‌اش می‌کنند و زمینهایش را سترون می‌سازند، نوکران قلمزن که در خدمت «ارکان جدید اجتماعی» قرار دارند، از روی تمسخر، جراحاتی را که بر بیکر کمون وارد آورده‌اند، علامت فرسودگی طبیعی و قطعی آن معرفی می‌نمایند و اعلام می‌دارند که کمون به مرگی طبیعی در شرف مردن است و کاری است صواب اگر دوره نزاعش را کوتاه‌تر گردانند. اینجا دیگر موضوع عبارت از مسئله‌ای که باید حل شود نیست، بلکه دشمنی است که باید منکوب گردد. بس، دیگر یک مسئله نظری در میان نیست: (این

دادند و اما چرا شوروی نتوانست بربا بماند؟ اول آنکه عدم اتکاه به نیروی ایمان الهی و قدرت لایزال خداوندی که خود سبب حل بسیاری از مشکلات عاطفی و روانی هر ملتی است و این نظر نقطه مقابلی است با انقلاب اسلامی ما که متکی به حمایت و هدایت الهی است.

دوم آنکه انقلاب شوروی نیز بوسیله جنگ‌های تحریمی تحت فشار و تضعیف قرار گرفت یک نمونه آنکه از سمت کشور خود مانیزد و افسر فرمانده انگلیسی بنامهای مالسون و دنستروپل از دو طرف دریایی خزر وارد خاک شوروی شدند و ضمن جنگ‌هایی که برآه انداختند به تحریک و حمایت روسهای سفید پرداختند و در منطقه آسیانی نیز یاغیانی را تقویت و تحریک کردند. جنگ‌های داخلی در شوروی حدود دوازده سال طول کشید بس از خاتمه آنها از اواخر دهه چهل دوباره المانهای برای جنگ دوم جهانی زمینه سازی کردند که در رشد تولید ملی اثر مشتبی نداشت تبدیل کرد که اینگونه تغییرات، تغییرات منفی است. در جنگ دوم جهانی بیشترین تلفات و خسارات ناشی از جنگ‌های طول تاریخ بشر به شوروی وارد شد. پس از جنگ نیز تبلیغات امریکا به قضای برتری جهانی با ایجاد ترس از شوروی سبب بوجود آمدن جنگ سرد شد.

از آن پس بود که مسابقه تسلیحاتی شروع شد و آمریکا به سرمهداری کشورهای غربی با ایجاد بیمان‌های نظامی به محacre اقتصادی سیاسی شوروی پرداختند و شوروی هم با تکنولوژی موشکی سعی در شکستن این محacre داشت.

مسابقه تسلیحاتی بار سنگینی شد بر دوش ملل شوروی و آمریکا که در شوروی بازدارنده بارسازی سریع و رفاه ملت شد و چون آمریکا به چاول ملل دیگر از جمله کشورهای نفت خیز برخاست فروپاشی آن به تعویق افتاده در حالیکه هم اکنون آمریکا مقر و پر ترین کشور جهان است. باید توجه داشت که شوروی از ضعف‌های دیگر نیز بخوردار بود برای نمونه به بهانه سترالیزم به دموکراتیزم کم بهادار و زمینه رهبری فردی را برخلاف ادعائی رهبری جمعی فراهم کرد.

در مورد تولید کالاهای مصرفی و رفاه ساز توجهی نکرد. همچنین ضعف سیستم تبلیغاتی در داخل و خارج شوروی که شیوه‌ای کسل کننده داشت در حالیکه آمریکا با شیوه‌های جذاب و فریبنده تبلیغاتی که یک نمونه آن هزار ساعت کار هفتگی را دیگر نیز بخوردار بود که تحت نظر سازمان جاسوسی سیا از آمریکا اداره میشد و در هر زمان به چندین زبان ملل اتحاد جماهیر شوروی و اروپایی شرقی برنامه‌های تبلیغاتی پخش میکرد. گواه رهبری فردی و تکیه بر سترالیزم تشکیلاتی، دوران استالین و تقریباً عملکرد همه رهبران شوروی بوده است رهبری بیرون مرگ بیانی برزنف و گرچنگ آندریوف را بر آن داشت تا فکر رهبری جوان بیفتند با زمینه سازی برای تحریل رهبری جوان گورباجف را به شوروی تحمیل کرد. نامبرده با اقداماتی دیگر گونه تحت نامهای بروستریکا و گلاست نوتست در اثر اغا و اغفال از سوی غرب بویزه آمریکا عامل از هم پاچیدگی شوروی شد.

بس از فروپاشی شوروی آمریکا یکه تاز صحنه قللری جهانی شد و بیش از پیش به تشنج افرینش پرداخت و تحت عنوان نظم نوین جهانی در اکاف عالم از جمله خلیج فارس که هزاران کیلومتر دورتر از خاک آمریکاست برای تحت سلطه نگهدارشتن مراکز تولید و تبادل بیش از ۶۰٪ از حوزه‌های نفتی شناخته شده جهان به دخالت مستقیم پرداخته و ضمن هشدار به هم‌بیمانان و شرکاء تجاری خود در بیان ناتو به چن حتی به ژان هم چنگ و دندان نشان داد و هر آن مشغول توطنه‌ای برعلیه انقلاب اسلامی ایران است که این‌ها همه ناشی از خصلت سرمایه‌داری از خذایی خبر آمیزکاست.

این از خذایی خبران با شعار کاهش کنترل دولت در امور اقتصادی و سپس بدست گرفتن کنترل اجرائی آمریکا را به پرتگاه حرج و مرج و فساد روزافزون نزدیک تر میکنند که آینده و آیندگان گواه آن خواهد بود.

آقای دکتر مهدی برهام در ادامه مقاله خود زیر عنوان فرعی «بهره‌مندان نامتعهد انقلاب» نوشتند: «ای کاش انقلاب از اول بازار جوش نمیخورد و براین نظر همچنان باقی هستم بازاری جماعت در مملکت ما با آنچه بورژوازی ملی نام گرفته و بآن در بازارسازی آلمان اشاره کردیم تفاوت بسیار دارد. این جماعت همیشه بسودهای آنی قانعند و قدرت ریسک ندارند و سرمایه آنها در درازمدت به کار نمی‌افتد اقتصاد امروز ما نشان دهنده اندیشه و حدود

نامه‌های رسیده

پاسخ به یک نوشتہ

در پاسخ به مقاله آقای دکتر مهدی برهام: «تورم و مشکل نامتعهدان انقلاب» (شماره ۹۵-۹۶ مرداد و شهریور ۱۳۷۴ - صص ۱۰۵-۱۰۶)، جامعه انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار متنی را با عنوان «چرا اهانت به اصناف بازار؟» ارسال کرده اند که عیناً درج می‌شود.

در شماره‌های بهم پیوسته ۹۵-۹۶ مرداد و شهریور ۷۴ ماهنامه سیاسی اقتصادی اطلاعات در صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۸ مطلبی تحت عنوان «تورم و مشکل نامتعهدان انقلاب» به قلم آقای دکتر مهدی برهام درج شده بود. در صفحه دوم بدون شرح عوارض جنگ که اثرات تخریبی آن سبب گسیختگی مناسبات و ابزار تولید میگردد و همچنین عامل به هدر رفتن هر گونه نیروی در محل وقوع خود میباشد. و نیز بدون ذکر آنکه جنگ کلاً عملی است غیر مفید و هزینه‌ساز که پس از بیان نیز با تقلیل توان تولید و افزایش تقاضاهای بدون امکان پاسخگوئی خود از مجموعه عوامل تشیدید تورم است تشریح دقیق تری را می‌طلبید. مقایسه جنگ تحریمی و بی‌امدهای آن با نتایج جنگ اول و دوم جهانی که آلمان بطرور خواسته در آن شرکت کرد قیاس بی‌نتایسی بود.

زیرا آلمانیها در هر دو جنگ پدیده‌ای بودند از درون مجموعه جهان سرمایه‌داری و توسعه طلب که در جریان هجوم دو نیروی همانند، آلمان بعلت پیش زمینه‌های محدود درجهت رشد امپریالیستی نسبت بطرفهای درگیر هم چیز‌را حول محور شعارهای نزدیک و ملی بگردش درآورد و به شکست کشیده شد. در حالیکه انقلاب ما برای آزادی از سلطه بیگانگان مروج فساد و بی‌ایمانی در منطقه‌ای حساس از جهات ژئوپلیتیکی به وقوع پیوسته که سبب نگرانی زورگویان شده به جهت الگونشدن برای سایر ملل تحت ستم بخصوص ملل همجوار زیر شدیدترین فشارها و توطنه دشمنان قرار گرفته و همچنان قرار خواهد داشت.

خلاصه آنکه جنگ آلمانیها جنگی برتری جویانه بوسیله برگزیدگانی بود که ملت آلمان را اغفال کردن و با شعار پیشرفت و تسکین آلام تاریخی، ملت آلمان را مجدوب نمودند، درصورتی که جنگ ملت ما جنگی ناخواسته و تحمل شده بمنظور جلوگیری از رشد ملتی انقلابی بوده که با شعارهای استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی حکومتی انقلابی برپا کرده اند اما نخستین کشوری که کار را پشتونه بول رایج خود قرار داد شوروی بود. آلمانیها هم با پیروی از نظریه مارکس کار را پشتونه بول ملی خود قرار

فعالیت اینهاست که از ابتدای انقلاب دست اندر کار نظم و نسق های انقلابی و جمع و جور کردن مراکز توزیع خوارو بار و امثال آن بوده اند و پس از بهروزی کامل انقلاب بیشتر مراکز مالی را در اختیار گرفته اند و برای حفظ این مراکز خواه و ناخواه به سیاست هم کشیده شده اند و اکنون «سطر طرف این نوشته اگر نشانه ای از کم توجهی نگارنده در اینمورد نباشد گواه عناصر روشنفکرانه و بی تعقیق است که بسیاری از اینگونه نویسندهای گان و گویندگان محترم پان دچار شده اند. اگر با جنبش های این ملت آشناش شوید نفی اینگونه اظهارات را بوفور می یابید.

بدوا به تعریف بازار بپردازیم سپس به شرح بازاری و منطبق نبودن نوشته های آقای دکتر پرهام با واقعیت گذشته میپردازیم.
بازار واژه ای پارسی است از دو بخش تشکیل شده که جزو اول آن در اسامی بازجو، بازگو، بازپرس بازبین بازگشا و بسیاری اسامی دیگر از اینگونه مکرر است و گویای تکرار کار و عملی است که در جزء دوم آمده بازار به مفهوم باز آوردن و تکرار عملی مفید و ضرورتی تاریخی است زیرا از زمانی که مازاد تولید بوجود آمد ضرورت مبالغه بپاده شد و بمرور با کشف سکه و بول بازار را بسط بین نیروهای توپ و مراکز مصرف شد هنگامیکه شهرهای اولیه شکل گرفتند کسانیکه در این عرصه به خدمت و کار مشغول بودند بازاری نام بنا برایین پدیده هر شغل و حرفه ای در راسته ای جدا متصرک شد. برای نمونه بازار تهران که در دوران اخیر بالنه شد و به بازارهای کفاشها، بازارها، مسگرها و آهنگرها و سایر مشاغل دیگر تقسیم شد تا بنحو بهتر و مؤثرتر با بهم پیوستگی تولید و عرضه به خدمت بپردازد.

این زمان مصادف شد با حضور افزاینده کشورهای استعماری که مانع شدن بازار تهران و سایر شهرها و یا بقولی بورژوازی تجارتی با رشد تولیدات خود به سطح بورژوازی پیشرفتی صنعتی ارتقاء یابد. تا آنکه تغییرات شوروی سبب نگرانی کشورهای استعماری شد این رخداد سبب شد کشورهای همجوار شوروی حکومتهای دست ترکیه، افغانستان و بسیاری از کشورهای همجوار شوروی حکومتهای دست نشانده بوجود آوردند که خود بخشی خارج از حوصله این مقال است.

اما نقش بازار و بازاری از دیرباز تاکنون در جنبش های ملی تا بهروزی انقلاب اسلامی چه بود؟ آن چنانکه اشاره شد حماسه انسانه و تاریخ مستند ملت ما گواه حضور افراد اصناف و بازاری در جنبش ها و مبارزات این ملت بود.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، کاوه آهنگر را که فردی صنفی بود پیشتاز قیام ضد ظلم معرفی میکند. پیش بند کاوه آهنگر درفش کاویانی میشود و عمل حیرت انگیز جوانمرد قصاب او را افسانه کوجه و بازار کرده تاریخ گواهی میدهد که یعقوب لیث رویگرزاده بوده و فردی استقلال طلب از مظالم خلقه. حضور جوانمردان و آزادگان در بیت الطرازها که کارگاههای پافندگی بوده اند همچنین حیات اصناف سیزدار یکی از دیباگاه دیرین شیعه قبل از همه گیر شده شیعه در سراسر ایران که حامی قیام استقلال طلبانه مردم در برابر مظالم پیش از حد مغولان خونخوار بودند. اینها همه نمونه هایی از خدمات اصناف و بازار بوده اگرچه بازار هم میرا از ضعف نبوده اما در قرون اخیر مقاومت های افراد صنفی در گوشه و کنار این مرز و بوم در دفاع از موجویت ملی و اعتقادی این ملت در تاریخ این مرز و بوم منعکس است. آیا بپردازی و حیات اصناف از روحانیت مبارز در جنبش تباکو نشانی از مقاومت بورژوازی ملی در کنار روحانیت در برابر بیگانگان نبوده است؟ آیا در ملی کردن صفت نفت این اصناف و بازار نبوده است که در کنار روحانیت و روشنفکران تمامی سعی و امکان مثبت خود را در طبق اخلاص گذاشته اند.
پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ بازار همچون دانشگاه زیر ضربات گودتا قرار گرفت.

در دهه های اخیر پس از ۲۳ مهر ۱۳۴۲ که لایحه ننگین کاپیتلولاسیون به نفع مستشاران امریکانی تصویب شد. پس از سخنرانی حضرت امام انتشار اعلامیه افرادی خداجوی و مبارز که بعدها با توصیه خود امام هیئت های مؤتلفه را بینان گذارند عدالت از بازار بودند که عامل خیانت به ملت مسلمان ایران حسنه علی منصور را با تکیه بر فتو و حکم شرعی بسزای احتیاج عمل ننگینش رسانیدند. قبل و بعد از انقلاب بازار کانون و بازاری سربازان انقلاب اسلامی و روحانیت مبارز بوده و از قبل از انقلاب باستاند نوشته خود شما بازاری مشغول سرو سامان دادن به نظم نیازهای جاری آحاد مردم بوده آیا هزاران سند

موجود در سینه تاریخ این ملت گویای حضور مستمر اصناف و بازار در جنبش های این ملت شهید بیرون نبوده؟
چرا با کم توجهی مرقوم فرموده اید بازاری سیاسی شده؟
آن داشته اند؛ در راه تضعیف اصناف و بازار روش نفکران غرب زده و سوبر چپ های فشار روانی بر بازار و بورژوازی ملی و جدایی در صفحه نیروهای انقلابی از هیچ اتهام ناروانی روی گردان نبوده و نیستند.

در خاطرات بسیاری از خاطره نویسان مغرض از جمله پارسونز و سولیوان سفیران انگلیس و آمریکا در زمان انقلاب در ایران، با آنکه از اهانت به بازار و بازاری خودداری نشده است، حضور تلاش بازار را در بهروزی انقلاب و بهروزی از امام امت ندیده نگرفتند. از پیش و بعد از انقلاب هم تظاهرات خصم‌های متوجه بازار و اصناف بوده تا بادمن زدن به عناد اجتماعی نسبت بیکی از صادق ترین نیروهای استوار انقلاب اسلامی، نویمیدی ایجاد کنند.
هنوز هم بدو در نظر گرفتن شرایط انقلابی گروههای با هر روشی حتی تحلیل های نادرست به تفرقه در بین نیروهای انقلاب می بردازند. امید است با قیاسهای نایابجا آب در آسیاب دشمن ریخته نشود و به اعتبار انقلابی بازار که به فرموده حضرت امام «بازار بازوهی سبتر انقلاب است» بیش از این ضربه وارد نشود.

برای تهییج بورژوازی ملی برای انجام خدماتی بیش از پیش نایاب بازار انقلابی را مورد حمله های تا حق قرارداد تا وحدت انقلابی سبب رشد و شکوفایی روزگارزون انقلاب گردد.

باید توجه داشت بسیاری از عرصه های فعالیت بازار بوسیله سازمانهای شبه دولتی اشغال شده و در حال حاضر حدود ۱۴٪ امور تولیدی در دست میران بخش خصوصی است و حدود ۸۶٪ از تولید خالص در دست میران غیر بخش خصوصی است.

چرا به این واقعیت توجه نمیشود که مدیریتهای منتزع درون نگر بدون توجه به اثرات اجتماعی اینگونه تصمیمات مسبب تورم در اینگونه سازمانهای دولتی یا شبه دولتی میباشد.

در نوشته شما حتی اشاره کوچکی به آنها نشده!!
چرا از اقدامات تورم ساز شهرداری که خود به دولتی در کنار دولت تبدیل شده و اقدامات خود را با مشاوره مشاوران عدیده حقوقی انجام میدهد که از بی آمدهای قانونی اعمال خود محفوظ باشد اشاره ای نگردد؟ چرا در نوشته هایتان به آمار و ارقام بی توجهی میکنید؟

اگر متن و عنوان نوشته شما همانگ و واقع بینانه بود می باید روش میکردید که چه کسانی عوامل واقعی ایجاد مشکل تورم هستند و نامتعهدان انقلاب نیز چه کسانی هستند.

ورود خیل عظیم تصفیه شدگان پس از بهروزی انقلاب که از هر عرصه ای تصفیه و رانده شدند به سهولت به جامعه پس از انقلاب بازار و اصناف بیوستند خود یکی از عوامل برهم خوردند توان اصناف بوده زیرا در سالهای اولیه انقلاب کنترل و نظم دادن صنوف بعلت شرایط انقلاب و جنگ تعییل که از سوی اصناف بادیده اغراض نگریسته شد ممکن نبود چنانکه خیل عظیم بی جوازها که بخش قابل توجهی از آنها بیده شرایط پس از انقلاب بودند گواه براین حقیقت است.

پیامدهای جنگ و افزوده شدن انبوی بیکاران مخفی که واژه دلال را آنچنان ملوث کرده اند و در جمع تصفیه شدگان سازمانهای دولتی رژیم گذشته که دامن اعتبار اصناف را که خود کاملاً بیرا نبوده بیشتر آورده. اینان عارضه کم ایمانی را در اصناف و بازار بیشتر تسری دادند.

در پایان به استحضار میرسانم باید انتخاب مسئولین اتحادیه های صنفی از مجرای انجمنهای اسلامی صالح و واقعی سرو سامان بگیرد تا حصلت سودخواهی غیر شرعی که در اصناف هم تشید گردیده قابل کنترل گردد تا همچنان کاشه کوزه گرانی بر سر اصناف و بازار شکسته نشود. توضیح آنکه لازم است علاوه بر عوامل گرانی در داخل به عوامل اثرگذار بر تورم از گرانی و رکود و تورم جهانی نیز باید کرد دوست ارجمند درج حقیقت نیاز به جامع نگری و تحقیق بیشتری دارد و باید از احسان کاذب و القاء بدور باشد.

و من ا... توفيق
جامعه انجمن های اسلامی اصناف و بازار

ارزش نظریه و جهه تولید آسیایی و قاری خچه آن

بخش هشتم

■ نوشته: دکتر محمد علی خنجی

ضرورت مذکور را به اثبات برسانند، بالعکس آنها باید دلایلی جدید و کاملاً مستقل از شرحی که بوسیله من عرضه شده، اقامه نمایند. تنها مطلبی که می‌توانند از من فراگیرند (اینست): بنابراین تنها استدلالی که آنها مجازند از سیرتحول در غرب به دست آورند اینست: برای استقرار تولید سرمایه‌داری در روسیه، این کشور باید از الغای مالکیت چماعی و سلب مالکیت از دهقانان یعنی توده عظیم مردم، کار را آغاز نماید. بعلاوه، خواست لیبرالهای روسی نیز همین است (که مایلند تولید کاپیتالیستی را در کشور خود بومی گردانند و متناسب [با تبدل] خودشان توده عظیم دهقانان را به مزدaran صرف تبدیل نمایند)، ولی خواست آنها چه مطلبی را به اثبات می‌رسانند؟ این تعمايل از نوع همان خواست کاترین دوم است که برآن بود تا نظام صنفی قرون وسطانی غرب را در خاک روسیه بشاند. این خواست لیبرالها چیزی بیش از آن تعمايل کاترین دوم را به اثبات نمی‌رساند. (از آنجا که زمین در دست دهقانان روسی، ملک جمعی آنهاست و هرگز در ملکیت خصوصی آنان نبوده است (...)).

(پس در روسیه، کشوری که در آن زمین هرگز «ملک خصوصی» دهقانان نبوده و نیست، (تبدل) استحاله (این زمین) از آن نوع مالکیت خصوصی، به مالکیت کاپیتالیستی (هیچ معنای ندارد) (غیر ممکن است) خارج از موضوع است. تنها استنتاجی که می‌توانند به دست آورند (اینست) (...). (اگر بخواهند از حقایق امور در غرب (اطلاعاتی) درسی فراگیرند...) (خوش باورترین افراد نیز نمی‌توانند منکر شوند که این دو مورد کاملاً متباین هستند. در حال سیرتحول غربی).

بنابراین (آن سیرتحولی را که من مورد تحلیل قرار داده ام) سلب مالکیت از کشاورزان در غرب، سبب «تبدیل مالکیت خصوصی و کوچک تولیدکنندگان» به مالکیت خصوصی و متصرف از کاپیتالیستها شده است. ولی این باز هم استقرار یک طریقه از مالکیت خصوصی به جای یک طریقه دیگر از مالکیت خصوصی است. (بنابراین، این سیرتحول را (به اراضی روسیه) به کشاورزان روسی (که زمین [هرگز ملک خصوصی] آنها نبوده و نیست) که ملکیت اراضی زراعی آنها همیشه «جماعتی» بوده و هرگز «خصوصی» نبوده است چگونه می‌توان تطبیق داد؟ (همان سیرتحول تاریخی را (که من تحلیل نموده ام) به صورتی که در غرب روی داده است...) در روسیه، بالعکس، موضوع عبارت است از مستقر نمودن مالکیت کاپیتالیستی بر جای مالکیت اشتراکی (مالکیت اشتراکی زارعان زمین، امری که بدون شک یک سیرتحولی کاملاً (...). خواهد بود).

دور از هرگونه تردید! اگر بنا باشد تولید کاپیتالیستی سلطه خود را در روسیه برقرار سازد، می‌باید اکثریت عظیم دهقانان یعنی اکثریت بزرگ ملت روس، به افراد مزدور تبدیل یابند و بالنتیجه، مقدمتاً می‌باید بوسیله الغای مالکیت اشتراکی از آنها سلب مالکیت بشود. ولی در هیچیک از موارد، سرمشق غربی مطلقاً بر تحدیم تاریخی (این تحول) دلالت نخواهد کرد.

۲- «مارکسیستهای روسی» که با من از آنها سخن به میان آورده اید، مطلع برای من ناشناس هستند. روسهایی که با آنها روابط شخصی دارم - تا آنجا که مطلع هستم - عقایدی کاملاً مخالف [با

II - مسوّدۀ دوم

کسانی که بعنوان یک ضرورت تاریخی معتقد به انحلال مالکیت جماعتی در روسیه هستند، برای اثبات نظریه خود مطلقاً نمی‌توانند از نوشته‌های من راجع به سیر جبری امور در اروپای غربی استفاده نمایند. آنها باید دلایلی جدید و کاملاً مستقل از نوشته‌های من عرضه کنند، زیرا من در کاپیتال بطور ضمنی نحوه استحاله تولید فنودالی را به تولید سرمایه‌داری، بعنوان یک سرنوشت متحتم تاریخی به اروپای غربی حصر داده ام. در روسیه، کشوری که در آن زمین هرگز در ملکیت خصوصی دهقانان نبوده و نیست، استحاله مذکور هیچ معنای نمی‌تواند داشته باشد و سالب باتفاقه موضوع است. ازوای کمونهای کشاورزی، در همه جا به صورت یک خاصیت ذاتی کمون وجود ندارد ولی در هرجا وجود داشته باشد سبب می‌گردد که برقرار کمونهای کشاورزی، یک استبداد متعرک پذیده اید. ازوای جماعات روستائی در روسیه، بدوانشی از پنهان وسیع سرزین بوده است ولی این مشکل به مجرد رفع محظورات ناشی از حکومت، به آسانی حل خواهد شد.... این بود موجز مسوّدۀ دوم از نامۀ مارکس و اینک متن کامل آن:

۱- من در کاپیتال نشان داده ام که مداء استحاله تولید فنودالی به تولید سرمایه‌داری، سلب مالکیت از تولیدکنندگان بوده است و بالاخص یادآور شده ام که سلب مالکیت از کشاورزان، پایه تمام این دیگرگونی را تشکیل می‌دهد. (صفحه ۳۱۵) از چاپ فرانسوی و نیز در بی همین مطلب نوشته ام: «این (سلب مالکیت از کشاورزان) تا امروز به نحو کامل فقط در انگلستان انجام گرفته است.... تمام دیگر کشورهای اروپای غربی همین سیرتحول را خواهند بیمود». (I.C)

بنابراین (با نوشتن این سطور) من بطور ضمنی، این «سرنوشت متتحتم تاریخی» را به کشورهای اروپای غربی حصر داده ام. برای آنکه کوچکترین تردیدی در مورد افکار من باقی نماند، در صفحه ۳۴۱ نوشته ام:

«مالکیت فردی بعنوان آنتی تر مالکیت اشتراکی، فقط در آنچنان وجود دارد که... شرایط خارجی [لازم برای تحقق] کار، به افراد تعلق داشته باشد. ولی برحسب آنکه این افراد [یعنی مالکان خصوصی]، خود به کار تولید بپردازند یا آنکه از تولید برکنار باشند، طریقه مالکیت خصوصی تغییر می‌کند».

به این ترتیب، جریانی را که من تحلیل نموده ام، مالکیت کاپیتالیستی اقلیتی ناچیز را جانشین نوعی از مالکیت خصوصی و کوچک تولیدکنندگان گردانیده است.^۱ (I.C.P. 342) یک نوع از مالکیت را جانشین یک نوع دیگر ساخته است. این [سیرتحولی] ادر مورد روسیه، کشوری که در آن زمین هرگز «ملک خصوصی» دهقان نبوده و نیست، چگونه (قابل توضیح) قابل تطبیق خواهد بود؟ در هر حال، کسانی که معتقد به ضرورت تاریخی انحلال

مالکیت جماعتی در روسیه هستند، در هیچ مورد نمی‌توانند با استفاده از گزارش من راجع به سیر جبری امور در اروپای غربی،

در کشور خود استقرار بخشدند؟

(با آنکه طریقه کاپیتالیستی در غرب روبه زوال است و آن زمان که کاپیتالیسم دیگر جزیک (نظام اجتماعی) (طریقه قهرمانی) بنیان کنه، چیز دیگری نباشد، درحال فرا رسیدن است، [با اینهمه] شیفتگان رویی آن...)

۴- بنیان عتیق یا اولیه کره خاکی ما، خود شامل یک ردیف قشرهایی است که در سینین مختلف هستند و یکی بر روی دیگری قرار دارد. درست به همان سان، بنیان کهن اجتماع نیز یک ردیف از نمونه‌های مختلف را به مانشان می‌دهد (که با هم، سلسله مراتب تعالی را تشکیل می‌دهند) که دوره‌های تکاملی را مشخص می‌سازند. کمون رویی متعلق به متاخرترین نمونه این حلقات است. در این کمون، کشاورز از ملکیت خصوصی خانه‌ای که در آن سکنا دارد و باغی که متمم آنست برخوردار می‌باشد. اینست نخستین عاملی که انحلال طریقه عتیق را سبب می‌شود، عاملی که در نمونه‌های قدیمی‌تر وجود نداشته است (و می‌تواند استحاله بنیان عتیق را به... تأمین نماید). از سوی دیگر، این کمونها [کمونهای نوع عتیق] همگی بر روابط طبیعی خوشایاند بین اعضای کمون مبتنی هستند، در صورتی که نمونه‌ای که کمون رویی به آن تعلق دارد، از قید این رابطه محدود رهانی یافته است. درست در اثر همین امر، این نوع از کمون توانانی رشد و توسعه بیشتری را واحد است. ازوای کمونهای روستائی، فقدان رابطه بین زندگی یک کمون با زندگی کمونهای دیگر، این [حالت] جهان کوچک محصور (که پایه طبیعی یک استبداد مرکز را تشکیل می‌داده است) در همه جا، به صورت یک خصوصیت ذاتی کمون نوع اولیه دیده نمی‌شود؛ ولی در هرچا که دیده شود، سبب می‌گردد که برقراری کمونها یک استبداد مرکز سربرآورده. به نظر من چنین می‌رسد که در روسیه (زندگی مجزای کمونهای روستائی از میان خواهد رفت) این ازوا که در بدو امر بوسیله پهنه وسیع سرزمین تحییل شده است، امری است که به مجرد رفع موانع حکومتی، قلع آن آسان خواهد بود.

اکنون به اساس مطلب می‌رسیم. نمی‌توان از نظر پوشیده داشت که [جماعت] نوع عتیق که کمون روستائی روسیه متعلق به آنست، در درون خود یک دوگانگی ذاتی را نهفته دارد که در بعضی شرایط تاریخی می‌تواند نابودی (انحلال) آنرا سبب گردد. مالکیت زمین اشتراکی است، ولی (از طرف دیگر در عمل، کشت و زرع- تولید- بوسیله فرد دهقان بطور جزء، جزء انجام می‌گیرد). هر دهقان (در قطعه زمین خود کشت و زرع می‌کند و محصولات آنرا شخصاً به تملک درمی‌آورد) [هر کشاورز] بعانت خوده دهقان غربی، کشتزار خویش را به حساب شخص خود می‌کارد و به استحصال از آن می‌پردازد. مالکیت اشتراکی زمین و استحصال جزء-جزء افرادی- این تلقیق (که یک عامل (بارور کننده) و موجب پیشرفت فلاحت بوده است) که برای ازمنه قدیم بوده است، برای عصر ما خطرنک می‌باشد. از یک سو، دارائی منقول - عنصری که در فلاحت نقش بیش از پیش مهمنم ایفاء می‌نماید - به تدریج سبب بروز تفاوت میزان ثروت در بین اعضای کمون می‌شود و - مخصوصاً در زیر فشار مالیاتی دولت - تعارض منافع را در داخله کمون دامن می‌زند؛ و از سوی دیگر برتری اقتصادی مالکیت اشتراکی- بعنوان پایه کار تعاونی و مشترک- روبه زوال می‌گذارد. ولی نباید فراموش کرد که در بهره‌برداری از مرغزارهای اشتراکی، دهقانان رویی از دیرباز، به طریقه اشتراکی عمل می‌کنند و نیز خوگرفتگی آنها به قرارداد «ارتل»، انتقال از زراعت جزء-جزء افرادی به کشاورزی جمعی را بر آنها بسیار آسان می‌گرداند و باز نباید از نظر دور داشت که شکل طبیعی اراضی روسیه، کشاورزی ماشینی و مشترک را در یک مقیاس وسیع (به

عقاید آن مارکسیستهای موربد بحث شما] دارند.

۳- از نظرگاه تاریخی، تنها دلیل مهم به نفع انحلال جبری مالکیت جماعتی در روسیه (که می‌توان اقامه کرد) اینست: مالکیت جماعتی در سراسر اروپای غربی وجود داشته است و در همه جا در اثر تکامل اجتماعی از میان رفته است، (به چه دلیل در روسیه سرنوشت دیگری داشته باشد؟) به چه دلیل در روسیه می‌تواند از این سرنوشت برکنار بماند؟

اولاً در اروپای غربی، یک فاصله زمانی بسیار بزرگ، زوال مالکیت جماعتی را از (ظهور) ولادت مالکیت کاپیتالیستی، جدا می‌سازد. فاصله‌ای عظیم (که قرنها را شامل می‌شود)، فاصله‌ای که یک سلسله انقلابات و تحولات اقتصادی متعاقب را دربرمی‌گیرد، که در آن میان، تولید کاپیتالیستی فقط (آخرین) متاخرترین تحول محسوب می‌گردد. (مالکیت کاپیتالیستی در آنجا از زوال مالکیت جماعتی ناشی نشده است) [ثایا] تولید سرمایه‌داری از یک طرف، نیروهای اجتماعی تولید را شکفتی اور توسعه بخشیده است، ولی از سوی دیگر (خاصیت انتقالی و موقتی بودن خود را) وجود تناقض بین خویش و نیروهای را که خود می‌آفیند، آشکار گردانیده است. تاریخ سرمایه‌داری از این پس، جز تاریخ تناقضات، بحوارها، مناقشات و مصائب چیز دیگری نیست. و بالاخره، تولید سرمایه‌داری بر همه کس - جز آنها که چشم‌انشان را منافع کور ساخته - خاصیت زودگذر صرف خود را آشکار گردانیده است. ملت‌هایی که تولید کاپیتالیستی در میانشان، به بزرگترین پیشرفتها نایل امده، در اروپا و در (ایالات متحده) آمریکا، هوای دیگری در سرندارند جز در هم شکستن زنجیرهای آن از طریق مستقر ساختن تولید تعاونی به جای تولید کاپیتالیستی و بوسیله استقرار یک نوع عالی تر از یک نمونه عتیق مالکیت - یعنی مالکیت (جمعي) اشتراکی - به جای مالکیت کاپیتالیستی.

اگر روسیه جدا از دنیا بسر می‌برد، در آن حال ناجار می‌بود تمام، بیروزیهای اقتصادی را که اروپای غربی، تنها با گذراندن یک سلسله ممتد تحولات از دوره جماعات اولیه اش تا حالت کنونی اش، کسب کرده است، خود را ساوه به تدریج برای خود تأمین نماید. هیچ تردیدی نیست - لااقل از نظر من - که [در آن حال] جماعت‌اش در اثر رشد جامعه روسیه، بطور حتم محکوم به زوال می‌شود. ولی موقف کمونهای روسی، بطور مطلق با موقع جماعات اولیه غرب (اروپای غربی) متفاوت است. روسیه تنها کشوری است در اروپا که مالکیت جماعتی در آن، در یک محيط تاریخی پایر جا مانده است، ولی در عین حال، روسیه در یک محيط تاریخی جدید به سر می‌برد، یا یک فرهنگ بلندبایه هم‌عصر است، با یک بازار جهانی که تولید کاپیتالیستی برآن استیلا دارد مرتبط است. (بس این، تولید کاپیتالیستی است که جمیع ثمرات خود را به روسیه ارزانی می‌دارد، بدون آنکه این کشور نیازی به گذشتن از (....) ش داشته باشد).

بنابراین روسیه با کسب ثمرات مثبت این وجه تولید، به جای آنکه کمون روستائی خود را نابود سازد، می‌تواند آنرا توسعه بخشد و قالب آنرا که همچنان به حالت عتیق مانده است، گزگزن گرداند. (من به اختصار خاطرنشان می‌سازم که طریقه مالکیت اشتراکی در روسیه، جدیدترین طریقه از نمونه عتیق است که خود آن، یک سلسله ممتد تحولات را گذرانده است).

اگر شیفتگان طریقه کاپیتالیستی در روسیه، امکان چنین تلقیقی را منکر شوند، باید ثابت کنند که آن کشور برای استفاده از ماشین، به گذراندن یک دوره تطور تدریجی تولید ماشینی مجبور بوده است! باید به من توضیح دهنده چگونه خودشان توانسته‌اند دستگاه مبادرات (بانکها، مؤسسات اعتباری و غیره) را که ایجاد تدریجی آنها برای غرب قرنهای به طول انجامیده است، طرف چندروز

تولید است.... مبنای تمام این تحول، سلب مالکیت از کشاورزان است.... این جریان به نحو کامل، تا امروز فقط در انگلستان صورت پذیرفته است، ولی تمام دیگر کشورهای اروپای غربی همین سیر تحول را خواهند پیمود....» (کاپیتال، چاپ فرانسوی، صفحه ۳۲۵) به این ترتیب «تحتم تاریخی» جریان مذکور، بطور ضمنی به کشورهای اروپای غربی حصر یافته است. (و بعد سبب) علت این حصر، ضمن این عبارت از فصل سی و دوم نشان داده شده است: «مالکیت خصوصی بر مبنای کار شخصی، جای خود را به مالکیت خصوصی کاپیتالیستی واگذار می کند که بر استثمار کار دیگری، بر مزدوری مبنی است.» (1.C.P. 340)

پس در سیر تحول غربی، موضوع عبارت است از تبدیل یک طریقه از مالکیت خصوصی، به یک طریقه دیگر از مالکیت خصوصی در مورد دهقانان روسیه، بر عکس، موضوع عبارت خواهد بود از تبدیل مالکیت اشتراکی به مالکیت خصوصی. متحتم بودن این تبدیل را چه قبول نمایند و چه مردود بشناسند، دلایل له وعلیه این دو نظر، با تحلیل من راجع به منشاء نظام سرمایه داری، هیچ ارتباطی پیدا نمی کند. در حادث اعلا، از تحلیل من فقط این را می توانند استنتاج کنند که نظر به وضع فعلی اکریت عظیم دهقانان روسیه، عمل تبدیل آنها به خرد مالکان، جز مقدمه ای برای سلب مالکیت سریع از آنان چیز دیگری نخواهد بود.

II- دلیل مهمی که علیه کمون روسي اقامه شده، در مطلب زیر. خلاصه می شود:

جوامع غربی را در انحصار اولیه از مدنظر بگیرانید؛ در همه جا مالکیت اشتراکی زمین را خواهید یافت. در همه جا، در اثر تکامل اجتماعی، این طریقه مالکیت در برابر مالکیت خصوصی از میان رفته است؛ بنابراین نمی توانند تنها در روسیه از این سرنوشت برکنار باشند.

من این نحوه استدلال را فقط تا آنجا (که به اروپا مربوط می شود) به تجارب اروپائی استناد می جویید، مورد توجه قرار می دهم. در مورد هند شرقی، فی المثل، همه - باستثنای سرهنگی ماین و افرادی از جنس او- می دانند که نابودی مالکیت اشتراکی فقط ناشی از عمل ویرانگرانه انگلیسیان بوده که مردم بومی را نه به جلو بلکه به قهقهه رانده است.

جماعتهای اولیه، همه از روی یک الگو ساخته نشده اند. بالعکس، مجموع آنها شامل یک ردیف از گروههای اجتماعی است که هم از لحاظ نوع و هم از حیث قدمت، بایکدیگر متفاوت هستند و مراحل متوالی تکامل را نشان می دهند. یکی از این نمونه ها که همه به توافق آنرا «کمون کشاورزی» (Commune agricole) [نمایند، همان نمونه کمون روسي است. معادل این کمون در غرب، کمون زرمنی است که مربوط به دوره بسیار متاخر است. این نوع کمون در عصر ژول سزار هنوز وجود نداشته است و هنگامی که قبایل زرمنی به تازگی از قفتح ایتالیا، گل، اسپانیا و غیره فراغت یافته بودند، کمون مذکور عمرش به سرآمدۀ بود. در عصر ژول سزار تقسیم سالانه زمین زراعتی بین گروهها، طوابق و قبایل معمول بوده است، ولی تقسیم آن بین تک خانوارهای یک کمون هنوز متداول نشده بود، محتملاً کشت و زرع نیز بوسیله گروهها، بطور جمعی صورت می گرفته است. در خود سرزمین زرمنی نیز، این جماعت که متعلق به نمونه عتیق تر است، در اثر رشد طبیعی به «کمون کشاورزی»- به نحوی که تأسیت شرح می دهد- تبدیل یافته است. از عصر «تاسیت» به بعد، دیگر اثری از آن بچشم نمی خورد [و] به ترتیبی که بر ما مجهول است، در میان جنگها و مهاجرتهای بی دریی به نابودی گراندیه و شاید هم به مرگی ناگهانی از میان رفته است. ولی دو واقعیت مسلم، نیروی حیاتی آنرا آشکار می سازد. [نخست آنکه] نمونه های پراکنده ای از این نوع کمون

کمک ماشین آلات) ایجاد می نماید و بالآخره نباید فراموش کرد که جامعه روسیه که در مدتی چنین مديدة، به هزینه کمون روسانی زندگی را گذرانده است، به برداخت مساعده های اولیه لازم برای این تغییر مکلف می باشد. واضح است که در اینجا منظور فقط یک شالوده فعلی اش آغاز می یابد.

هـ با کنار گذاردن تمام مسائلی که کم یا بیش جنبه نظری (توریک) ادارد، من دیگر مطلبی ندارم به شما بگویم جزیاً اوری این نکته که امروزه، در اثر اتفاق بین منافع نیرومند، موجودیت کمون روسي خود در معرض خطر است. یک نوع کاپیتالیسم که با واسطه دولت و به خرج دهقانان نشوونمی یافته، در برابر کمون قد برافراشته است: در هم شکستن کمون به نفع این کاپیتالیسم است. و نیز به نفع مالکان زمین است که دهقانان کم و بیش مرغه را به یک طبقه متوسط روستانی، و کشاورزان مستمند- یعنی توده را- به مزدوران صرف یعنی به [امتع] کار ارزان مبدل سازند. و چگونه تاب خواهد اورد کمونی که مطالبات مالیاتی دولت در هم شکسته و سوداگران غارت شکرده اند و مالکان زمین به استثمارش کشیده اند و رباخواری از درون ناتوانش ساخته است!

آنچه زندگی کمون روسي را تهدید می کند، نه یک سرنوشت متحتم تاریخی است و نه یک تئوری، بلکه تعذری دولت است و استثمار توسط کاپیتالیستهایی که ماهرانه خود را به میان اندخته اند و به خرج همین دولت نیرو گرفته اند.^۲

III مسوده سوم

در سیر تحولات اروپای غربی، یک طریقه خصوصی به طریقه دیگری از مالکیت خصوصی مبدل می شود، و حال آنکه در مورد روسیه، مطلب عبارت از تبدیل مالکیت جماعتی به مالکیت خصوصی است. در هر حال، چه این تبدیل را یک امر متحتم تاریخی به شمار اورند و چه این نظر را استنباطی مردود بشناسند، ادله مخالفان و موافقان به هیچ وجه نمی توانند با نوشته های من درباره نحوه تکون سرمایه داری در غرب ارتباطی پیدا کند- جماعات اولیه، همه از روی یک الگو ساخته نشده اند، بلکه یک ردیف از نمونه های مختلف را تشکیل می دهند و در مجموع، مراحل تکامل بنیان عتیق اجتماع را نمایان می سازند. آنچه «کمون کشاورزی» نامیده می شود، اخرين مرحله این تکامل است. جماعات روستانی در افغانستان و سایر نواحی آسیا، از نوع همین کمون است و نیز «کمون زرمنی» و «کمون روسي» در اروپا، معادل کمون افغانی و نظری آن هستند. در اثر جمع بین مالکیت اشتراکی زمین و مالکیت خصوصی خانه و حیاط و محصول کار، در درون کمون کشاورزی یک نوع دوگانگی پدید می آید که سبب تحرک کمون و رشد فردیت می شود و حال آنکه در کمونهای نوع عتیق و رشد فردیت با شالوده جماعت ناسازگار بوده است.

سطور فوق عصاره پیش نوشته سوم است که متن کامل آنرا در زیر می آوریم:

خانم همشهری عزیز،

بررسی کامل مسائلی که در نامه ۱۶ فوریه خود مطرح ساخته اید، ایجاد خواهد کرد که وارد در جزئیات امور شوم و کارهای فوری را معطل گذارم، ولی امیدوارم شرح موجزی که افتخار ارسال آنرا برای شما دارم، جهت برطرف ساختن هر نوع سوء تفاهم درباره باصطلاح تئوری من تکافو نماید.

۱- ضمن تحلیل منشاء تولید سرمایه داری، من گفته ام: «بنابراین، اساس طریقه کاپیتالیستی بر جدایی کامل تولید کننده، از وسائل

حياط روستائی، به تدریج سربرآورده، می‌تواند به پایگاه مستحکمی برای تدارک یورش علیه زمین اشتراکی مبدل گردد. این جریان دیده شده است. ولی عامل اساسی عبارت از کار مجذّب افزایی بعنوان سرچشمۀ تملک خصوصی است. عامل مذکور، گردآمدن اموال منقول از قبیل موashi، بول و حتی گاه بردۀ و سرف را سبب می‌گردد. این مالکیت منقول که نظارت بر آن از جانب کمون ممکن نیست، زمینه برای مبادلات خصوصی قرار می‌گیرد که در آن برای حیله و تصادف امکانات مناسبی وجود دارد و [بدینسان عنصر مالکیت منقول] بیش از پیش بر تمام اقتصاد فلاحتی سنگینی می‌کند. اینست عامل نابود کننده مساوات اقتصادی و اجتماعی اولیه. این [جمع آمدن دارائی منقول]، عناصر ناهمگنی را به وجود می‌آورد که در درون کمون، باعث تعارض منافع و تمايلات خصوصی می‌شوند و این، نخست بر مالکیت اشتراکی اراضی زراعی خدش وارد می‌آورد و سپس مالکیت عمومی جنگلها، مراعع واراضی موات را - که اندکی پیشتر به صورت ضمانت کمونی ملک خصوصی درآمده اند - به تدریج بزوال می‌کشاند.

کمون کشاورزی که (متاخرترین و آخرین مرحله بنیان) (عتیق) اولیه جامعه می‌باشد، (طیعتاً خود، مرحله‌ای انتقالی است) در عین حال مرحله‌ای برای انتقال به یک بنیان ثانوی است. یعنی مرحله انتقال از اجتماع مبتنی بر مالکیت اشتراکی به اجتماع مبتنی بر مالکیت خصوصی است. بنیان ثانوی بدون شک شامل یک ردیف جوامعی است که بر بردگی و سرواز متکی هستند. ولی آیا این بدان معنی است که سیرتاریخی کمون کشاورزی می‌باشد طور حتم به این سرانجام منتهی گردد؟ مطلقاً چنین نیست. دوگانگی ذاتی آن، امکان دوگانه‌ای در بردارد: یا عنصر مالکیت [خصوصی] آن، بر عنصر اشتراکیش غلبه خواهد گرد، یا آنکه عنصر اخیر بر عنصر نخستین غالب خواهد آمد. و اینکه سرانجام کدامیک از این دو حال بیش آید] کاملاً مربوط به محیط تاریخی است که کمون در آن قرار گرفته است.

در این مقام برای آنکه کمون روی را فقط از نظر امکانات رشد و توسعه مورد بررسی قرار دهیم، تمام فلاتکتهایی که سرتاپای آنرا فرا گرفته، کنار می‌گذاریم. این کمون در تاریخ از موقوفی منحصر بفرد و بی نظری برخوردار است. در اروپا، تنها این کمون است که هنوز شکل ارگانیک و متفوّق زندگی روستائی در یک امپراتوری بسیار وسیع است. [از یک سو] مالکیت جمعی زمین، مبنای طبیعی تملک اشتراکی را در اختیارش می‌گذارد و [از سوی دیگر] محیط تاریخی آن - هم‌عصر بودنش با تولید سرمایه‌داری - شرایط مادی کار تعاوینی و مشکل در یک مقیاس وسیع را به صورتی حاضر و مهیا، به آن ارزانی می‌دارد. بنابراین کمون روی می‌تواند تمام مکتبیات مشتبی را که بوسیله طریقه سرمایه‌داری به تدریج فراهم آمده، اخذ نماید بدون آنکه در تنگاهای آن طریقه گرفتار اید. این کمون می‌تواند به کمک ماشین‌آلات، کشاورزی کمایان را - که شکل خارجی اراضی رویه آنرا ایجاد می‌کند - به تدریج جانشین فلاحت جزء و انفرادی بنماید. وقتی کمون بدؤا - با حفظ صورت فعلی آن - به حالت عادی درآمد، در مرحله بعدی می‌تواند مبدأ بیواسطه برای آن طریقه اقتصادی قرار گیرد که جامعه امروزی به سوی آن رهسپار است و می‌تواند به حالی دیگر بگردد بدون اینکه کار را از خود کشی آغاز کند.

(ولی در برابر کمون، مالکیت اراضی قد برآفراشته است که تقریباً نیمی از اراضی - و آنهم بهترین قسمت آنرا - در چنگ دارد. (بهترین قسمت، بدون منظور داشتن خالصه‌های دولتی). درست از همین جنبه است که نگهداری کمون رویی از طریق توسعه بعدی، با جنبش عمومی جامعه روییه به هم می‌آمیزد و به صورت امری واحد تجلی می‌کند. تجدید حیات این جامعه، جز به این قیمت

تمام مصائب قرون وسطی را از سر گذرانده و تارو زگار مایه حیات خود ادامه داده اند؛ فی المثل در کشور من - ناحیه ترو [Treves]. ولی [انکه دوم] که اهمیت پیشتری دارد اینست که «کمون کشاورزی» چنان اثر خود را بر کمون جدید، که از آن زاده شده، نقش زده است که «ماورر» با کشف این نوع، به شناختن آن نوع توفیق یافته است. کمون جدید - که در آن زمین زراعتی در ملکیت خصوصی کشاورز قرار می‌گیرد، در حالی که جنگلها، مراعع و اراضی موات در ملکیت جمعی باقی می‌ماند - بوسیله ژرمنها در تمام کشورهای مفتوح معمول گردید. این کمون در هر تو خصوصیاتی که از نمونه اصلی خود [از کمون کشاورزی] کسب کرده بود، در تمام دوران قرون وسطی به صورت یگانه کانون حیات و آزادی خل خرامد.

«کمون کشاورزی» در آسیا، در میان افغانها و غیره نیز دیده می‌شود، ولی در همه جا به صورت متاخرترین نمونه یا به عبارت دیگر به صورت جدیدترین جلوه بینان عتیق جوامع نمودار می‌گردد. به منظور نشان دادن همین واقعیت است که من در باره کمون ژرمنی وارد در بعضی جزئیات شده‌ام.

حال بر مالازم است که ویژگیهایی که «کمون کشاورزی» را از جماعات عتیق تر متمایز می‌گرداند، مورد بررسی قرار دهیم: ۱- تماجماعات دیگر [از نوع عتیق]، بر روابط همخونی بین اعضای خود مبتنی هستند. جز خویشاوندان طبیعی یا خویش خواندگان، کسی نمی‌تواند به عضویت آنها درآید. شجره نسب، شالوده آنها را تشکیل می‌دهد. «کمون کشاورز»، اولین گروه اجتماعی مرکب از انسانهای آزاد و رها از قید بیوندهای نسیبی بود.

۲- در کمون کشاورزی، خانه و متمم آن یعنی حیاط، در ملکیت خصوصی کشاورز است. حال آنکه خانه جماعتی و مسکن اشتراکی، دیرزمانی بیش از آغاز زندگی براساس دامداری و زراعت، یکی از بایه‌های اقتصادی جماعات بدوی تر بوده است. البته نوعی از کمون‌های کشاورزی هم دیده می‌شود که در آن، خانه‌ها اگرچه دیگر محل سکنای اشتراکی نیستند، ولی متصرفین آنها به تناوب تغییر می‌یابند. [و] بدینسان، حق انتفاع خصوصی با مالکیت اشتراکی تلفیق می‌شود. ولی این نوع از کمونها، نشان اصل و تبار خویش را با خود دارند: به این معنی که در مرحله انتقال از جماعات عتیق تر به کمون کشاورزی - به معنی اخسن آن - قرار دارند.

۳- زمین زراعتی که ملک اشتراکی و غیر قابل انتقال است، به تناوب بین اعضای کمون تقسیم می‌شود، به نحوی که هر کس مزرعی را که به وی اختصاص یافته، به حساب خود کشت می‌کند و محصولات آنرا شخصاً به تملک درمی‌آورد. در جماعات ابتدائی‌تر، کار بطور جمعی انجام می‌گیرد و محصول اشتراکی نیز - به استثنای سهمی که برای بذر کنار گذاشته می‌شود - به تناسب احتیاج مصرف به تدریج تقسیم می‌گردد.

روشن است که دوگانگی که ملازم با بنیاد کمون کشاورزی است، می‌تواند به آن یک زندگی برتawan ارزانی دارد. خلاصی از روابط خویشاوندی طبیعی که پیوندی استوار ولی محدود است و نیز مالکیت اشتراکی زمین و روابط اجتماعی ناشی از آن، بی و اساس مستحکم برای کمون تأمین می‌کند، در حالی که خانه و حیاط و ملک اختصاصی هر خانواده و کشت و زرع مجذّب و تملک خصوصی محصولات، فردیت را که با (شالوده) ساختمان جماعات ابتدائی ناسازگار بود، رشد و ترقی می‌دهد.

ولی این نیز مسلم است که در طول زمان، همین دوگانگی می‌تواند به عامل اضمحلال آن مبدل گردد. صرف نظر از تمام تأثیرات مضر ناشی از خارج، کمون عوامل مخرب خود را در بطن خویش دارد. مالکیت خصوصی زمین که در هیأت یک خانه و

ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن

بخش نهم

■ از: دکتر محمد علی خنجی

مقاله خود مدعی شده بود که مارکس در کاپیتال یک نظریه فلسفی- تاریخی کلی و عام الشمول به وجود اورده و تحولات تاریخی اروپای غربی را الگو برای جمیع محیطها قرار داده است، به این معنی که استحاله تولید فنودالی را به تولید کاپیتالیستی سرنوشت متهم تاریخی برای تمام جهان و جهانیان شمرده است. و آنگاه درباره بی اساس بودن این «تئوری تاریخی-فلسفی کلی و عام الشمول» که به ناحق به مارکس نسبتش می داد، به قلمفرسانی و اقامه دلیل پرداخته بود. مارکس پس از اطلاع از نوشته مشارالیه در نوامبر ۱۸۷۷ پاسخی تنظیم نمود و ضمن آن نشان داد که میخانیلووسکی عقاید وی را تحریف و «مسخ» نموده و تحولی را که در کاپیتال به اروپای غربی حصر یافته است، برای پیش بردن مقاصد خود به صورت یک «نظریه تاریخی-فلسفی عام الشمول» جلوه داده و ازان یک تئوری کلی بافت است و آنگاه جمیع کشورهای جهان و همه محیطهای تاریخی را مشمول آن قرار داده است. مارکس ادعای میخانیلووسکی را مبنی بر «مسخ» و تحریف خواند و لایل ساده و روشن خود را عرضه داشت. ولی پاسخ مارکس تا پایان عمر وی به چاپ نرسید. بعد از درگذشت او، فریدریش انگلس نوشته مذکور را به سال ۱۸۸۶ درمیان انبوه اوراق متعلق به مارکس به دست اورد و رونوشتی از آن تهیه نمود و برای بانو «ورا - زاسولیچ» ارسال داشت. مشارالیها نیز آن را بدرنگ به روسی ترجمه کرد و در نشریه رسمی گروه خود به نام «پیک اراده ملی» شماره پنجم سال ۱۸۸۶ منتشر داد.

این نوشته مارکس برای نشان دادن عقاید وی، دارای ارزشی مافوق تصور است: در طی این سطور، نویسنده بطور قاطع و بدون آنکه «عرضه ای برای فرض و گمان» باقی گذارد، این ادعا را که وی در

یک سند مهم تاریخی

پاسخ مارکس به نیکولاوی میخانیلووسکی
«... حوادث کاملاً مشابه، در محیطهای تاریخی غیر مشابه
نتابعی کاملاً متباین به بار می آورد. با بررسی هر یک از این
تطورات بطرور جداگانه و سپس مقایسه آنها با یکدیگر، به آسانی
می توان مفتاح این پدیده را به دست آورده اولی با یک تئوری تاریخی
- فلسفی که مافق تاریخی بودن خاصیت اصلی آن باشد و با به
کار گرفتنش بعنوان کلیدی برای تمام درهای بسته، هرگز نمی توان
به چنین کاری توفيق یافت.»

اکنون که با پرسش بانو «ورا - زاسولیچ» و پاسخ مارکس آشنا شده ایم، یک متن مهم دیگر را به نظر خوانندگان می رسانیم. با آنکه این نوشته مقدم بر سوال و جواب مذکور و مربوط به سه سال پیش از آن تاریخ است، ما آنرا مؤخر قراردادیم؛ زیرا به این ترتیب درک مطالب این متن به مراتب آسان تر می شود و خوانندگان با توجه به نکات مندرج در ناتمام مارکس خطاب به زاسولیچ و مسوّده های آن، مسائل مطروح در پاسخ به میخانیلووسکی را با سهولت بیشتری درخواهند یافت. این نوشته که در واقع یک سند مهم علمی و تاریخی به شمار می آید، پاسخی است از جانب مارکس به مقاله «نیکولاوی میخانیلووسکی»^۱ جامعه سناس روسی که از زعمای نهضت نارودنیکها بود. وی در اکتبر ۱۸۷۷ طی مقاله ای در نشریه رسمی نهضت مذکور، کارل مارکس را مورد انتقاد قرار داد. مقاله میخانیلووسکی بعنوان پاسخ به مقاله «زوکوفسکی» بود که اندکی پیشتر در همان نشریه به چاپ رسیده بود. میخانیلووسکی در

مبانی تاریخی خاص خویش، از جمیع ثمرات آن [نظام سرمایه‌داری] متنمع شود؟ نامبرده در جهت راه حل دوم اظهار عقیده می‌نماید و منتقد محترم من همانطور که می‌توانسته از مناقشه قلمی من علیه آن «ادیب» و «بان‌اسلاویست روسی» - که عقایدش را مردود شناخته بود - نتیجه گیری کند، دست کم به همان اندازه هم می‌توانسته از تجلیل من نسبت به این «دانشمند و منتقد بزرگ روسی» - که با عقایدش راجع به این موضوع موافق بوده - استنتاج نماید.

باری، چون میل ندارم که «مطلوبی برای فرض و گمان» باقی گذارم، بدون تعقید در کلام، سخن خواهم گفت: من برای آنکه بتوانم با شناختن گنه مطالب، درباره توسعه اقتصادی روسیه معاصر قضاو نمایم، زبان روسی را فرا گرفته‌ام و آنگاه در طول سالیانی مديدة به مطالعه و بررسی تمام نشریات رسمی و غیر آن که با این موضوع ارتباط داشته است پرداخته‌ام. من به این نتیجه رسیده‌ام که: اگر روسیه به پیمودن راهی که از ۱۸۶۱ در آن گام گذارده است ادامه دهد، بزرگترین فرصت مساعدی را که تاریخ هرگز به هیچ ملتی عرضه نکرده است، از دست خواهد داد و گرفتار تمام مصائب مهلك نظام سرمایه‌داری خواهد شد.^۷

II

در فصل راجع به تجمع اولیه [سرمایه]، هیچ ادعائی مطرح نیست جز ترسیم خط سیری که با پیمودن آن، در اروپای غربی، نظام اقتصادی کاپیتالیستی از بطن نظام اقتصادی فتووالی سربرمی‌آورد. بنابراین، فصل مذکور تحولی را نشان می‌دهد که با جدا ساختن تولید کنندگان از وسائل تولیدشان، آنان را به مزدور (برحسب مفهوم جدید کلمه، به پرولت) و دارندگان آن وسائل را به «کاپیتالیست» مبدل می‌سازد. در این تاریخ [تاریخ نشأت سرمایه] «تمام انقلابات مهم و اساسی، عبارتند از دگرگونیهای که همچون اهرم، طبقه سرمایه‌دار را در طریق تکون به پیش می‌رانند؛ مخصوصاً دگرگونیهای که توده‌های وسیع را از وسائل تولید و معаш سنتی خودشان جدا می‌گرداند و آنها را روانه بازار کار می‌سازد (...). ولی پایه تمام این تحول، سلب مالکیت از کشاورزان است. این جریان به نحو کامل تا امروز فقط در انگلستان صورت پذیرفته است (...). ولی تمام دیگر کشورهای اروپای غربی همین سیر تحول را خواهند پیمود». و غیره (کاپیتال - چاپ فرانسوی، صفحه ۳۱۵). در پایان فصل [نشان داده شده است که] آنگ گرایش تاریخی تولید [«کاپیتالیست»] عبارت از اینست که «به موجب جبر حاکم بر دگرگویی های طبیعت، [سرمایه‌داری] خود، نفی خود را سبب می‌گردد.»، [ونیز] اینکه تولید مذکور با ترقی بخشیدن فوق العاده به بازدهی کار اجتماعی و همچنین به رشد همه‌جانبه هر تولید کننده، خود، عناصر یک نظام جدید اقتصادی را آفریده است. [ونیز] اینکه مالکیت سرمایه‌داری که هم اکنون نیز بر یک نوع تولید جمعی تکیه دارد، جز آنکه به مالکیت اجتماعی مبدل شود، راه دیگری ندارد. من برای اثبات مطالب فوق، در این مقام هیچ برهانی عرضه نمی‌کنم، به این دلیل روشن که تأکیدات مذکور در بالا، خود خلاصه فشرده‌ای است از شرح مفصلی که قبل از فصول راجع به تولید سرمایه‌داری آمده است.

حال، منتقد من از طرح تاریخی من برای اनطباق آن بر روسیه، چه استنتاجی می‌تواند بنماید؟ فقط این را: اگر روسیه بخواهد مانند کشورهای اروپای غربی به یک مملکت سرمایه‌داری تبدیل یابد - و طی سالات اخیر نیز در این جهت زحمات بسیار برخود روا داشته

کاپیتال یک نظریه تاریخی - فلسفی عام الشمول برای توضیح سیر کلی تاریخ و تحولات آن و یک الگو برای جمیع کشورها و محیطها عرضه داشته است ردمی نماید و آنرا ناشی از تحریف و «مسخ» می‌شمارد و متذکر می‌شود که در کاپیتال «حتی یک عبارت که بتوان آنرا مستند چنین ادعائی قرار داد» نمی‌توان به دست آورد. مارکس با خشم و نفرتی چشمگیر می‌نویسد: «او [میخائلووسکی] طرح مرا درباره منشاء سرمایه‌داری در اروپای غربی کاملاً مسخ نموده و به صورت یک تئوری تاریخی - فلسفی تحول عمومی که به نحو غیرقابل اجتناب جمیع ملتها را - صرفنظر از اوضاع و احوال تاریخی آنها - شامل می‌گردد، جلوه داده است». و در پایان نتیجه می‌گیرد که «حوادث کاملاً مشابه، در محیطهای تاریخی غیر مشابه نتایجی کاملاً متفاوت به بار می‌آورند...» والخ...» و اینست متن کامل نوشته مذکور که مارکس آنرا مستقیماً به زبان فرانسوی نوشته است و ما آنرا از مجلد دوم مجموعه آثار اقتصادی مارکس^۸ ترجمه می‌کنیم. در متن، چند کلمه‌ای را که خود افزوده ایم بر طبق معمول در میان علامت [] قرار داده ایم و در یک مورد نیز کلمه‌ای که بوسیله «ماکسیمیلن روبل» اضافه شده، در میان علامت [[] آورده ایم تا از متن و افزوده‌های ما مشخص باشد:

پاسخ به میخائلووسکی (نومبر ۱۸۷۷)

I

نویسنده مقاله «کارل مارکس در برایر محکمه آقای ژوکوفسکی»، بدون تردید مرد با فراستی است، و اگر او در طرح من راجع به «تجمع اولیه [سرمایه]» حتی یک عبارت پیدا کرده بود که بتواند مستند استنتاجهای خود قرار دهد، آنرا نقل می‌نمود. نظر به فقدان چنین عبارتی، او خود را مجبور می‌بیند که بر یک حاشیه خارج از موضوع، بر یک نوشته تند انتقادی علیه یک «ادیب» روسی^۹ که به ضمیمه چاپ اول کاپیتال به زبان آلمانی، به طبع رسیده است چنگ بیندازد. [در آنجا] من از چه بابت این نویسنده را مورد ملامت قرار داده‌ام؛ از این بابت که وی «کمونیسم روسی» را نه در روسیه بلکه در کتاب «هاختهوزن» [Haxthausen]- مشاور حکومت بروس - کشف نموده است و اینکه کمون روسی در دست وی [در دست هرتسن] فقط بعنوان دلیلی برای اثبات این مطلب به کار رفته است که اروپایی کهن و فرسوده، باید بوسیله بیرونی پان‌اسلاویسم تجدید حیات کند. قضایت من درباره این نویسنده ممکن است درست باشد و ممکن هم هست نادرست باشد، ولی به هیچ وجه مقتاحی به دست نمی‌دهد برای شناختن عقاید من درباره کوشش‌هایی «که روسها به عمل می‌آورند تا برای رشد و تحول وطن خود راهی بیانند سوای راهی که اروپای غربی بیموده و می‌بیماید».^{۱۰}

در مؤخره برچاپ دوم کاپیتال به زبان آلمانی، که نویسنده مقاله درباره ژوکوفسکی با آن آشناست - به دلیل اینکه به آن استناد جسته است - من از یک «دانشمند و منتقد بزرگ روس»^{۱۱} با تجلیلی فراوان که استحقاق آنرا دارد، سخن به میان اورده‌ام. وی [چرنیفسکی]، در مقالات درخشن خود، این موضوع را مورد بحث قرار داده است که آیا روسیه می‌باید - بدانسان که اقتصادیون لیبرال خواهانند - کار را از نابود ساختن کمون روسیانی آغاز کنند تا به نظام سرمایه‌داری برسد، یا آنکه بالعکس قادر است بدون آنکه مصائب در دنیاک این نظام را برخود هموار سازد، از طریق رشد دادن

دست دوم، دریافت نموده‌ام. و حدس بزن که این، از متلاشی شدن کدام کتابخانه به هم رسیده است؟ - از کتابخانه دکتر اشتروسبرگ! من عبارتی به نقل از «ماریوس» بلوتارک^۹ در آن یافتم که در مقایسه با نوشه‌های «سزار» و «تاسیت» تمام سلسله تطورات مربوط به کشاورزی را به دست می‌دهد. سیمبرها^{۱۰} «نه به صورت یکپارچه و کوچ کن و نه با یک کوچ مدام و مستمر، بلکه سال به سال و طی کوچهای سنواتی مهاجرت می‌نموده‌اند و همواره در فصل تابستان به جلو می‌رانده‌اند و به این ترتیب در حال جنگ و سریز، قاره را پیموده‌اند.»^{۱۱} این عبارت وقتی با ترتیب تناوب سالانه زمینها در میان قبائل سونو^{۱۲} آنطور که سزار هفتاد سال بعد تشرییش می‌کند - مقایسه شود، طریقه مهاجرت ژرمنها را روشن می‌سازد. آنها در مناطقی که زمستان را به سر می‌کردند، در فصل بهار پذراشانی می‌نمودند و بعد از جمع‌آوری محصول به پیش می‌راندند تا آنکه زمستان [بار دیگر] آنها را به توقف مجبور سازد. اینکه افراد مذکور که کشت و زرع را با خود از آسیا آوردند، در آنجا که چیزی برای غارت نمی‌باختند و چاره‌ای جف‌فلاحت نداشتند، به طریقی منظم مزارع را کشت و زرع می‌نموده‌اند، مطلبی است که ظاهراً نمی‌تواند مورد تردید باشد. دوره سیمیرها دوران ادامه مهاجرت است و در نوشه‌های سزار-پس از آنکه رود راین سرحدی غیرقابل عبور گردید - بیان مهاجرت را مشاهده می‌کنیم. این دودر کنار هم و باهم، به قدر کافی این نکته را روشن می‌سازد که چرا [سزار] می‌نویسد «نzed آنها مزارع خصوصی و مجزا وجود ندارد». در حین مهاجرت، تنها کشت و زرع بطور جمعی و بوسیله گروههای خوشبازی ممکن بوده است، مساحی مزارع خصوصی [در چنان شرایطی، البته] امری غیر معقول بوده است. ترقی، یادگیری تربگوئیم سیر قهرمانی به سوی فلاحت فردی با حفظ مالکیت اشتراکی زمین، بعد در آثار تاسیت....^{۱۳}

II - نامه مورخ ۸ دسامبر ۱۸۸۲

شباهت بین سرخ‌بوستان آمریکانی و ژرمنی‌های عصر تاسیت از کجا ناشی شده است؟ - روابط جنسی در قبایل دوران عتیق و بازمانده آثار آن در اروپای قرون وسطی - - -

لندن - ۸ دسامبر ۱۸۸۲

... من سرایجام برای اینکه شباهت بین ژرمنهای عصر تاسیت و سرخ‌بوستان آمریکانی را روشن سازم، مستخرجات مختصراً از اولین مجلد «بونکرافت»^{۱۴} متعلق به تو ترتیب داده‌ام. شباهت از آنجا بیشتر شگفتی آور است که وجه تولید آنها عمقاً با یکدیگر متفاوت است - اینجا ماهیگیران و شکارچیان [هستند] بدون دامداری و فلاحت، آنجا دامداری غیر حضری است که رفتارهای با کشت مزارع توانم می‌شود. این امر بطور واضح نشان می‌دد که در این مرحله [از تکامل]، درجه گسیختگی روابط کهن همخونی و بیوند جنسی اشتراکی و متقابل قیم زن و مرد در قبیله، دارای تاثیری قاطع تراز وجه تولید است. اگر نه چنین بود، «تلینکیت‌ها»^{۱۵} در آمریکای سابق روسیه [الاسکا] نمی‌توانستند قرینه کامل و نظریزرنها باشند - و نه هم، بدون شک، «ایرسوکواها»^{۱۶} ای تو. معمای دیگری که در آنجا [در کتاب بونکرافت] حل می‌شود، شیوه‌ای است که به موجب آن - تحمیل قسمت عدمه کار بر زنان، به خوبی با احترام فراوان نسبت به آنان - سازش و تلفیق می‌یابد. بعلاوه من در آن

است - به مقصد نخواهد رسید مگر آنکه قیلاً بخش قابل ملاحظه‌ای از هفقاتان خود را به برولت‌مبدل سازد و پس از آن وقتی از آستانه نظام کاپیتالیستی عبور کرد، مانند سایر ملت‌های خارجی در معرض تأثیر قوانین بیرحم آن قرار خواهد گرفت. همین و پس. ولی این، برای منتقد من بسیار ناچیز است. او احتیاج دارد به اینکه طرح مرادریاره تکون سرمایه‌داری کاملاً مسخ نماید و به صورت یک تئوری تاریخی - فلسفی تحول عمومی درآورد که بطرور اجتناب ناپذیر بر همه ملت‌ها - صرفنظر از اوضاع و احوال تاریخی که در آن قرار دارند - حاکم باشد، تا [از آن طریق] ملت‌ها بتوانند سرانجام براین بینای اقتصادی [سرمایه‌داری] دست یابند - بنیانی که همراه با ترقی دادن فوق العاده بازدهی کار اجتماعی، رشد جامع و کامل انسان را تأمین خواهد نمود. ولی من از او بوزش می‌طلبم. این معذرت خواهی برای من، هم افتخاری بزرگ است و هم مایه شرمندگی بیش از جد. مثالی را پیش بیاوریم: در خلال سطور کاپیتال در موارد مختلف، من به سرنوشتی که دامنگیر بلین‌ها [توده محروم] در رُم قدیم گردید، اشاره کرده‌ام. این محروم‌مان در ابتداء هفقات آزادی بودند که هر یک به حساب خویش تعطیه زمین متعلق به خود را کشت و زرع می‌نمودند. در سیر تاریخ رُم، از این هفقاتان سلب مالکیت به عمل آمد. همان جریانی که آنها را از وسایل تولید و معاشران جدا ساخت، نه تنها پدید آمدن مالکیت‌های بزرگ را متضمّن بود، بلکه تشکیل سرمایه‌های بولی بزرگ را نیز در پرداشت. بدینسان روزی فرا رسید که در یک طرف، انسانهای آزادی قرار داشتند که از همه چیز جز نیروی کارشان محروم بودند، و در سوی دیگر - برای استشمار همین کار - دارندگان تمام ثروتهاي موجود قرار گرفته بودند. آنگاه چه روی داد؟ برولت‌رهای رُمی به کار گردیدند و مبدل نشدنند، بلکه به صورت توده‌ای بی‌توان و بیحال متعدد نیز زیباتر بودند و در کنار آنها نه یک وجه تولید سرمایه‌داری، بلکه وجه تولید بردگی دامن گسترانید. بنای‌این، حوادث کاملاً مشابه که در محیط‌های تاریخی متفاوت روی می‌دهند، تنازعی کاملاً متباین به بار می‌اورند. با بررسی هر یک از این تطورات بطور جداگانه و سپس مقایسه آنها با یکدیگر، به آسانی می‌توان مفاهیم این پدیده‌ها را به دست آورد؛ ولی با یک تئوری تاریخی - فلسفی که مافق تاریخی بودن خاصیت عده‌آن باشد و با به کار گرفتن آن بعنوان کلیدی برای تمام درهای بسته، هرگز نمی‌توان له چنین کاری توفیق یافت.^۸

چند نامه از فریدریش انگلس خطاب به کارل مارکس

I - نامه مورخ ۲۲ نوامبر ۱۸۸۲

ژرمنها کشت و زرع را از آسیا با خود به اروپا آورند - نحوه مهاجرت قبایل ژرمنی و پیشوای آنها در قاره اروپا - طریقه کشت و زرع زمین در دوره مهاجرت و طی کوچهای سالانه - تطورات طریقه استحصال اراضی اشتراکی پس از استقرار قبایل در سرزمینهای اروپا - کشت و زرع فردی با حفظ مالکیت عمومی زمین، تحولی بود که پس از استقرار روی داد.

لندن - ۲۲ نوامبر ۱۸۸۲

... من در روزهای اخیر، سرانجام یک نسخه کامل تجلید و صحافی شده از «نویسنده‌گان تاریخ دوران قدیم ژرمنی» به صورت

افزون بر آنکه حاوی اطلاعات گرانبها درباره تاریخ اروپا و آسیاست، از نظر روش علمی تحقیق و چگونگی گردآوری مطالب و بیرون کشیدن نکات اساسی از میان ابوبه نوشتہ‌ها و طریقه استفاده از معلومات زبانشناسی و باستان‌شناسی در بررسیهای تاریخی نیز یک نمونه جامع به شمار می‌اید و می‌تواند سرمشق برای مورخینی قرار گیرد که تحقیق درباره گذشته اقوام را وجهه همت خود قرار می‌دهند. بدینه است که ما از این رساله تنها مطالبی را نقل خواهیم کرد که به موضوع بحث ارتباط داشته باشد؛ ولی برای کسانی که بخواهند درباره تاریخ شرق و پخصوصی راجع به قبایل و عشایر در عهد باستان و نوعه مهاجرتها و کوچها و اداب و رسوم آنها بررسی نمایند، مطالعه تمام جزوی بسیار مفید و مؤثر خواهد بود. اکنون در زیر، دو قسمت مختصر از «تاریخ زرمنیان قدیم» را به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

I

«...شیوه زندگی زرمنی‌ها به صورتی که سزار تشریع می‌کند نیز به نوبه خود نشان می‌دهد که آنها در موطی خوش [آسیا] هم مطلع از زندگی حضری دور بوده‌اند: آنها عمدتاً از طریق دامداری و با پنیر و شیر و گوشت و مقداری بس ناجیز گندم، امرار معاش

می‌کنند. مشغل اساسی مردان عبارت است از شکار و جنگ. زرمنی‌ها اندکی هم به کشاورزی می‌پردازند، ولی فقط به صورت امری فرعی و به طریقه بسیار ابتدائی خاص اقوام جنگل‌نشین. سزار روابت می‌کند که آنها مزارع را فقط یک سال می‌کاشته‌اند و همراه در سال بعد اراضی جدیدی را حیا می‌کرده‌اند. به نظر می‌رسد که این، از نوع زراعت در زمینهای حاصل از جنگل سوزی (Brandwirtschaft) (برندورف) بوده است، به صورتی که امروزه نیز در شمال اسکاندیناوی و فنلاند هنوز دیده می‌شود. آنها جنگل [...] را آتش می‌زنند و ریشه‌ها را بطور کامل یا ناقص از زمین بیرون می‌کشیدند و همراه با قشر سطحی و هموار شده زمین می‌سوزانند و [آنگاه] در زمینهای که از خاکستر کود گرفته بود، بذرافشانی می‌کردند. ولی حتی در این مورد هم نایاب اشاره سزار به نو گشتن سالانه اراضی زراعی را به معنی تحت اللفظی آن گرفت، [بلکه] بطور کلی باید آنرا به انتقال عادی و معمولی به زمینهای پک، پس از حداقل دو یا سه برش اشت مخصوص، محدود نمود.... درباره سطح تمدن زرمنی‌هایی که سزار با آنها روبرو می‌شود، نمی‌توان کوچکترین تردیدی به خود راه داد. آنها از حالت چادرنشینی به صورتی که امروزه در میان اقوام اسپه سوار آسیانی دیده می‌شود کاملاً دور بودند. برای زندگی به چنین صورتی وجود است پر ضروری است و حال آنکه زرمنیان در جنگلهای ابوبه می‌زیستند. ولی در عین حال، آنها از سطح [تسدن] اقوام فلاحت پیشه ساکن نیز کاملاً دور بوده‌اند. حتی شصت سال بعدهم است راپون هنوز از آنها بدین گونه سخن می‌راند:

«تمام این اقوام (زرمنی‌ها)، در یک مورد به همیگر شبهه هستند و آن سهولت کوچ است که ناشی از سادگی شیوه زندگی آنهاست، زیرا آنان به کشت و زرع نمی‌پردازند و ذخایر گرد نمی‌آورند، بلکه در کلبه‌های زندگی می‌کنند که هر روزه برای خود می‌سازند و بمانند چادرنشینان عمدتاً از مخصوصات دامی امرار معاش می‌کنند؛ از یک جهت دیگر هم آنها به چادرنشینان شباهت دارند، به این معنی که اموال خود را در گاریها حمل می‌نمایند و با رمهای خود به هرجا که دلخواهشان باشد روی می‌آورند.»^{۲۱}

کتاب، تأیید مطلبی را به دست آورده‌ام که حدش را می‌زده‌ام: «حق شب اول» که در اروپا بدواً بین اقوام سلتی و اسلاوی دیده می‌شود، بازمانده‌ای از روابط جنسی اشتراکی قدمی است. در دو قبیله بسیار دور از یکدیگر و از دو نژاد مختلف، این حق برای کامان [جادوگر قبیله] به سمت مظهر قبیله وجود دارد.^{۲۲} من بسی چیزها از همین کتاب فرا گرفته‌ام و منجمله راجع به زرمنها به اندازه‌ای که فعل کفايت می‌کند مطالبي آموخته‌ام. من ناچار مکریک و برو را به بعد موكول نمایم. به اين سبب من «بونکرافت» را پس فرستاده‌ام، ولی در عرض، بقیه آثار «ماورن» را نگهداشت‌ام که فعل تمام نزد من است. لازم است که یکبار دیگر آنها را مور کنم و این به خاطر تنظيم يادداشت‌های نهانی ام درباره «مارک»^{۲۳} است که بسیار به درازا کشیده و هنوز هم مورد پستند نیست، اگرچه آنرا دویا سه بار از سر نوشته‌ام. باید گفت که خلاصه کردن آن در هشت یاده صحیفه شامل شرحی از پدیده آمدن و اوج کمال و زوال آن، کار دلچسپی نیست. اگر وقت کم برایت خواهم فرستاد تا عقیده‌ات را راجع به آن بدانم. ولی دلم می‌خواهد از این کار خلاص شوم و بار دیگر به علوم طبیعی بپردازم....^{۲۴}

III - نامه مورخ ۲۲ دسامبر ۱۸۸۲ سرواز و الزام به بیگاری طریقه خاص فنودالی نیست

لندن - ۲۲ دسامبر ۱۸۸۲

... من مشعوف از اینکه می‌بینم درباره تاریخ سرواز، بر طبق اصطلاح متدالو تجاری «بین ما توافق کامل وجود دارد». مسلم است که سرواز و الزام به بیگاری، طریقه‌های خاص فنودالی قرون وسطانی نیست و در همه جا، یا تقریباً همه جا، در مواردی که فاتحان، ساکنان قدیم را و امی دارند تا زمین را برای آنها کشت و زرع کنند، پایین طریقه‌ها روبرو می‌شون. فی المثل در «تسالی» در اعصار قدیم، این امر حتی مرأ و عده‌ای دیگر را درباره سلطه و انتقاد در قرون وسطی به خط افکنده است. زیاده روی و اغراق خواهد بود اگر انتقاد را فقط برفتح مبتنی بدانیم. این کار، مطلب راسهل و یکدست می‌سازد. در شمار سایر آثار، نوشته‌های «تیری» [Thierry] را بخوان.

موقف مسیحیان در ترکیه، در بحبوحه طریقه نیمه فنودالی ترکی قدیم، چیزی شبیه همین بوده است.^{۲۵}

تاریخ زرمنیان قدیم (۱۸۸۲)

شیوه زندگی زرمنی‌ها به هنگام مهاجرت از آسیا به اروپا و آغاز زندگی حضری - طریقه کشت و زرع در سالهای نخستین استقرار در سرزمین‌های اروپائی - طریقه اشتراکی مالکیت زمین در میان زرمنیها و تعارض آن با «حقوق رُم» و روابط مالکیت خصوصی رُمی - کوشش رومیان برای تحمل «حقوق رُم» بر قبایل زرمنی و ناکامی آنان.... رساله فریدریش انگلس زیرعنوان «درباره تاریخ زرمنیان قدیم»، یکی از آثار پر ارزش در زمینه پژوهش‌های تاریخی است. این جزو

یکروزه بتوان ساخت... ژرمنی‌ها در این دوره دارای اطاقهای سرزمینی برای ذخیره مواد غذایی نیز بودند - اطاقهایی از نوع «زیرزمین» که به سبب گرمای هوایش، زمستانها را در آن به سر می‌کردند، و هم در آنجا - به موجب نوشته پلین (Pline) - زنا به بافتگی می‌برداختند. بنابراین فلاحت در این دوره، واحد اهمیت بیشتری است، معذلک هنوز ثروت عده را مواشی تشکیل می‌دهند. دواب فراوان‌دولی از تراویدست: اسپان شکیل نیستند و از نوع اسپان تیزتک نمی‌باشند؛ جثه میشها و گاوها کوچک است و گاوها قادر شاخند. راجع به غذا، از گوشت، شیر و سبب وحشی سخن به میان آمده است ولی از نان ذکری نرفته است؛ به نخجیر دیگر چندان نمی‌بردازند؛ از عصر سزار به بعد، شکار سخت به نقصان گرانیده؛ پوشش نیز بسیار ابتداشی است؛ افراد توده فقط بالابوشی بدایافت در بردارند بدون آنکه در زیرش چیزی بوشیده باشند (تقریباً همانند آنچه در میان «زوولو»‌ها دیده می‌شود). ولی ژرمندان لباس موزون و به اندازه برتن دارند، و از بسته حیوانات هم استفاده می‌شود. زنان نیز مانند مردان لباس می‌بوشنند، با وجود این، آنها اغلب جامه‌هایی آستین از بارچه دارند. کودکان سرایا عریان می‌گردند. کسی با خواندن و نوشتمن آشنا ندارد، معهدها عبارتی در دست است حاکی از اینکه حروف الفبای قبایل ژرمنی که اقتباسی از الفبای لاتین بوده و روی تراشه‌های باریک چوب حک می‌شده، در میان روحانیون متداول بوده است. ژرمنیان داخله، نسبت به طلا و نقره بی‌توجهند. ظروف سیمین اهدانی رومیان به امراء و سفراء، همانند ظروف گلین به مصارف معمولی می‌رسند. روابط ضعیف تجاری، محدود به مبادله ساده و مستقیم جنس با جنس است.

مردان هنوز کاملاً بر همان عادتی هستند که مشترک بین تمام اقوام ابتدائی است، به این معنی که کارهای خانگی و کار در مزارع را غیر مردانه تلقی می‌کنند و آنرا به زنان و سالخوردگان و کودکان وامی گذارند؛ در عوض دو رسم از رسوم تمدن را فراگرفته‌اند: شرابخواری و قماربازی، که با ولع و افراطی خاص وحشیان ساده دل به آن می‌بردازند، تا آنجا که در بازی طاس، حتی شخص خودشان را هم در معرض بردویاخت قرار می‌دهند. مشروب آنها در داخله آبجویی است که از گندم سفید یا چوتیه می‌کنند. اگر در آنروز گار طرز تهیه «عرق» شناخته شده بود، بدون شک مسیر تاریخ عوض می‌شد.^{۲۶} ژرمنی‌های ساکن سرحدات رم، به ترقیات دیگری هم نایل می‌ایند: آنها شراب وارداتی می‌نوشند؛ کمی با چول خود گرفته‌اند و البته نقره را ترجیح می‌دهند، زیرا به کار بردنش در مبادرات کوچک، آسان‌تر است؛ و نیز برهسب عرف بربرهای مسکوکاتی را که با [نقش] ضرب آنها از قدمی آشنا بوده اند، مرچع می‌دارند. خواهیم دید که این اختیاط کاری تا چه اندازه درست و بجا بوده است. دادوستد با ژرمنی‌ها فقط در سواحل رود راین انجام می‌گرفت و تنه «هرموندوره» (Hermonduren) به سرزمین «گل» و «رسی» (Retie)^{۲۷} برای مقاصد تجاری رفت و آمد می‌کردند....^{۲۸}

II

«واروس»^{۲۹} به فرماندهی عالی قوا در سرزمین ژرمنی منصب گشت.... او چه بولدوس است، سوریه که مدتی تحت اداره وی قرار داشت، گواه این مدعایست: او فقیر، به کشوری ثروتمند وارد شد و ثروتمند از کشوری فقیر رفت. (ولله یوس)،^{۳۰} واروس کوشید تا «هرچه سریعتر و جدی‌تر» ژرمنی‌ها را به حالی دیگر بگرداند؛ او «آنها را فرمان داد بدان سان که برد گان را فرمان دهنده از آنان برداختهای نقدي مطالبه نمود، چنانکه از تابعین خواهند.»

زبانشناسی تطبیقی ثابت می‌کند که آنها کشت و زرع را در آسیا فرا گرفته‌اند و هنگام ورود به اروپا با آن آشنا نیستند. سزار نشان می‌دهد که آنها فلاحت را از یاد نبرده بوده اند [تا مجدداً در اروپا فراگیرند]. ولی این نوع فلاحت، فقط یک وسیله اتفاقی و یک منبع فرعی برای تغذیه قبایل نیمه چادرنشین و جنگجویی بود که به تدریج جلگه‌های بر جنگل اروپای مرکزی را فرو می‌گرفتند. پس این نتیجه حاصل می‌شود که در عصر سزار، مهاجرت ژرمنیان به وطن جدید خود [واقع در منطقه] بین دانوب و راین و دریای سیاه، هنوز به پایان نرسیده بوده، یا دست کم، در شرف پایان یافتن بوده است.... مقامات رویان در کنار رود راین و بعداً بر کرانه‌های دانوب، این مهاجرت را متوقف می‌سازد و ژرمنی‌ها را در سرزمینهایی که از این پس در تصرف نگه می‌دارند محصور می‌گرداند و بدین سان آنها مجبور می‌شوند که مسکن ثابت اختیار گنند....

بعلاوه، اجداد ما به حالتی که سزار آنها را دیده، وحشیانی واقعی بوده اند: آنها نمی‌گذارند بیله و ران به سرزمینشان وارد شوند مگر به منظور آنکه کسی باشد تا غاثم جنگی خود را به وی بفروشنند؛ خودشان از آنها تقریباً هیچ چیز نمی‌خرند. وانگهی آنان چه احتیاجی به اشیاء خارجی داشتند؟ آنها حتی اسبهای کوچک و بد خود را بر اسپان خوب و زیبای گلی [فرانسوی] ترجیح می‌دادند. «سوئوها» (Suëves) به هیچ وجه نمی‌گذشتند که شراب به کشورشان راه یابد، چه آنرا باعث ضعف و بیحالی می‌دانستند. معذلک بنی اعام آنها - باستان‌نها (Bastarnes) - متمدن‌تر بودند^{۳۱}؛ آنان به هنگام تاخت و تاز در «تراس» سفیرانی نزد «کراسوس» فرستادند که وی آنها را مست کرد و زیر زبانشان را کشید و اطلاعات لازم را درباره موضع و مقاصد «باستان‌نها» به دست آورد و آنگاه آنرا به کمینگاهی کشانید و نابودشان ساخت. قبل از [آغاز] جنگ «ایدیزی‌باوسوس» (Idisiavusis)،^{۳۲} ژرمانیکوس^{۳۳} در مقام توصیف ژرمنی‌ها برای سربازان خود، آنها را افرادی معرفی می‌کند فاقد زره و کلاه خود که تهای بوسیله سه راهاتی خود را محفوظ می‌دارند که از ترکه‌های بیبد به هم بافتند از قطعات نازک چوب ساخته شده است و فقط در صفات اول، افراد دارای نیزه‌های واقعی هستند و در صوف پسین چیزی ندارند جز چوبهایی که مخصوص شکار است و برآن نوکی از آن تعییب شده که در آتش سخت و تیزش کرده اند. بنابراین ساکنان رودبارهای «وزر» هنوز فلزکاری را به خوبی نمی‌شناخته‌اند و شکنی نیست که رومیان اقدامات لازم را به عمل می‌آورده‌اند تا سوداگران را از وارد نمودن سلاح به سرزمین ژرمنی بازدارند.

یک قرن و نیم بعد از سزار، تاسیت شرح معروف خود را درباره ژرمنی‌ها به ما عرضه می‌دارد. تا این زمان بسی چیزها تغییر گردد است. تارود الب و آنسوی آن، قبایل غیر ثابت از حرکت بازمانده اند و در اقامتگاههای ثابت مستقر شده اند. البته باز تا دیرزمانی بس از این هم اثری از شهر در میان نیست. مزلگاهها، یک قسمت در دهکده‌هایی به وجود می‌آیند که از واحدهای زراعی که گاه هر اکنده و گاه به گرد هم هستند تشکیل یافته‌اند، ولی حتی در دهکده‌های نوع آخر نیز، هر خانه مجزا و دور از خانه دیگر ساخته می‌شود و یک فضای باز آنرا احاطه می‌کند. ساختمنها که هنوز از خرده سنگ و سفال برپامشان خبری نیست، بطرزی رخت از تنه تراشیده درختان ساخته شده اند [...] این خانه‌ها «الونک» همانی هستند از آن نوع که هنوز در شمال اسکاندیناوی دیده می‌شود، ولی در عین حال، دیگر از آن نوع کلبه‌هایی هم نیستند که استراوبون یاد می‌کند. کلبه‌ای که

هستند یعنی دورانی که هم مالکیت ارضی بر طریق اشتراکی است و هم کشت و زرع بطور جمعی و به حساب جماعت صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر در میان آریانیان آسیا و روسیان، ظهور دولت مقدم بر پدید آمدن مالکیت فردی است. تفاوت بین تطورات مالکیت ارضی در میان آریانیان مهاجر (ژرمنیان) از یک طرف و آریانیان ساکن آسیا و روسیان از طرف دیگر، ناشی از چه عواملی است؟ چه شد که «مارک» که در طول یکهزار و پانصد سال پایه و اساس زندگی ملت آلمان را تشکیل می‌داد، راه را برای تبدیل آزادی اقوام ژرمنی به رقت آنها هموار ساخت؟ تأثیر مهاجرت بر سازمان جماعات روستانی ژرمنی چه بوده است؟ چرا وجود مارکهای پراکنده و مستقل به ظهور دولت مقندر و مستبد منجر نگردید؟ نحوه استقرار ژرمنی‌ها در سرزمینهای متعلق به رُم و تأسیس خالصه‌های کوچک فردی سبب پدید آمدن یک نظام سیاسی و اجتماعی گردید که به تدریج به تمرکز مالکیت ارضی و زوال خالصه‌های فردی کوچک منتهی شد و سرانجام «دولت» و «سلطه دولتی» را بکلی ازالة نمود.

در رساله «عصر فرانکها»، فریدریش انگلیس تطورات مالکیت جماعیتی ژرمنیان را پس از ترک آسیا و استقرار در خاک اروپا مورد بررسی قرار می‌دهد و اثرا با نتایج مالکیت جماعیتی آریانیان ساکن آسیا و اسلاموهای روسیه مقایسه می‌کند. تاریخ «مارک»‌های اولیه و بطور کلی سیر تحول جماعات روستانی ژرمنی‌ها پس از مهاجرت و تطور مالکیت ارضی و اقتصاد فلاحی انان در دوره نخستین اقامت در اروپا و نتایج سیاسی و اجتماعی آن که منجر به ظهور فنودالیسم - بدون عبور از مرحله برده‌داری - گردید، موضوع بحث این رساله است. ولی انگلیس در اینجا تنها در چهار یک مورخ ظاهر نمی‌شود، بلکه بیشتر همچون جامعه‌شناسی است که برای تشخیص عوامل تحول اجتماع، به تاریخ روی آورده است. در سطور زیر، قسمت اول از فصل نخستین رساله را به نظر خوانندگان می‌رسانیم و چون ممکن است عبارات فشرده و اشارات کوتاه انگلیس، درک مطلب را اندکی مشکل گرداند، ناگزیر موضوع را به زبانی ساده بیان می‌کنیم و آنگاه تمام متن مربوط را می‌اوirim:

تجزیه قوم به جماعات روستانی:

جماعت در عهد عتیق، تمامی «قوم» را شامل می‌شود. به عبارت دیگر در دوره اولیه، «قوم» و «جماعت» از یکدیگر متمایز نیستند، زیرا تعداد افراد قوم محدود است و از جمع آنها یک جماعت تشکیل می‌یابد. در این مرحله، زمینهای متعلق به جماعت، همان زمینهای متعلق به قوم است. ولی به تدریج جمعیت افزایش می‌یابد و با افزایش جمعیت و گسترش قوم، اراضی و خطه‌های جدید به تصرف درمی‌آید و از جمعیت اضافی، جماعات جدید تشکیل می‌یابد. هرچه قوم بزرگتر و جمعیت ابیوه‌تر می‌گردد، بر تعداد جماعات و «خطه»‌هایی که جماعات برآن مستقر هستند افزوده می‌شود. به این ترتیب است که رفتار فرهنگی «خطه»‌های متعدد پدید افرا می‌رسد که جماعات بسیار مستقر می‌گردند و مرحله‌ای تشخیص می‌شوند: از یک طرف ساکنان «خطه»‌های معین دیده

(دیون)^۳ و وسیله اصلی... که در این مورد برای اعمال زور و وصول مالیات به کار برد، اختیارات عالی قضائی مخصوص حکام ایالات رُم بود که وی به ناحیه به خود پست و به موجب آن در صدد برآمد، «حقوق رُم» را بر ژرمینیان تعمیل کند. بدینخانه واروس و رسالت تمدن گستر او، یکهزار و پانصد سال بر تاریخ پیشی گرفته بود - زیرا تقریباً همین مدت زمان لازم است آلمان برابر «بین‌رفتن حقوق رُم» مستعد و آماده گردد.... در حقیقت، حقوق رُم با تحلیل مدرسي خود از روابط مالکیت خصوصی، در نظر ژرمینیها - که اندک مالی را که در میانشان گرد آمده بود، فقط به تبع مالکیت عمومی زمین، صاحب بودند - قاعده‌ای مقرر ای نامعقول و بی‌ربط جلوه می‌گردد است. و نیز در نظر آنان که بر طبق سنت عادت کرده بودند در مجمع علنی و آزاد محکمه خلق، در ظرف چند ساعت، خودشان حقوق و احکام قضائی را ابداع نمایند، ترتیبات و مقدمات بر طبق ارقاق [رسیدگی] و آئین دادرسی طولانی رُمی، همچون دستاوریزهای برای استنکاف از اجرای عدالت جلوه می‌نمود و ابیوه وکلای دعاوی رند که در اطراف قضاضی وول می‌زند، در نظرشان مانند راهزنان واقعی جلوه گر می‌گشتد که فی الواقع چنین هم بودند. و اینک همین ژرمنی‌ها مجبور بودند که «شینگ» - Thing - (مجموع) آزاد خود را که فرد در آنجا توسعه افراد همدیف و همسان خود محاکمه می‌شد، رهاسازند و به حکم غیر قابل استینافی گردن گذارند که توسط یک فرد به تنهایی، صادر می‌شد - فردی که به زیان بیگانه انشاء رأی می‌نمود و در احسن وجه، به حقوقی استناد می‌جست که بر آنها مجھول بود و بعلاوه کاملاً بین مصداقی بود... و خود آن فرد [قضاضی] نیز بیطرف نبود. فرد آزاد ژرمنی که به موجب نوشته تاسیت، فقط مقام روحانی آنهم در مواردی نادر، حق چوب زدن او را داشت و به مجازات مرگ محکوم نمی‌شد مگر به جرم خیانت نسبت به قوم، و از آن گذشته می‌توانست شخصاً یا توسط اقرایه خود فصاص بگیرد، این فرد آزاد ژرمنی، حال می‌باشد در برابر چوبدستی ها و تبر مأمور قضائی رُمی سرفود بیاورد، و اینهمه نیز هدفی نداشت جز هموار ساختن راه برای وضع عوارض منظم بر کشور....

ولی «واروس» در محاسبات خود به خطأ رفته بود؛ ژرمینیها اهالی سوریه نبودند، وی با تعمیل تمدن رمی تنها از یک جهت تأثیر گذاشت. او فقط به قبایل مجاور نشان داد که چه یوغ سنگین و غیرقابل تحمل انتظار آنها را می‌کشد و به این ترتیب ژرمینیان را به اتحادی واداشت که تا آن زمان هرگز نتوانسته بودند بدان نایل آیند....^۴

عصر فرانکها ۱۸۸۲

در میان اقوامی که به جماعات روستانی کوچک و مستقل تقسیم می‌شوند، دولتها مقتدر و مستبد ظهور می‌کنند: دولت استبدادی که از میان چنین اقوامی سربرمی‌آورد، ناشی از جماعات روستانی نیست، بلکه بر فراز آنها قرار می‌گیرد و با شدتی هرچه تمامتر آنها را مورد استثمار قرار می‌دهد. در میان اقوام اریانی آسیا و نیز در میان روسها، ظهور این دولت استبدادی مربوط به زمانی است که هنوز جماعات در شکل عتیق خود

ناشی از جماعت نبود بلکه بر فراز آنها قرار داشت و سخت آنها را مورد استثمار قرار می‌داد. ظهور دولت در میان این اقوام مربوط به دوره‌ای است که هنوز مالکیت فردی زمین به وجود نیامده است و اجتماعات در شکل عتیق خود هستند یعنی زمانی که هم مالکیت ارضی بر طریق اشتراکی است و هم کشت و وزرع بطور جمعی و به حساب جماعت صورت می‌گیرد. در میان اقوامی که به ترتیب فوق به جماعات روستائی کوچک، منزوی و مستقل تقسیم می‌شوند، سلطه استبدادی دولت، به صورت شرط لازم برای ادامه حیات ملت (مجموع قوم که از ساکنان خطه‌های مختلف تشکیل یافته است) در می‌آید، و به عبارت دیگر «دولت» یک‌گاهه عامل وحدت قوم است و قوم را در خود تجسم می‌بخشد... ولی ژرمنیان از این خط سیر برکنار ماندند و به راهی دیگر کشانده شدند.... اکنون همین مطالب را از قلم انگلیس بخوانیم:

عصر فرانکها

[فصل اول]

زیروروشن روابط مالکیت ارضی در عصر سلسله‌های «مرورونتی»^{۳۳} و «کارلوونتی»^{۳۴}

سازمان «مارک» تا پایان قرون وسطی، بی و اساس تقریباً تمام زندگی ملت آلمان را تشکیل می‌داد. بعد از یکهزار و پانصد سال دوام، مارک به تدریج و صرفاً به علل اقتصادی رو به زوال گذارد و در برایبر پیشرفت‌های اقتصادی که دیگر با آن سیازگار نبود، از پای درآمد. ما انحطاط و زوال قطعی مارک را بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد و خواهیم دید که حتی امروزه هم آثاری از آن بر جای مانده است.

ولی اگر مارک توانسته است مدتی چنین مدید دوام بیاورد، به علت محتوای سیاسی اش بوده است. در طول قرنها، «مارک» قالبی بوده است که آزادی قبایل ژرمی را در خود تجسم می‌بخشیده است. و آنگاه زمانی فرا رسید که همین مارک، مبنای رقیت هزارساله قوم قرار گرفت. چگونه چنین چیزی ممکن شده است؟

می‌دانیم که جماعت در کهن ترین اعصار، تمام قوم را شامل می‌گشته است. کلیه زمینهایی که به تصرف جماعت درآمده بوده، در اصل به جماعت تعلق داشته است. در دوره بعد، ساکنان یک «خطه» که بوسیله روابط خویشاوندی نزدیکتر، با هم پیوند یافته و به صورت یک کل [واحد] درآمده بودند، صاحبان سرزمینی شدند که بر آن مستقر گشته و به عمرانش پرداخته بودند، و برای قوم - به این عنوان - فقط این حق بر جا می‌ماند که مناطق بی مالکی را که باقی بود به اختیار خود آورد. ساکنان «خطه» به نوبه خود، مارکهای کشاورزی و جنگلی را به جماعت‌های مختلف روستا واگذاشتند که آنها هم از افرادی که خویشاوندی بسیار نزدیکتری با هم داشتند، تشکیل می‌یافتدند، درحالی که از این پس هم به همان ترتیب سابق، زمینهای اضافی جزو اموال «خطه» محسوب می‌گردید...

جمعه بر اساس همچونی که در این مورد نیز مانند همه جا مبنای مجموع سازمان قوم بود، به تدریج که جماعت افزایش و قوم گسترش یافت، بیش از پیش از نظر محو گردید.

می‌شوند که به جماعات روستائی تقسیم شده‌اند و از طرف دیگر «قوم» را می‌توان تشخیص داد که از مجموع ساکنان خطه‌ها تشکیل می‌یابد. در ادوار عتیق، اراضی متصوفی جماعت، تماماً متعلق به جماعت و در نتیجه متعلق به قوم بود، ولی در مرحله‌ای که جماعت افزایش و قوم گسترش یافته است، اراضی هر خطه متعلق به ساکنان آن خطه است که به جماعات تقسیم شده‌اند و برای «قوم» فقط این حق باقی می‌ماند که زمینهای بدون مالک را به اختیار خود درآورد و لی این اراضی جدید نیز پس از استقرار جمعیت اضافی در آن خطه و تشکیل جماعت‌های جدید، به همان ترتیب سابق، متعلق به ساکنان خطه جدید و جماعات آن خواهد شد و نه متعلق به «قوم». جماعت و قوم در ابتداء عبارت بود از یک رابطه پسیار نزدیک خویشاوندی بین جمیع افراد، ولی رفته‌رفته که قوم گسترش می‌یابد، در جماعات روستائی، این درجه قرابت و همچونی مانند سابق کاملاً برقرار می‌ماند و اساساً مبنای جماعت براین قرابت است. در درجه ثانوی در میان ساکنان هر خطه نیز درجه نزدیک قرابت مشهود است، ولی بالعكس در مورد تمامی قوم، قرابت نزدیک به تدریج همراه با افزایش و گسترش مشترکی که محروم شود و سرانجام روزی فراموش «تاریخ مشترک» و «زبان مشترک» منحصر می‌شود و قرابت و خویشاوندی نزدیک فقط در جماعات باقی می‌ماند (و در درجه بعدی در میان ساکنان خطه‌ها) ولی قوم، دیگر بر قرابت افراد متکی نیست بلکه فقط بر زبان و تاریخ مشترک تکیه دارد. به این ترتیب، دو عصر «قوم» و «جماعت» از پیش اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، از یکدیگر متمایز می‌گردند و به عبارت دیگر «اجزاء» از «کل» به نحو خاص مشخص می‌شوند. هر چه قوم بزرگتر می‌گردد، رابطه نسب و قرابت نیز در آن بیشتر محو و ناپیدا می‌شود. قبایل ژرمی به هنگام کدن از آسیا و روی آوردن به اروپا، درست در همین مرحله از تکامل قرار داشته‌اند، ولی آن مهاجرت بزرگ و طولانی نه تنها تجمع براساس همچونی و قرابت نزدیک را در مورد ساکنان خطه‌هادرهم شکست، بلکه حتی قومها را نیز به هم آمیخت و چنان شد که تمام دودمانها و اقوام به هم آمیخته شدند و بدین سان ژرمینیان در حالی که به سرزمینهای اروپایی رسیدند که دیگر حتی استقرار جماعات روستائی (مارکها) نیز براساس رابطه خویشاوندی نزدیک، جزو بازحمت پسیار ممکن نبود. در چنین اوضاع و احوالی بود که مارکها به صورت واحدی مسقفل از یکدیگر تأسیس یافتدند. میان این مارکها، مبادله محصولات مختلف امکان نداشت، زیرا محصولات هر مارک، مشابه محصولات مارکهای مجاور بود. هر مارک به تنهایی از عهده جمیع حوانج خود برمی‌آمد. در این شرایط پدید آمدن «خالصه‌های فردی» با حقوق کامل مالکیت و قابلیت مطلق انتقال که فقط تابع مقررات عمومی «مارک» بود، رفتار رفته وضع رادگرگون ساخت، تا آنجا که در اثر شوخی همیشگی تاریخ، راه برای یک نظام اجتماعی و سیاسی مخصوص هموار گردید؛ نظامی که سلطه دولت را نهی نمود و حتی خالصه‌های کوچک فردی را نیز نابود ساخت. تمرکز مالکیت خصوصی به سرعت صورت پذیرفت و مسارات اولیه در مورد مالکیت ارضی بکلی از میان رفت. آریانی‌های مهاجر یعنی ژرمینیانی که از آسیا به اروپا کوچیده بودند، به چنین راهی رفتند، در حالی که در میان بقیه اعمام آنها یعنی آریانیان ساکن آسیا و نیز اسلام‌های روسیه، جریان امر، شکل دیگری به خود گرفته بود؛ در میان آریانیهای آسیا و روسیان، وجود جماعات روستائی کوچک و مستقل، سبب شد که دولت مقندر و مستبد ظهور کند، دولتی که

شكل جماعتات به هنگام ظهور دولت است]. در آنجا که - مانند اقوام آریانی آسیا و در میان روسیان - دولت در زمانی نشأت می‌یابد که هنوز کمون به حساب مشترک، زمین را کشت و وزرع می‌کند، یا دست کم، آنرا فقط برای مدتی کوتاه به خانواده‌های مختلف اختصاص می‌شود، تا آنکه سرانجام چنان‌جاتی در زبان مشترک چیزی باقی نماند.

بر عکس - چنان‌که طبیعتاً نیز چنین است - احساس و درک همخومنی

بعنوان مبنای اجتماع، در میان ساکنان هر «خطه» مدت بیشتری دوام اورد. در اثر این امر، «قوم» به یک نوع اتحادیه کم و بیش استوار مرکب از «خطه‌ها» تبدیل یافت. به نظر می‌رسد که ژرمنی‌ها به هنگام هجوم بزرگ [مهاجرت به اروپا] در چنین وضعی یوده‌اند. «آمین مارسلن» درباره «آلمازی‌ها» این مطلب را بالصرایح یادآور می‌شود. در قوانین اقوام [ژرمنی] هم این امر در جمیع موارد منعکس است.

در میان «ساکسونها»، این مرحله از تکامل در عصر شارلمانی هنوز وجود داشته است و در میان «فریزونها» تا زوال دوران آزادی فریزونی باقی بوده است.

[وجود] «حالصه فردی» دال بر این معنی بوده است که تغییر مساوات اولیه در مورد مالکیت ارضی و تبدیل آن به ضد خودش [به عدم مساوات]، نه تنها ممکن بلکه ضرور بوده است. حالصه فردی ژرمنی، از لحظه‌ای که در سرزمینهای سابق رُم تأسیس یافت، به صورت مالکیت ارضی رومی درآمد که از دیرزمانی پیش از آن وجود داشت و از آن‌پس نیز با آللو ژرمنی به هم‌بیستی ادامه داد؛ به عبارت دیگر «آللو» به صورت یک «کالا» درآمد. و در این مورد یک قانون بی‌رحم وجود دارد که خاص تمام جوامعی است که بر تولید کالاهای مبادله آنها مبتنی هستند: در چنین جوامعی، توزیع مالکیت همواره بطور ناهمانگ و نامساوی صورت می‌گیرد و برفاصله بین ثروت و فقر دانماً افزوده می‌گردد و به عبارت دیگر، مالکیت در دستهای که منظماً از تعداد آنها کاسته می‌شود تعرک می‌یابد، و البته این قانونی است که در جامعه سرمایه‌داری جدید به کمال تأثیر و توسعه خود می‌رسد ولی چنان نیست که برای نخستین بار فقط در چنین جامعه‌ای [سرمایه‌داری جدید] تأثیر و عمل نموده باشد. بنابراین از همان لحظه که «حالصه فردی» یعنی مالکیت ارضی یا جواز انتقال از آد - مالکیت ارضی به صورت یک کالا - به وجود آمد، درست از همان لحظه، پدید آمدن مالکیتهای بزرگ ارضی، دیگر مستله‌ای مربوط به امروز و فردا بود....»^{۳۶} [انگلیس از اینجا به بعد وارد در جزئیات تحول طریقه مالکیت ارضی ژرمنی‌ها می‌شود و سیر از آن را تا استقرار نظام فنودالی تعقیب می‌کند و یا دقیق خاص، موقع اربابان بزرگ و موقف دولت و کارگزاران آنرا مشخص می‌سازد که چون از موضوع بحث ما خارج است آنرا رها می‌کنیم.]

(دنباله دارد)

ولی مهاجرت به سرزمینهای رُم، تجمع بر اساس همخومنی را حتی در مورد «خطه‌ها» نیز در هم شکست - و لزوماً هم می‌باشد چنین می‌شد - حتی اگر آنها مصمم می‌بودند که به شکل قبیله‌ها و تیره‌ها [در اراضی جدید] استقرار یابند، باز هم تحقق آن ممکن نمی‌شد. مهاجرتها طولانی نه تنها قبایل و تیره‌ها، بلکه حتی تمام اقوام را در هم امیخته بود. چنان که تجمع بر اساس همخومنی در جماعت روسستانی مختلف، تنها با زحمت بسیار توانست برقرار بماند؛ در اثر این امر جماعت‌های مذکور به صورت واحدی‌های سیاسی واقعی درآمدند که قوم از [مجموع] آنها تشکیل می‌یافت. «خطه»‌های جدید در سرزمین رومی، از همان آغاز کاملاً عبارت از حوزه‌های قضائی با یک تقسیم‌بندی کم و بیش اختیاری بودند - یا آنکه بر اساس شرایط موضعی، خطه‌ها معین می‌شدند - و در هر حال در مدتی کوتاه صورت تقسیم‌بندی اختیاری به خود گرفتند.

به این ترتیب، قوم به جماعات روستانی کوچک تجزیه شد و به صورت تجمعی از آنها درآمد، جماعاتی که در میانشان هیچ - یا تقریباً هیچ - رابطه اقتصادی وجود نداشت، زیرا هر «مارک» از عهده کاملاً مشابه یکدیگر بودند. بنابراین مارکها برای مبادله در میان خود، از امکانات بسیار ناچیزی برخوردار بودند. در میان قومی که بدین سان منحصر از جماعات کوچک تشکیل یافته باشد - جماعاتی که البته منافع اقتصادی مشابه دارند ولی درست به همین دلیل قادر منافع اقتصادی مشترک هستند - در میان چنین قومی، سلطه دولت به صورت شرط لازم برای ادامه حیات ملت درمی‌آید؛ دولتی که از جماعات ناشی نمی‌شود بلکه بیگانه از آنها و معارض با جماعات است و با شدتی هر چه بیشتر، آنها را مورد استثمار قرار می‌دهد.

شکل این سلطه دولتی، به نوبه خود بوسیله شکل جماعات در همان برده از زمان مشخص می‌شود [یعنی شکل سلطه دولتی تابع

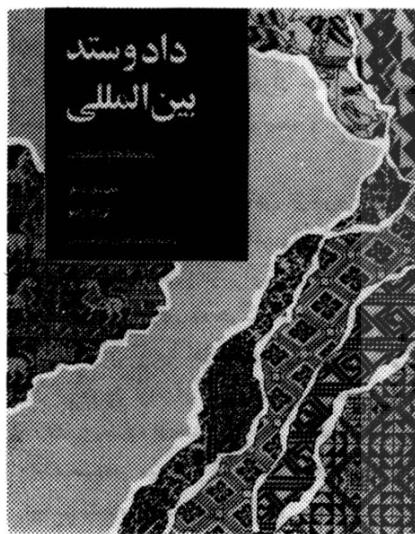
یادداشتها و منابع

- است - سیمیرها را جزو قبایل زرمنی محسوب می‌دارد. ولی برخی دیگر از صاحبینظران، آنها را در شمار تیره‌های سلتی می‌شناسند. (م.خ.)
11. Die Geschichtschreiber der deutschen Vorzeit: I. Band, Römerkriege, Ausgabe Berlin 1984, p. 61.
 (زیرنوشت از ناشر فرانسوی)
۱۲. سونو (Suéves) قبایل زرمنی که در قرن سوم میلادی بین رودخانه‌های راین، دانوب و شواب مستقر گشته‌ند و جمعی از آنها در قرن پنجم میلادی راهی اسپانیا شدند. نام ایالت سواپیا (Shawabien) در آلمان یادگار و اشتقاقی از اسم همین قبایل است. (م.خ.)
13. César: commentarii bellum gallicum, VI, 22.
 (زیرنوشت از ناشر فرانسوی). درمن اصلی، جمله لاتین بدین ترجمه آمده است. ناشر فرانسوی ترجمه آنرا به صورت زیرنوشت آورده و ماهمان را درمن وارد نموده ایم. (م.خ.).
14. F. Engels: Oeuvres complètes: L'origine de la famille, de la... etc. Edions Sociales, Paris 1966. p.p. 297-8.
15. H. Boncroft: The Native Races of the Pacific States of North America, New York, 1857-1876.
 (زیرنوشت از ناشر فرانسوی)
۱۶. تلین کیت‌ها (Thlinkeets) قبیله‌ای از سرخپستان ساکن جنوب شرقی الاسکا (Ziroquois) نامی است که فرانسویان به شش گروه از قبایل سرخپست ساکن آلسکا داده‌اند. آنان خود را «هو - ده - نو - نه» (Ho - de - no - sau - ne) می‌نامیده‌اند که به معنی «ساکنان خانه‌های طویل» است.
۱۷. نظر به اشتراکی بودن متقابل روابط در جنس در قبیله، دختری (عروسوی) که وارد قبیله می‌شود، در شب اول، قبیله باید اورا تصرف کند. در این مورد مظہر قبیله «جادوگر» است که این وظیفه را انجام می‌دهد و این، منشأ «حق شب اول» است که در اروپای قرون وسطی و در دوره نظام فتوالی نیز وجود داشته است. (م.خ.).
۱۸. رساله انگلیس درباره «مارک» و سازمان و تحولات آنرا بعداً خواهیم دید و تقریباً تمامی متن آنرا به نظر خوشنده‌گان خواهیم رساند. (م.خ.).
20. F. Engels: L'origine de la famille etc. Ed. Sociales, Paris 1966. p.p. 298-299.
21. Karl - Marx: Pre-capitalist Economic Formations: Lawrence and Wishart, London, 1964, p. 148.
22. Strabon: Geographica, VIII, 1,3.
 (زیرنوشت از ناشر فرانسوی).
۲۳. باستان‌نها (Bastarnae) (قدیم‌ترین گروه از قبایل توتونی) که در تاریخ ذکر شان به میان آمده است. این دسته در حوالی ۲۰۰ قبل از میلاد به منطقه سفلای رود دانوب رسیدند و زودتر از سایر قبایل زرمنی با اداب و رسوم رومی آشنا شدند، ولی لحن انگلیس در اینجا راجع به «متمندن تر» بودن اقوام مذکور با اسهments همراه است. (م.خ.).
۲۴. سال ۱۶ میلادی درست است. (زیرنوشت از ناشر فرانسوی).
۲۵. ژرماتیکوس (Germanicus) سردار بزرگ رومی (متوفی به سال ۱۹ میلادی). ولی پدر بزرگ «ترون» امپراتور معروف رم بود.
۲۶. تردیدی نیست که منظور انگلیس از این مبالغه‌ریشندگان، فقط نشان دادن افراط زرمنی‌های قدیم در مصرف مسکرات بوده است و معنی ساده و ظاهری جمله، مورد نظر او نیست. (م.خ.).
۲۷. «رسیا» (Rhaetia) یکی از ایالات امپراتوری رم بود که از شمال کوههای آلپ تا دانوب را دربرمی‌گرفت و تمام دزه علیایی رود راین تا دریاچه کستانتس و تبریل اتریش و ایالت باواریای فعلی را شامل می‌گشت. (م.خ.).
28. L' Oeuvres complètes de F. Engels: (L'origine...) Sur l'histoire des anciens Germains: Ed. Sociales, Paris 1966, p.p. 177-181.

۱. نیکولای کنستانسی نوویج میخانیلووسکی (Nicolai Konstantinovitch Mikhailovski) (۱۸۴۲-۱۹۰۴) جامعه‌شناس و نویسنده معروف روسی، عضو هیأت تحریره و سپس ناشر ارگان رسمی نارودنیکها به نام «نوشته‌های میهنی» بود.
2. Vestnik Narodnoi Voli. No. 5, 1988.
3. Karl Marx: Oeuvres, Economie II. Edition, établie et annotée par Maximilien Rubel. Bib. de la Pléiade. Paris 1968.
۴. منظور، «هرتسن» Herzen است. (زیرنوشت از روبل). هرتسن [به تلفظ روسها، گرتسن]، متولد به سال ۱۸۱۲ در مسکو و متوفی به سال ۱۸۷۰ در ایتالیا، ادیب و فیلسوف و نویسنده معروف روسی و پایه‌گذار نهضت نارودنیکها بود که نجات و ترقی روسیه را در جنبش و رهانی دهقانان آن کشور می‌دانست. افکار وی قبل از آغاز جنبش سوییال دموکراتها، تمام جامعه دانشوران روس را تحت سیطره خود داشت. هرتسن چندیار تبعید شد و سرانجام از روسیه مهاجرت کرد و بقیه عمر را در ایتالیا، فرانسه و انگلستان به سرآورد. در لندن روزنامه معروف «ناقوس» را انتشار داد. (م.خ.).
۵. درمن، این قسم از نوشتة میخانیلووسکی به زبان روسی نقل شده است. (زیرنوشت از روبل)
۶. منظور، چرنیشفسکی (Tchernychevsky) است. (زیرنوشت از روبل). نیکولای گاوریلیویچ چرنیشفسکی (۱۸۱۲-۱۸۸۹) فیلسوف و نویسنده انقلابی روس که آثار او دستکم بر یک نسل از افراد روش ضیمر آن کشور اثر گذاشت. در افکار و معتقدات خود تحت تأثیر هرتسن و بلینسکی و در فلسفه تحت تأثیر فویریاخ بود. از وی در رشته‌های گوناگون، از ادبیات و تاریخ ادبیات گرفته تا فلسفه و تعلیم و تربیت و تاریخ و سیاست و امور اجتماعی، آثار سیار بر جای مانده است. (م.خ.).
۷. بدیهی است که منظور از «شانس» در اینجا، کونون‌دهقانی است که مارکس مدت زمانی متجاوز از سه سال بعد از این تاریخ (در مقام پاسخ دادن به بانوروا- زاسولیچ) بعنوان یک جامعه‌شناس، دورنمای آینده آن را مورد برسی قرار می‌دهد. (زیرنوشت از روبل). باید گفت استنباط آقای روبل درست است ولی توجه و تذکر او فقط نیمی از حقیقت را شامل می‌شود. با توجه به عبارت صریح مارکس و مطالب بعدی بریدی نیست که در اینجا منظور وی از «شانس»، امکان انتقال به یک نظام عالی تر اجتماعی بدون عبور از مرحله سرمایه‌داری است که به نظر وی روسیه در قرن نوزدهم می‌توانسته است با حفظ و توسعه کمونهای روسیانی، از این فرصت بزرگ تاریخی استفاده کند و مرحله کابیتالیسم را از تاریخ خویش حذف نماید. (م.خ.).
8. Karl Marx: Oeuvres, Economie II. Bib. de la Pléiade, Paris 1968, p.p. 1551- 1555.
۹. اشاره به اثر «بیلوتارک» مورخ شهری در ترجمه احوال «کایوس ماریوس» (Gaius Marius) سردار و کشول معروف رم، ماریوس (متولد ۱۵۵ ق.م. متوفی در ۸۶ ق.م.)، با هجوم‌های بزرگ دوسته اینویه از قبایل انبویه از توتونها و «سیمیرها» مقابله نمود و تیره نخستین را در ۱۰۲ قبل از میلاد و سیمیرها را در سال بعد در هم شکست و رم را از سقوط نجات داد. (م.خ.).
۱۰. سیمیرها (Cimbres) از قبایل بسیار بزرگ اروپای کهن بودند که در قرن دوم قبل از میلاد به صورت گروههای عظیم بر اراضی امپراتوری رم هجوم اوردهند و ارتشهای رمی را که یکی پس از دیگری به مقابله آنها گسیل می‌شدند، بی‌دریبی هم می‌شکستند و پیش می‌امدند. سیمیرها پس از ورود به فرانسه و اسپانیا سرانجام خاک ایتالیا را مورد هجوم قرار دادند و وحشی عظیم در دل رومیان افکنندند تا آنکه «کایوس ماریوس» که سه سال مشغول تدارک و تهیه مقدمات برای جنگ با آنها بود، توانست آنان را بکل درهم بشکند. برخی از محققان - و از جمله آنها فریدریش انگلیس که درباره تاریخ قبایل زرمنی و زبانها و لهجه‌های مختلف و اداب و رسوم آنها از اطلاعات بسیار وسیع برخوردار بوده

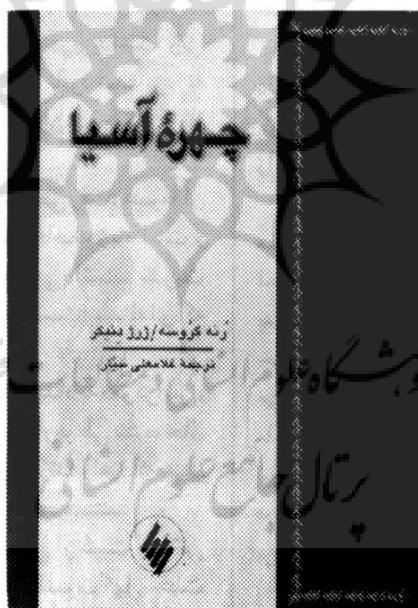
۲۹. مروونزی، «شیلدریک سوم» (Childeric III) بود که با خاتمه یافتن دوره سلطنتش، عصر مروونزیان نیز به بایان رسید. (م.خ.)
 ۳۰. کارلوونزیان (Carolingiens) یا «کارلوتلزان» (Carolingiens) دوین سلسله سلطنتی فرانسه را تشکیل می‌دهند. پادشاهان این سلسله که از ۷۵۱ تا ۹۸۷ سلطنت کرده‌اند، نام خود را از «شارلمانی» گرفته‌اند. آخرین پادشاه کارلوونزی، «لوئی بنجم» است.
 ۳۱. آلوه (Alloë) - (از واژه‌های فرانسوی قدیم) زینهای بود که در ملکیت فردی قرار داشت و از هرگونه عوارض و برداختی معاف بود و مالک بر آن، تمامی حقوق مالکیت را اعمال می‌کرد و انتقال آن از یدی به ید دیگر مطلقاً ازاد بود و منجمله از طریق ارث قابل انتقال به ورثه بود. ما، در این کتاب در جمیع موارد اصطلاح «خالصه فردی» را به جای لفظ «آلوه» به کار خواهیم برد، زیرا از هر جهت معادل دقیق آن است. (م.خ.)
 ۳۲. F. Engels: (L' Origine), L'Epoque Franque: Ed. Sociales, Paris 1966, p.p. 223-225.

۳۳. مروونزیان (Merovingiens) پادشاهان نخستین سلسله سلطنتی فرانسه قدمی هستند که از سال ۴۴۸ تا ۷۵۲ میلادی بر آن کشور سلطنت نموده‌اند. مؤسس این سلسله «مروروه» (Méroville) یا «مرولویگ» (Merowig) بود که در سال ۴۵۱ در جنگ بین رومیان و آتیلا - که به شکست آتیلا منتهی گردید - فرماندهی جنگجویان فرانکی را بر عهده داشت. آخرین پادشاه سلسله
۳۴. واروس (Varus) سردار رومی که «آرمینیوس» فرمانروای زرمنی‌ها او را در سال ۶ میلادی به کمینگاهی کشاند و خود وی و سه لزیون رمی را یکجا نابود ساخت. (م.خ.).
۳۵. Velleius: op. cit., II, 117. (زیرنوشت از ناشر فرانسوی)
۳۶. Dion Cassius: op. cit, Livre 56, 18. (زیرنوشت از ناشر فرانسوی)
۳۷. F. Engels:... L'histoire des anciens Germains, Ed. Sociales, Paris 1966, p.p. 188-190.
۳۸. مروونزیان (Merovingiens) پادشاهان نخستین سلسله سلطنتی فرانسه قدمی هستند که از سال ۴۴۸ تا ۷۵۲ میلادی بر آن کشور سلطنت نموده‌اند. مؤسس این سلسله «مروروه» (Méroville) یا «مرولویگ» (Merowig) بود که در سال ۴۵۱ در جنگ بین رومیان و آتیلا - که به شکست آتیلا منتهی گردید -



دادوستد بین المللی

جان دی. دانیلز
ترجمه محمد هادی نژاد حسینیان
 مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
 ۱۳۷۵ - ۱۵۰۰ تومان



چهره آسیا
رُنه گروُس / رُرز دنیکر
ترجمه غلامعلی سیار
نشر و پژوهش فرزان روز
۱۳۷۵ - ۱۳۰۰ تومان



تکدرخت
نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب
انتشارات روزنه
۱۳۷۳ - قیمت ۱۵۰ تومان

ارزش نظریه و جهه تولید آسیایی و تاریخچه آن

بخش دهم

■ از: دکتر محمدعلی خبجي

«مارک»

(سپتامبر ۱۸۸۲)

خود گرفت؟ - با پدید آمدن مالکیت فردی، سایر حقوق و اختیارات مارک در زمینه های اقتصادی، قضائی، اجتماعی و سیاسی با همه وسعت و عظمت خود همچنان تا سالیانی مديدة پابرجا ماند. «مارک» اساس حیات قومی ژرمنیان را تشکیل می داده است و سازمان آن در طول سده ها، نمونه و الگو برای جمیع بنیادهای روستائی و شهری بوده است. رسوخ مارک در شنون زندگی ملت آلمان تا آنجا بوده است که حتی سازمانهای قلعه ای و تشکیلات شهری و اتحادیه های صنعتی قرون وسطانی (کورپوراسیونها) نیز برهمان اساس و از روی الگوی مارک تشکیل یافته است. کورپوراسیون چیز دیگری چیزیک مارک شهری نیست - با آنکه مارک سرانجام به عمل اقتصادی نابود گردید، معهذا آثار برآکنده آن حتی تا اوآخر قرن نوزدهم در گوش و کنار اروپای غربی هنوز به چشم می خورد.

مالکیت اشتراکی زمین و ترکیب سازمانی قوم بر اساس روابط خویشاوندی، دو امر طبیعی است که تاریخ عتیق جمیع اقوام بر آن بنانده است - ژرمنیان، تقسیم قوم به قبایل و تیره ها و دودمانها را از آسیا با خود داشتند. ترتیب استقرار در سرزمینهای متعلق به رم و نحوه وضع بد بر اراضی اروپا به تبع همان تقسیم بندی قوم به سلسه مراتب قرابت و برهمان مبنی صورت گرفت - «جماعت» و «مالکیت جماعتی زمین» در میان ژرمنی ها در سالهای نخستین اقامت در اروپا چگونه بود؟ تقسیم ادواری زمین بین خانواده های کشاورز چگونه انجام یافت و پس از ترک تقسیم مذکور و تبدیل «تصرف ادواری» به «مالکیت خصوصی»، مارک چه صورتی به

امرار معاش می کند، کارگران سوسیالیست - و به توسط آنها، دهقانان - باید منشأ مالکیت ارضی کوچک یا بزرگ فعلی را بشناسند. مالکیت اشتراکی قدیم را باید نقطه مقابل فقر و فلاکت کنونی کارگران ورقیت خوده کشاورزان و امداداران است؛ مالکیتی که تمام انسانهای آزاد در دوران قدیم می توانستند آنرا حقیقتاً به منزله یک «وطن»، به منزله یک مملک مشاع آزاد و موروثی تلقی نمایند. به این ملاحظه است که من از نظام کهن ارضی در سرزمین ژرمنی، یک تصویر تاریخی به صورت طرحی ساده ترسیم می نمایم. از آن تنظیمات اساسی در ایام ها نیز هنوز آثار مختصری مشهود است، ولی در سراسر دوره قرون وسطی، بنیاد مذکور مبنا و سرمشق برای تمام ترکیب بندی اجتماع بوده است و نه تنها در زندگی خلق آلمان، بلکه در حیات مردم شمال فرانسه و انگلستان و اسکاندیناوی نیز رسوخ داشته است. و با این همه، آن بنای اساسی چنان از نظرها محو گردید که تنها در ایام اخیر «ماورر»

رساله مختصر «مارک» در میان آثار مختلف و اضعان نظریه «وجه تولید آسیانی»، موقع و اهمیت خاصی را حائز است و بخصوص از نظر موضوع بحث ما یعنی بررسی تاریخ شرق، بسیار مفید و الهام بخش و راه گشای و در نوع خود کم نظری و شاید بی نظر است. نظر به اهمیت رساله، تمام متن آنرا (با استثنای چهار صفحه آخر که مربوط به تحولات طریقه مالکیت ارضی در آلمان از قرن هیجدهم به بعد است) در اینجا نقل می کنیم. خوانندگان با یکبار مطالعه سطور زیر، اهمیت نکات مورد بحث را به خوبی درک خواهند کرد:

مارک

در کشوری نظیر آلمان که درست یک نیمة جمعیت هنوز از فلاحت

آمده اند. ولی بر فراز این اتحادیه ها - لاقل در اعصار اولیه - باز هم اتحادیه های بزرگتری مرکب از «صده» و «خطه» قرار داشته اند و بالاخره در بدو امر از تمامی قوم برای اداره زمینه ای که در تملک مستقیم آن بوده و همچنین برای اعمال نظارت فائقه بر مارک های وابسته و مستقر در قلمرو سرزمین قوم، یک اتحادیه بزرگ مارک تشکیل می یافته است.

به نظر می رسد پیش از آنکه امپراتوری فرانکها سرزمینهای آلمان واقع در مشرق رود راین را مطیع و منقاد خود گرداند، مرکز ثقل مارک در «خطه» قرار داشته است. ظاهرا «خطه»، اتحادیه مارک به معنی اخض را در برابر می گرفته است؛ زیرا با قبول مطلب فوق است که می توان توضیحی برای این موضوع به دست آورد که چگونه این همه مارک های بزرگ قدیمی، به هنگام تقسیم رسمی سرزمین امپراتوری، دوباره به شکل تقسیمات قضائی ایالتی ظاهر می گردند. ولی اندکی بعد تجزیه این مارک ها به قطعات کوچک آغاز می یابد. معهذا در «حقوق امپراتوری» مربوط به قرن سیزدهم یا چهاردهم، این قاعده که هر مارک شش یا دوازده دهکده را شامل باشد، همچنان به عنوان یک اصل پذیرفته شده است.

در عصر سزار، لاقل قسمت عمده ای از زرمنیان و بخصوص قوم «سونو» (Suēves) که هنوز در مقرهای ثابت سکنی نگزیده بودند، زمین را به طریق اشتراکی کشت و زرع می کرده اند. نحوه کار آنها - که از قیاس با سایر اقوام معلوم می گردد - به ترتیب زیر بوده است: تیره هایی که شامل تعدادی خانواده با خویشاوندی نزدیک بوده اند، در زمینی که به آنها اختصاص می یافته و هر ساله عوض می شده است، به کشت و زرع می پرداخته اند و محصولات را بین خانواده ها تقسیم می کرده اند. ولی به هنگامی که «سونوها» در اوایل عصر میلادی، در مقرهای جدید سکنی گزیدند، این طریقه عمل به زودی پایان پذیرفت. لاقل تاسیت (یکصد و پنجاه سال بعد از سزار) جز بهره برداری از زمین بوسیله خانواده های مبتتنی بر زناشویی، طریقه دیگری را تشخیص نمی دهد. ولی این خانواده ها نیز زمین زراعتی را فقط برای مدت یکسال در اختیار داشته اند و هر ساله به یک تقسیم بندی جدید اقدام می شده و رسیدها تغییر می یافته است.

این کار چگونه صورت می گرفته است؟ ما حتی در این ایام نیز می توانیم طریقه اجرای آنرا در سواحل رود «موزل» (Moselle) و در «هوخوالت» (Hoch wald)^۳ در [واحدهای] که «گهوفرشافت» (Gehöferschaften) نامیده می شوند مشاهده نماییم. در اینجا دیگر تقسیم بندی تمام اراضی حیاتز شده - مزارع و مرغزارها - را هر سال یکبار تغییر نمی دهند، بلکه هر سه، شش، نه، یا دوازده سال یکبار به این کار مبادرت می ورزند و آنرا بر حسب وضع سطح خاک و حاصلخیزی آن به تعدادی کشت خوان و مفوژه (Gewann) تقسیم می نمایند؛ و آنگاه مجدداً هر مفوژه را متناسب با تعداد صاحبان حق در جماعت، به قطعات مساوی و کم عرض تقسیم می کنند. این رسیدها بین ذوی الحقوق قرعه کشی می شود. ترتیب کار در بدو امر چنان بود که هر یک از اعضاء در هر مفوژه یعنی در هر قسمت از اراضی با وضع و حاصلخیزی معین، یک قطعه با مساحت مساوی به دست می آورد.

توانست اهمیت واقعی آنرا مجدداً مکشف گرداند.

تاریخ عتیق تمام یا تقریباً تمام اقوام، تابعی از دو امر طبیعی است: [۱] ترکیب سازمانی قوم برایه روابط خویشاوندی و [۲] مالکیت اشتراکی زمین. در مورد آلمانیها نیز وضع بر همین منوال بوده است. آنها سازمان بندی بر اساس قبایل، دودمانها و تیره ها را با خود از آسیا آورده بودند. زرمنیها حتی در عصر رومیان نیز گروههای جنگی خود را به نحوی تشکیل می دادند که خویشان نزدیک همواره شانه بشانه یکدیگر قرار داشته باشند. ترتیب تصرف و وضع ید بر سرزمینهای جدید واقع در مشرق رود راین و شمال دانوب نیز، به تبع همان نحوه ترکیب بندی و بر همان اساس صورت گرفت. هر قبیله نه بطور اتفاقی یا از روی میل و هوش، بل - همانطور که «سزار» بالصراحه نشان می دهد - بر حسب درجه قرابت نسب بین اعضای قبیله، در محل جدید خویش مستقر گردید. به گروههای نسبتاً بزرگ که با روابط خویشاوندی نزدیک، به یکدیگر پیوند داشتند یک «بخش» و گذار می شد؛ در «بخش» نیز به نوبه خود تیره های مختلفی که شامل تعدادی خانواده بودند مستقر می شدند و هر تیره در یک «دهکده» سکونت می گزید. از چندین دهکده خویشاوند، یک «صده»^۱ تشکیل می شد. چندین «صده» با هم یک «خطه»^۲ را تشکیل می دادند؛ خود قوم عبارت بود از مجموع [ساکنان] خطه ها. زمینی که از تملک «دهکده» خارج بود، به «صده» تعلق داشت و آنچه در اختیار «صده» نبود، به «خطه» متعلق می گشت و سرانجام زمینهای اضافی موجود - که در اغلب موارد پنهان بسیار وسیعی از اراضی را شامل می شد - در ملکیت مستقیم تمامی قوم قرار می گرفت. به همین ترتیب است که ما، در سوئن تعداد این درجات مختلف تملک اشتراکی را در کنار یکدیگر مشاهده می کنیم. [در آنجا] هر دهکده دارای «اموال جماعتی» (Bis almenin gär - bys almäningar) هر دهکده مخصوص به خود بود؛ به علاوه، هر «صده» (هاردس Härdas) و هر «خطه» (لننس Lands) به همین سان دارای اموال اجتماعی متعلق به خود بود و در آخر، پادشاه [کوننگ Konung] قرار داشت که به صفت مظہر تمامی قوم، دارای رسیدی بود و این رسید شاهانه، «اموال سلطنتی جماعتی» (Konungs almäningar) نامیده می شد. ولی تمام این اموال و حتی اموال سلطنتی بدون تمایز «آلمنین گار» یعنی اموال جماعتی و «المدن» (allmenden) - زمین جماعتی - نامیده می شدند. اگر این تنظیمات کهن سوئنی در مورد اموال اعمومی (که با تقسیمات ثانوی مشخص خود، متعلق به مرحله بالاتری از تکامل است) روزگاری در آلمان نیز به همان شکل برقرار می بوده باشد [باید چنین نتیجه گرفت که] در اندک مدتی از میان رفته است. رشد سریع جماعتی سبب شد که در سرزمین بسیار وسیعی که به هر دهکده مجزا اختصاص داده شده بود، یعنی [در قلمرو] هرمارک، دهکده های فرعی و وابسته به وجود آید. این دهکده ها، با دهکده مادر - دهکده اصلی - بر اساس تساوی حقوق، یا با حقوقی محدودتر، یک «اتحادیه مارک» (Markgenossenschaft) تشکیل می دادند، به نحوی که در آلمان تا قدیم ترین دوره که از آن مأخذی در دست است، در همه جا تعدادی - بیش و کم زیاد - دهکده های را مشاهده می کنیم که برای بهره برداری از زمین متعلق به جماعت، در یک اتحادیه مارک گرد

این ترتیب متدالوی گشت. در این منطقه، دهکده به مانند دهکده‌های امروزی شامل املاک فردی پراکنده بود که در آن هر ملک از کشتزارهای خاص خود محصور می‌گشت. تغییر متصرفین در مورد این املاک به هیچ وجه ممکن نبود و برای «مارک» جز زمینهای غیر مزروع که در اطراف املاک فردی قرار داشت، چیز دیگری باقی نمی‌ماند. وقتی که بعداً حق تملک خانه و ملحقات آن، در اثر انتقال به شخص ثالث کسب اهمیت نمود، متصرفین آن نوع املاک، موقع ممتازی به دست آوردند. به نظر می‌رسد که در بسیاری از دهکده‌هایی که در آن مالکیت اشتراکی مزارع برقرار بوده است، تمایل برای کسب همین امتیاز، افراد را برآن داشته است که تقسیم ادواری [زمین] را به حال وقته درآورند تا در اثر این امر، رسدۀای فردی هر یک از اعضاء به همان ترتیب، موروثی و قابل انتقال به غیر گردد.

و اما نشانه‌دومی [که در دست داریم] این است که ژرمنی‌ها، در اثر فتوحات به داخله سرزمین‌های متعلق به رُم کشانیده شدند؛ سرزمینهایی که در آن از قرنها پیش، زمین ملک خصوصی (و بالاتر از آن، مشمول [حقوق] مالکیت رُمی یعنی مالکیتی بی قید و شرط) بود؛ سرزمین‌هایی که در آن برای اشغالگران به علت کمی عده، غیرممکن بود که مالکیتی چنان ریشه‌دار را به نحو کامل از میان بردارند. یک امر بر وجود ارتباط بین «حقوق رُم» از یک طرف و مالکیت فردی موروثی در مورد مزارع و مرغزارها [در میان ژرمنیان] از طرف دیگر- لاقل در مورد سرزمینهایی که سابقاً متعلق به امپراتوری رُم بوده- گواهی می‌دهد، [و آن اینکه] آثار بازمانده مالکیت اشتراکی زمین زراعی، هنوز به وضوح کامل در ساحل چپ رود راین به چشم می‌خورد، یعنی در سرزمینی که نظیر سایر مناطق بوسیله ژرمنیان مفتوح شده ولی کاملاً به حالت ژرمنی درآمده است [ژرمانیزه شده است]. وقتی فرانکها در قرن پنجم میلادی در این ناحیه مستقر شدند، مالکیت اشتراکی مزارع هنوز برقرار بوده است، زیرا در غیر این صورت امروزه مانع توانستیم شاهد [واحدهای مسکن، محصول مالکیت فردی نبوده است بلکه [بالعكس] سبب تبدیل مسکن به ملک خصوصی شده است.

در اینجا نیز مالکیت خصوصی راه یافت و شکل متفوّق به خود گرفت. به این دلیل است که در قوانین ساحل نشینان رود [راین] مربوط به قرن ششم میلادی- تا آنجا که مطلب راجع به اراضی زراعی است- منحصر از همین طریقه تملک ذکر به میان آمده است. در داخله آلمان نیز چنان که گفتیم، به همین ترتیب زمینهای مورد بهره برداری به ملکیت خصوصی درآمد.

ولی اگر فاتحان ژرمنی مالکیت خصوصی بر مزارع و مرغزارها را پذیرفتند، یعنی در موعد اولین تجدید تقسیم یا اندکی پس از آن (زیرا نمی‌توانسته است جز این باشد) از تجدید تقسیم مذکور صرف‌نظر نمودند، در عوض در همه جا نظام ژرمنی مارک را با مالکیت عمومی بر جنگلها و مراتع و نیز سلطه مارک بر اراضی تقسیم شده را متدالوی نمودند. نه تنها فرانکها در شمال فرانسه و آنگلو-ساکسونها در انگلستان به این ترتیب عمل کردند، بلکه «بورگوندها» در مشرق فرانسه و «ویزیگوتها» در جنوب فرانسه و در اسپانیا، و «استروگوتها» و «لومباردیها» در ایتالیا نیز بر همین طریق رفتند. معهداً در کشورهای اخیر- تا آنجا که اطلاع داریم- آثار سازمان مارک تا عصر ما جز در

در حال حاضر، رسدها در اثر تقسیم و فروش وغیره، نامساوی گشته‌اند، ولی رسد کامل قدیمی به صورت مقیاسی درآمده است که بحسب آن، نیمه‌ها، ربعة‌ها، و شمعه‌های رسد و غیرآن مشخص می‌شود. اراضی غیرزراعی- جنگلها و مراتع- برای استفاده مشترک در ملکیت عمومی باقی می‌ماند.

هین بنیاد قدیمی است که در مورد اراضی معروف به «اموال استقراعی» (Lsgüter) در منطقه «پالاتینا»^۴ در ایالت «باویر» تا اوایل قرن حاضر [قرن نوزدهم] دوام آورده است. اراضی این منطقه از اوایل قرن نوزدهم به این سو، به ملک خصوصی هر یک از اعضاء تبدیل یافته است. در [واحدهای معروف به] «گهوفرشافن» نیز [اعضاء] بیش از پیش به نفع خود تشخیص می‌دهند که تجدید تقسیم مذکور را ترک گویند و تصرف ادواری را به مالکیت خصوصی مبدل گردانند. به این علت اکثر آن جماعت‌ات- اگر نگوئیم جملگی- از چهل سال قبل به این سو به تدریج از میان رفته‌اند و به دهکده‌های معمولی یعنی مقر کشاورزان خرده‌پا- با استفاده مشترک از جنگلها و مراتع- مبدل شده‌اند.

اولین بخشی از اراضی که به ملک خصوصی افراد مبدل شد، زمین زیربنای خانه بود. مصنوبت مسکن که مبنای جمیع آزادیهای فردی است، از گاری دوره مهاجرت به خانه (آلونک) دهقانان ساکن منتقل گشت و رفتارهای به حق مالکیت تمام بر خانه و منضمه آن مبدل گردید. این امر در عصر «تاسیت» کاملاً تحقق پذیرفته بود. به نظر می‌رسد که از همان دوره، مسکن فرد آزاد آلمانی، از قلمرو «مارک» مستثنی و در نتیجه از دسترس «کارگزاران مارک» خارج بوده است. ظاهرًا مسکن فردی، یک پناهگاه طمن برای فراریان به شمار می‌آمده است، چنانکه در مقررات مارک مربوط به دوره بعد نیز جزئی در قوانین قوم مربوط به قرن چهارم تا هشتم، ذکر آن آمده است. زیرا مصنوبت مسکن، محصول مالکیت فردی نبوده است بلکه [بالعكس] سبب تبدیل مسکن به ملک خصوصی شده است.

چهارصد یا پانصد سال بعد از «تاسیت»، در قوانین اقوام مختلف به این نکته برخورد می‌کنیم که خود اراضی زراعی نیز به ارث منتقل می‌شده است- اگر نگوئیم که در ملکیت مطلق و آزاد افراد دهقان قرار داشته است، دهقانانی که حق داشتن از طریق بیع یا با سایر طرق انتقال، آن را به اختیار خود درآورند. برای بررسی علل این دگرگونی، دو نشانه در دست داریم:

نخست اینکه حتی در خود آلمان نیز از همان ابتدا، در کنار دهکده‌های با جمعیت متراکم و با مالکیت اشتراکی کامل زمین، که وصفشان گذشت، دهکده‌های دیگری نیز وجود داشت که در آنها گذشته از خانه‌ها، مزارع نیز از مالکیت اشتراکی- از مارک- مستثنی و بطور موروثی به افراد دهقان واگذار شده بود. ولی این ترتیب فقط در مناطقی متدالوی بود که ساختمان طبیعی زمین به نحوی آنرا ایجاد می‌کرد: [یعنی] در طول دره‌های تنگ- مانند آنچه در ناحیه «برگ» (Berg) دیده باشیم- و در ارتفاعات کم عرض کوهستانی واقع در بین اراضی بالاتلاقی- به صورتی که در «وستفالی» (Westphalie) به چشم می‌خورد. در دوره بعدی در «اودن والت» (Odenwald) و در اکثر دره‌های آلب نیز

فرد [متصرف] معین نشود، بلکه برای جملگی افراد یکسان و بر حسب عرف یا بوسیله اجتماع معین گردد. امروزه در هرجا این نوع تنظیمات در مورد کشت و زرع و چرا یا آثاری از آن مشاهده گردد، باید آنرا بازمانده اتحادیه قدمی مارک به شمار آورد.

جمعیت اراضی باقیمانده یعنی تمام آنچه جزو خانه و منضمه آن یا جزو اراضی موضوع تقسیم نبود، بمانند دوران اولیه در ملکیت عمومی قرار می گرفت و برای استفاده عموم اختصاص می یافت: جنگل، چراگاه، اراضی بایر، زمینهای بالاتلاقی، رودخانه‌ها، آبگیرها، دریاچه‌ها، شوارع و کوره راهها، نخبیرها و ماهیان آبها به همان سان که رسد اعضای جماعت از اراضی زراعتی مارک که مورد تقسیم قرار می گرفت، مساوی با یکدیگر بود، سهم هر یک از آنها در مورد استفاده از مارک مشترک (یعنی جنگلها و مراعت و اراضی موات و غیره...) نیز با سهم سایرین مساوی بود. طریقه بهره برداری از این مارک مشترک بوسیله مجموع افراد تعیین می شد و همچنین ترتیب تقسیم، به هنگامی که زمین مورد استفاده دیگر تکافو نمی کرد، یا در موردی که یک قطعه از مارک مشترک می باست به کشت و زرع اختصاص یابد، [در] جمیع این موارد نیز اخذ تصمیم با همگی افراد بود]. استفاده عمده از مارک مشترک، عبارت بود از چرای دام و بلوط چینی. بعلاوه، از جنگل، الوار برای ساختمان، هیمه برای سوخت، کود حاصل از برگ، میوه‌های جنگلی و انواع فارچها به دست می آمد. از اراضی بالاتلاقی، زغال تورب - در صورت موجود بودن - فراهم می گشت. مقررات درباره ترتیب چرای دامها و استفاده از چوب و غیره، عده محتوای [متون] متعددی را تشکیل می دهد که تحت عنوان «روابط حقوقی مارک» (Markenweistümer) از قرنها بسیار مختلف برای ما باقی مانده است. این متون به زمانی تحریر و تدوین یافته اند که متوق قدیمی مبتنی بر عرف غیر مدون، رفتاره فته مورد اعتراض و موضوع مشاجره قرار می گرفت. جنگلهای جماعتی که هنوز وجود دارند، بازمانده ناچیزی از این مارکهای مشترک هستند. یک بازمانده دیگر - لاقل در غرب و جنوب آلمان - عبارت از اعتقادی است که عمیقاً در ضمیر مردم ریشه دواینده است؛ اعتقاد بر اینکه جنگل یک دارائی مشترک است که در آن هر کس می تواند برای خود به چیدن گل، جمع آوری میوه‌های جنگلی و قارچ و جوزالش و غیره بهزاد و بطور کلی هر کس می تواند - تا آنجا که خرابی به بار نیاورد - هر کاری که مایل باشد، به نحو تام و تمام انجام دهد. ولی در اینجا هم «بیسمارک» مداخله می کند و با قوانین معروف شد. راجع به میوه‌های جنگلی، به ولایات غربی آلمان، مقررات فنودالی پرس قدیم را اعطاء می نماید.^۵

اعضای جماعت، به همان سان که دارای قطعات زمین مساوی و حق انتفاع مساوی بودند، در مورد قانون گذاری و اداره امور و اجرای عدالت (دادرسی) در داخل مارک نیز در آغاز سهم مساوی داشتند. در مواعد معین - یا اغلب به وقت ضرورت - برای رسیدگی به امور مارک و قضایت درباره جرائم و اختلافات، درهای آزاد مجتمع می شدند. این - به مقیاس کوچکتر - همان مجمع باستانی قوم زرمنی بود که در اصل، خود آن نیز جز یک مجمع بزرگ مارک چیز دیگری نبوده است. [در] مجمع مارک] قوانین - اگرچه در موارد بس نادر - رسمآ اعلام

کوهستانهای مرتفع، در هیچ جای دیگر برجای نمانده است. حال و وضعی که سازمان مارک پس از ترک تجدید تقسیم اراضی زراعتی به خود گرفت، همان است که در قوانین زرمنها مربوط به قرنها پنجم تا هشتم بر ما ظاهر می شود. حال و وضع مذکور، نه تنها در آن قوانین، بلکه در مجموعه‌های قوانین انگلیسی و اسکاندیناوی مربوط به قرون وسطی و در مقررات فراوان مارک در آلمان (همان که «روابط حقوقی» - Weistümer - نامیده می شود و مربوط به قرن سیزدهم تا هفدهم است) و همچنین در «عرف» شمال فرانسه نیز منعکس می باشد.

اگرچه اتحادیه مارک از حق تقسیم ادواری مزارع و مرغزارها در بین اعضای خود و تجدید منظم آن چشم پوشید، ولی حتی یک جزء از سایر حقوق خود را بر آن اراضی رها نساخت و آن شامل حقوقی بود پس مهم: اتحادیه [مارک] اراضی خود را به افراد و اگذار کرده بود تا آنرا فقط به صورت مزرع و مرغزار مورد استفاده قرار دهنده و برای مقاصد دیگر. مالکان خصوصی برآنچه از حدود این استفاده تجاوز می کرد هیچ حقی نداشتند. دفنه هایی که در زمین کشف می شد، اگر در عمقی بیش از ارتفاع یک تیغه کاواهه نبود می آمد به مالکان خصوصی نقل نمی گرفت، بلکه از اصل متعلق به جماعت بود و نیز چنین بود حق استخراج مواد معدنی و غیره. تمام این حقوق بعدها توسط مالکان زمین و امراء به نفع خودشان دگرگونه شد.

بهره برداری از مزارع و مرغزارها نیز خود زیر نظرارت اتحادیه [مارک] و تابع نظمات آن قرار داشت و به طریق زیر انجام می گرفت: در مناطقی که آیش سه ساله [یعنی دوسال کشت و یکسال ایش] متداول بود - که تقریباً در همه جا به همین ترتیب عمل می شد - مجموع اراضی دهکده به سه کشتخوان با مساحت مساوی تقسیم می گشت که هر یک از کشتخوانها به تناوب در سال اول به کشت زمستانی و در سال سوم به آیش گذاشته کشت تابستانی اختصاص می یافت و در سال سوم به آیش گذاشته می شد. به این ترتیب دهکده در تمام سالات دارای کشتخوان زمستانی، کشتخوان تابستانی و کشتخوان آیشی بود. در موقع تقسیم زمین، مراقب بودند که رسد هر فرد از اعضای جماعت نیز به همان ترتیب از سه کشتخوان معین شود تا هر کس بتواند کار خود را بدون اشکال با قیود عمومی مطابقت دهد؛ قیودی که به موجب آن، پنرا فشنی زمستانی هر فرد فقط روی رسد او از کشتخوان زمستانی می توانست انجام گیرد و قس علیهذا.

کشتخوان آیشی، در طول مدت آیش، دوباره به صورت ملک عمومی درمی آمد و بعنوان مرتع مورد استفاده تمام جماعت قرار می گرفت. دو کشتخوان دیگر نیز به محض آنکه درو خاتمه می یافت مجدداً تا فرارسیدن فصل پنرا فشنی به تصرف عمومی بازمی گشت و بعنوان مرتع اشتراکی مورد استفاده واقع می شد. در مورد زمینهای زیرکشت علوفه نیز بعد از دو میان پرش (چین دوم) همین ترتیب مرعی بود. در کلیه مزارعی که دامها را می چراندند [یعنی مزارعی که بعد از برداشت محصول به صورت مرتع عمومی درمی آمد]، متصرف موظف بود که تمام چیزها را بردارد. طبیعی است که شرط لازم برای رعایت این ترتیبات در مورد چرا آن بود که زمان پنرا فشنی و نیز موعد درو، بوسیله

مساوی - یا حتی المقدور مساوی - با یکدیگر باشد. همین سهل الانطباق بودن سازمان مارک بر جمیع شئون مختلف حیات عمومی و در برابر مقتضیات گوناگون - سهولتی که تقریباً به معجزه شبیه است - در جریان تحولات تدریجی فلاحت و در مبارزه آن با مالکیت بزرگ ارضی - که در حال رشد سریع است - نیز کاملاً به ثبوت می‌رسد. پدید آمدن مارک مربوط به دوره استقرار زرمنیان در سرزمین زرمنی است، یعنی مربوط به عصری است که دامنه وری هنوز منبع عمدۀ معاش محسوب می‌شد، دوره‌ای که کشت و زرع که از آسیا آورده شده بود و تقریباً به یوته فراموشی افتاده بود، رفتارهایه مرحله تجدید حیات وارد می‌گشت. در تمام دوره قرون وسطی، مارک با ادامه نبردهای مستمر و طاقت‌فرسا با اشرافیت بزرگ مالکان، خود را پاپرجا نگهداشت. ولی ضرورت سازمان مارک چنان محسوس بود که در هر جا که اشرافت ارضی، زمینهای دهقانان را به تملک خود درمی‌آورد، سازمان بندی دهکده‌های محکوم به بیگاری همچنان براساس سازمان مارک باقی می‌ماند (اگرچه در این حال به سبب تجاوزات اربابی، سازمان مذکور شدیداً مُثُلِه می‌گشت). ما، در سطور بعد مثالی از این مورد ذکر خواهیم نمود. تازمانی که هنوز حتی یک «مارک عمومی» وجود داشت - با آنکه روابط مالکیت ارضی در مورد زمینهای زراعتی بسیار متنوع بود - آن مارک عمومی، خود را با سازمان بندی مارک انطباق می‌داد؛ همچنان که خود را با حقوق گوناگون مالکیت بر مارک عمومی [جنگلها، مراتع و اراضی موات و غیره] منطبق می‌گرداند؛ یعنی از زمانی که «مارک عمومی» دیگر از صورت مارک آزاد [و ملک مشاع دهقانان] خارج گشت و انواع حقوق مالکیت در آن پدید آمد، باز هم سازمان آن به شکل سازمان مارک باقی ماند. غصب تقریباً تمام اراضی دهقانی بوسیله اشراف و روحاخیون که از حمایت لطف آمیز فرمانروایان برخوردار بودند... ضربت مهلك نهانی را بر مارک وارد آورد. ولی در واقع، تنها پس از آنکه ترقیات قابل ملاحظه در اقتصاد کشاورزی، در طی یک قرن اخیر [قرن نوزدهم]، فلاحت را به صورت یک رشته از علوم درآورد و طرق استحصالی کاملاً جدیدی را پی افکند از آن به بعد از نظر اقتصادی آشکار گردید که زمان مارک دیگر به سرآمدۀ از آن زمان معلوم گشت که مارک بعنوان یک طریقه استحصال کشاورزی، دیگر استعداد ادامه حیات را فقد است.

اولین علامت ضعف و فتور در سازمان مارک، حتی اندکی پس از هجومهای بزرگ [مهاجرت به اروپا] ظاهر گردید. [در آن دوره] پادشاهان فرانک، بعنوان مظہر قوم، زمینهای بسیار وسیعی که متعلق به تمامی قوم بود، و بخصوص جنگلها را، به تملک خود درآوردن و از طریق هیه و بخشش به ملازمان دربار و سرکردگان نظامی و زعمای روحانی و کشیشان، آن را مورد اسراف و تبدیل قراردادند. به این معنی، در واقع پادشاهان فرانک بودند که نخستین سنگ بنای مالکیت ارضی اشراف و کلیسا را کار گذاشتند. کلیسا حتی پیش از زمان شارلمانی، یک ثلث تمام از مجموع اراضی فرانسه را مالک بود و تردیدی نیست که این نسبت - با اندکی اختلاف - در مورد سراسر اروپای غربی کاتولیک در طول قرون وسطی صدق می‌کند. جنگها، چه محاربات داخلی و چه جنگهای خارجی، که بدون انقطاع در پی یکدیگر روی می‌داد و همیشه

می‌گردید و کارگزاران انتخاب می‌شدند و کارهای آنها مورد رسیدگی و تفتیش قرار می‌گرفت، ولی بالاخص به دادرسی و احراق حق پرداخته می‌شد. رئیس مجتمع فقط طرح مسائل را عهده دار بود، قضاآفت بوسیله مجموع اعضای حاضر انجام می‌گرفت.

در اعصار قدیم، بنیاد مارک عملأً بگانه سازمان این قبایل آلمانی بود؛ قبایلی که پادشاه در میان خود نداشتند. کهن گروه اشرافی قبیله که طی هجومهای بزرگ (یعنی در جریان مهاجرت از آسیا به اروپا) یا اندکی پس از آن به نابودی گردید، به آسانی به «مارک» تن درداد - و نیز به هر امر دیگری که بالطبعیه از آن ناشی می‌شد - همان طور که در قرن هفدهم اشراف طوایف سلتی به مالکیت اشتراکی اراضی ایرلند رضایت دادند. طریقه مارک چنان در جمیع شئون زندگی آلمانیها ریشه دوانیده است که ما، در هر گام از تاریخ تکامل ملت خودمان با آثار آن مواجه می‌شویم. در اعصار کهن، تمامی قدرت حکومتی - در دوره صلح - منحصرًا عبارت از قدرت محاکم قضائی بود و این قوه نیز بر مجمع عمومی «صدۀ» و [مجمع عمومی] «خطه» و [مجمع عمومی] «قوم» می‌بینی بود. ولی محکمة خلق، فقط عبارت بود از محکمة خلق مارک؛ محکمه‌ای که تنها به امور مربوط به مارک نمی‌رسید، بلکه به اموری نیز می‌پرداخت که جزو قلمرو حقوق و اختیارات حکومتی بود. حتی هنگامی که به علت توسعه سازمان خلق‌ها، محاکم رسمی خطه از محاکم عمومی مارک جدا شدند، قوه قضائی در هر دو مورد همچنان در ید تode باقی ماند. تنها به روزگاری که آزادی باستانی خلق به حضیض انحطاط افتاد و خدمت قضائی - همراه با خدمات نظامی - برودوش اعضای آزاد اجتماع که مستمند گشته بودند، به صورت بار سنگینی درآمد، تنها در آن ایام و آن وضع و حال بود که «شارلمانی» توانست در محاکم «خطه» - در اکثر مناطق - هیأت‌های نواب قضائی^۶ را جانشین محکمة خلق گرداند.^۷ ولی این امر به هیچ وجه به محاکم مارک راجع نبود، بالعكس محاکم مذکور (محاکم مارک) سرمشق و الگو برای محاکم فنودالی قرون وسطی قرار گرفتند. در محاکم اخیر نیز «فنودال سالار» (suzerain) فقط طرح مسائل را به عهده داشت؛ قضاآفت و انشاء حکم با خود فنودالهای تحت الحمایه بود.

سازمان دهکده چیز دیگری نیست جز همان سازمان مارک که بر یک مارک دهکده مستقل انطباق یافته است. و این سازمان به محض آنکه دهکده به شهر یعنی محوطه‌ای محصور از خندق و بارو تبدیل می‌باید، به یک سازمان شهری [بر مبنای مارک] مبدل می‌گردد. جمیع سازمانهای شهری در دوره بعد، از همین ترکیب قدیمی «مارک شهری» پدید آمده اند و بالآخر مقررات اتحادیه‌های آزاد و متعدد در قرون وسطی - اتحادیه‌هایی که بر مالکیت جمعی زمین متکی نیستند - تماماً از سازمان مارک اقتباس و تقليد شده‌اند؛ بخصوص مقررات اتحادیه‌های آزاد صنفی [کورپوراسیونها].

حق اشتغال به یک حرفة معین و منحصر که به یک اتحاد صنفی واگذار می‌شود، در عمل عیناً به مثابه یک مارک معمولی است. در اتحادیه‌های صنفی [کورپوراسیونها] نیز با همان دقت و وسوس و اغلب با همان شیوه‌هایی که در مارک متداول است، مراقبت به عمل می‌آید تا رسدهای اعضاء از منبع عواید مشترک اتحادیه، کاملاً

ساکسونها و فرانکهای اهل «رنانی»،^۸ ضرورت مطلق تاسیس جماعت براساس مارک را برای استحصال فلاحتی به نحوی بسیار نمایان آشکار می‌گرداند و نشان می‌دهد که در این دوره نیز - حتی در مورد مالکیت بزرگ ارضی - ایجاد مارک هنوز ضروری بوده است. از همان آغاز قرن دوازدهم و [همچنان] تا قرن پانزدهم، افراد بروی زمینهای اربابی در دهکده‌ها استقرار یافته‌اند و این کار به موجب حقوق آلمانی یعنی بر حسب حقوق قدیمی مارک - تا آنجا که در قلمرو اربابی محفوظ مانده بود - صورت گرفت. به هر فرد یک واحد زراعی و منضمهات آن و یک سهم از مزارع دهکده - که بر طبق عرف باستانی از طریق استقرار تعیین می‌شد - و نیز حق استفاده از جنگلها و مراع (غالباً از جنگل اربابی و ندرتاً در یک مارک خصوصی) واگذار می‌گشت. تمام این حقوق به ارث قابل انتقال بود. مالکیت ارضی از آن فنودال باقی می‌ماند و مهاجرانی که به عمران می‌پرداختند موظف به تأثیر بهره‌مالکانه و انجام دادن خدماتی برای وی بودند و این تکالیف نیز به ارث منتقل می‌گشت. ولی اعتدال این تعهدات تا آن حد بود که این دهقانان نسبت به کشاورزان تمام دیگر نواحی آلمان، از وضع بهتری برخوردار بودند و به همین سبب بود که به هنگام درگرفتن «جنگ دهقانان» هیچ تلاطمی در میان آنها بروز نکرد. آنان بعدها بهای این اعراض از اصول هدفهای خود را گران پرداختند.

به هر حال، نیمه قرن سیزدهم، یک تغییر اساسی به نفع دهقانان با خود به همراه آورد. جنگهای صلیبی زمینه را برای این تغییر مساعد ساخته بود. تعداد کثیری از اربابان فنودال که عازم میدان جنگهای صلیبی می‌شدند، آشکارا دهقانان خود را آزاد می‌گذارند. تعداد دیگری از آنها به کام مرگ افتادند یا از هستی ساقط شدند. صدها خانواده اشرافی از میان رفتند و در اثر همین وقایع، دهقانان در اغلب موارد توanstند به آزادی دست یابند. بر مراتب فوق این را نیز باید افزود که در آن ایام به سبب نیازمندیهای روزافزون بزرگ مالکان، برای آنان تحصیل تعهدات از کشاورزان به مراتب مهمتر و با ارزش ترا از حفظ سلطه بر شخص دهقان بود. سرواز دوران اولیه قرون وسطی که از نظر بسیاری خصوصیات به بردۀ داری دوره باستان نزدیک بود، به بزرگ مالکان حقوقی تفویض کرده بود که دائمًا از ارزش آنها کاسته می‌شد. رفته رفته سرواز از میان رفت و وضع سرفها به وضع وحال کسانی درآمد که فقط ملتزم به بیگاری بودند. با توجه به این نکته که تولید کشاورزی [در آن دوره] کاملاً به حالت عتیق خود باقی بود، اربابان نمی‌توانستند بر عواید خوبی بیفزایند مگر از طریق حیات اراضی جدید و ایجاد دهکده‌های تازه؛ ولی برای رسیدن به این هدف، آنها لزوماً می‌بایست با ساکنان مهاجرنشین‌ها - چه با افراد ملتزم به بیگاری که وابسته به همان قلمرو اربابی بودند و چه با مهاجران بیگانه - به یک توافق و قرار و مدار دوستانه برسند. با توجه به این نکته است که روش می‌شود چرا در این دوره تقریباً در همه جا، شروط بسیار منجز راجع به تعهدات دهقانان به چشم می‌خورد؛ شروطی که غالباً معنده است و نیز به همین سبب است که مشاهده می‌کنیم در همه جا - بخصوص در قلمرو املاک کلیسا - با دهقانان به خوبی رفتار می‌شود. و بالاخره وضع خوب مهاجران تازه وارد به نوبه خود بر بیگاری دهنگان ساکن نواحی مجاور اثر بخشد، تا

ضبط اموال و مصادره اراضی را به دنبال داشت، تعداد کثیری از دهقانان را به خاک سیاه نشاند و کار به جانی کشید کل حتی در عصر سلسۀ «مرو و نتری» بسیاری از افراد آزاد وجود داشتند که از مالکیت زمین محروم بودند. جنگهای مدام شارلمانی، تاب و توان طبقه دهقانان آزاد را درهم شکست. در بدلو امر، هر مالک آزاد زمین مشمول خدمات [جنگی] اجباری بود و نه تنها می‌بایست سلاح و تجهیزات خود را شخصاً تهیه کند بلکه تأمین معاش او نیز در طول مدت شش ماه خدمت جنگی بر عهده خودش بود. پس جای شگفتی نیست که از همان شروع عصر شارلمانی، از هر پنج نفر فقط یک نفر را با زحمت می‌توانستند به خدمت نظامی وارد نمایند. در دوره آشفته زمامداری جانشینان شارلمانی آزادی دهقانان با سرعت بیشتری رو به زوال گذاشت. از یک سو فلاکتهای ناشی از تاخت و تاز «نورمانها» و جنگهای دانمی سلاطین و منازعات پایان ناپذیر اربابان بزرگ، دهقانان آزاد را یکی پس از دیگری مجبور ساخت که در صدد جلب حمایت یک «فنودال سالار» برآیند، و از سوی دیگر حرص و آز فنودالها و کلیسا، بر سرعت و شدت این روند افزود. اینان بوسیله مکرو فریب، وعده و وعید، ارباب و تهدید و عنف و جبر، باز هم عده بیشتری از دهقانان و مقادیر زیادتری از زمینها را به تابعیت و زیرسلطه خود درآوردند. در جمیع این موارد، زمین متعلق به دهقان از آن فنودالها می‌شد و اگر هم - در احسن وجه - آزا برای بهره‌برداری به دهقان باز می‌سردند، این کار فقط درازای پرداخت بهره مالکانه و بیگاری صورت می‌پذیرفت. ولی دهقان که سابقًا مالک آزاد زمین بود، از این پس طوعاً به پرداخت بهره مالکانه و بیگاری ملتزم می‌شود، یا حتی به صورت «سرف» درمی‌آید. در بخش غربی امپراتوری فرانکها، و بطور کلی در مغرب رود راین، این نهج به صورت قاعده و رسم عمومی درآمده بود. در مشرق رود راین، بالعکس تعداد نسبتاً مهمی از دهقانان، آزادی خود را حفظ نمودند. اینان اکثرا پراکنده بودند و به تدریت در دهکده‌های آزاد به صورت مجتمع به سر می‌بردند. معهداً در آنجا نیز از قرن دهم تا قرن سیزدهم، تفوق و سلطه طبقه اشراف و کلیسا، هر روز تعداد بیشتری از دهقانان را به زیر بوغ انقباد می‌کشید.

هنگامی که یک مالک بزرگ - چه کلیسانی و چه غیر مذهبی - اموال یک دهقان را به دست می‌آورد، در عین حال کلیه حقوق مربوط به آن اموال در «مارک» نیز به وی انتقال می‌یافتد. مالکان بزرگ جدید، به این ترتیب وارد اتحادیه مارک می‌شدند، ولی در بدلو امر در داخله مارک فقط حقوق مساوی با سایر اعضاء باقیمانده - اعم از اعضای آزادی از ملتزمان به بیگاری - به دست می‌آوردن و حتی با سرفهای خودشان در «مارک» متساوی الحقوق می‌شوند. ولی پس از اندک زمانی، علیرغم مقاومت سرسختانه دهقانان، از جهات مختلف و من غیر حق، مدعی امتیازاتی برای خود در داخل مارک گشته و حتی در اغلب موارد امکان آنرا یافته‌اند که مارک را تابع اختیارات و سلطه اربابی خوبی قرار دهند. ولی اتحادیه قدیمی مارک با آنکه تحت قیومت اربابی قرار داشت، همچنان به حیات خود ادامه می‌داد.

تأسیس واحدهای مهاجرنشین در اراضی پروس شرقی - در «براندنبورگ» و «سیلزی» - بوسیله مهاجران فریزونی، هلندی،

[در سطور بعد، فریدریش انگلس سیر تحولات مالکیت ارضی را در آلمان تا زمان انقلاب کبیر فرانسه و لشکرکشی‌های ناپلئون و نتایج آن و دگرگونیهای ناشی از اجرای «حقوق مدنی» ناپلئونی (Code Civil) و سهیم دنبالهٔ طورات مذکور را تا زمان حیات خویش مورد بررسی قرار می‌دهد که چون این قسمت از رساله به موضوع بحث ما ارتباطی ندارد از نقل آن خودداری می‌کنیم. م.خ.]

(دربارهٔ «مارک»)

بیش از آنکه تقسیم ادواری زمین بین اعضای مارک متداول شود، کشت و زرع بطور جمعی و به حساب جمع، توسط یک جماعت بزرگ خانوادگی بر مبنای پدرسالاری صورت می‌گرفته است. «زادروگا» نمونه‌ای از این نوع جماعات خانوادگی است. در مقدمه‌ای که فریدریش انگلس به سال ۱۸۹۲ برچاپ انگلیسی «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی» نوشته است، در ضمن چند سطر نکاتی را دربارهٔ «مارک» یادآور شده است که چون مکمل رسالهٔ مذکور و دنبالهٔ همان مطالب است، ناگزیر آنرا بدون رعایت تاریخ تحریر درهمین مقام به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

«... راجع به اشکال اولیهٔ تملک زمین که در میان جمیع قبایل زرمنی یکسان بوده است و دربارهٔ تاریخ اتحاطات و زوال آنها، اطلاع انگلیسیان هنوز به مراتب کمتر از اطلاعات آلمانیهاست. من در متن اصلی [رسالهٔ مارک] هیچ تغییری وارد نساخته‌ام و فرضیه‌ای را که اخیراً بوسیلهٔ «ماکسیم کووالوسکی»^{۱۰} بیان شده، هنوز مورد توجه قرار نداده‌ام. به عقیدهٔ مشارکیه قبل از آنکه تقسیم زمینهای زراعی و مرتع بین اعضای مارک متداول شود، کشت و زرع به حساب جمع توسط یک جماعت بزرگ خانوادگی بر مبنای پدرسالاری - که چندین نسل را شامل بوده، صورت می‌گرفته است. («زادروگا»)^{۱۱} که هنوز در میان اسلامهای جنوبی وجود دارد، نمونه‌ای از این نوع جماعت بر مبنای پدرسالاری را به دست می‌دهد). مبادرت به تقسیم زمین در ازمنهٔ بعد متداول شده است، یعنی در دوره‌ای که جماعت چنان اینبه و پر جمعیت گشته که دیگر بهره‌برداری جمعی برای مارک بسیار مشکل شده است. بدون شک نظر «کووالوسکی» صحیح است ولی مسئله هنوز در مرحلهٔ تحقیق و بررسی قرار دارد.»^{۱۲}

[زادروگا]

اکنون جای آنست که با نقل عباراتی چند از کتاب «منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت» توضیحات مختصر انگلیس را دربارهٔ «زادروگا» و سازمانهای نظیر آن در میان اقوام شرقی به نظر خوانندگان برسانیم:

... با پدید آمدن خانواده پدرسالاری، ما به دورهٔ تاریخ مدون وارد می‌شویم، و از این زمان است که علم حقوق تطبیقی می‌تواند به ما کمک بزرگی ارزانی دارد و در واقع نیز دانش مذکور، در این قلمرو یک پیشرفت اساسی برای ما فراهم آورده است. اثبات مطلی را که در سطور زیر می‌آوریم به «کووالوسکی» (کتاب طرح منشأ و تحول خانواده و مالکیت - استکهلم ۱۸۹۰ - صفحات ۶۰ تا ۱۰۰) مدیون هستیم. [وی

آنچه که این افراد در سراسر آلمان شمالی، آزادی شخصی خودشان را - البته با ادامهٔ اجرای تعهدات خویش در مقابل بزرگ مالکان - به دست آورده‌اند. تنها دهقانان «اسلاوی» و «لیتوانی - پروسی» همچنان از آزادی محروم ماندند. معنداً این وضع و حال [مساعد] مدت چندانی دوام نیاورد.

در سده‌های چهاردهم و پانزدهم، پیشرفت شهرها با سرعت صورت می‌گرفت و ثروت در میانشان پدیدار می‌گشت. صنایع حرفه‌ای و تجمل در این شهرها و بویژه در شهرهای آلمان جنوبی و سواحل رود راین، رو به توسعه و افزایش بود. ثروت خیره کنندهٔ بزرگان شهری، خواب اشراف‌زادگان روستاها را آشفته می‌ساخت - اشراف‌زادگانی که پوشاشان عبارت از ماهوت ضخیم و خوراکشان مرکب از غذاهای معمولی و اثنانهٔ خانه‌هایشان بیشتر از نوع سنگین و فاقد ظرافت بود - ولی این اشراف‌زادگان از کجا می‌توانستند آن شکوه و جلال [بزرگان شهری] را برای خود فراهم آورند؟ راهزنی در جاده‌های بزرگ بیش از پیش خطرناک و بی شمر می‌گشت. برای خریدن هم پول لازم بود. و این پول را نیز فقط دهقان می‌توانست فراهم گرداند. از اینجا بود که فشار بر دهقانان تجدید شد و بر بهرهٔ مالکانه و بیکاریها افزوده گشت و با شتابی بی سابقه و روزگاری بیشتر دهقانان آزاد به قهقهه و بازگردانید آنها به وضع و حال بیگاری دهنده‌گان و بازگردانید بیگاری دهنده‌گان به وضع و مرتبهٔ سرف و به تبدیل اراضی عمومی مارک به قلمرو اربابی، همت گماردند. در طی این تلاشها مالکان بزرگ و اشراف از کمک علمای [متخصص در] حقوق رُم برخوردار بودند. اینان از طریق تطبیق دادن اصول حقوق رُم بر شرایط آلمان - شرایطی که غالباً آنرا درک نمی‌کردند - آمیزهٔ وحشت‌آوری ترتیب دادند؛ علمای مذکور تنها به این نکته التفات داشتند که آن معجون را به صورتی ترتیب دهنده که همواره نفع ارباب را متصمن باشد و دهقان را در هر مورد خسaran نصیب گردد. اربابان کلیسانی به طریق ساده‌تری مشکل را حل کردند: آنها به ساختن استناد جعلی دست زدند و در آن استناد، حقوق دهقان را تقلیل و تعهدات او را افزایش دادند. در برابر این تدبیر راهزنانهٔ فرمازروایان و اشراف و روحانیان، از اواخر قرن پانزدهم دهقانان مکرر بطور پراکنده سر به شورش برداشتند، تا آنکه در ۱۵۲۵ جنگ بزرگ دهقانان، ایالات «شواب»، «پلاتینا»، «راینکاو» و «تورینگن» کشیده شد. از این زمان است که تجدید استیلای سرواز و تعمیم آن در بین دهقانان آلمان آغاز می‌یابد. در مناطقی که مبارزه بیداد کرده بود، تمام حقوقی که دهقانان توانسته بودند برای خود محفوظ دارند، به صورت زننده‌ای زیر یا لگدمال شد، اراضی اشتراکی آنها مبدل به قلمرو اربابی گردید و خود آنها را نیز به سرف تبدیل نمودند. و بعنوان سیاستگزاری از دهقانان شمال آلمان - که مشمول عنایات بیشتری بودند و در تمام مدت جنگ آرام مانده بودند، آنها را مجبور ساختند که به همین تدبیرات - البته با آهنگی ملایم‌تر - گردن گذارند. سرواز به صورتی که در میان دهقانان [غرب] آلمان وجود داشت، از اواسط قرن شانزدهم در پروس شرقی، در «بومرانی»، در «براندنبورگ» و در «سیلزی» معمول گردید و از اواسط همان قرن در «شلزی ویک - هلشتاین» متداول گشت....^{۱۳}

خانواده ناشی از زناشویی را در برمی‌گیرد و حتی اغلب در اثر رشد و توسعه فوق العاده، بر دگانی را نیز شامل می‌شود.... جماعات خانوادگی از همین نوع در میان سلتهای ایرلند و فرانسه نیز علی القاعدۀ وجود داشته‌اند. در «نیورنه - Nivernais» جماعات مذکور حتی تا زمان انقلاب [فرانسه] با نام «پارسونری - Parconnerie» به حیات خود ادامه می‌داده‌اند. و به این ایام [واخر قرن نوزدهم] در «فرانش کنته - Franche - Conte» نیز هنوز بازمانده‌ای از آنها وجود دارد. در منطقه «لوهان - Louhans» واقع در ولایت «سون الوار - Soâne - et - Loire»، خانه‌های بزرگ دهقانی به چشم می‌خورد که هر یک دارای یک تالار مرکزی مشترک است. این تالار بسیار رفیع است و بلندی آن تا زیر بام خانه می‌رسد، در گردآگرد تالار اطاقهای خواب قرار دارند که بوسیله پلکانی مرکب از شش تا هشت پله به آنها راه می‌یابند. چندین نسل از یک خانواده، با هم در این سرا زندگی می‌کنند.

در هندوستان حتی «نه آرک»^{۱۶} - در زمان اسکندر کبیر - به وجود جماعت خانوادگی و کشت و زرع اشتراکی زمین اشاره کرده است، و امروزه نیز در همان منطقه واقع در پنجاب و در سراسر مناطق شمال‌غرب آن کشور، هنوز جماعات مذکور وجود دارند. «کووالوسکی» شخصاً توانسته است وجود این جماعات را در قفقاز نشان دهد. در الجزیره نیز در میان «قبیله» این جماعات همچنان باقی هستند. محتملاً در آمریکا [ی پیش از کلمب] هم جماعات خانوادگی وجود داشته‌اند. عده‌ای برآنند که «کالمولی»^{۱۷} در مکزیک قدیم که «زوریتا - Zurita» وصفشان را به دست می‌دهد، یک نوع جماعات خانوادگی بوده‌اند؛ بالعكس، «کونو - Cunow» در کتاب (خارجه «Ausland» - چاپ ۱۸۹۰ - تحت نمرات ۴۲ و ۴۴) بطور روشن نشان داده است که در «پرو» در دورهٔ فتح [به هنگام تصرف آن کشور به دست اسپانیائی‌ها]، نوعی سازمان مارک وجود داشته است (و عجیب آنکه مارک در آنجا «مارک» نامیده می‌شده است). در این مارکها اراضی زراعی را بطور ادواری تقسیم می‌نموده‌اند، یعنی کشت و زرع انفرادی بوده است. در هر حال، جماعت خانوادگی بر مبنای پدرسالاری، با مالکیت اشتراکی زمین و کشت و زرع جمعی، اکنون به مراتب اهمیتی بیش از پیش کسب نموده است. ما از این پس دیگر نمی‌توانیم درباره نقش مهمی که این جماعت در انتقال از خانواده مبتنی بر حقوق مادری به خانواده مبتنی بر زناشویی ایفاء نموده است شک و تردید به خود راه دهیم. در سطور بعد، درباره یکی دیگر از استنتاجهای کووالوسکی مجدداً سخن به میان خواهیم آورد؛ به موجب این استنتاج «جماعت خانوادگی پدرسالاری»، مرحلهٔ واسطی است که کمون «روستانی» یا «مارک» از آن نشأت یافته است.

درخصوص زندگی خانوادگی در درون جماعات مذکور، جای آنست که یادآور شویم - لاقل در مورد روسیه - رئیس خاندان مشهور است به این که در مورد زنان جوان جماعت و بخصوص نسبت به عروش‌های خودش [زوجه‌های فرزندانش] شدیداً از مقام و موقع خویش سوءاستفاده می‌کند و در اغلب موارد، از آنان برای خود یک «حرمسرا» ترتیب می‌دهد. ترانه‌های عامیانه روسی، در این باره به حد کافی بلیغ و گویاست....^{۱۸}

در آن کتاب نشان داده است] که «جماعت خانوادگی» بر مبنای پدرسالاری، به صورتی که امروزه در میان سربها و بلغارها با نام «زادروگا»^{۱۹} یا به اسم «براتسوو - bratsovo»^{۲۰} دیده می‌شود، یا با کمی تغییر شکل در میان اقوام شرقی نیز وجود دارد؛ یک مرحلهٔ انتقالی و واسطه بین خانواده مبتنی بر حقوق مادری و ناشی از ازدواج جمعی [از یک طرف] و خانواده مبتنی بر زناشویی - خانواده نوع امروزی - [از طرف دیگر]، به شمار می‌آید. صحّت این نکته لااقل در مورد اقوام متعدد عهد باستان - آریانی‌ها و سامی‌ها - امری ثابت و مسلم به نظر می‌رسد.

زادروگای اسلام‌های جنوبی، بهترین نمونهٔ زنده از این نوع جماعات خانوادگی را به ما عرضه می‌دارد. این زادروگا نسلهای متعددی را که از اعقاب یک پدر هستند در برمی‌گیرد. افراد این نسلها به همراه خانواده‌هایشان در یک واحد زراعی به سرمهی برنده و بطری جمعی مزارع را کشت و وزرع می‌کنند. خوراک و پوشاش آنها از ذخایر اشتراکی تأمین می‌شود و مازاد تولید برمصرف در ملکیت اشتراکی آنان قرار می‌گیرد. جماعت، تحت ادارهٔ وریاست فانقهٔ بزرگ خاندان «دوماچین Domačin» قرار دارد که در خارج از جماعت، نمایندهٔ و مظہر آن به شمار می‌آید. «دوماچین» حق انتقال و فروش اشیاء کم ارزش را دارد. صندوق [مالیه] جماعت در دست وی، و مسئولیت آن و نیز مسئولیت گردش منظم امور جماعت بر عهدهٔ اوست. «دوماچین» از طریق انتخاب به این سمت گمارده می‌شود. او مقام ریاست را لزوماً [یعنی به صفت بزرگ خاندان و به آن مناسب] واحد نیست. زنان و امور آنها تحت ادارهٔ کدبانوی خانه (دوماچیکا - Domačica) قرار دارد. وی معمولاً همان همسر «دوماچین» است. مشارکیها در انتخاب همسر برای دختران جوان، صاحب رأی و نظر است و حتی اغلب تقدیم و برتری با نظر اوست. ولی قدرت فانقه در دست «شورای خانوادگی» یعنی مجمع مرکب از تمام اعضای بالغ اعم از انانath و ذکور است. رئیس خاندان گزارش کارها و حساب خود را به این مجمع تقدیم می‌دارد و همین مجمع است که تصمیمات قطعی را اتخاذ می‌نماید و نیز حق قضاوی و دادرسی دربارهٔ تمام اعضای جماعت را دارد و اخذ تصمیم در مورد خرید و فروشهای مهم و مخصوصاً راجع به زمین و غیره با این مجمع است.

هنوز ده سالی بیش نیست که وجود و بقای این جماعات بزرگ خانوادگی در روسیه نیز به اثبات رسیده است. در حال حاضر عموماً بر این عقیده هستند که این سازمانها، به همان اندازهٔ «جماعات روستانی» در عرف و رسوم عامه ماریشه و رسوخ دارند. از «زادروگا» در کهن ترین مجموعهٔ قوانین روسی یعنی در عدلنامه «یاروسلاو»^{۱۵} (La pravde de Iaroslav) ... و نیز در قوانین سرزمین دالماسی [در یوگسلاوی] و همچنین در منابع تاریخی لهستانی و چکی، نام به میان آمده است.

بر حسب نظر «هویسلر Heusler» (کتاب «بنیادهای حقوق زرمنی») در آغاز در میان زرمنیان نیز، خانواده مبتنی بر زناشویی (به معنی امروزی آن)، واحد اقتصادی به شمار نمی‌آید، بلکه «اتحادیهٔ خانوادگی» واحد مذکور را تشکیل می‌دهد؛ اتحادیه‌ای که چندین نسل، یا حتی چندین

نامه فریدریش انگلیس به کارل کاوتتسکی (فوریه ۱۸۸۳)

ترکیب جدیدی جانشین آن شده باشد. این نشانه قطعی بر زوال منشای بدوى است. ولی حتی اینان نیز علیه شما شهادت می دهند؛ [زیرا] در میان آنها هم، زنان بطور ادواری به حالت اشتراکی برمی گردند. و نکته حساس همینجاست، ولی شما مطلقاً از آن ذکری به میان نمی آورید. در هرجا که زمین - به هنگام احتیاج به چراگاه - بطور ادواری به حالت اشتراکی برمی گردد، ما می توانیم از این امر با اطمینان خاطر، اشتراکی بودن کامل زمین را در ادوار پیشین استنتاج نمائیم. به همین سان به عقیده من در هر مورد که زنان واقعاً به صورت رمزی (سمبولیک) بطور ادواری اشتراکی می شوند، با اطمینان خاطر می توان از ترتیب مذکور، اشتراکی بودن زنان را در ادوار سابق استنتاج کرد. و این ترتیب نه تنها در میان ساکنان [سرخ پوست] شبه جزیره کالیفرنیا دیده می شود، بلکه در میان سیاری از دیگر قبایل سرخ پوست نیز مشهود است. و علاوه بر آن، در میان فینیقیان، بابلیان، هندیان، اسلاموها و سلتی ها، همین امر به صورت حقیقی یا رمزی (سمبولیک) دیده می شود. پس، این یک رسم باستانی و سیار رایج است و همین امر، هر نوع استدلال بر مبنای اصول روانشناسی و توجیه بوسیله حسادت و غیرت را مردود می گرداند.

من با کنجدکاوی منتظرم تا بینن شما چگونه می خواهید درآینده، این مانع را از سر راه بردارید؛ زیرا نمی توانید آنرا ندیده بگیرید و بدون اشاره از آن بگذرید....^{۲۰} (فریدریش انگلیس)

(نهایه دارد)

□□ زیرنویس ها

۱. «[صفهه] Hundertschaft» در زبان آلمانی علیای قدیم، «هونتاری» Huntari و در زبان قدیم نوردیک (السن شمالي)، «هراد» Herad نامیده می شد. (فریدریش انگلیس) - توضیحات فوق جزو متون بوده است ولی ما برای تسهیل کار خواندن کان، آنرا از متن خارج نمودیم و به صورت زیرنوشت در آوردیم. (م.خ.)

۲. «گاو» Gau زمینی قدیم همان «گو» Gau ایرانی عهد باستان است که در تقسیم بندی اقوام ایرانی پس از ورود به ایران زمین در عصر اوستانی وجود داشته است دو لفظ مذکور در واقع همزاد و هم معنی هستند. در کتاب دوم ضمن بحث از تقسیمات و سازمان بندی اقوام ایرانی در عصر اوستانی و اعصار بعدی، شیاهت بین تقسیمات «ارضی - قومی» زرمنیان مهاجر و آرایان ساکن آسیا در عهد عتیق به خوبی روشن خواهد شد. (م.خ.)

۳. «هوخوالت» منطقه کوهستانی واقع در ساحل راست رودخانه «سار» که جزئی از ولایت «هولنسروگ» زادگاه مارکس است. (م.خ.)

۴. بالاتینا Palatinat (به آلمانی Pfalz) نام دو منطقه از المان غربی است؛ بالاتینای سفلی (یا بالاتینای راین) واقع در شمال آلمان و بالاتینای علیا در شمال شرقی باور. هر دو منطقه مذکور جزو ایالت «باور» محسوب می شود.

۵. منظور، قانون مورخ ۱۵ آوریل ۱۸۷۸ راجع به «سرقت از جنگل» است. این قانون، چند علف و میوه و قالج و غیره را منسوب مقررات مربوط به میاه و جنکلها قرار می دهد. (زیرنوشت از ناشر فرانسوی).

۶. «هیات های نواب قضائی» از کسانی تشکیل می یافتد که در عصر سلسۀ «کارولنژی» به سمت نایب دادرس در محکم قلمرو «کنت» شرک می جستند. اینان از جانب شخص کنت به این سمت منصوب و در امور قضائی نایب وی محسوب می شدند. تعداد اعضای این هیأتها معمولاً

بازگشت ادواری به روابط جنسی اشتراکی در مورد زنان به صورت واقعی یا رمزی (سمبولیک) در میان سرخ بستان، فینیقیان، بابلیان، هندیان، اسلاموها و سلتی ها، دلیل بر اشتراکی بودن روابط جنسی در میان اقوام مذکور در ادوار عتیق است.

«کارل کاوتتسکی» در ۱۸۸۲ در مجله «کسموس» (Cosmos) چاپ اشتراکارت که به نشر و تبلیغ عقاید «داروین» اختصاص داشت، دو مقاله منتشر کرد. در این مقاله ها وی در استنتاج های خود درباره بنیادهای اجتماعی اولیه و از جمله راجع به روابط جنسی در قبایل عهد عتیق، بیش از حد تحت تأثیر استنتاجهای داروین در قلمرو علوم طبیعی واقع شده بود. انگلیس در نامه زیر به اولین مقاله مذکور نظر دارد و آنرا مورد انتقاد قرار می دهد و نویسنده اش را از ادامه اشتباه بر حذر می دارد:

لندن - ۱۰ فوریه ۱۸۸۳

.... شما متعجب نخواهید شد اگر مطلع شوید راجع به مقاولاتی که درباره «هتا ایریسم»^{۲۱} نوشته اید، من همچنان معتقد به نظریه قدیمی هستم؛ نظریه ای که به موجب آن اشتراکی بودن زنان (و نیز اشتراکی بودن مردان برای زنان) شکل آغازین روابط جنسی در داخل قبیله بوده است. بالعکس، استدلال بر مبنای اصول روانشناسی و توجیه بوسیله غیرت و حسادت، سبب می شود که نوعی استدراك را که مربوط به دوره بعدی است، [در این مرحله] دخالت دهیم. واقعیت های بیشمار، این نحوه استدلال و توجیه را مردود می سازد (به سطور زیر نگاه کنید). «داروین» همانطور که در قلمرو علم اقتصاد - که مالتوسیانیسم خود را در آن وارد نموده است - صاحب نظر به شمار نمی آید. در این زمینه نیز از صلاحیت چندانی برخوردار نیست. در خصوص مورد بحث، راجع به میمونها ماقریباً هیچ اطلاعی نداریم، زیرا مشاهدات و بررسی هایی که در باغ وحش صورت گرفته، هیچ مطلبی را به اثبات نمی رساند. مشاهده و بررسی در داخل کله میمونهای وحشی، کار مشکلی است و بررسی هایی را که انجام گرفته - یا مدعی آن هستند - نیز نمی توان صحیح و قطعی تلقی نمود، یا حتی آنرا کلی و عمومی به شمار اورد. اینکه گوریل یا اورانگ [اوتن] مشمول این قلمرو و قرار نمی گیرند، حائز اهمیتی نیست؛ زیرا آنها به شکل گروه و دسته زندگی نمی کنند. شما به قبایل بدوی که در میانشان «تک همسری» (Monogamie) به صورت غیر منسجم برقرار است، استناد جسته اید؛ من اینها را قبایلی می دانم که صفات و منشای بدوی خود را از دست داده اند. بانکرافت (Bancroft)، این نکته را در مورد ساکنان [سرخ پوست] شبه جزیره کالیفرنیا به اثبات رسانده است. حالت توحش دلیل و علامت منشای بدوی نیست، بلکه میزان انسجام روابط ناشی از همخونی در [امیان افراد] قبیله است که بر وجود منشها و خصائص بدوی دلالت می کند. بنابراین برای آنکه بتوان از پدیده های مجزا، راجع به این یا آن قبیله به استنتاج پرداخت، باید نخست وجود پیوندهای ناشی از همخونی به اثبات برسد. فی المثل در میان ساکنان [سرخ پوست] شبه جزیره کالیفرنیا، این پیوندهای کهن به شدت متزلزل شده است، بدون آنکه

ما آنرا به صورت زیرنوشت درآورده ایم. (م.خ.)

۱۵. «عدلنامه یاروسلاو» معروف به (Rouskaia Pravda) مجموعه‌ای از قوانین و مقررات است که در اواسط قرن بادهم میلادی از طرف «ولادیمیر و پیج یاروسلاو» پادشاه کیف تنظیم و مقرر گردیده است. یاروسلاو (متولد ۹۷۸ و متوفی پسال ۱۰۵۷) پسر «ولادیمیر مقدس» (St. Vladimir) بود که در سال ۹۹۸ به اتفاق به مسیحیت گرویدند و هر دو در یک روز غسل تعمید یافتهند و از آن زمان، یاروسلاو نام عیسیوی «زر» (به روسی «بوری») را برای خود انتخاب کرد. وی در سال ۱۰۱۵ به جای پدر، امیر «نونگورو» گردید ولی به تدریج قلمرو امارت خود را وسعت پختشید و ایندا ناحیه روس سرخ را از لهستانی‌ها بازستاند و در ۱۰۳۰ موق شد سرزمین تحت حکومت خود را تا کرانه‌های بالتیک گسترش دهد. یاروسلاو در ۱۰۴۳ برای تصرف قسطنطینیه دست به اقداماتی زد و لی موق نگردید. دختر او «انتا» به زوجیت «هانری اول» قسطنطینیه دست به اقداماتی زد و لی موق نگردید. دختر او «انتا» به زوجیت «هانری اول» پادشاه فرانسه درآمد. عدلنامه یاروسلاو (روسکایا پراوادا) کهن ترین متن حقوقی به زبان روسی است. (م.خ.)

۱۶. «نه آرکوس - Nearcuss» دریانورد معروف از اهالی کرت و از سرداران و دوستان اسکندر مقدونی بود که در لشکرکشی به هند، وی را همراهی کرد. نه آرکوس در سال ۳۲۵ ق.م. در آسیا بک ناوگان بزرگ قرار گرفت و به دستور اسکندر از رود سنده به بحر عمان و خلیج فارس وارد شد و در سواحل آن حدود به به بررسی و اکتشاف پرداخت. در این سفر وی، مصب رودخانه‌های فرات و دجله را کشف کرد و از همان طریق به بین‌النهرین وارد گشت. «نه آرکوس» گزارش بسیار گرانیه‌انی از سفر خود ترتیب داده که موجود است. (م.خ.)

۱۷. «کالپولی - Calpallis» جماعت خانوادگی در میان اقوام «آزتك» (سرخ پوستان ساکن مکزیک) بوده است. (زیرنوشت از ناشر فرانسوی).

۱۸. F. Engels: «L'origine de la famille, de la Propriété privée et de l'Etat»: Ed Sociales. Paris 1966.p.p. 58-60.

روابط مردان - مردان مجرد یا در قید ازدواج - با زنان مجرد بوده است. [بنابراین] هتاپریسم وجود یک نوع معنی از ازدواج را مستلزم است تا روابط مذکور در خارج از آن حد. بتواند مصدق پیدا کند و فحشاء - یا لااقل امکان آنرا - نیز در بردارد.... کلمه مذکور هرگز جز به این معنی به کار برده نشده است و من نیز بمانند مرگان، آنرا در همین معنی به کار خواهم برد - «مشأ خانواده و دولت... صفحه ۳۶»

بنابراین در آثار انگلیس (و نیز در نوشته‌های مرگان) از هتاپریسم باید همین معنی یعنی «زنای مردان متأهل و غیر متأهل با زنان مجرد» را استنباط نمود. (م.خ.)

۱۹. «هتاپریسم Hétaïrisme» در اصل یعنی در یونان قدیم به معنای خاصی به کار برده می‌شده است، ولی مورخ و باستانشناس معروف سویسی «بو. یاکوب باخ اوفن» (J.J. Bachofen ۱۸۱۵-۱۸۸۷) در کتاب مشهور خود به نام «حقوق مادری - Das Mutterrecht, Stuttgart, 1861» هتاپریسم را به معنی روابط جنسی آزاد و بی قید و قاعده - روابط اشتراکی متقابل زنان و مردان - در قبایل عهد عتیق به کار برده است که به همیچ و چه اصطلاح مناسبی نیست، ولی در آثار انگلیس و مرگان، در جمیع موارد اصطلاح مذکور به معنی درست و اصولی آن به کار رفته است. چنان که خود انگلیس موضوع را بدانور شده است: «...باخ اوفن با به کار بردن اصطلاح «هتاپریسم» برای این حالت اولیه، نشان می‌دهد که تا چه اندازه از درک کامل آنجه خودش کشف نموده دور بوده است. برای یونانیان - هنگامی که این واژه را ابداع کردند - «هتاپریسم» به معنی این ملاحظه در مورد «نکاح میادله» که در میان اعراب رواج داشت و اسلام آنرا شناسخ کرد نیز صدق می‌کند: براساس این رسم مردان، زنان خود را با یکدیگر میادله می نمودند (م.خ.)

20. Engels Briefwechs ex mit Kautsky: prag. 1935, p.78-80

به نقل از:
F. Engels: «L'origine de la famille, etc.» (Annexes): ed. Sociales. Paris 1966. p.p. 301-302.

هفت و شغف آنها دانمی بود. «نواب قضائی» را باید صاحب منصب قضائی حرفه‌ای به شمار اورد. (م.خ.)

۷. این «هیأت نواب قضائی» را با هیأت نواب قضائی «Bismarck - لونهارت» - Leonhardt - (Bismarck - Leonhardt) - که در آن حقوقدانان و نواب قضائی باتفاق یکدیگر به دادرسی و قضاآوت می‌پرداختند - نیاید اشتباه کرد. در هیأت نواب قضائی قدیم، حقوقدان وجود نداشت. رئیس محکمه یا قاضی بهنگام شور فاقد حق رأی بود و نواب قضائی خودشان به انشاء رأی و صدور حکم می‌پرداختند. (زیرنوشت از ناشر فرانسوی).

۸. رئاتی - Rhénanie - ایالت واقع بر روی دیارهای راین سفلی است که منطقه «روده Ruhr» که امروزه از صنعتی ترین مناطق المان است یک قسم از آنرا تشکیل می‌دهد. (م.خ.)

9. F. Engels: «La Marche»: Ed. Sociales (Suppl. de l' Origine de la Famille, etc.) Paris 1966, p.p. 271- 282.
۱۰. «ماکسیم ماکسیموفیچ کووالوسکی - Kovalevsky (۱۸۵۱-۱۹۱۶)» جامعه‌شناس، مورخ و حقوقدان معروف، عضو آکادمی روسیه (۱۹۱۴) و استاد کرسی حقوق بوده است. از وی اثار سیار در زمینه‌های گوناگون بر جای مانده است. «کووالوسکی» با اشتیاق فراوان درباره تاریخ مالکیت ارضی و تطورات اقتصادی اروپا به تحقیق پرداخت و حاصل پژوهش‌های پر ارج خود را به سال ۱۸۷۹ در کتابی زیر عنوان «مالکیت جماعتی، علیل، دوه و نتایج اتحال آن» انتشار داد. فریدریش انگلیس در اینجا ظاهرا به همین کتاب نظر دارد. تحقیقات کووالوسکی در این زمینه و نیز راجع به تاریخ خانواده، مورثتایید و تحسین انگلیس بوده است؛ ولی در سایر مسائل و بخصوص در قلمرو عقاید اقتصادی و سیاسی و روشهای عملی، اختلاف عمیقی بین نظریات آن دو وجود داشته است، بطوری که از نظر سیاسی - اجتماعی تقریباً در دو قطب مختلف قرار داشته‌اند. (م.خ.).

۱۱. (زادروگا Zadrouga) یا Zadrouga در میان اسلام‌ها به اتحادیه خانوادگی اطلاق می‌شود که در رشته‌های مختلف استحصاله و بخصوص برای بهره برداری از قلمروهای کشاورزی تشکیل می‌گردد. انسکلوبیدی: طریقه «زادروگا» محتمله طریقه رایج در میان تمام اسلام‌ها در دوره ماقبل تاریخ بوده است. در این طریقه، حق مالکیت اموال غیر منقول به خانواده یا طایفه تعلق داشته است. جمیع اعضای خانواده در کار کشت و زرع زمین شرک می‌جسته اند و تمام محصولات از آن جماعت خانوادگی بوده است. این سازمان در میان جکها و لهستانی‌ها نیز به نام «رودینی ندیل Rodinny nedil» (اموال اشتراکی خانوادگی) وجود داشته است و امروزه نیز جزوی در میان بلغارها و روسها برقرار است. طریقه مذکور در کشورهای مختلف اسلام‌برخی آثار قضائی از خود بر جای گذاشته است، از قبیل مستویت مشترک ساکنان یک دهستان و حق انتفاع عمومی هدکده نسبت به مراتع و جنگلها، و آثاری دیگر. در حال حاضر فقط در میان اسلام‌های جنوبی است که «زادروگا» به نحو کامل به جای این ادame می‌دهد. زادروگای اقوام «صرب - کروات» یک اتحادیه اقتصادی مرکب از چند خانواده کشاورز است که از نسل نیای واحدی هستند. این زادروگاهای می‌توانند تا پنجاه عضو هم داشته باشند و کاه نیز اعضای آنها از عده ای انگشت شمار تجاوز نمی‌کند. فی المثل یک زادروگای اینوکوستا - Inokosna - نامیده می‌شود. مالک، خود «اینوکوستا» است و پدر که فقط عهده دار اداره امور است ممکن است از سمت خود بر کنار گردد. در واقع اعضای بالغ (رشید)، رئیس خود را که «استاره شینا Staréchina» یا «دوماچینا Domatchina» نامیده می‌شود، آزادانه انتخاب می‌کنند. یک عضو بالغ هر لحظه می‌تواند از جماعت خارج شود و رسید خود را از اموال اجتماعی مطالبه نماید). - نقل از لاروس قرن بیستم - جلد ششم - صفحه ۱۱۱۹ - ذیل لغت - م.خ.

12. F. Engels: (Au sujet de la «Marche». Annexes de L'origine de la Famille, etc.) Ed. Sociales. Paris 1966, p.p. 305.

۱۳. «زادروگا» را می‌توان «دولستانه» ترجیح کرد. (فریدریش انگلیس)
۱۴. «براتسسو bratsovo» - به معنی «برادری» است. (فریدریش انگلیس)
یادآوری: هر دو توضیح فوق به صورت جمله معتبره جزء متن بوده است؛

ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و قاری خچه آن

بخش یازدهم

□□□ از: دکتر محمد علی خنجی

نامه فریدریش انگلیس به کارل کاوتسکی (مارس ۱۸۸۳)

تکامل تاریخی عبارت است از انحلال تدریجی طریقه اشتراکی در مورد زمین، زنان و سایر امور - روابط جنسی اشتراکی در ادوار اولیه ناشی از تعدی و اعمال جبر نسبت به زنان نبوده است، بلکه یک امر طبیعی و یادگاری از مرحله حیوانی به شمار می‌آید - روابط جنسی در عهد عتیق بطور مقابله یعنی برای هر دو جنس آزاد و اشتراکی بوده است. استقرار روابط بر مبنای «تک همسری» نمی‌تواند ناشی از حسادت مردان و محصول عوامل روانی به شمار آید.... در نامه زیر، انگلیس به دوین مقاله «کاوتسکی» نظر دارد. مقاله مذکور تحت عنوان «ازدواج از طریق ربدون و حقوق مادری، طایفه» در مجله «کسموس» انتشار یافته بود. انگلیس در اینجا انتقادات خود را نسبت به هر دو مقاله دنبال می‌کند:

لندن - دوم مارس ۱۸۸۳

آقای کاوتسکی عزیز:

من دوین مقاله شما را دریافت داشتم و نظر به اینکه حاوی پاسخ شما به انتقاد من بر نخستین مقاله است، بیدرنگ به ادامه مطلب می‌پردازم (من دقیقاً یک ساعت وقت آزاد دارم که فردا از داشتنش محروم خواهم بود).

قبل از هر چیز باید یادآور شوم، اینکه شما خواسته اید اشتراک زن را - که منکر ماهیت بدوي آن هستید - در یک مرحله ثانوی از تحول قرار دهید، از نظر من مطلبی است مطلقاً غیر قابل قبول. در هرجا که طریقه اشتراکی وجود داشته باشد - چه در مورد زمین و چه نسبت به زنان و چه در سایر امور - این امر بالضروره يك حالت بدوي و یادگاری از دوره حیوانی است. تعامی جریان رشد و توسعه، عبارت از انحلال تدریجی این طریقه اشتراکی اولیه است. در هیچ مکان و

هیچ زمانی نمی‌توان نمونه و نشانه‌ای به دست آورد حاکی از اینکه طریقه اشتراکی در یک مرحله ثانوی و بر مبنای يك مالکیت خصوصی ابتدائی، نشو و نمایافته باشد. من این نظر را چنان مسلم و غیرقابل تردید و عام الشمول می‌دانم که حتی اگر شما بتوانید، موارد استثنای آشکاری عرضه دارید... آنها را مطلقاً دلایلی مخالف این نظر به شمار نخواهم آورد بلکه مستلزم‌ای تلقی خواهم کرد که باید در اینده روشن شود....

و اما بعد، شما حق ندارید که در اولین مقاله خود، برای حسادت نقشی قاطع و تعیین کننده قاتل شوید و در مقاله دوم آنرا بکلی کنار بگذارید. استنتاج اساسی در مقاله نخستین عبارت است از یک [نوع] «تک همسری»، فاقد انسجام که منحصرأ برپایه حسادت بنا گردیده است (زیرا دلایل دیگر، چنانکه یادآور شده‌ام، از نظر من اعتبار چندانی ندارد)، در این صورت، یعنی اگر حسادت بتواند بر اشتراک اولیه روابط جنسی غالب آید (و شما وجود روابط اشتراکی اولیه را در عین حال بطور غیرمستقیم قبول کرده‌اید، [زیرا یادآور شده‌اید] که: «در داخل قبیله آزادی کامل روابط جنسی حکفرما بوده است».). پس [با استناد به گفته خودتان] اگر حسادت بتواند این آزادی اولیه در حصار «تک همسری» موقت، محصور و مقید گردداند، در این صورت به طریق اولیه قادر بر آن خواهد بود که موانع کوچکتر را به آسانی از میان بردارد. می‌دانیم که مالکیت اشتراکی قبیله بر اسرای جنگی، مانع ضعیفتی است. زن از نظر زن بودن، در همه حال زن است؛ چه آزاد باشد و چه برد. هنگامی که موضوع مربوط به زنان برد [کنیز] باشد، حسادت مرد با سهولت بیشتری می‌تواند تملک فردی را تحمیل نماید، یعنی سهلتر از موردي که موضوع مربوط به زنان آزاد باشد ولی [از نظر شما] به محض آنکه ازدواج با اسرای جنگی بیش می‌آید، حسادت مردان ناگهان از میان می‌رود. اشتراک زن که در حالت اولیه برای آنها بسیار هراس انگیز بوده، در این مورد امری قابل قبول و مطبوع می‌گردد؛ آنهم پس از متناول شدن «تک همسری» یا تعدد زوجات - حتی برای اقوام سامی که دارای حرمسرا هستند - [از نظر شما] مردان هیچ ناراحت

برای آنکه تولید کاپیتالیستی به وجود آید، باید در روند تاریخ، پیوستگی اولیه بین کار و وسائل و ابزار کار از میان برود و میان آندو جدانی بیفتد. به علت ادامه مالکیت جماعتی زمین در روسیه، هنوز در آن کشور در قلمرو اقتصاد کشاورزی، کاریله و آزاد یعنی کارگر مزدور به اندازه کافی وجود ندارد، زیرا دهقان روسی دارای رسیدی از اراضی جماعتی است و به این ترتیب با مصالح و وسائل کار همچنان پیوند خود را حفظ کرده است.

یکی از صفات ممیز تولید سرمایه‌داری، جدانی نیروی کار و ابزار کار است: در حقیقت اقتصاد مذکور بر پایه همین جدانی به وجود می‌آید و در جریان رشد و تکامل خود، رفتار فقه آنرا شدیدتر و کامتر می‌گردد، تا آنجا که جدانی این دورکن، در جامعه به صورت امری عادی و معمولی درمی‌آید. پس برای آنکه اقتصاد سرمایه‌داری بتواند به وجود آید، لازم است که در روند تاریخ و در بی‌یک سلسله تطورات، پیوستگی اولیه بین وسائل تولید و نیروی کار از میان برود و توده مردم یعنی آنها که کار می‌کنند و قادر وسائل تولید هستند در بیک سو، و افرادی که مالک وسائل تولید دارند و لی کار نمی‌کنند، در سوی دیگر قرار گیرند و بین این دو قطب رابطه‌ای بر مبنای خرید و فروش نیروی کار به وجود آید تا دو عنصر مذکور به یکدیگر ملحوق شوند و عمل تولید امکان پذیر گردد. تکون سرمایه و استیلای آن بر تولید، از سوی دیگر مستلزم آن است که قبلاً تولید کالائی و مبادله محصولات تا حدی گسترش یافته باشد؛ ولی تنها در نظام سرمایه‌داری است که تولید کالائی به صورت غالب و مسلط درمی‌آید و سراسر قلمرو فعلیهای اقتصادی را دربرمی‌گیرد. تا زمانی که تولید کالائی گسترش نیافر باشد و کار بطور کامل از ابزار و وسایلی که برای تحقق آن لازم است جدا نشده باشد، تولید سرمایه‌داری، به موانعی برخورد می‌کند. مالکیت جماعتی زمین از جمله همین موانع است، چنان که در روسیه [قرن نوزدهم] به علت ادامه مالکیت ارضی جماعتی، مالکان زمین با یک مشکل اساسی مواجه هستند که عبارت است از کمبود عرضه نیروی کار یعنی قلت کارگر مزدور، به نحوی که مالکان حتی در صورتی که سرمایه‌پولی کافی برای پرداخت دستمزد نیز در اختیار داشته باشند، قادر نیستند در موقع مناسب و به تعداد کافی، کارگر کشاورزی استفاده کنند. علت این امر ادامه مالکیت جماعتی زمین است که به دهقان اجازه می‌دهد از زمینهای مذکور رسیدی داشته باشد. به این ترتیب در روسیه [قرن نوزدهم] در قلمرو اقتصاد کشاورزی، هنوز کار آزاد - به معنی علمی کلمه - به حد کافی وجود ندارد، زیرا پیوند دهقان با وسائل تولید بطور کامل گسیخته نشده است.

مطلوب مژده فوق، در کتاب دوم کاپیتال در قالب عبارات زیر بیان شده است:

... این امر که فروشی نیروی کار... نه به شکل بدیده‌ای منفرد بلکه به صورت شرط کلی و عادی برای تولید کالاها درآمده است، ذال بر وقوع یک سلسله تحولات تاریخی است، تطوراتی که پیوستگی اولیه بین وسائل تولید و نیروی کار را از میان برده و توده مالکیت ارضی جماعتی، مانعی بر سر راه تولید سرمایه‌داری است.

نمی‌شوند که در معبد یاد در دوره‌های معین، زنانشان را به این مرد یا آن مرد تسلیم نمایند! نه! دوست عزیز، شما نمی‌توانید مسائل را تا این حد سهل و ساده نمائید....

اگر حسادت بوده که مانع روابط جنسی اشتراکی شده است، در این صورت علی القاعده می‌باشد آنرا برای تمام ازمنه و همچنان تا عصر جامعه کاپیتالیستی، به شکل مستله‌ای مختومه و مفروغ عنده درآورده باشد....

اینکه [نوشه‌اید] آزادی زن در مرحله نخستین - مرحله نخستین خودتان - به استقرار «تک همسری» کمک کرده است به دلیل آنکه این امر نمی‌توانسته است از اجراء و فشار ناشی شده باشد، اشارتاً یادآور می‌شوم که من با این نظر مخالفم. روابط جنسی اشتراکی را بر تعذر و جبر مبتنی دانستن، ناشی از یک استدلال غلط است، این تحریفی است که در ادوار اخیر صورت گرفته و علت این بوده است که روابط اشتراکی مذکور را به صورت یکجانبه یعنی اشتراک زنان برای مردان و بر طبق میل آنان در نظر مجسم نموده‌اند. چنین تصویری مطلقاً مغایر با واقعیت اولیه است. [درحال بدوی] روابط جنسی برای هر دو جنس، اشتراکی و آزاد بوده است....

بعلاوه، با منحصر ساختن روابط جنسی اشتراکی و آثار آن به ازدواج از طریق رهودن زنان بیگانه، شما این نوع ازدواج را به صورت نمونه غالب و راجح درمی‌آورید و به این عنوان گسترش فوق العاده ای برای آن قائل می‌شوید. ولی هیچ دلیلی براین مطلب عرضه نمی‌دارید.

بقیه مقاله شما در دریانی از فرضیه‌ها غوطه‌ور است، بدون شک تعدادی از این فرضیه‌ها، در مورد بعضی ادوار یا نسبت به برخی از مناطق مجزا صدق می‌کند، ولی شما با عجله آنها را تعمیم می‌دهید....

من مقاعد شده‌ام که اگر شما این مطالعات را ادامه دهید، یا آنکه بعد از اندک زمانی آنرا از سر بگیرید، به نتایجی مفهای آنچه رسیده اید خواهید رسید و خودتان متأسف خواهید شد از اینکه در قلمرو موضوعی چنین معرضی باچنان شتابی به پیش رانده‌اید. شما مستله را مورد غور و تعمق فراوان قرار داده اید ولی با شتابزدگی بسیار به نتیجه گیری پرداخته اید و بعلاوه شما نسبت به عقاید باصطلاح «انسان‌شناسان» بیش از اندازه، وقع می‌گذارید.... (فریدریش انگلسل)^۱

«کاپیتال»

(کتاب دوم - ۱۸۸۵)

برای مستخرجات زیر به همان ترتیبی عمل می‌کنیم که در مورد کتاب اول کاپیتال یادآور شده ایم یعنی دو ترجمه مختلف به زبان فرانسوی را مأخذ قرار می‌دهیم. مأخذ مذکور عبارتند از: ۱- ترجمه «مولیتون»^۲ که آنرا با علامت اختصاری (Mol) مشخص می‌سازیم. ۲- ترجمه جدید ماکسیمیلین روبل^۳ (در جلد دوم از مجموعه آثار اقتصادی مارکس) که با حروف (Rub) به آن اشاره می‌کنیم. غیر از مأخذ فوق، در بعضی موارد مشخصات ترجمه‌های دیگر نیز به دست خواهیم داد.

مالکیت جماعتی زمین در روسیه

مالکیت ارضی جماعتی، مانعی بر سر راه تولید سرمایه‌داری است.

تجارت جهانی در مورد ملتهانی از قبیل چینیان، هندیان و عربان، انهدام وجه تولید آنها بوده است....

در جمیع صور اجتماعی تولید، عوامل همواره عبارت است از فرد تولیدکننده و وسائل تولید، ولی تا موقعی که این دو از یکدیگر جدا باشند، هر یک از آنها فقط بالقوه عامل تولید به شمار می‌آید. برای آنکه هر دو بالفعل عامل تولید باشند، باید به یکدیگر ملحق گردد. نحوه این الحالات یعنی چگونگی ارتباط بین تولیدکنندگان و وسائل تولید، مراحل مختلف بنیان اقتصادی اجتماع را مشخص می‌سازد. نظام سرمایه‌داری بر جدانی این دو عامل از یکدیگر مستثنی است و الحال آن دو از طریق خرید و فروش نیروی کار صورت می‌گیرد. با رشد سرمایه‌داری تمام طریقه‌های مختلف تولید کالا، جای خود را به طریقه کاپیتالیستی تولید کالا و اگذار می‌کند. این طریقه در جریان رشد تدریجی خود، جمیع وجوده تولید پیشین را درهم می‌شکند. به عبارت دیگر وجوده تولید مذکور که مستثنی بر رفع احتیاجات مستقیم شخص تولیدکننده است و فقط قسمتی از محصولات را که زائد بر احتیاج است به صورت کالا درمی‌آورد، در برابر وجه تولید سرمایه‌داری که منحصرأ بر تولید کالا و فروش آن مستثنی است، از پای درمی‌آید. طریقه کاپیتالیستی، فروش محصول را هدف اساسی خود قرار می‌دهد و ظاهراً کاری به وجوده تولید پیشین ندارد، ولی سرانجام در اثر رونق دادوستد و ایجاد بازار جهانی براساس طریقه کاپیتالیستی، وجوده تولید مذکور منعدم می‌گردد؛ چنانکه وجه تولید ملتهانی از قبیل چینی‌ها، هندیها و عربها در اثر توسعه تجارت بین‌المللی در هم شکسته شد.

مؤلف کاپیتال در بیان همین معنی چینی می‌نویسد:

... وجود یک طبقه کارگر مزدور، لازمه تولید سرمایه‌داری است. همان اوضاع و احوالی که طبقه مذکور را به وجود می‌آورد، سبب می‌شود که هر نوع تولید کالا به تولید کاپیتالیستی کالا مبدل گردد. به تدریج که طریقه مذکور [سرمایه‌داری] توسعه می‌یابد، جمیع طریقه‌های پیشین تولید را به تلاشی و انهدام می‌کشاند - بخصوص طریقه‌هایی که جز براوردن نیازمندیهای مستقیم شخصی، هدف دیگری ندارد و تنها مازاد تولید را به کالا مبدل می‌سازد. تولید کاپیتالیستی، فروش محصول را مقدم بر هر امر دیگر قرار می‌دهد و در آغاز کار - یا اقلابه ظاهر - وجه تولید [پیشین] را رأساً هدف حمله قرار نمی‌دهد، چنانکه فی المثل اولین نتیجه تجارت جهانی کاپیتالیستی در مورد ملتهانی از قبیل چینی‌ها، هندیها و عربها و غیره همین بوده است. ولی در هر جا که این طریقه مستقر می‌شود، تمام طریقه‌های تولید کالا را که بر کار شخصی تولیدکننده یا ضرفًا بر فروش مازاد محصول بعنوان کالا مستثنی است درهم می‌شکند. طریقه کاپیتالیستی بدوان تولید کالا را تعمیم می‌دهد و انگاه به تدریج تمام طریقه‌های تولید کالا را به طریقه کاپیتالیستی تولید کالا مبدل می‌سازد.

همیشه و در جمیع صور اجتماعی تولید، کارگران و وسائل تولید، عوامل تولید را تشکیل می‌دهند، ولی این دو تازمانی که از یکدیگر جدا مستند فقط بالقوه عامل تولید به شمار می‌آیند. برای آنکه تولید تحقق یابد، لازم است که آن دو به یکدیگر ملحق شوند. نحوه این الحال است که مراحل مختلف بنیان اقتصادی اجتماع را از یکدیگر متمایز می‌گردانند....*

مردم - کارگران فاقد وسائل تولید - را در برایر مالکان آن وسائل - مالکانی که کار نمی‌کنند - قرار داده است. اینکه قبل از زوال بیوستگی اوایله، کارگر خودش صرفایک وسیله تولید، یعنی جزئی از مجموع وسائل تولید بوده باشد یا مالک آن وسائل، در این مورد چندان اهمیتی ندارد.... بنابراین تبدیل مدادوم و مسلسل «سرمایه» بولی «به سرمایه تولیدی [وسائل کار و مواد اولیه + نیروی کار]»، بریک نوع توزیع متفکی است - توزیع نه به معنای عادی کلمه یعنی توزیع مواد مصرفی، بلکه توزیع خود ارکان تولید؛ یعنی اینکه عوامل مادی تولید در یک سو مرکز گشته است، در حالی که نیروی کار در سوی دیگر و مجازی از آن قرار دارد.... ماقبل دیدیم که تولید سرمایه‌داری پس از آن که مستقر شد، در جریان رشد و توسعه تدریجی خویش، نه تنها این جدانی را همچنان برقرار نگه می‌دارد، بلکه به آن بیش از پیش شدت و وسعت می‌بخشد، تا آنجا که جدانی مذکور به صورت حالت اجتماعی عادی و عمومی درمی‌آید. ولی مطلب یک جنبه دیگر نیز دارد: برای آنکه سرمایه بتواند تکون یابد و بر تولید مسلط گردد، حدی از توسعه دادوستد لازم است؛ بنابراین مستلزم وجود تولید کالاتی و تسلسل مبالغه کالاهاست. در حقیقت هیچ جنسی نمی‌تواند بعنوان کالا در جریان مبالغات قرار گیرد مگر آنکه برای فروش تولید شده باشد. ولی فقط در اقتصاد کاپیتالیستی است که تولید کالاتی به صورت طریقه رائج و غالب تولید درمی‌آید.

مالکان زمین در رویسیه که در اثر باصطلاح «آزادی دهستان»^۴ در حال حاضر برای بهره‌برداری از اراضی خود، به جای سرفهای محکوم به کار اجرایی، از کارگران مزدور استفاده می‌کنند، از دو موضوع شکایت دارند: نخست از فقدان «سرمایه - نیولی» [منی نالند]: آنها می‌گویند پیش از فروش محصول، باید به تعداد کثیری کارگر دستمزد پرداخت شود. پس عامل اساسی یعنی پول نقد موجود نیست. [منی دانیم که] تولید سرمایه‌داری ممکن نمی‌گردد مگر آنکه همواره سرمایه به صورت وجه نقد - مخصوصاً برای پرداخت مزد کارگران - موجود باشد. ولی مالکان زمین بی‌جهت در شکوه و شکایت مبالغه می‌کنند: صیر میوه‌ای می‌دهد شیرین و بر منفعت. با گذشت زمان، سرمایه‌دار صنعتی نه تنها بول خودش، بلکه بول دیگران را نیز در جیب خود خواهد داشت. ولی دومین موضوع شکایت آنها، صفات ممیز و جنبه خاص مطلب را بیشتر آشکار می‌گرداند: آنها می‌گویند در صورتی که بول مورده نیاز هم موجود باشد، باز هم نمی‌توان نیروی کار موردنظر را در موقع مناسب و به تعداد لازم انتیاع نمود. از آنجا که مالکیت جماعتی زمین در رویسیه هنوز از میان نرفته است، کارگر کشاورزی که از اراضی مذکور رسید برای خود دارد، هنوز بطور کامل از وسائل تولید خوش جدا نگشته و هنوز به معنای کامل کلمه به صورت یک مزدور یله [کارگر آزاد] در نیامده است....^۵

**

*

تأثیر توسعه تجارت و بازار جهانی بر وجه تولید آسیائی

نحوه ارتباط بین تولیدکنندگان و وسائل تولید، دوره‌های مختلف تکامل بنیان اقتصادی اجتماع را مشخص می‌سازد. با رشد سرمایه‌داری، طریقه‌های گوناگون تولید کالا، جای خود را به طریقه کاپیتالیستی تولید کالا می‌دهد. توسعه تدریجی طریقه مذکور سرانجام سبب انهدام کلیه وجوده تولید پیشین می‌گردد. اولین نتیجه توسعه

... در دوره‌ای که وجه تولید سرمایه‌داری به رشد و توسعه بسیار نایل می‌آید و در اثر همین امر، صورت متفوّق به خود می‌گیرد، یک قسمت بزرگ از کالاهایی که وسایل تولید از آنها تشکیل می‌یابد، عبارت خواهد بود از سرمایه - کالای خارجی... [که در سیر گردش سرمایه صنعتی وارد می‌شود]. از نظر فروشندۀ آن کالاهای، موضوع عبارت از تبدیل «سرمایه - کالا» به «سرمایه - بول» است، ولی این یک قاعده مطلق نیست. بر عکس، در روند گردش سرمایه - که طی آن، سرمایه صنعتی یا به صورت بول یا به شکل کالا عمل می‌کند - در مدار این گردش، در دور «سرمایه - بول» یا در دور «سرمایه - کالا». با گردش کالاتی وجود تولید اجتماعی بسیار متفاوت، تقاطع و تلاقی روی می‌دهد. چندان اهمیتی ندارد که کالاهای مذکور محصول یک تولید مبتنی بر برده‌داری باشد. یا محصول کار دهقانان (کشاورزان چینی یا کشتکاران هندی) یا محصول کمونهای کشاورزی (هند هنلند) یا محصول مؤسسات تولیدی دولتی (به صورتی که در اعصار قدیم تاریخ روسيه بر مبنای سرواز دیده می‌شود) یا حاصل کار اقوام شکارچی نیمه وحشی وغیره. این محصولات بعنوان کالا یا بول، با بول و کالاتی که سرمایه صنعتی را تشکیل می‌دهد روی و می‌گردد و در حرکت دورانی سرمایه وارد می‌شود...⁸

**
*

اقتصاد جامعهٔ انکا یک اقتصاد طبیعی مسدود است

اقتصاد کشور پرو در عصر انکاهای، یک اقتصاد کاملاً منزوی و مسدود است که اتری از مبادله و تولید کالاتی در آن به چشم نمی‌خورد و به این دلیل در هیچ یک از مقوله‌های مختلف اقتصاد مبتنی بر مبادله (پراساس پول فلزی، بول کاغذی یا اعتبار) قرار نمی‌گیرد: ... یک اقتصاد طبیعی کاملاً منزوی - مانند کشورهای در عصر انکاهای - در هیچیک از این مقوله‌های مختلف اقتصاد [مبتنی بر مبادله] قرار نمی‌گیرد...⁹

**
*

حسابداری در جماعتات روستائی هندی

در جماعتات عتیق هندی، حسابداری به صورت شغل اختصاصی و وظیفه خاص یک کارمند جماعتی وجود دارد. با تعیین شخصی بعنوان حسابدار یک قسمت از نیروی کار جماعت، از تولید برکار می‌ماند. مخارج شغل مذکور و حوانج شخص حسابدار بوسیله تمام جماعت و با برداشت از محصول اشتراکی تأمین می‌گردد. در قرون وسطی حسابداری برای امور کشاورزی فقط در صومعه‌ها به چشم می‌خودد، معدّلک ما دیدیم (کتاب اول - صفحه...) که جماعتات عتیق هندی برای کارهای فلاحتی خود، یک حسابدار داشته‌اند. در جماعتات مذکور، حسابداری به صورت شغل اختصاصی یک کارمند جماعتی است. در برتو این تقسیم کار، در وقت، زحمت و مخارج صرفه‌جنوی می‌شود. لیکن تولید و حسابداری مربوط به آن، دو امر جدا از یکدیگر است و تقاضا بین آن دو همچون تفاوتی است که بین بار (محموله) یک کشتی و بارنامه آن وجود دارد. با بودن شخصی بعنوان حسابدار، یک قسمت

در طریقه‌های ابتدائی ماقبل سرمایه‌داری ذخیره کردن بول، هدف تولید کالاست

هر جا تولید کالا وجود داشته باشد، ذخیره کردن بول نیز با آن همراه است. بنابراین اقدام به تشکیل ذخایر، جریانی کلی و مشترک بین تمام انواع تولید کالاست. ولی در تولید کاپیتالیستی، ذخیره کردن بول بخودی خود هدف تولید کالانیست، بلکه یکی از مراحل گردش سرمایه است یعنی مقدمه لازم برای تجمع سرمایه بولی و تبدیل آن به سرمایه تولیدی است؛ و حال آنکه در طریقه‌های ابتدائی ماقبل سرمایه‌داری، ایجاد ذخایر پولی، فی نفسه هدف تولید کالاست، یعنی غایت مورد نظر، فقط جمع بول و ایجاد ذخیره است. تشکیل ذخایر نقدی در آن طریقه‌ها مقدمه تشکیل و گردش سرمایه نیست و این عمل به خاطر توسعه تولید و افزودن بر اضافه ارزش و تصرف بازارها و گسترش تولید کالا انجام نمی‌گیرد:

... ذخیره صرف‌آعبارت است از سرمایه خارج از گردش که شکل بولی خود را حفظ می‌کند [از ورود به مرحله تولیدی یعنی درآمدن به صورت ابزار کار و مواد اولیه و نیروی کار باز می‌ماند]. عمل ذخیره کردن، مشترک بین تمام انواع تولید کالاست ولی هدف تولید کالا نیست مگر در طریقه‌های ابتدائی ماقبل سرمایه‌داری....

**
*

تقاطع وجه تولید سرمایه‌داری با وجوده تولید پیشین

مؤسسات تولیدی متعلق به دولت در روسیه قدیم - کمونهای کشاورزی در هند هنلند - وجه تولید کشاورزان چینی و هندی می‌دانیم که وسایل تولید از دو قسمت تشکیل می‌یابد: ۱ - ابیه، ابزار کار و تدبیر فنی. ۲ - مواد خام و اولیه. و نیز می‌دانیم که تولید کاپیتالیستی، یک تولید عالمگیر و متکی بر بازار جهانی است. در دوره‌ای که تولید مذکور به علت رشد و توسعه، به حالت متفوّق و غالب درمی‌آید، قسمت بزرگی از وسایل تولید آنرا، کالاهای خارجی (وغیر کاپیتالیستی) تشکیل می‌دهد. سرمایه‌داران از تمام نقاط عالم، مواد خام و اولیه خریداری می‌کنند و به تمام مناطق جهان، کالاهای صنعتی خود را برای فروش صادر می‌نمایند. آنها پنهان، کانچو، ابریشم، پشم و مواد معدنی مورد تیاز را از هند انگلیس، هند هنلند، چین، آفریقا، آمریکا و سایر نقاط دور و نزدیک فراهم می‌آورند. این کالاهای ممکن است محصول وجوده تولید بسیار متفاوتی باشد: برخی از آنها ممکن است محصولات ناشی از یک وجه تولید متکی بر برگی باشد و برخی دیگر، از کارکمونهای کشاورزی آسیا و آقیانوسیه به دست آید و قسمتی دیگر از مؤسسات تولیدی متعلق به دولتها مقدار و متمرکز از نوع دولت در روسیه قدیم یا حتی از کار اقوام شکارچی حاصل شود. تمام این کالاهای که از وجوده تولید مختلف ماقبل سرمایه‌داری به دست آمده، در گردش «بول - کالا» و «کالا - بول» یعنی در سیر حرکت دورانی سرمایه صنعتی وارد می‌شود و در مدار آن به گردش درمی‌آید. منشأ آنها هرچه باشد در این مورد چندان اهمیتی ندارد. در بیان همین معنی، مؤلف کاپیتال چنین می‌نویسد:

مانند بولی است که در نظام سرمایه داری برای ایجاد سرمایه ثابت به مصرف می رسد و استهلاک آن نیز به همان ترتیبی است که در تولید کاپیتالیستی در مورد استهلاک سرمایه ثابت دیده می شود، یعنی سرمایه بولی اولیه که از طرف صاحب بردۀ بروج برده استهلاک منجر می گردد و شده، به تدریج و در طول دوره زندگی فعال برده استهلاک منجر می گردد و حال آنکه بردگان خانگی که برای خدمات لازم در خانواده یا به منظور تجمیل و خودنمایی نگهداری می شوند در حساب ربح و استهلاک محلی ندارند و نظیر خدمه خانگی و نوکران امروزی هستند.

بولی که صاحب بردۀ به مصرف خرید برده تولیدی می رساند، درست بمنابع بولی است که سرمایه دار امروزی برای ایجاد یا اجاره سرمایه ثابت خرج می کند: چنان که می دانیم سرمایه دار صنعتی، سرمایه بولی اولیه خود را به دو قسمت تقسیم می نماید، یکی از این دو قسمت به مصرف خرید نیروی کار می رسد یعنی به صورت دستمزد به کارگران پرداخت می گردد و این همان قسمتی است که «سرمایه متغیر» نامیده می شود. قسمت دیگر از سرمایه صنعتی برای ایجاد یا اجاره ابینه و ادوات فنی و ماشین های لازم و نیز خرید مواد خام و اولیه به مصرف ادوات فنی و ماشین های لازم و نیز خرید مواد خام و اولیه به صورت فنی و ماشین های لازم و نیز خرید مواد خام و اولیه ای که در تولید کالا به کار می رود، تمامی ارزش خود را یکجا و یکباره به آن کالا منتقل می سازد؛ ولی جزء دیگر از سرمایه ثابت که عبارت از ساختمنها و ماشین ها و ادوات فنی است، به تدریج ارزش خود را به کالاها انتقال می دهد؛ یعنی از روز شروع بهره برداری تا به هنگام فرسودگی کامل، در هر دور از تولید، یک جزء از ارزش آنها به کالا منتقل می گردد. این انتقال تدریجی ارزش سرمایه ثابت به کالا در طول زمان، در اصطلاح علم اقتصاد «استهلاک» نامیده می شود. یک سرمایه دار صنعتی، در محاسبات خود همواره یک قسمت از منافعی را که عایدش می شود - یا برطبق اصطلاح مارکس یک قسمت از «اضافه ارزش» را - بابت ربح سرمایه ای که صرف خرید یا اجاره ابینه و ماشین های نموده و نیز بابت استهلاک اصل آن سرمایه، به حساب می آورد و این همان ترتیبی است که صاحب بردۀ در مورد بولی که به مصرف خرید برده تولیدی رسانده است معمول می دارد. بولی که در نظام بردۀ داری صرف خرید نیروی کار یعنی برده تولیدی می گردد، به هیچ وجه معادل و نظیر بولی که در نظام سرمایه داری به مصرف خرید نیروی کار می رسد یعنی معادل «سرمایه متغیر» نیست، بلکه نظیر سرمایه ثابت است و به همان ترتیب مستهلاک می شود. به عبارت دیگر «سرمایه - بول» اولیه ای که صرف خرید برده تولیدی می شود، درست بمانند «سرمایه - بول» اولیه ای است که صرف ایجاد ابینه و ادوات فنی و ماشین های گردد و استهلاک آن به همان ترتیب انجام می گیرد یعنی در طول دوره فعال زندگی برده به تدریج مستهلاک می گردد. در نظام بردۀ داری آتنی، منافعی را که صاحب بردۀ از برده خود بطور مستقیم (بهره کشی از او در کارهای تولیدی) یا بطور غیر مستقیم (از طریق اجاره دادن او به صاحبان تولید) به دست می آورد، صرف این ربح و استهلاک بولی تلقی می کند که به مصرف خرید آن برده رسانیده است؛ یعنی درست به همان ترتیب که سرمایه دار امروزی در مورد سرمایه ثابت خود

از نیروی کار جماعت از تولید برکنار می ماند و مخارج شغل وی بواسطه کار شخصی خود او جراثم نمی شود بلکه بواسطه یک برداشت از محصول اشتراکی تأمین می گردد...^{۱۰}

**

*

نقش پول در یک اقتصاد طبیعی مبتنی بر مالکیت اشتراکی ابتدائی و برده‌گی و سرواز

در تولید مبتنی بر طریقه مزدوری یعنی در تولید کاپیتالیستی، «سرمایه - پول» نقش بس مهمی بازی می کند زیرا «سرمایه متغیر» یعنی قسمتی از سرمایه که صرف پرداخت دستمزدها می شود، در این قالب تجسم می یابد. با توسعه طریقه مزدوری، جمیع محصولات به کالا مبدل می شود یعنی ناچار باید تبدیل به پول شود و از مرحله تولید تا مرحله مصرف مسیری را طی نماید که قسمتی از آن مسیر، روبرو شدن با پول و تبدیل یافتن به آنست. در اقتصاد سرمایه داری، حجم پول در گردش باید تکافوی این تبدیل را بنماید. قسمت اعظم پول در گردش، به شکل مزد به بازار ریخته می شود. تمامی این وجوده که در ازای نیروی کار پرداخت می شود، در دست کارگران فقط یک وسیله خرید است. این درست نقطه مقابل ترتیبی است که در یک اقتصاد طبیعی (غیر کالاتی) به چشم می خورد: در یک اقتصاد طبیعی که بر اتفاقیاد یا برده‌گی یا سرواز مبتنی است. در اغلب موارد ممکن است که در یک مالکیت اشتراکی اولیه است که یا با برده‌گی و سرواز توازن داشته باشد و یا با آن دو توازن نیست. پول نقشی را که در تولید کاپیتالیستی وارد است ندارد؛ زیرا در آنجا فقط یک جزء از محصولات ممکن است به کالا مبدل شود و در هر حال قسمت اعظم محصول شکل کالا به خود نمی گیرد بلکه به مصرف بیواسطه اختصاص می یابد. مطالب فوق، در کاپیتال در قالب عبارات زیر آمده است:

اگر تولید کاپیتالیستی را در حالت توسعه یافته و طریقه مزدوری را در شکل متفوق خود در نظر آوریم [متوجه می شویم که] «سرمایه - بول» از این نظر که شکل بولی سرمایه متغیر است، اشکاراً نقش مهم ایفاء می نماید. با گسترش طریقه مزدوری، هر محصول به کالا مبدل می گردد و ناچار - با استثنایاتی چند - می باید مرحله تبدیل یافتن به پول را بعنوان یک قسمت از مسیر حرکت خود طی نماید. حجم پول در گردش باید این تبدیل کالاهای را به پول تکافو کند. قسمت اعظم این حجم به صورت مزد [به بازار] وارد می شود، یعنی در شکلی که تجسم بولی سرمایه متغیر است و درازای نیروی کار بواسطه سرمایه دار پرداخت می گردد و تمامی آن در دست کارگران فقط یک وسیله خرید است. این درست نقطه مقابل اقتصاد طبیعی است: اقتصادی که بر یکی از طریقه های اتفاقیاد، سرواز، یا در اغلب موارد بر یک مالکیت اشتراکی کم و بیش ابتدائی ممکن است که یا با برده‌گی و سرواز توازن است و یا با آن دو همراه نیست....^{۱۱}

**

*

تفاوت برده تولیدی و برده خانگی

در نظام برده داری، بولی که صرف خرید برده تولیدی می شود درست

است از تبدیل کالا به بول (فروش) و تبدیل بول به کالا (خرید). عمل سرمایه تجارتی در [همین] برقراری معاوضه کالاهای بوسیله خرید و فروش خلاصه می‌شود و بنابراین سرمایه تجارتی صرفاً واسطه مبادله کالاهاست. ولی از بیان فوق این معنی به دست نمی‌آید که جریان مذکور صرفاً عبارت از مبادله ساده بین تولیدکنندگان مستقیم باشد. در طریقه‌های بردگی، سرواز و حاکمیت و تعیین (وقتی) موضوع مربوط به جماعات اولیه باشد)، بروده‌داران، سینیورها [اربابان فنودال] و دولت دریافت کننده خراج، مالک محصول و فروشنده آن هستند...^{۱۵}

**

*

در نظام استبداد شرقی، دولت مالک محصول اضافی است

در نظام استبداد شرقی، دولت یعنی فرمانروا صاحب محصول اضافی و طرف مراجحه سوداگران است. در این نظام از ثروت برای تمتع و کامرانی استفاده می‌شود و هدف از دادوستد جمع مال است و جمع مال فی نفسه هدف و غایت است. موقف اقوام سوداگر در عهدباستان و موقع یهودیان در قرون وسطی چگونه بوده است؟ در وجود تولید آسیانی، بردگی و فنودالی، سوداگران بر سر راه صاحبان عمدۀ محصول اضافی، یعنی «فرمانروای شرقی»، «صاحب بروده» و «ارباب فنودال» دام خود را می‌گسترانند. برای چنین کسان، فروش محصول به ارزش واقعی آن، اساساً مطرح نیست. سوداگران در عهدباستان خود را حاصل بین اجتماعاتی قرار می‌دهند که در آنها هدف تولید، ایجاد ارزش استعمال است. برای سازمان اقتصادی این اجتماعات نیز فروش محصول به ارزش واقعی آن، اهمیت چندانی ندارد. تفاوت منشأ سود تجارتی در وجه تولید سرمایه‌داری و وجود ماقبل آن در آغاز یعنی در دوران قبل از سرمایه‌داری، دادوستد حرکتی است در میان دونهایت. سرمایه تجارتی که حرکت بین دو قطب تولید و مصرف را تأمین می‌کند، خود بر این دو قطب تسلطی ندارد. شکل بسیط وجود بول بعنوان «مقیاس عمومی ارزش‌ها» و «وسیله مبادله» است، بلکه در این سیر دورانی، بول خود شکل تجربی کالا و بنابراین شکل تجربی ثروت است، یعنی ثروت به شکل اندوخته بولی درمی‌آید که حفظ و افزایش آن، فی نفسه هدف و غایت قرار می‌گیرد. در وجود ماقبل تولید سرمایه‌داری یعنی در دوره‌ای که تجارت منحصر به مبادله محصولات اضافی اجتماعات مختلف است، سوداگران از اختلاف قیمت تمام شده محصولات در جوامع مذکور استفاده می‌نمایند ولی آنها به این حد قناعت نمی‌ورزند بلکه می‌کوشند قسمت اعظم محصول اضافی را به اختیار خود درآورند. این سوداگران، خود را در میان اجتماعاتی حاصل قرار می‌دهند که در آنها هدف تولید، ایجاد ارزش استعمال یعنی رفع احتیاج است. برای سازمان اقتصادی چنین اجتماعاتی فروش محصول به ارزش واقعی آن چندان اهمیتی ندارد، زیرا تولید اساساً به خاطر مبادله صورت نمی‌گیرد بلکه غایت آن برآوردن نیازمندیهاست و فقط زیادتی یعنی اضافه محصول در معرض دادوستد قرار می‌گیرد. یک منبع بزرگ دیگر برای سود تجارتی در وجوده

عمل می‌کند. حال آنکه بردگان خانگی که برای انجام خدمات لازم در خانواده یا به منظور تجمیل و به رخ کشیدن جلال و شکوه نگهداری می‌شوند، اساساً در محاسبات مربوط به بهره و استهلاک محلی ندارند و نظری خدمۀ خانگی و نوکران امروزی هستند:

... در نظام بروده‌داری، «بول-سرمایه»‌ای که صرف خرید نیروی کار می‌شود، همان نقشی را ایفاء می‌نماید که در مورد شکل بولی «سرمایه ثابت» دیده می‌شود، و فقط به تدریج و همراه با سهی شدن دورۀ فعال زندگی بروده، مستهلك می‌گردد. به این دلیل است که در نظر آتنیان منافعی که صاحب بروده از بروده خود تحصیل می‌نماید - چه بطور مستقیم از طریق بکار گماردن او در صنعت و چه غیر مستقیم از طریق اجاره دادن او به صنعتکاران (مثلًا برای کار در معادن) - صرفاً به مثابه ریح باضافه استهلاک اصل «سرمایه- بول» پرداختی تلقی می‌شود؛ درست به همان ترتیب که در تولید کاپیتالیستی، سرمایه‌دار صنعتی در محاسبات خود یک قسمت از اضافه ارزش باضافه ریح سرمایه ثابت را بعنوان ریح و استهلاک سرمایه ثابت منظور می‌دارد. این ترتیب برای کاپیتالیستهایی که سرمایه ثابت (ابنیه، ماشین‌ها و غیره) را اجاره می‌کنند، یک قاعدة کلی است. [در حالی که] بردگان خانگی که برای خدمات لازم یا به منظور تجمل و خودنمایی به کاربرده می‌شوند، در محاسبات محلی ندارند و معادل نوکران و خدمۀ امروزی هستند....^{۱۶}

کاپیتال

(کتاب سوم - ۱۸۹۴)

برای ترجمه مستخرجات زیر، از همان مأخذی استفاده کرده ایم که مشخصات آنها را قبلاً (به هنگام نقل قسمتهایی از کتاب اول و دوم کاپیتال) به دست داده ایم و در اینجا نیز با همان علام اختصاری به آنها اشاره خواهیم کرد؛ یعنی حروف «Mol» (را برای ترجمه «مولیتور»^{۱۷} و حروف «Rub» را برای ترجمه اخیر «ماکسیمیلین روبل»^{۱۸} به کار خواهیم برد.

برداخت خراج به دولت از طرف جماعات بدوى

در طریقه حاکمیت بر جماعات بدوى، دولت دریافت کننده خراج، مالک محصولات و فروشنده آنست و در طریقه بروده‌داری و سرواز، صاحب بروده و سینیور فنودال، مالک محصول و فروشنده آن هستند. مبادله از نظر مادی و ماهوی عبارت است از معاوضه کالاهای مختلف با یکدیگر و از نظر صوری عبارت است از تبدیل کالا به بول (فروش) و تبدیل بول به کالا (خرید). سرمایه تجارتی در این میان فقط نقش واسطه را ایفاء می‌نماید و تداوم مبادله کالاهای را بوسیله خرید و فروش تأمین می‌کند. معاوضه و مبادله به ندرت بین تولیدکنندگان مستقیم صورت می‌گیرد. بالعکس، در اکثر موارد تولیدکنندگان مستقیم، مالک و فروشنده محصولات نیستند: در نظام بروده، صاحب بروده و در نظام سرواز، ارباب فنودال و در نظام حاکمیت دولتی بر جماعات بدوى، دولت دریافت کننده خراج، مالک و فروشنده محصولات هستند:

... استحالة کالاهای و گردش آنها، از نظرگاه مادی عبارت است از معاوضه مقابل کالاهای با یکدیگر و از نظرگاه صوری عبارت

انگلیسیان در چین و هندوستان نشانه‌ای از استحکام درونی نظام مذکور است و این استحکام از انضمام کشاورزی و صنایع خانگی ناشی می‌شود که با مالکیت اشتراکی زمین نیز توازن است - تجارت روسیه برخلاف تجارت انگلیس، درهمه جا پایه‌های وجه تولید آسیانی را دست نخورده به حال خود باقی می‌گذارد (ملاحظه اصلاحی فریدریش انگلس).

... روابط انگلستان با چین و هندوستان، نمونه جالبی از استحکام درونی وجوده توبید ماقبل سرمایه‌داری را به ما عرضه می‌دارد و نشان می‌دهد که وجوده تولید بسیار منسجم مذکور چه موانع و مقاومتهایی می‌تواند در برابر نتایج متلاشی کننده تجارت ایجاد نماید. آنچه بایه استوار وجه تولید این ملتها را تشکیل می‌دهد، وحدت کشاورزی و صنایع خانگی است. در مورد هندوستان وجود جماعات روستانی بر مبنای مالکیت اشتراکی زمین هم بر عامل فوق الذکر افزوده می‌شود؛ در چین نیز بطرور کلی طریقه اولیه برهمین اساس بوده است. انگلیسیان در هند برای درهم شکستن جماعات اقتصادی، در عین حال هم نیروی سیاسی و هم قدرت اقتصادی خود را - بعنوان فرماتواری فاتح و به سمت مالک زمین - به کار انداختند^{۱۷} [ولی] آنها تأثیر انقلابی تجارت انگلیس بر وجه تولید این کشور، عبارت بود از درهم شکستن وحدت کشاورزی و حرفه‌ها. وحدتی که از دیر زمان بایه و اساس جماعات روستانی را تشکیل می‌داد - و این نتیجه، ناشی از ارزانی کالاهای انگلیسی بود که موجب نابودی صنایع رسیدگی و بافتگی بومی گشت. معهذا انگلیسیان در کار تغزیی خود، فقط در طول زمان توanstند توفیق حاصل نمایند. در چین - که قدرت سیاسی را مستقیماً در اختیار نداشته‌اند - موقوفیت آنها از این میزان هم کمتر بوده است: در این کشور، وحدت کشاورزی و صنایع بدی امکان آنرا می‌دهد که در برتو صرفه جوئی در وقت و در هزینه‌ها، مقاومت سرسختانه در برابر محصولات صنعت عظیم انگلیس صورت گیرد؛ بر مصنوعات انگلیسی، مخارج متفرقه مربوط به مرحله مبادلات از هر سو تحمیل می‌گردد او این سبب نشده است که تجارت انگلستان نتواند صنایع محلی چین را بمانند صنایع بومی هندوستان درهم بشکند. تجارت روسیه برخلاف تجارت انگلیس، بایه‌های وجه تولید آسیانی را بدون تغییر به حال خود باقی می‌گذارد^{۱۸}....

تضاد بین دستگاه حکومت و تمامی ملت در نظامهای استبدادی سبب به وجود آمدن وظایف و مشاغل خاصی می‌گردد.

در جمیع طریقه‌های مبتنی بر تولید جمعی که مستلزم همکاری تعداد کثیر افراد است - از نظامهای استبدادی و برگزگان و ظایف تا نظام سرمایه‌داری، وجود مراقبان و عمل مراقبت نسبت به کارگران و تولیدکنندگان، امری ضرور و اجتناب ناپذیر است. هرچه تضاد بین تولیدکنندگان و صاحب وسائل تولید عمیق تر باشد، عمل مراقبت نیز اهمیت بیشتری خواهد داشت، به این دلیل است که وظایف مربوط به این شغل در نظام برگزگان، حداقل اهمیت را به دست می‌آورد. در حکومتهای استبدادی مراقبت و مداخلات گوناگون دولت، در عین حال هم وظایف خاصی را که ناشی از تضاد بین حکومت و تمامی ملت است و هم رهبری و هدایت جمیع امور عمومی را شامل می‌گردد.

ماقبل سرمایه‌داری عبارت از این است که در اجتماعات مذکور، محصول اضافی در اختیار «صاحب برد»، «ارباب فنودال» یا «دولت» (فرمانروای شرقی) قرار می‌گیرد. مراجعة سوداگران به چنین کسان است، کسانی که مظهر ثروتی هستند که به تمعن و کامرانی اختصاص دارد و این همان طعمه‌ای است که سوداگر در کمین آنست، زیرا برای آن گونه افراد یعنی برای فرمانروای مستبد شرقی یا صاحب برد و ارباب فنودال، مسئله قیمت تمام شده محصول و فروش محصول به ارزش واقعی خود اساساً مطرح نیست و این نکته را آدام اسمیت نیز به خوبی دریافته است... و اینک همین مطالب را در متن بخوانیم:

... در آغاز، سرمایه تجاري چیز دیگری نیست جز واسطه‌ای درمیان دو نقطه نهانی، دو نقطه‌ای که سرمایه تجاري برآنها سلطه‌ای ندارد. گردش سرمایه مذکور، جریانی است در لف شرایطی که خود موجود آنها نبوده است. حرکت دورانی «بول - کالا - بول» یعنی شکل بسیط مبادله کالاها، نه تنها متنضم وجود بول بعنوان «مقیاس ارزش» و «وسیله مبادله» است، بلکه در این سیر، بول شکل تجربیدی کالا و بنابراین شکل تجربیدی ثروت است و نگهداری آن به صورت اندوخته و افزودن بران، به خودی خود و فی نفسه هدف و غایت است. در شکل ساده گردش سرمایه تجاري یعنی در حرکت دورانی «بول - کالا - بول»، اندوخته یا بول به صورت چیزی درمی‌اید که صرفاً به وسیله انتقال و معامله نگهداری و تکثیر می‌شود.

وجود اقوام سوداگر در عهده‌استان، همچون حضور خدایان ایکور در فضای بین کائنات است یا بهتر بگوییم مانند وجود یوهودیان در خلل و فرج جامعه لهستانی است. اولین اقوام تجارت پیشه و نخستین شهرهای تجاري که رشد مستقل تجاري آنها قابل ملاحظه بوده است، منحصراً نقش میانجی و واسطه را بین اقوام تولیدکننده ایفاء می‌نموده‌اند....

تا زمانی که سرمایه تجاري، مبادله محصولات جوامع کم رشد را تأمین می‌کند، سود تجاري تنها به صورت ثمره تقلب و تزویر جلوه نمی‌کند، معهذا قسمت عده آن از همین طریق حاصل می‌شود. سرمایه تجاري از تفاوت قیمت تمام شده محصولات در بین کشورهای مختلف بهره‌برداری می‌کند ولی به آن اکتفا نمی‌ورزد... [بلکه] قسمت اعظم محصول اضافی را به اختیار خود درمی‌آورد، زیرا وجه تولید مذکور برای چینی امری وضع مساعدی دارد: سرمایه تجاري یا خود را در میان اجتماعاتی حائل قرار می‌دهد که در آنها تولید، مخصوصاً در جهت ایجاد ارزش استعمال [رفع نیازمندیها] است و برای سازمان اقتصادی آنها، فروش محصولات به ارزش خودشان... اهمیت چندانی ندارد.... یا آنکه دانما بر سر راه صاحبان عده اضافه محصول، دام خود را می‌گستراند و افراد مذکور در طریقه‌های ابتدائی عبارتند از «پرده‌دار»، «ارباب فنودال» و «دولت» (فی المثل فرمانروای مستبد شرقی). اینان نایابند و مظهر ثروتی هستند که به تمعن و کامرانی اختصاص دارد، ثروتی که سوداگر در کمین آنست و این نکته را آدام اسمیت به درستی دریافته است...^{۱۹}

*

**

مالکیت اشتراکی زمین و انضمام کشاورزی و صنایع روستانی پایه‌های استوار وجه تولید آسیانی را تشکیل می‌دهد.

مقاومت سرسختانه وجه تولید آسیانی در برابر نتایج تجارت

- Rub: Tome II, P.P. 556- 557.
 Ed. Sociales: Liv. II, tome I, P.35.
 6. Mol: tome V, P.P. 63-64.
 Ed. Sociales, Liv II t. II. P.37.
 7. Mol: tome V, P. 143.
 8. Mol: tome V, 188.
 Rub: t. II. P. 553, note (a).
 9. Mol: t.V, P. 199.
 Rub: t. II. P. 559.
 Ed. Sociales: Liv II, t. I, P. 107.
 10. Mol: t.V, P. 228 note no. 1.
 Rub: t. II, P. 572 note (a).
 11. Mol: tome VIII, P.P. 131- 132.
 Rub: t. II, P. 812.
 Sociales. Liv. II, t. II, P. 126.
 12. Mol: tome VIII, P.P. 132- 133.
 Rub: tome II, P. 812.
 13. Ouvres complétes de Karl Marx: «Le Capital», traduit par J. Molitor, Livre III (tomes IX, X, XI, XII, XIII et XIV)
 Ed. Alfred Costes. Paris 1946.
 14. Karl Marx: Oeuvres. Economie II.
 Edition établie et annotée par Maximilien Rubel:
 Bib. de la Pléiade (nrf). Paris 1968 (Le Capital, Livre III, P.P. 865- 1488).
 15. Mol: tome XI, P.P. 104-105.
 Rub: tome II, P. 1094.
 Ed. Sociales: Liv. III, tome I, P. 335.
 16. Mol: tome XI, P.P. 111-113.
 Rub: tome II, P.P. 1098-1099.
 Ed. Sociales: Liv. III, t.I, P.P. 338-339.
 17. «تاریخ استیلای انگلیسیان بر هند، بهتر از تمام موارد مشابه حاوی شرح تجارت اقتصادی شکست خورده - تجارت واقعاً غیر معقول و حتی شرم آور» است: آنها در بنگال کاریکاتوری از مالکیت بزرگ ارضی انگلیس به وجود آورند و در جنوب شرقی هند، کاریکاتوری از نظام مالکیت های کوچک و فردی زمین ترتیب دادند و بالاخره در شمال غرب آن کشور، طریقه مبتنی بر مالکیت اشتراکی زمین را جنان دگرگون ساختند که نظام مذکور به کاریکاتوری از خودش مبدل گشت» (زیرنوشت از مارکس)
 18. «از زمانی که روپیه برای توسعه بخشیدن به تولید کاپیتالیستی خود - تولیدی که منحصر از بازار داخلی و بازارهای مالک آسیانی همچوar استفاده می کند - دست به تلاش های مذبوحانه ای زده است: در این مورد نیز دگرگونی پیش آمده و علامتی دال بر تغییر این وضع مشهود گردیده است.» (زیرنوشت از فردیش انگلیس).
 19. Mol: tome XI, P.P. 116-117.
 Rub: tome II, P.P. 1101-1102.
 Ed. Sociales: Liv. III, tome I, P.P. 341-342.
 20. «این توصیفی است از بدبندی حکومت مطلقه متمرکز (تونالیت)، توصیفی کلی و عام که شامل زمان حال نیز می شود و کلیت و شمول آن بر دوران معاصر را نمی توان مورد انکار قرار داد. دولت خیر و رفاه از هر نوع - چه کاپیتالیست باشد و چه نام سوسیالیست بروخود بگذارد، در همه جا مجری همین وظایف خاصی است که در من تشریح شده است.» (زیرنویس از ماسکسیمیلین روبل - ذیل شماره ۱ صفحه ۱۱۲۵) که در قسمت یادداشت های مربوط به متن در صفحه ۱۷۸۵ آمده است).
 21. Mol: tome XI, P.P. 195-199.
 Rub: tome II, P.P. 1144-1146.
 Ed. Sociales. Liv. III, tome II, P.P. 48-49.

... در جمیع مواردی که تولید به صورت یک روند اجتماعی هماهنگ درمی آید، یعنی در هرجا که کار از شکل فعالیت فردی یک تولید کننده مستقل خارج باشد، عمل مراقبت و مدیریت بالضروره بیش می آید. ولی کار مدیریت و مراقبت بر دو نوع است: از یک طرف در تمام مواردی که تعداد کثیری از افراد بایکدیگر همکاری می کنند، پیوستگی و وحدت تلاشها نیز مادراراده واحدی که فرماندهی را بر عهده دارد و در اقداماتی که هدف آن مجموع فعالیتهای کارگاه است، منعکس می گردد و این درست بمانند کار رهبر ارکستر است که موضوع آن فعالیت فردی اعضای ارکستر نیست بلکه مجموع فعالیتهای آنها [همانگی و ترکیب آنها] را موضوع و هدف قرار می دهد. کار مراقبت در این مورد، یک کار مؤلد است.

از طرف دیگر... این کار مراقبت در جمیع وجهه تولید که بر تضاد بین کارگران (تولید کنندگان مستقیم) و صاحب وسائل تولید می گذشت است، ناچار به وجود می آید. هرچه تضاد مذکور عمیق تر باشد، عمل مراقبت نیز نقش مهمتری خواهد داشت و به همین دلیل است که در نظام بردگی، وظیفه مراقبت، حد اعلای اهیت را واحد می شود. ولی در نظام سرمایه داری نیز - که در آن، روند تولید در عین حال عبارت از روند مصرف (صرف نیروی کار بوسیله کاپیتالیست) است - عمل مراقبت به همان ترتیب، ضروری و غیرقابل اجتناب است و نیز به همین سان است در حکومتها استبدادی که کار مراقبت و مداخلات گوناگون دولت، در عین حال هم هدایت و رهبری امور عمومی - که با ماهیت تمام اجتماعات ملازم است - و هم اعمال و وظایف خاصی را که ناشی از تضاد بین حکومت و تمامی ملت است، شامل می گردد.^{۲۰} ... کار مدیریت و رهبری، در صورتی که از نوع وظیفه خاص و ضرور در مورد کارهای جمعی و هماهنگ نباشد، ناشی از تضاد بین مالک و وسائل تولید و مالک نیروی کار خواهد بود.... کار مدیریت و رهبری که از روابط مبتنی بر تضاد - تضاد ناشی از سلطه سرمایه بر کار - سرچشم می گیرد، مشترک بین تمام وجود تولیدی است که اساس آنها بر تعارض طبقات گذاشته شده است و در همه آنها [بالضروره] وجود دارد....^{۲۱}

■■■ زیرنویس ها:

1. F. Engels Briefwechsel mit Kautsky, Prag - 1935, P.P. 81-83.
- به نقل از: F. Engels: L' origine de la famille, etc. (Annexes) Ed. Sociales. Paris 1966, P.P. 302-304.
2. Oeuvres Compléte de Karl Marx: «Le Capital»: Traduit par J. Molitor. (Livre II, tomes V, VI, VII, VIII) Ed. Alfred Costes.
3. Karl Marx: Oeuvres: Economie II. Edition établie et annotée par Maximilien Rubel. Bib. de la Pléiade (nrf). Paris 1968 (Matériaux pour la deuxième volume du Capital - Livre II. P.P. 499-863)
۴. منظور اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱ است که به فرمان امپراتور الکساندر دوم صورت گرفت و در اثر آن میانی کومنهای کشاورزی و مالکیت جماعتی زمین متزاول گردید و راه برای رشد طریقه استحصال سرمایه داری هموار شد.
- (۲۲) ۵. Mol: Tome V, P.P. 57-59.

ارزش نظریه و جه تولید آسیایی و تاریخچه آن

■■ نوشتہ دکتر محمد علی خنجی

بخش دوازدهم

سرمایه «بهره‌زا» یا - بر حسب نامی که از عهد عتیق برآن گذارد، اند - سرمایه «ربوی»، همراه برادر همزاد خود یعنی سرمایه «تجاری»، دو شکل بسیار کهن سرمایه هستند و طلایه‌داران وجه تولید سرمایه‌داری در زمانهای بسیار دور به شمار می‌ایند. این دو شکل از سرمایه، در انواع بسیار مختلف از بنیانهای اقتصادی جامعه به چشم می‌خورند.

برای آنکه سرمایه ربوی به وجود آید، کافی است که دست کم یک قسمت از محصولات به کالا مبدل گردد و همزمان با دادوستد آن، بول نیز با اینفای نقشهای مختلف خود، قلمرو عمل خویش را وسعت پختد.

رشد سرمایه «ربوی» به رشد سرمایه تجاری وابسته است و بالاخص به رشد نوعی از سرمایه تجاری که مختص دادوستد بول است بستگی دارد.... دیدیم که همراه با [پدید آمدن] بول، تشکیل اندوخته و ذخیره کردن تقاضه بالضروره بیش می‌آید؛ معهذا ذخیره کننده حرفاًی تا زمانی که به «رباخوار» مبدل نگردد، چیز قابلی عاید نمی‌کند.

سوداگر، بول به قرض نمی‌ستاند مگر به قصد اینکه منفعتی از آن حاصل نماید؛ هدف وی بکار بردن بول به صورت سرمایه یعنی تحصیل منفعت از آنست. بنابراین در اجتماعات کهن، نقش

ربا در وجود تولید ماقبل سرمایه‌داری:

در وجه تولید آسیانی، ربا موجب انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی است. به علت جمع نبودن شرایط لازم در این وجه تولید، سرمایه «ربوی» نمی‌تواند اروپایی غربی به صورت پیشکراول سرمایه «صنعتی» درآید و موجبات استقرار وجه تولید سرمایه‌داری را فراهم آورد. سرمایه «ربوی» و سرمایه «تجاری» دو برادر همزاد و دو شکل عتیق سرمایه و طلایه‌دار وجه تولید سرمایه‌داری هستند. نقش بول در «برده‌داری تولیدی» با نقش آن در «بردگی پدرسالاری» یکسان نیست. در وجه تولید فنودالی اروپایی غربی، به علت جمع بودن شرایط لازم، ربا موجب تمرکز ثروت و پدید آمدن سرمایه‌های بزرگ مالی و نابودی زمینداران عمده و تولیدکنندگان کوچک و مستقل می‌گردد و به این ترتیب راه را برای استقرار وجه تولید سرمایه‌داری هموار می‌سازد. ولی در وجه تولید آسیانی، ربا جز انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی چیز دیگری به همراه ندارد و از آنجا که سایر شرایط برای پدید آمدن وجه تولید سرمایه‌داری در این نوع اجتماعات فراهم نیست، ربا نمی‌تواند موجب زوال طریقهٔ مالکیت و تشکیل یک طبقهٔ سرمایه‌دار گردد.

آنچه حق مالکیت و سایل تولید، در عین حال هم یا به و اساس بنیادهای سیاسی را تشکیل می‌دهد و هم استقلال یک شهروند [فرد یونانی و رُم] برآن متکی است.

تا زمانی که بردۀ داری تفوق دارد یا تا هنگامی که محصول اضافی توسط ارباب فنودال و ملازمانش به مصرف می‌رسد، از اینکه صاحب بردۀ یا ارباب فنودال، چار بوغ رباخوار گردد، تغییری در وجه تولید روی نمی‌دهد، بلکه این امر فقط وضع کارگران را بدتر می‌سازد زیرا صاحب بردۀ یا ارباب فنودال که خودش مورد بهره کشی بیشتری قرار می‌گیرد، از قربانیان خود - کارگران - بیشتر بهره کشی می‌کند، یا اینکه سرانجام جای خود را به رباخوار وامی گذارد و شخص رباخوار، مالک زمین یا صاحب بردۀ می‌شود....

در هیچکیک از وجوده تولید ماقبل سرمایه‌داری، ربا اثری انقلابی [و دگرگون کننده وجه تولید] ندارد مگر آنکه سبب انهدام طریقه‌های مالکیت گردد، طریقه‌های مالکیتی که سازمان سیاسی [اجتماع] بر دام و استحکام آنها تکیه دارد. در طریقه‌های آسیانی، ربا می‌تواند مدت‌های مديدة وجود داشته باشد، بدون آنکه چیز دیگری جز انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی بهار آورد. برای آنکه ربا بتواند یکی از عوامل ایجاد کننده وجه تولید جدید گردد، باید تمام شرایط دیگری که لازم برای ظهور وجه تولید سرمایه‌داری است فراهم باشد تا در آن حال، ربا از طریق به افلas کشاندن اربابان فنودال و تولید کنندگان کوچک از یک طرف، و مرکز ساختن و سایل کار و تبدیل آنها به «سرمایه» از طرف دیگر، بتواند در ریف عواملی که موجب ظهور نظام اقتصادی جدید می‌شوند عمل کند....^۱

میزان تأثیر اروپائیان در ایجاد مالکیت فردی زمین در آسیا

با توسعه وجه تولید سرمایه‌داری، تمام انواع مالکیت‌های ارضی - اعم از فنودالی یا مالکیت جماعتی - جای خود را به مالکیت فردی کاپیتالیستی واگذار می‌کند. اروپائیان در آسیا، مالکیت فردی را فقط بطور پراکنده و در بعضی نقاط به وجود آورده‌اند.

... مالکیت ارضی، مبتنی بر حق استفاده انصاری بعضی اشخاص نسبت به قطعاتی از کره زمین و سلب حق دخالت از تماشی افراد دیگر است، به نحوی که آن قطعات به صورت قلمرو اختصاصی برای اعمال اراده فردی اشخاص مذکور درآید.... کافی نیست که گفته شود آن اشخاص بر قطعاتی از این سیاره دارای حق قانونی استفاده و سوءاستفاده هستند، [زیرا] طریقه اعمال این حق، مطلقاً به شرایط اقتصادی که مستقل از اراده آنهاست بستگی دارد. مفهوم قضائی مالکیت، صرفاً این معنی را می‌رساند که مالک زمین حق دارد اختیار دار زمین خود باشد به همان سان که صاحبان امتعه حق دارند کالاهای خود را در اختیار خویش داشته باشند. مفهوم مذکور - مفهوم قضائی مالکیت ارضی آزاد و انفرادی - در دنیای باستان [یونان و رُم] تحقق نیافرته است مگر به هنگام متلاشی

وام دهنده بول در برابر سوداگر، عیناً همان نقشی است که در برابر کاپیتالیست امروزی ایفاء می‌نماید.

در همه اجتماعاتی که در آنها بردۀ داری وسیله تحصیل ثروت است (برده داری به صورتی که در یونان و روم در اعصار متأخر دیده می‌شود و نه بردگی در شکل پدرسالاری)، یعنی در اجتماعاتی که بوسیله بول و از طریق خرید بول، زمین و غیره می‌توان کار فرد دیگر را تصاحب کرد، بول قابلیت تبدیل شدن به سرمایه پیدا می‌کند و درست به همین علت یعنی به سبب امکان پکار بردن آن به صورت سرمایه است که بول می‌تواند «بهره‌زا» گردد.

در دوره‌های مقدم بر وجه تولید سرمایه‌داری، سرمایه «ربوی» دارای دو صورت است که هردو تعیین کننده صفات ممیز سرمایه بهره‌زا هستند - تأکید می‌کنم: «دو صورت تعیین کننده صفات ممیز سرمایه بهره‌زا». [البتہ] صورتهای دوگانه مورد بحث، بر مبنای وجه تولید سرمایه‌داری نیز به دید می‌آیند، ولی در آنچه فقط صورتهای کاملاً فرعی و کم اهمیت هستند و دیگر مبنی صفات ممیز سرمایه بهره‌زا به شمار نمی‌آیند. دو صورت موضوع بحث عبارت است از: ۱- رباخواری از طریق قرض دادن بول به سینیورها و بخصوص زمینداران بزرگ. ۲- رباخواری از طریق وام دادن بول به تولید کنندگان کوچک که خود مالک و سایل کار خویش هستند و اینان عبارتند از پیشه‌وران و بالاخص دهقانان خردۀ‌ها.... ربا که زمینداران ثروتمند را خانه خراب و درآمدهای تولید کنندگان کوچک را تماماً به کام خود می‌کشد، سبب به وجود آمدن سرمایه‌های بزرگ بولی و مرکز آن می‌گردد. اینکه روند مذکور تا چه اندازه و در چه شرایطی موجب انهدام وجه تولید پیشین می‌شود (چنان که در مورد اروپایی امروزی صورت گرفت) و نیز اینکه در صورت منهدم ساختن آن، آیا وجه تولید سرمایه‌داری را تاریخی اجتماع و جمیع اوضاع و احوال ناشی از آن بستگی دارد و تنها از این طریق است که می‌توان برای آن باسخنی به دست آورده.... بنابراین ربا، از یک طرف بر روی ثروت و [طریقه] مالکیت باستانی [مالکیت مستقل فردی در نظام بردۀ داری تولیدی] و مالکیت فنودالی دارای تأثیری مخرب است، و از طرف دیگر تولید کوچک دهقانی و پیشه‌وری را از بیخ و بن قلع می‌نماید و خلاصه آنکه جمیع طریقه‌های را که در آن، تولید کننده هنوز مالک و سایل تولید خویش است به نابودی می‌کشاند.

در اقتصاد کاپیتالیستی، ربا دیگر نمی‌تواند تولید کننده را از وسایل تولیدش جدا سازد؛ زیرا از این بس جدایی مذکور امری است انجام یافته و مختومه و کامل. در هرجا که وسایل تولید، برآکنده یعنی در ملکیت تولید کنندگان مستقل و منفرد باشد، ربا ثروت بولی را مرکز می‌گردد. [در این حال] ربا، وجه تولید را تغییر نمی‌دهد، ولی مانند یک انگل، به آن می‌چسبد و به فلاکتش می‌کشاند، خونش را تماماً مکد و تاب و توانش را می‌گیرد.... به همین سبب است که ارزجار و نفرت عمومی نسبت به ربا، در دنیای باستان [یونان و رُم] به منتهای شدت خود می‌رسد؛ زیرا در

یکی از علل این امر، ارزانی محصولات فلاحتی کمونهای کشاورزی در روسیه و هندوستان بود؛ زیرا مطالبه مالیاتهای سنگین توسط دولتهای استبدادی کمونها را مجبور می‌ساخت برای تهیه پول، فرآورده‌های خود را به قیمت نازل به فروش رساند. ارزانی قیمت محصولات مذکور و نیز محصولات آمریکانی، قدرت رقابت را از فرآورده‌های اروپائی در خود اروپا سلب نمود و رانت ارضی را در سراسر آن قاره تقلیل داد.

... کشتی‌های بخار اقیانوس پیسا و راههای آهن در آمریکای شمالی و جنوبی و هندوستان، امکان آنرا به وجود آورد که مناطق خاصی، رقیب بازارهای گندم اروپا گردند. در یک طرف چمنزارهای آمریکایی شمالی و غلهزارهای آرژانتین قرار داشت؛ این اراضی عبارت از دشت‌های بود که خود طبیعت آنها را حیات و آماده برای شخم نموده بود - زمینهای بکری که حتی با شیوه‌های فلاحت ابتدائی و بدون کود، در طی سالهای متعدد حاصل فراوان بهار آورده بود. در طرف دیگر، اراضی کمونهای روسیه و هندوستان قرار گرفته بود که بر طریقه اشتراکی تکیه داشت. این کمونها ناگزیر بودند یک قسمت از محصولات خود را - قسمتی که هرساله فروختی می‌گرفت - به فروش برسانند تا بتوانند بول لازم برای برداخت مالیاتها را تدارک نمایند - مالیات‌هایی که دولت مستبد و بیرحم بهزور و اغلب به وسیله شکنجه از آنها وصول می‌کرد.

دھقانان فرآورده‌های خود را بدون توجه به هزینه تولید و به قیمتی که سوداگر عرضه می‌کرد به فروش می‌رساندند، زیرا در رأس موعد برداخت، احتیاج مبرم به بول داشتند. در برابر رقابت جلگه‌های بکر [آمریکا] و اراضی دھقانان روسی و هندی - که زیربار مالیاتها کم خم کرده بود - کشاورزان و اجاره‌داران املاک در اروپا، قدرت مقابله را مطلقاً فاقد بودند، زیرا رانت ارضی [بهره مالکانه‌ای که الزاماً به مالکان برداخت می‌شد] ثابت مانده بود. یک قسمت از اراضی اروپا در اثر [این] رقابت از زیرکشت گندم خارج شد، معهذا رانت تنزل یافت و این همان حالت دوم موضوع بحث ماست (تنزل قیمت همزمان با کاهش بازدهی سرمایه‌های اضافی) که به صورت قاعده کلی برای اروپا درآمد. ناله و شکوه طرفداران وضع قوانین حیات کشاورزی در سراسر اروپا، از اسکاتلند گرفته تا ایتالیا و از جنوب فرانسه تا بروس شرقی، از همین جا سرچشمه می‌گیرد. خوشبختانه تابحال تمامی جلگه‌ها به زیرکشت نرفته است و هنوز قسمت‌های باقی است که برای مض محل ساختن مالکیت‌های ارضی بزرگ و کوچک اروپا کفایت می‌کند.... (فریدریش انگلس)^۲

اراضی جماعتی بایر در کشورهایی که دارای تمدنی کهن‌سال هستند

می‌دانیم که بر طبق یک قاعده کلی و طبیعی، در هر منطقه نخست زمینهایی که از حیث حاصلخیزی و موقع جغرافیاتی در درجه اول قرار دارند، زیرکشت می‌رود و آنگاه در طول زمان همراه با افزایش جمعیت و به تناسب احتیاج، اراضی دیگری که از حیث حاصلخیزی و موقع طبیعی در درجات دوم و سوم و... قرار دارد به تدریج دایر می‌گردد و این

شدن نظام بنیانی اجتماع و در دنیای امروز نیز این مفهوم تحقق نمی‌پذیرد مگر به همراه توسعه تولید سرمایه‌داری. اروپائیان این [مفهوم مالکیت فردی زمین] را در آسیا فقط به صورت براکنده و اینجا و آنجا تحقق بخشیده‌اند. در فصل مربوط به تجمع اولیه [سرمایه] دیدیم که استقرار این وجه تولید [سرمایه‌داری] از یکطرف مستلزم جدایش تولید کننده مستقیم از شرایطی است که سبب می‌شود وی صرفاً به صورت ضمیمه‌ای از زمین درآید (فرد ملتزم به بیکاری، سرف، بوده و غیره) و از طرف دیگر ایجاب می‌کند که زمین از ملکیت توده مردم کاملاً خارج گردد.... ولی طریقه مالکیت ارضی به صورتی که وجه تولید سرمایه‌داری در آغاز با آن روپرتو می‌گردد، مناسب با مقتضیات ناشی از ماهیت وجه تولید مذکور نیست و این بر عهده خود تولید کاپیتالیستی است که با قراردادن کشاورزی در زیر سلطه سرمایه، طریقه مناسب مذکور را ایجاد کند. به این ترتیب است که سرمایه‌داری جمیع طریقه‌های مالکیت ارضی - مالکیت فنودالی، مالکیت طایفه‌ای، مالکیت کوچک دهقانی براساس تربیبات جماعتی (کمونال) - را علی‌غم اختلاف شکل قضائی آنها، به طریقه مناسب با این وجه تولید مبدل می‌سازد....^۳

مالک در طریقه‌های مختلف مالکیت ارضی: در مصر و آسیا مالک زمین کسی است که مظهر اجتماع محسوب می‌شود.

مالکیت ارضی از طریق تصاحب رانت ارضی تحقق می‌یابد. تملک رانت ارضی به نوبه خود مستلزم وجود نوعی مالکیت ارضی است. در مصر و آسیا، مالکیت ارضی از آن فرمانرواست که مظهر اجتماع است.

... تصاحب رانت، یک قالب اقتصادی است که در آن، مالکیت ارضی تحقق می‌یابد.... رانت ارضی به نوبه خود مستلزم است که نوعی مالکیت ارضی وجود داشته باشد یعنی مستلزم وجود حق مالکیت برای بعضی افراد نسبت به قطعاتی از سیاره [زمین] است. مالک ممکن است کسی باشد که مظهر اجتماع است - مانند مصر و آسیا و غیره - یا ممکن است مالکیت ارضی صرفاً فرع بر حق مالکیت عده‌ای از افراد بر افراد دیگر، یعنی نتیجه مالکیت بر شخص تولید کننده مستقیم باشد - مانند نظام بردگی و سرواز - یا ممکن است حق مذکور عبارت از یک مالکیت فردی ساده نسبت به طبیعت باشد یعنی مالکیت کسی که تولید کننده مستقیم نیست و صرافداری حق مالکیت بر زمین [ونه بر اشخاص] است، وبالآخره ممکن است مالکیت ارضی فقط عبارت از یک نوع رابطه با زمین باشد مانند مالکیت ساکنان مهاجرنشین‌ها و خرده‌مالکان در موردی که خودشان تولید کننده و صاحب محصول باشند....^۴

مطالبه مالیاتهای سنگین از کمونهای کشاورزی در روسیه و هندوستان و تأثیر آن بر رانت ارضی و بازارهای گندم اروپا

در نیمه دوم قرن نوزدهم، رانت ارضی در سراسر اروپا تقلیل یافت.

مورد قلمروهای فنودالی همین کیفیت مشهود است. محصول و اضافه محصول املاک بزرگ به هیچ وجه به حاصل کار کشاورزی منحصر نمی‌گردد بلکه محصول کار صنعتی را نیز شامل می‌شود. در اروپای دوران باستان و قرون وسطی، مانند هندوستان امروزی که در آنجا سازمان کمون روستائی بر مبنای سنت هنوز از میان نرفته است، ضمیمه بودن حرفة‌های خانگی و فعالیتهاي صنعتی لازمه وجه تولیدی است که اقتصاد طبیعی برآن متکی است.

وجه تولید سرمایه‌داری به نحو کامل انضمام مذکور را از میان برمی‌دارد. چگونگی این سیرتحول را به صورت کامل و وسیع شبه خوبی می‌توان در انگلستان بهخصوص در دوره سی‌ساله آخر قرن هیجدهم مورد مشاهده و بررسی قرارداد...^۴

در آسیا حکومت با مالکیت توأم است:

در این طریقه، حاکمیت دولت جز یک «مالکیت مرکز ملی» چیز دیگری نیست.

در طریقه تولید اشتراکی بوسیله کمونهای کشاورزی، کار اضافی افراد تولیدکننده برای مالک [دولت]، از حاکمیت دولت برآورده سرچشمه می‌گیرد؛ در این مورد حکومت بالمالکیت توأم است. در طریقه کشت و زرع بوسیله بردگان، کار اضافی، ناشی از مالکیت بر شخص تولیدکننده و بر زمین و بر سایل کار اوست، و در طریقه سرواز تیز این امر ناشی از سلطه بر شخص تولیدکننده و وابسته بودن او به زمین اربابی است. در آنجا که مانند آسیا به جای افراد، دولت مالک اراضی است، رام و مالیات از یکدیگر قابل تمیز نیست؛ در چنین شرایطی، وابستگی سیاسی و اقتصادی که اجازه تحصیل کار اضافی (استثمار) را می‌دهد، به صورت انقیاد در برابر دستگاه حکومت درمی‌آید، زیرا حاکمیت در این مورد جز یک مالکیت مرکز ملی چیز دیگری نیست.

پرداخت رانت ارضی با کار

به ساده‌ترین شکل رانت ارضی که عبارت است از کار برای مالک توجه کنیم؛ در این مورد، تولیدکننده مستقیم، یک قسمت از هفتنه را به کار در زمینی اختصاص می‌دهد که عملاً متعلق به اوست و با سایلی (از قبیل گاواهن، حیوانات وغیره) که علاوه بر اتفاقاً به اتفاق دارد، به کشت و زرع می‌بردازد؛ در بقیه ایام هفته وی بطور رایگان روی زمینهای مالک کار می‌کند. کامل‌روشن است که در این حال، «رانت» همان «اضافه- ارزش» است. در اینجا کار اضافی که در ازای آن برداختی نشده است، شکل «رانت» به خود می‌گیرد، نه شکل «سود». تولیدکننده مستقیم در این مورد، گذشته از سایل لازم برای معاش خود - یعنی معادل آنچه در وجه تولید سرمایه‌داری «مزد» نامیده می‌شود - باید یک مقدار اضافی نیز تولید نماید. این محصول اضافی - این زیادتی - به چه میزان خواهد بود؟ در صورت تساوی کلیه شرایط، این امر به نسبت موجود بین مدت زمانی که وی صرف کار در زمین خود می‌کند و مدت زمانی که به کشت زمین ارباب و بیکاری اختصاص می‌دهد، بستگی خواهد داشت. به عبارت دیگر، آن زیادتی... بستگی کامل به کمیت

ترتیب توالي همچنان ادامه می‌باشد تا نوبت به بدترین اراضی برسد. این امر، منشأ «رانت اختلافی» برای اراضی مرغوب تر نسبت به اراضی پست‌تر است. ولی در مورد این قاعدة کلی استثناءهای نیز وجود دارد، یعنی در همه موارد، درجات حاصلخیزی ملاک توالي نیست؛ از جمله اینکه در تمام کشورهایی که دارای تمدنی کهن‌سال هستند، بعضی علل تاریخی یا رسوم و سنت‌های باعث شده که بهنه‌های وسیعی از اراضی - از قبیل بعضی زمینهای خالصه عمومی و جماعتی - به طریقی کاملاً اتفاقی از کشت و زرع برکنار بماند و فقط در طی زمان و به علی خارج از قاعدة توالي، به تدریج به زیر کشت درآید. به عبارت دیگر، تبدیل تدریجی این اراضی بایر به زمینهای دایر، ربطی به درجات حاصلخیزی یا موقع جغرافیانی آنها ندارد بلکه صرفاً مربوط به علی خارج از این مقوله است. سرگذشت اراضی جماعتی بایر در انگلستان و تبدیل آنها به املاک خصوصی دایر که از طریق تصرفات عدوانی و... جبر و به استناد قوانین ظالمانه مخصوصی صورت گرفت، صحت این نظر را به خوبی نشان می‌دهد. در بیان همین معنی، مولف کاپیتال چنین می‌گوید:

در تمام کشورهایی که دارای تمدنی کهن‌سال هستند، بعضی دلایل تاریخی و عوامل ناشی از سنت باعث شده است که به طریقی کاملاً اتفاقی، بهنه‌های وسیعی از اراضی - از قبیل خالصه‌های عمومی و جماعتی - از کشت و زرع برکنار بماند و فقط به مرور ایام دایر گردد. ترتیبی که برحسب آن، اراضی مذکور به صورت دایر درمی‌آید نه به مرغوبیت زمینها مربوط است و نه به موقع جغرافیانی آنها، بلکه تابع شرایطی کاملاً خارج [از این مقوله] است. اگر تاریخ اراضی جماعتی انگلستان را در مذهب اوریم، یعنی اگر سرگذشت زمینهای را که به موجب قوانین راجع به محصور نمودن اراضی (Enclosure Bills)، یکی پس از دیگری به مملک خصوصی مبدل و از حالت بایر خارج شده است مورد توجه قرار دهیم، حتی تصور این مطلب که یک متخصص کشاورزی جدید - یعنی لیبیگ (Liebig) نامی - ترتیب توالي را در مورد این زمینها تابع خواص شیمیانی خاک آنها قرار داده است، به نظرمان مضحك و بلکه همچون افسانه جن وبری جلوه خواهد کرد....^۵

انضمام کشاورزی و حرفة‌ها لازمه وجه تولیدی است که مبنای اقتصاد طبیعی را تشکیل می‌دهد:

در کمونهای روستائی هندوستان، انضمام ب بواسطه کشاورزی و حرفة‌ها همچنان برقرار است. وجه تولید سرمایه‌داری، کار کشاورزی را از کارهای حرفة‌ای و صنعتی به نحو کامل جدا می‌سازد و به وحدت آن دو برای همیشه پایان می‌دهد.

در اقتصاد طبیعی به معنی اخض، محصولات کشاورزی تقریباً در جریان مبادلات قرار نمی‌گیرد و حداقل فقط یک جزء کوچک از سهمی که عایدی مالک را تشکیل می‌دهد، به جریان داد و ستد گذاشته می‌شود. در مورد املاک بزرگ و متعدد در رم قدیم و خالصه‌های شارلمانی و نیز تقریباً در سراسر قرون وسطی در

جستجو کرد و نیز چنین است در مورد شکل سیاسی روابط حاکمیت و تابعیت، یعنی شکل دولت در یک دوره تاریخی معین. روابط حاکمیت و تابعیت در تمام صور مختلف خود، ضرورتاً با مرحله معینی از تکامل روش‌های کار و میزان بازدهی کار اجتماعی مطابقت دارد. ولی این امر مانع از آن نیست که یک مبنای اقتصادی واحد (واحد از نظر عوامل اساسی)، به صورتها و درجات مختلف درآید. این درجات و صور گوناگون را نمی‌توان درک کرد مگر با تحلیل شرایطی بین شمار عینی مرپوت به آنها (محیط طبیعی، عوامل نژادی، عوامل تاریخی ناشی از خارج وغیره) ... بنابراین، درباره پرداخت رانت بوسیله کار، می‌توان گفت: رانت در این حالت، شکل اولیه و هاستانی «اضافه- ارزش» است و با آن یکی است.^۹

در آسیا، پرداخت رانت به جنس، پایه یک نظام اجتماعی راکد را تشکیل می‌دهد

پرداخت رانت ارضی بوسیله محصول، نسبت به طریقه پیشین (بیگاری)، مرحله عالیتری از تکامل تولید و اجتماع محسوب می‌شود، ولی در اثر این تبدیل هیچ گونه تغییری در ماهیت رانت روی نمی‌دهد. رانت جنسی در آسیا پایه یک نظام اجتماعی راکد را تشکیل می‌دهد و این به سبب انضمام صنایع خانگی و کشاورزی است که باعث می‌شود هر واحد تولیدی به صورت یک دنبای مستقل و مجزا درآید. هنگام تصرف هندوستان به دست انگلیسیان، رانت جنسی در آن کشور متداول بود و فاتحان از همین وضع بهره برداری نمودند و دهقانان هندی را به فقر و فلاکت کشاندند.

رانت جنسی

از نظرگاه اقتصادی، با تبدیل «رانت - کار» به «رانت - محصول»، هیچ تغییری در ماهیت رانت ارضی پیش نمی‌آید.... رانت ارضی [در این مرحله] یگانه کار اضافی - یگانه محصول اضافی - است که تولید کننده مستقیم که وسایل کار خود را صاحب است، باید به کسی که زمین را مالک است بهر دازد و زمین در این مرحله، شرط اساسی تحقق کار است.... در دوره‌ای که رانت جنسی به صورت متداول ترین و اساسی‌ترین شکل رانت ارضی درمی‌آید، [نیز] همیشه با بازمانده‌ای از شکل قبلی رانت یعنی بیگاری برای مالک زمین توأم است و در این مورد تقاضوتی نمی‌کند که مالک یک فرد باشد یا خود دولت. رانت جنسی نسبت به شکل پیشین، نشانه سطح بالاتری از تمن است و مرحله عالی تری از تکامل کار تولید کنندگان و بطور کلی، مرحله بالاتری از تکامل اجتماع را مستلزم است. رانت جنسی بر نوع سابق این امتیاز را دارد که کار اضافی دیگر در حالت و شکل طبیعی اش یعنی به صورت بیگاری تأديه نمی‌شود و تحت مراقبت و اعمال فشار مستقیم مالک زمین یا میانداز انجام نمی‌گیرد. تولید کننده نه در اثر قهر و جبر مستقیم، بلکه تحت فشار شرایط و اوضاع و احوال مجبور به اجرای کار اضافی می‌گردد و در انجام دادن آن که به مسئولیت مستقیم خود وی صورت می‌گیرد نیز، عامل اجبار و محرك او، قانون و مقررات است نه تازیانه. در این شکل از رانت بعنوان یک اصل و قاعده

رانت دارد که در اینجا عبارت است از کار اضافی مستقیم که در ازای آن برداختی صورت نمی‌گیرد و به شکل کار رایگان برای صاحب وسایل تولید درمی‌آید.... حاصل کار نه تنها باید معاش تولید کننده مستقیم را تکافو نماید، بلکه لازم است بهوی امکان آن را نیز بدهد که ابزار کار خود را تجدید کند. این امر، مشترک بین جمیع وجوده تولید است، یعنی از شکل اختصاصی آنها ناشی نمی‌شود بلکه لازمه طبیعی کار مولد و مستمر و شرط ضرور برای ادامه تولید است.... بعلاوه روشن است که در جمیع اشکال اجتماعی تولید [مبنی بر استثمار] که در آن، تولید کننده مستقیم، دارای وسایل و ابزاری است که برای تولید معاش خود به کار می‌برد، طریقه مالکیت باید در عین حال شکل روابط مستقیم سلطه و انتقاد را به خود بگیرد، یعنی در این شرایط تولید کننده مستقیم به صورت موجودی منقاد درمی‌آید. ولی تابعیت و انتقاد صور مختلف پیدا می‌کند که از الزام به بیگاری در طریقه سرواز تا شکل ساده پرداخت خراج را شامل می‌گردد. در مورد مثال ما، تولید کننده مستقیم، ابزار کار و وسایل را که برای تهیه معاش خود به کار می‌برد، در اختیار و تصرف خویش دارد، بطور مستقل در قطعه زمین متعلق به خود کشت می‌کند و به صنایع خانگی که منضم به کشاورزی است می‌پردازد. در مواردی که مانند هندوستان، دهقانان کوچک یک سازمان تولید اشتراکی واقعی را تشکیل می‌دهند، بازهم استقلال مذکور وجود دارد زیرا در برابر مالک اسمی زمین [دولت] بطور مستقل [و با ابزار و وسایل متعلق به خود] کار می‌کنند. در چنین شرایطی فقط اعمال فشار و اجبار از طریق فوق اقتصادی [یعنی اعمال قدرت حکومتی] - در هر شکل و صورتی که باشد - می‌تواند تولید کنندگان را به نفع مالک اسمی [دولت] به انجام دادن کار اضافی و ادار سازد.⁷ برخلاف این طریقه، در اقتصاد بردۀ داری یا در مورد استفاده از کار بردگان در مزارع مستعمرات، بردۀ با ابزار و وسایل تولید متعلق به دیگری، کار می‌کند و در این کار نیز از خود استقلالی ندارد. در این مورد سلطه بر شخص تولید کننده ضرورت مطلق دارد و شدت این سلطه به هر درجه که باشد، تولید کنندگان در این حال فقط ضمانتی خواهند بود وابسته به زمین اربابی و این همان «سرواز» است به معنی تام و تمام کلمه. اگر تولید کنندگان به جای یک مالک خصوصی با دولت سروکار داشته باشند - مانند آسیا که در آنچه دولت در عین حال هم مالک است و هم حاکم - در این صورت «رانت» و «مالیات» با هم مشتبه می‌شود، یا بهتر بگوئیم، در این مورد مالیاتی متمایز از رانت وجود ندارد. سلطه و انتقاد در چنین شرایطی، شکل‌های سیاسی و اقتصادی خاصی به خود می‌گیرد و لازم نیست شدتش بیش از آن حدی باشد که در هر نوع انتقاد در برابر دولت وجود دارد. در عوض در این طریقه، از مالک خصوصی زمین اثری در میان نیست، اگرچه حق انتفاع نسبت به زمین به صورت فردی یا اشتراکی وجود دارد.

طریقه خاص اقتصادی که بوسیله آن، تولید کننده مستقیم، وادار به انجام دادن کار اضافی رایگان می‌شود، تعیین کننده نوعه سلطه و انتقاد است که مستقیماً از تولید ناشی می‌شود و به نوبه خود برآن اثر می‌گذارد. سازمان اقتصادی اجتماع که ناشی از مناسبات تولیدی است، برهمین شالوده بنا می‌گردد و نیز برهمین شالوده است که سازمان سیاسی خاص جامعه برآها می‌شود. هسته اصلی و مبنای هر شالوده اجتماعی را باید در روابط بین صاحب وسایل تولید از یک طرف و تولید کننده مستقیم از طرف دیگر،

کار» چیز دیگری نیست، رانت نقدی نیز فقط عبارت از تغییر شکل رانت جنسی است و بنابراین، رانت نقدی مورد بحث ما، از رانت ارضی صنعتی یا تجاری که بروجه تولید سرمایه داری مبنی است و صرفاً عبارت از یک زیادتی نسبت به «سود متوسط» است، متمایز می‌گردد. در این شکل از رانت، تولید کننده به جای آنکه به مالک زمین- فرد یا دولت- محصول تحويل دهد، باید قیمت آن را به بول بهدازد. پس در این مورد کافی نیست که تولید کننده، محصولی اضافه بر احتیاج خود تولید کند بلکه افزون براین، باید اضافه محصول مذکور را به بول تبدیل نماید. به این ترتیب یک قسمت از محصولات او به کالا مبدل می‌شود و اساساً تولید آن، به همین عنوان صورت می‌پذیرد.... در اثر این امر، خصوصیت تعاملی وجه تولید، کم و بیش تغییر می‌باید و دیگر نمی‌تواند مستقل و جدا از مجموع روابط اجتماعی باقی بماند. مخارج تولید که از این پس شامل برخی برداختهای نقدی است، به صورت یک عامل تعیین کننده درمی‌آید....

تبدیل رانت جنسی به رانت نقدی که ابتدا بطور برآکنده و اینجا و آنجا پیش می‌آید، سرانجام عمومیت می‌باید و کم و بیش تمام قلمرو ملی را فرا می‌گیرد. این امر مستلزم توسعه بیشتر دادوستد و رشد صنایع شهری و بطور کلی گسترش تولید کالاتی و بالنتیجه مستلزم توسعه گردش بول است. از سوی دیگر، این امر ایجاد می‌کند که برای محصولات «مفهوم قیمت» وجود داشته باشد و کالاهای تقریباً مطابق ارزش خودشان به فروش برسند، درحالی که چنین امری در طریقه‌های پیشین ضرورت نداشته است. در اروپای شرقی، [امروزه] در مواردی شاهد جریان تبدیل رانت جنسی به رانت نقدی هستیم. ولی این تبدیل، بدون افزایش قلی بارزه نیروی کار و رسیدن آن به یک درجه معین از رشد، امری غیرممکن بالاکل بسیار مشکل است. دلیل صحت این مطلب، شکست تلاشهای است که در امپراتوری رُم به عمل آمد و هدفش آن بود که یک قسمت از رانت ارضی که صورت مالیات به دولت را داشت به برداخت نقدی مبدل نمایند، ولی از آن کوششها نتیجه‌ای حاصل نشد و هر بار مجبور گشتند که به رانت جنسی بازگردند....^{۱۱}

غضب اراضی جماعتی در لهستان و رومانی توسط مأموران دولت

بازگشت به اشکال ابتدائی رانت ارضی در اراضی جماعتی سابق در لهستان و رومانی که مأموران دولت و افراد، غاصبانه به تملک خود درآورده اند.

در لهستان و رومانی، بازماندهای از مالکیت جماعتی قدیم، وسیله برقرار کردن اشکال ابتدائی رانت ارضی قرار گرفته است. قسمتی از [این] اراضی در ملکیت فردی دهقانان است که به صورت تولید کنندگان مستقل از آن بهره برداری می‌کنند. یک قسمت دیگر، بطور اشتراکی کشت و زرع می‌شود و اضافه محصولی بدست می‌دهد که برای برداخت مخارج جماعتی یا تشکیل ذخیره احتیاطی برای موارد کمبود محصول وغیره به کار می‌رود. این دو قسمت از اضافه محصول و به تدریج تعاملی آن و سرانجام خود زمین اشتراکی، توسط مأموران دولت و افراد غصب شده است. دهقانان صاحب زمین، همچنان مجبور به کشت این اراضی هستند و اگرچه تولید کنندگان آزاد محسوب می‌شوند، در

پذیرفته می‌شود که تولید کننده مستقیم مقداری کار اضافی برای مالک انجام دهد، یعنی محصولی اضافه برآنچه برای رفع نیازمندیهای مستقیم خود لازم دارد، تولید نماید، ولی وی این کار را در زمینی که عملاً متعلق به خود است انجام می‌دهد نه در خارج از آن یعنی در قلمرو اربابی مجزا از زمین خود او. با متداول شدن رانت جنسی، تولید کننده، کم و بیش به میل خود نوعه استفاده از اوقات کار خویش را تنظیم می‌نماید. البته یک قسمت از این کار بطور رایگان به مالک زمین می‌رسد ولی بخلاف سابق، این قسمت از کار او به صورت مجزاً و مشخص از کاری که صرف تولید مایحتاج خودش می‌کند در نمی‌آید و حال آنکه در شکل قبلی، این دو قسمت [یعنی کار لازم و کار اضافی] کاملاً از یکدیگر متمایز است.... اگرچه در وجود تولید پیشرفتی تر نیز، بازماندهای از رانت جنسی دیده می‌شود، ولی این نوع رانت به صورت اصلی خود، مخصوصیکه اقتصاد طبیعی است یعنی اقتصادی که [در آن] مبالغه محصولات و بول چندان رواجی ندارد] و وسائل تولید تماماً در همان قلمرو به دست می‌آید و با مواد خام حاصل از حیان محدوده تهیه می‌شود، و این امر اضمام ب بواسطه کشاورزی و صنایع خانگی، را ایجاد می‌کند. در این مورد، محصول اضافی که رانت را تشکیل می‌دهد، در عین حال، هم حاصل کار کشاورزی و هم نتایج کار صنعتی خانواده روسانی را شامل می‌گردد و به این ترتیب، رانت جنسی به نسبتها متفاوت شامل اشیاء صنعتی نیز می‌گردد (چنان که در قرون وسطی در اغلب موارد چنین بوده است) و نیز ممکن است منحصراً محصولات کشاورزی را دربرگیرد....

رانت جنسی چنان که در مورد آسیادیده می‌شود می‌تواند مبنای اجتماعات فوق العاده را کدی را تشکیل دهد و علت امر هم این است که صنایع خانگی و کشاورزی را چنان به یکدیگر پیوند می‌دهد که خانواده روسانی می‌تواند تقریباً جمیع حوانج خود را مستقیماً برآورده سازد، و در این حال [واحد مذکور] از بازار و نوسانهای تولید و حوادث تاریخی که جامعه خارج از قلمرو آنرا تحت تاثیر قرار می‌دهد، مستقل و برکنار می‌ماند....

کمیت رانت ارضی، ممکن است تا میزانی باشد که تجدید شرایط کار و حتی تجدید ابزارهای تولید را با اشکال مواجه سازد تا آنچا که توسعه تولید را تقریباً غیرممکن گرداند و معاف تولید کنندگان را به حداقل ممکن برای ادامه حیات منحصر سازد. این وضع مخصوصاً در مواردی پیش می‌آید که یک ملت تجارت پیشه، کشوری را فتح می‌کند که در آن چنین طریقه‌ای حکیفر ماست و آنرا مورد بهره برداری قرار می‌دهد، چنان که انگلیسیان در هندوستان به همین ترتیب عمل کرده‌اند....^{۱۲}

با تبدیل «رانت جنسی» به «رانت نقدی» خصوصیات وجه تولید نیز دگرگون می‌شود

الزم کشاورزان به برداخت رانت نقدی به مالک (فرد یا دولت)، مستلزم رشد قلی تولید و گسترش دادوستد و ترقی صنایع شهری است. جریان تبدیل رانت جنسی به رانت نقدی در برخی کشورهای اروپای شرقی در قرن نوزدهم.

رانت نقدی

به همان گونه که «رانت - محصول» جز تغییر شکل «رانت -

کار لازم و کار اضافی در جماعت پرو و هندوستان
کار اضافی (استثمار) در سازمانهای تولید اشتراکی از نوع جماعت پرو و هندوستان از طریق ضبط قسمتی از محصول برای مصارف عمومی توسط مظہر اجتماع صورت می‌گیرد.

اگر تولید سرمایه‌داری وجوده ماقبل آنرا بطور کلی و صرف نظر از اختصاصات آنها در نظر بگیریم، در مورد جمیع آنها می‌توانیم دو قسمت از کارتولیدکنندگان یعنی کار لازم و کار اضافی را از یکدیگر تمیز دهیم. در هر تولید اجتماعی - مثلاً در تولید اشتراکی جماعت هندوستان و پرو - قسمتی از کارتولیدکنندگان، کار لازم است و این همان قسمتی است که محصول آن مستقیماً از طرف تولیدکنندگان و خانواده‌هایشان به مصرف می‌رسد و قسمت دیگر، کار اضافی است یعنی کاری که محصول آن برای مصارف عمومی اجتماع از طرف مظہر جامعه ضبط می‌شود. اگر تفاوتها و ویژگیهای وجوده مختلف تولید را کنار بگذاریم، نحوه توزیع درآمدها را در جمیع آنها یکسان و همانند می‌بینیم یعنی مشاهده می‌کنیم که در تمام موارد، قسمتی از محصول توسط خود تولیدکننده به مصرف می‌رسد (کار لازم) و قسمت دیگر بلاعوض به تملک دیگران درمی‌آید (کار اضافی):

ارزش جدیدی که هر ساله در اثر کار جدید ایجاد می‌شود، به سه قسم تقسیم می‌گردد و سه شکل مختلف درآمد را به خود می‌گیرد. اشکال سه گانه مذکور نشان می‌دهد که یک قسمت از این ارزش جدید به مالک نیروی کار، و قسمت دیگر به مالک سرمایه و سومین قسمت از آن به مالک زمین می‌رسد....

از نظرگاه معمولی و عامیانه، این مناسبات توزیعی، همچون روابط طبیعی و ملازم با هر نوع تولید اجتماعی جلوه‌گر می‌شود.... مسلماً هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که در اجتماعات ماقبل سرمایه‌داری، وجوده توزیع دیگری وجود داشته است، ولی معمولاً آنها را وجوهی ابتدائی و ناقص تعبیر می‌کنند و همچون اشکالی فرعی از این مناسبات توزیعی طبیعی در نظر می‌گیرند. در این دریافت، یک نکته صحیح وجود دارد و آن این است که اگر تولید اجتماعی را بطور کلی یعنی بدون توجه به انواع مختلف آن در نظر آوریم - مثلاً اگر تولید جماعات بدی در هندوستان یا سازمان اشتراکی تکامل یافته‌تر اهالی برو را مورد بررسی قرار دهیم - صرف نظر از آن قسمت از محصول که به مصرف تولید مجدد می‌رسد [بذر، تهیه و تعمیر ادوات کار و غیره] می‌توانیم دو قسمت از کار را که کاملاً از یکدیگر تمیز دهیم، یعنی آن قسمت از کار را که محصول آن مستقیماً بوسیله افراد تولیدکننده و خانواده‌هایشان به مصرف می‌رسد، از قسمت دیگر یعنی از کار اضافی تشخیص دهیم؛ کاری که محصول آن میشه برای رفع نیازمندیهای عمومی اجتماع به مصرف می‌رسد - صرف نظر از این که محصول اضافی چگونه توزیع شود و چه کسی مظہر این حوالج عمومی باشد. [بنابراین] اگر از تفاوتها و اختلاف شکل وجوده توزیع صرف نظر کنیم و آنها را به صورت کلی و

واقع به سرفهای مبدل شده اند که باید تن به بیگاری بدنه‌دار است جنسی بودا خست نمایند. در حالی که غاصبان نه تنها مالک زمینهای جماعتی مخصوصه شده اند، بلکه قطعات اراضی متعلق به افراد دهقان را نیز به تملک خود درآورده اند.^{۱۲}

مناسبات تولیدی در وجه تولید سرمایه‌داری و تفاوت آن با مناسبات تولیدی در وجوده تولید جماعتی، بردگی و فنودالی

در وجه تولید سرمایه‌داری، مناسبات تولیدی به صورت امری خارج از قلمرو تولید و حاکم بر آن و عامل تعیین کننده سرنوشت تولیدکنندگان درمی‌آید. در چنین شرایطی، روابط مذکور تحت تأثیر بازار جهانی و عوامل و عوارض آن به صورت قوانین نیرومند و مقاومت ناپذیر طبیعی جلوه‌گر می‌شود، قوانینی که با آمریت مطلق بر عوامل تولید حکومت می‌کند. در اجتماعات از نوع قدیم، این کیفیت کمتر مشاهده می‌شود و فقط به قلمرو بول و سرمایه بجهة زا محدود می‌گردد و بخصوص در مورد دو نوع از اجتماعات، نظر به ماهیت امر و بالضروره از آن اثری دیده نمی‌شود: نخست در جوامعی که هدف تولید در آنها عبارت از رفع نیازمندیهای شخصی است و محصول به مصرف مستقیم تولیدکنندگان می‌رسد و دوم در جوامعی که بر بردگی و سرواز مبتنی هستند. در نوع اخیر از اجتماعات، سلطه شرایط تولید بر تولیدکنندگان در زیر روابط سلطه و انتقاد شخصی مستور می‌ماند. در جماعات بدی در آنها یک نظام اشتراکی طبیعی و خودخاسته حکمرانیست و حتی در جوامع شهری باستانی، هدف غانی تولید، حفظ و ادامه حیات اجتماع است. در این شرایط اجتماع خود همچون مبنای تولید جلوه‌گر می‌شود:

مناسبات تولیدی... تحت تأثیر بازار جهانی و عوامل و عوارض آن... به شکل قوانین طبیعی بسیار نیرومند و مقاومت ناپذیر جلوه‌گر می‌شود....

در اجتماعات نوع قدیم، این «دیگرنمائی» اقتصادی کمتر به چشم می‌خورد و فقط به قلمرو بول و سرمایه بجهة زا محدود می‌ماند. نظر به ماهیت امر و بالضروره، در دو مورد زیر از آن اثری دیده نمی‌شود: ۱- در آنجا که هدف تولید رفع نیازمندیهای مستقیم است و محصول بوسیله تولیدکنندگان به مصرف می‌رسد - ۲- در مواردی که بردگی و سروازهایی تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهد، مانند دوران باستان و قرون وسطی. در موارد اخیر [بردگی و سر...] اسلطه شرایط تولیدکنندگان، در زیر روابط سلطه و انتقاد اسخانی [بهنمان می‌ماند.... در جماعات بدی در آنها یک نظام اشتراکی طبیعی و خودخاسته حکمرانیست و حتی در جوامع شهری باستانی، خود اجتماع و بنیادهایش همچون اساس تولید جلوه‌گر می‌شود و حفظ و ادامه حیات اجتماع، هدف غانی تولید را تشکیل می‌دهد. حتی در نظام اتحادیه‌های صنفی قرون وسطی نیز، نه سرمایه در حرکت خود آزاد است و نه کار و روابط آنها بوسیله اتحادیه صنفی و شرایط ناشی از آن... معین می‌شود....^{۱۳}

هدایت نمود، یعنی همان چیزی که اصطلاح نامناسب «ماتریالیسم تاریخی» را درباره اش به کار می بردند.... عقاید مارکس در همین صورت اجمالی و فشرده نیز، برای نشان دادن جنبه تحریف آمیز ایدئولوژی «سوسیالیسم تحقق یافته» به حد کافی صراحت دارد.... این ایدئولوژی می کوشد تا «نظام سلطه و انتقاد» را از نظرها پوشیده بدارد، یعنی همان نظامی که بر طبق نظر مارکس از مناسبات تولیدی معین و به عبارت دیگر از تضاد «بین صاحبان و سابل تولید از یک طرف و تولید کنندگان مستقیم از طرف دیگر» سرشتمه می گیرد. برای اطلاع از نقد ایدئولوژی «مارکسیستی - لینینیستی» براساس علم الاجتماع ماتریالیستی مارکس، مراجعه شود به کتاب «روبل» تحت عنوان «رشد سرمایه در اتحاد جماهیر شوروی» (Rubel: La Croissance du capital en U.R.S.S.: Economie appliquée 1957) - (زیرنوشت از مکسیمین روبل - صفحه ۱۸۳۷ ذیل شماره ۱ مربوط به صفحه ۱۴۰۱ کتاب).

9. Mol. tome XIV, p.p. 69-72.
- Rub. tome II, p.p. 1399-1401.
10. Mol. tome XIV, p.p. 76-79.
- Rub. tome II, p.p. 1403-1406.
11. Mol. tome XIV, p.p. 79-81.
- Rub. tome II, p.p. 1406-1407.
12. Mol. tome XIV, p. 90.
- Rub. tome II, p. 1413 note (a).
13. Mol. tome XIV, p.p. 132-133.
- Rub. tome II, p.p. 1440-1441.
14. Mol. tome XIV, p.p. 207-208.
- Rub. tome II, p.p. 1475-1476.
15. Mol. tome XIV, p. 213-214.
- Rub. tome II, p. 1479-1480.

واحد درنظرآوریم، به یکسانی و همانندی وجود مختلف توزیع می رسمیم.^{۱۴}

تفاوت بین آمریت سرمایه داران و اقتدار و آمریت زعمای سیاسی و روحانی در وجوده تولید پیشین
اقتدار و آمریت سرمایه دار، فقط از آن جهت است که وی در برابر کار، شرایط لازم برای تحقق کار یعنی سرمایه را در شخص خود تجسم می بخشد، و این ذاتا با آمریت و اقتدار پیشوايان سیاسی و روحانی جامعه در وجوده تولید پیشین متفاوت است.

... اقتدار و آمریتی که سرمایه دار بعنوان تجسم سرمایه در جریان مستقیم تولید، واجد است و نقش اجتماعی که بعنوان مدیر و اختیار دار تولید اعمال می نماید، ذاتا با اقتدار و آمریت مبتنی بر طریق بردۀ داری، فنودالی و غیره متفاوت است.

براساس تولید سرمایه داری، توده تولید کنندگان مستقیم، خصیصه اجتماعی تولید خودشان را در شکل یک آمریت رهبری کنند و سختگیر... در برابر خود می بایند، ولی این آمریت فقط از آن جهت و تا آنجا که سرمایه داران تجسم شرایط کار [سرمایه] در برابر کار هستند، به آنها تعلق دارد و نه به مانند وجوده تولید سابق به عنوان زعمای سیاسی و روحانی....^{۱۵}

●● زیرنویس ها

1. Mol. tome XII, p.p. 218-224.
- Rub. tome II, p.p. 1266-1270.
2. Mol. tome XIII, p.p. 7-9.
- Rub. tome II, p.p. 1287-1288.
3. Mol. tome XIII, p. 35.
- Rub. tome II, p. 1303.
- Ed. Soc. Liv. III, tome III, p.26.
4. Mol. tome XIII, p.p. 162-163.
- Rub. tome II, p. 1352.
- Ed. Socialis: Liv. III, tome III, p. 43.
5. Mol. tome XIV, p.p. 39-40.
- Rub. tome II, p. 1380.
- Ed. Soc. Liv. III, tome III, p. 153.
6. Mol. tome XIV, p.p. 64-65.
- Rub. tome II, p. 1395.
- Ed. Soc. Liv. III, tome III, p. 168.
7. بعد از فتح هر کشور، اولین و فوری ترین کار فاتحان این بوده است که ساکنان آن را نیز به تملک خود درآورند. مراجعه شود به کتاب «تاریخ حقوق مدنی» تأثیف «لنجک» - ۱۷۶۷ (Linguet: Histoire des droits civils-1767) و نیز به کتاب «موسز» (Möser). زیرنوشت از کارل مارکس.
8. مارکس [در اینجا] موفق شده است، تئوری خود را درباره سلطه سیاسی، در چند جمله استادانه، خلاصه کند. وی اصول این تئوری را در متون مختلف تاریخی و انتقادی [بطور پراکنده] مطرح نموده است و بدون شک قصد این را داشته که در ضمن بررسی مسئله «دولت» - که بر طبق طرح سالهای ۱۸۵۹ منظور، نظر شود - بطور جامع و منظم به شرح و بسط آن بهزاده، از اشارات مجمل مارکس به خوبی می توان به تلاش عظیم اور راه تحقیق مطلب بی برد، تلاشی که سرانجام وی را به «درک مادی تاریخ»